



فتنه انگیزی ابلیس در عصر غیبت

مسعود عالی

سنة الفجر
سنة الفجر
سنة الفجر

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

أَنَّهُ قَالَ فِي «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»:
الَّيْلَةُ فَاطِمَةٌ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا
فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخُلُقَ فُطِمُوا
عَنْ مَعْرِفَتِهَا.

امام صادق عليه السلام می فرمایند: منظور از «لیله» در سوره قدر، فاطمه و منظور از قدر، الله است، پس هر کسی فاطمه را شناخت، آن گونه که سزاوار شناختن است، به درستی که شب قدر را درک کرده است و غیر از این نیست که فاطمه، فاطمه نامیده شد، زیرا مردم از معرفت او بریده شده و قدرت بر شناخت حقیقت او ندارند.



فته انگیزی ابلیس در عصر غیبت

مسعود عالی

دوران حیرت



عنوان کتاب: دوران حیرت

فتنه‌انگیزی ابلیس در عصر غیبت

تهیه و نشر: دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی به امور مساجد

نویسنده: مسعود عالی

ویراستار: قاسم نصیرزاده

صفحه آرایی: حسین زارعی زیاری

طرح جلد: حسن مهدی پور

نوبت چاپ: اول، آذر ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: زلال کوثر

آدرس: قم، ۴۵ متری آیت الله صدوقی

۲۰ متری حضرت ابوالفضل (ع)، پلاک ۱۰۳

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۲۳۸۳۶

دورنگار: ۰۲۵-۳۲۹۲۳۸۳۷

نشانی اینترنتی: masjedpajoh.ir

masjed.ir

۱۹	دیباچه
۲۱	سخن مؤلف

بخش اول: مباحث مقدماتی

جلسه اول: چیستی و چگونگی دوران حیرت

۲۸	موجودی واقعی و خستگی ناپذیر در اضلال و فریب
۲۹	روایتی که شیخ مرتضی زاهد را پریشان کرده بود
۳۰	فرازی از زیارت سرداب مقدس
۳۱	ابلیس حتی طمع در کار انبیای الهی کرده است
۳۴	شیطان با خوبانی که در صراط مستقیم هستند، کار دارد
۳۴	نماز را ترک کن!
۳۵	هر جا فشار شیطان زیاد شد، همان جا گنج است
۳۶	فشار شیطان در اوایل سلوک
۳۷	دجال یکی از ابزارهای شیطان
۳۸	دیدگاه شهید محمد صدر درباره دجال
۳۸	یک چشم بودن فرهنگ و تمدن مادی
۳۹	دجال یهودی زاده است
۴۰	غذای دجال به اندازه کوه
۴۰	فریاد خدایی فرهنگ غرب

- گسترش فتنه دجال
 مگر قرآن کید شیطان را ضعیف نشمرده؟!
 باید اهل توسل باشیم؛ بخصوص در آخرالزمان
 روضه

جلسه دوم: حمله و هجوم شیطان به پیوندهای مؤمنان

- حمله و هجوم ابلیس به پیوندهای مقدس
 «تنهایی» اتفاقی که در غرب رخ داد
 توصیه و تأکید اسلام بر پیوندها و جمع‌های مؤمنانه
 پیوند واقعی بین مؤمنان
 مؤمنان از طینت بهشت و شعاع روح الهی هستند
 یک محک برای ارزیابی ایمان
 یادی از شهید سید مهدی قوام
 خصلت یک مؤمن واقعی
 پیوند بین مؤمنان، جلوه سنخیت با امام (علیه السلام)
 پیوند بین مؤمنان، منشأ حقوق بین آنها
 نحوه خرید کردن آیت الله قاضی رحمته
 اخلاق مادی، اخلاقی بدون ضمانت
 برادرت را خوشحال کن، خدا خوشحالت می‌کند
 خدمتی شبانه از مرجع تقلیدی بزرگ
 حقوق غیر مسلمانان و حتی غیر انسان‌ها
 دو پیوند در مؤمنان، اصلی‌ترین نقطه هجوم
 روضه

جلسه سوم: هجوم ابلیس به پیوندهای خانوادگی

- پروتکل‌های صهیونیسم برای خانواده‌ها
 فضای مجازی موجب دوری اعضای خانواده

۷۲	آسیب‌های خانواده در آخرالزمان
۷۴	فروپاشی خانواده در غرب
۷۵	تغییر معنای خانواده در غرب
۷۵	خانواده شامل یک زن و یک کودک هم می‌شود
۷۶	هشدار قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) در حفظ خانواده
۷۸	اهمیت و ارزش ازدواج و تشکیل خانواده
۷۸	ازدواج، انسان را از «منیّت» خارج می‌کند
۷۹	خانه و خانواده محل عبادت، ریاضت و تربیت
۸۰	خانه محل عبادت
۸۲	عباداتی آسان با ثواب‌های شگفت‌آور
۸۳	خانه و خانواده معبد است
۸۴	خاطره‌ای از امام راحل
۸۵	طلاق خراب کردن این معبد است
۸۵	خانه محل ریاضت
۸۶	قضیه زهد زید بن صوحان
۸۷	پا روی خود گذاشت و بالا رفت
۸۸	اعضای خانواده، طیب و پرستار هم هستند
۸۸	برخورد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با جوان هوسران
۹۱	روضه

بخش دوم: حمله ابلیس به پیوندهای خانوادگی

جلسه چهارم: خانه محل عبادت، ریاضت و تربیت

۹۵	سه دسته از زنان که فشار قبر ندارند
۹۸	عرصه زندگی خانوادگی میدان سلوک و قرب حق

- ۹۹ کلام مرحوم آقای حداد رحمته در اهمیت سلوک خانوادگی
- ۹۹ توصیه قرآن در مواجهه با رفتارهای ناپسند همسر
- ۱۰۰ اثر مهم تربیتی ریاضت در خانواده
- ۱۰۰ انحراف فرزندان برخی انبیا و معصومین علیهم السلام
- ۱۰۱ پا روی نفس گذاشتن را یاد نداده‌ایم
- ۱۰۱ بچه‌ها در سنین قبل از بلوغ بیشتر تقلید می‌کنند
- ۱۰۲ فرزندان عمل به دوست داشتن‌ها را از والدین می‌آموزند
- ۱۰۲ مهم‌ترین عامل تربیت، مقاومت در مقابل امیال و هوس‌ها
- ۱۰۴ پا روی نفس گذاشتن، مؤثرترین عامل تربیتی
- ۱۰۴ خاطره‌ای از شیخ غلامرضا یزدی رحمته
- ۱۰۷ روضه

جلسه پنجم: خانه محل تربیت

- ۱۰۹ محل تربیت بزرگ‌ترها
- ۱۱۰ در سه جا می‌توان انسان‌ها را شناخت
- ۱۱۱ در مسائل مادی می‌توان اشخاص را شناخت
- ۱۱۲ به هنگام سفر جوهره افراد شناخته می‌شود
- ۱۱۲ اصلاح در محیط خانه
- ۱۱۳ بد اخلاقی سعد بن معاذ، شهادت و فشار قبر او
- ۱۱۴ خواب مرگ میرزا علی آقا شیرازی رحمته
- ۱۱۵ فحش در رمی جمرات
- ۱۱۵ از اموری که حلال می‌شمیریم، ضربه می‌خوریم
- ۱۱۶ ثروتمندی که به خاک سیاه نشست
- ۱۱۶ ز خود هرگز نرنجانم دلی را
- ۱۱۷ پیامبر پیام‌آور مکارم اخلاق و پاکی‌ها
- ۱۱۷ نمونه‌هایی از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله

- ۱۱۸ سیره اخلاقی اهل بیت علیهم السلام
- ۱۱۹ گذشت و مدارا در مسایل شخصی و خانوادگی
- ۱۲۰ اخلاق خوب همه جا خوب است به خصوص در خانه
- ۱۲۱ زندگی خانوادگی اخلاقی است نه حقوقی
- ۱۲۲ پشت در تا صبح می نشینم
- ۱۲۳ مهم ترین عامل ناسازگاری ها و تنش ها در خانه
- ۱۲۳ مرنج و مرنجان
- ۱۲۴ ملکات، خلقیات و عادات زشت مان را اصلاح کنیم
- ۱۲۵ یک سال نذر مجازات بر عصبانیت
- ۱۲۶ الگوی یک خانواده الهی
- ۱۳۰ زندگی پراز مهر علامه طباطبایی رحمته و همسرش
- ۱۳۱ روزه

جلسه ششم: تربیت فرزندان (۱)

- ۱۳۳ اهمیت دادن والدین به تربیت فرزندان
- ۱۳۴ پادشاه امام حسین علیه السلام به معلم فرزندش
- ۱۳۵ فرزند ما، عصاره وجود ما
- ۱۳۶ فرزندان خوب، باقیات صالحات والدین
- ۱۳۷ حضرت عیسی علیه السلام و مشاهده عذاب قبر
- ۱۳۸ خانواده خود را از عذاب حفظ کنید
- ۱۳۸ چند نکته تربیتی
- ۱۳۸ نکته اول: اخلاق و تربیت دیدنی
- ۱۳۹ چگونه خانواده و فرزندان مان را حفظ کنیم؟
- ۱۳۹ دو صد گفته چون نیم کردار نیست
- ۱۴۰ کسی درس اخلاق نمی گفت، عمل می کرد
- ۱۴۱ فرزندان غیر دینی در خانواده های دینی

- ۱۴۲ درد دل یک فرزند در خانواده دینی
- ۱۴۳ در برخی خانواده‌های غیردینی آرامش هست
- ۱۴۳ دین‌داری کاریکاتوری جاذبه ندارد
- ۱۴۵ کلام سید جمال‌الدین اسدآبادی رحمته
- ۱۴۵ خاطراتی از سید مهدی قوام
- ۱۴۷ نکته دوم؛ ایجاد زمینه‌ها و بسترهای تربیت دینی
- ۱۴۷ زمینه‌سازی مهم‌ترین روش تربیتی اهل بیت علیهم‌السلام
- ۱۴۸ جفای برخی والدین در حق فرزندان
- ۱۴۹ محیط خانوادگی و زمینه‌های تربیتی شهید مطهری رحمته
- ۱۵۰ خاطره همسر شهید مطهری
- ۱۵۳ روضه

جلسه هفتم: تربیت فرزندان (۲)

- ۱۵۶ زمینه‌سازی‌های قبل از فرزند دار شدن
- ۱۵۶ سوزنی در مشک
- ۱۵۷ زمینه‌سازی‌های بعد از تولد فرزند
- ۱۵۷ اذان و اقامه در گوش نوزاد
- ۱۵۸ اولین صدا در گوش نوزاد
- ۱۵۹ القای توحید در ناخودآگاه
- ۱۶۰ برداشتن کام با تربت و آب فرات
- ۱۶۱ عقیقه، ولیمه، تراشیدن موی سر و صدقه
- ۱۶۲ همراه کردن حرز با نوزاد
- ۱۶۴ کلام آقای بهجت رحمته درباره حرز
- ۱۶۴ رعایت آداب شیردهی
- ۱۶۶ تأثیر عجیب شیردهنده بر کودک
- ۱۶۶ نام‌گذاری فرزند

- ۱۶۷ اگر صد پسر داشتیم، نام همه را علی می‌گذاشتم
- ۱۶۸ تغذیه حلال
- ۱۷۰ چرا گناه پدر باید بر فرزند اثر بگذارد؟
- ۱۷۱ نکته سوم؛ فضای ذکر و نورانیت در خانه
- ۱۷۳ چرا خانه‌ات تاریک است؟
- ۱۷۳ رسم محافل خانگی کم شده
- ۱۷۳ محافل مخفی خانگی زمان رضاخان
- ۱۷۴ روضه هفتگی آیت‌الله قاضی رحمته
- ۱۷۴ نکته چهارم؛ رفاقت و صمیمیت با بچه‌ها
- ۱۷۶ رفتار امام رحمته با خانواده و فرزندان
- ۱۷۶ خانه امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۷۸ نکته پنجم؛ دعا برای سعادت و عاقبت بخیری
- ۱۷۹ کلامی از علامه طباطبایی رحمته
- ۱۷۹ دعای پدر علامه مجلسی رحمته
- ۱۸۱ روضه

جلسه هشتم: رابطه با پدر و مادر

- ۱۸۴ کلام آقای بهاء‌الدینی رحمته
- ۱۸۵ مسلمان و مؤمن باشند یا غیرمسلمان و فاسق
- ۱۸۶ گاهی با دلگیری والدین راه آسمان بسته می‌شود
- ۱۸۷ یکی از موانع استجاب دعا
- ۱۸۸ نفرین پدر و قطع نسل
- ۱۸۹ تأثیر رضایت والدین در عاقبت به خیری
- ۱۹۰ فقط در امر معصیت نباید اطاعت کرد
- ۱۹۱ رؤیای صادق آیت‌الله تبریزی رحمته
- ۱۹۲ سه چیز مشترک بین کافر و مؤمن

۱۹۲	بالاترین عمل در بندگی
۱۹۳	آن که بیشتر حرمت والدین را نگه می‌دارد، محبوب‌تر است
۱۹۳	مقام انبیاء الهی
۱۹۵	بهجت <small>رحمته</small> چگونه بهجت شد
۱۹۶	کف پای پدر را بوسید
۱۹۷	برکات دنیا و آخرت
۱۹۸	مصادیق احسان به والدین
۱۹۹	به خصوص مادر را احترام کن
۲۰۰	گله از مادر در محضر پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۰۰	ای کاش مادرش زنده بود
۲۰۱	شیخ اعظم <small>رحمته</small> و مادر کهن سال
۲۰۳	روضه

بخش سوم: حمله ابلیس به پیوند امام و امت

جلسه نهم: پیوند با امام علیه السلام

۲۰۷	پیوند با امام معصوم <small>علیه السلام</small>
۲۰۸	در معیت و پیوند با امام <small>علیه السلام</small> رشد می‌کنیم
۲۰۹	موجود پایین‌تر، با تسلیم نسبت به موجود برتر رشد می‌کند
۲۱۰	شیطان خواست بدون واسطه به خدا برسد، رجم شد
۲۱۰	آیت الله قاضی <small>رحمته</small> و جوان لات
۲۱۱	آثار معیت و پیوند با امام <small>علیه السلام</small> رشد یافتگی جامعه در عصر ظهور
۲۱۲	زمین با آمدن امام <small>علیه السلام</small> زنده می‌شود
۲۱۳	همراهی و معیت ظلیه
۲۱۴	تبعیت و اطاعت محض و ایجاد اتحاد روحی

- ۲۱۵ هم‌نشینی در آخرت به تناسب معیت در دنیا است
- ۲۱۶ تو در بهشت جلوی من هستی
- ۲۱۶ ولایت و امامت معصوم (علیه السلام) تنها راه قرب و طهارت
- ۲۱۷ به هر جا رسیدیم، با توسل و گریه رسیدیم
- ۲۱۸ چرا مستقیم از خدا نگیریم؟
- ۲۱۹ کلام مرحوم آیت‌الله سید احمد خوانساری رحمته
- ۲۱۹ گاهی اهل بیت (علیهم السلام) توسط زبردستان حاجات را می‌دهند
- ۲۲۰ نظام فیض‌رسانی بر اساس مراتب وجود
- ۲۲۱ تقسیم‌کننده رحمت در عالم
- ۲۲۱ درجات مؤمنان بر اساس درجات پیوند با ولی خدا
- ۲۲۴ سختی تحمل ولایت و معیت با اولیای الهی
- ۲۲۷ روضه

جلسه دهم: تولی و تبری شرط پیوند با امام (علیه السلام)

- ۲۳۰ لوازم پیوند و معیت با امام (علیه السلام)
- ۲۳۰ شرط اول؛ معرفت به ولایت و اولویت اهل بیت (علیهم السلام)
- ۲۳۲ معرفت سبب گشایش
- ۲۳۲ به حضرت خیانت نکردم
- ۲۳۲ شرط دوم؛ معرفت به دوستان اهل بیت (علیهم السلام)
- ۲۳۵ اهل بیت (علیهم السلام) نسبت به دوستانشان حساس بودند
- ۲۳۶ اهل بیت (علیهم السلام) پدران امت هستند
- ۲۳۷ رعایت حقوق مؤمنان باعث تحکیم ولایت می‌شود
- ۲۳۷ داستان علی بن یقظین
- ۲۳۹ بی‌برکتی‌ها و محرومیت‌ها در اثر تزییع حقوق مؤمنان
- ۲۴۰ امام رضا (علیه السلام) به تو جزای خیر بدهد
- ۲۴۲ شرط سوم؛ برائت از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)

- ۲۴۳ بنی امیه اجازه شناخت شرک را نمی‌دادند
- ۲۴۴ برجستگی حضرت ابراهیم (علیه السلام) در برائت از مشرکین
- ۲۴۴ تقدّم لعن بر سلام
- ۲۴۵ کلام آیت الله بهجت رحمته الله علیه در لعن و سلام
- ۲۴۵ حتی میل به دشمنان، تاریکی می‌آورد
- ۲۴۶ شما هم در ظلم‌های او شریکی
- ۲۴۶ به پشت سرتان نگاه نکنید
- ۲۴۷ سرزنش صفوان جمال توسط امام کاظم (علیه السلام)
- ۲۴۸ احتیاط در لعن بر ظالمین خلاف تقدس است
- ۲۵۱ روضه

جلسه یازدهم: بلوغ و رشد شیعه تا ولایت اجتماعی

- ۲۵۴ ارتقاء در درک ولایت
- ۲۵۵ ولایت اجتماعی مهم‌ترین دستاورد انقلاب
- ۲۵۵ آخرین مرحله قبل از ظهور
- ۲۵۶ خاطره آقای عسگر اولادی از امام رحمته الله علیه
- ۲۵۷ گم شده قیام‌های گذشته
- ۲۵۷ شیعه در رشد تاریخی خود به بلوغ رسید «نظام ولایی»
- ۲۵۸ در این نظام، خصلت‌های امام در امت تجلی می‌کند
- ۲۵۸ نادر شاه و سرباز شجاع
- ۲۵۹ تحول در جوانان پس از پیروزی انقلاب
- ۲۵۹ رصد و هجوم شیطان
- ۲۶۱ تو به درد ما نمی‌خوری
- ۲۶۲ ولی خدا در جامعه اراده‌ها را جمع می‌کند
- ۲۶۲ هر چه می‌خواهد اذان بگوید
- ۲۶۳ هجوم شیطان به پیوند ولایی شیعه در زمان حضور

- ۲۶۴ به تأخیر افتادن دولت اهل بیت (علیهم السلام)
- ۲۶۵ سعی و تلاش حکام ظالم
- ۲۶۶ مبارزه دستگاه ابلیس با پیوند ولایی شیعه در زمان غیبت
- ۲۶۶ حمله به زعامت و رهبری شیعه «ولایت فقیه»
- ۲۶۷ اندوه میرزای شیرازی پس از پیروزی در ماجرای تنباکو
- ۲۶۸ کلام زیبای سید حسن نصرالله
- ۲۶۹ حمله و هجوم به دستگاه امام حسین (علیه السلام)
- ۲۷۱ مقابله لشکریان شیطان با دستگاه ابا عبدالله (علیه السلام) در طول تاریخ
- ۲۷۲ مستحبی که هزار واجب را حفظ می‌کند
- ۲۷۲ مبارزه نرم با دستگاه امام حسین (علیه السلام)
- ۲۷۳ شباهت روشن فکرانه علیه اشک و گریه و سینه‌زنی
- ۲۷۴ خاطره از علامه امینی (رحمته الله علیه)
- ۲۷۵ حَبِّ الْحَسَنِ يَجْمَعُنَا
- ۲۷۷ در آخرالزمان کربلا قبله دل‌ها می‌شود
- ۲۷۷ عدم پوشش رسانه‌ای پیاده روی اربعین
- ۲۷۹ روضه

جلسه دوازدهم: امتحان با ولایت، سنگین‌ترین امتحان

- ۲۸۱ سختی معیت با ولی الله
- ۲۸۳ سختی هر امتحانی به معلوم نبودن حکمت آن است
- ۲۸۴ اولین امتحان الهی
- ۲۸۵ داستان موسی و خضر (علیهم السلام)
- ۲۸۶ امتحانات روزمره ما و حکمت آن‌ها
- ۲۸۷ برخی تا حاجت نمی‌گیرند، قهر می‌کنند
- ۲۸۷ بچه‌ای را که به زور بگیرد بهتر از این نمی‌شود
- ۲۸۸ شیخ عبدالحسین، تو از خود ما هستی

۲۸۹	برخی در هنگام بلا، با خدا درگیر می‌شوند
۲۸۹	حضرت خضرو کشتن نوجوان
۲۹۰	قضیه عبدالله بن یحیی
۲۹۱	از سلمان دفاع نکردی، کتک خوردی
۲۹۲	خاطره آیت‌الله حق‌شناس <small>رحمته</small>
۲۹۲	تسلیم محض ولی خدا
۲۹۳	امتحان‌های همراهی با ولی خدا
۲۹۴	یاران سید الشهداء <small>علیه السلام</small> تسلیم محض او بودند
۲۹۶	ما یاغی نیستیم
۲۹۷	در زمان حضور ائمه <small>علیهم السلام</small> تحمل ولایت نبود
۲۹۸	دوران غیبت زمان آمادگی
۲۹۹	خواندن دعای غریق
۳۰۱	روضه

جلسه سیزدهم: همدلی روح جمعی شیعه زمینه‌ساز ظهور

۳۰۴	ظهور، پدیده‌ای اجتماعی
۳۰۵	مَثَل امام، مَثَل کعبه است و مردم باید به سوی او بروند
۳۰۶	وفای به عهد فردی، شرط کافی نیست
۳۰۷	داستان علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی
۳۰۹	هر کجا اراده جمعی و همدلی شیعه بود، موفق شدند
۳۱۰	مراحل استقامت قبل از ظهور از منظر قرآن
۳۱۱	صبرِ فردی بر ولایت (وفای به عهد فردی)
۳۱۲	واجبات و محرّمات ظهورات و نصیحت شیطان
۳۱۴	بی‌حالی در نماز شب
۳۱۵	فساد جنسی و حرام‌زادگی
۳۱۶	اتفاق ناگواری که در غرب افتاد

- ۳۱۶ صبرِ جمعی بر ولایت (وفای به عهد جمعی)
- ۳۱۷ بلند کردن پرچم ولایت در جهان هزینه دارد
- ۳۱۷ بعثت پیامبر ﷺ و آغاز سختی‌ها
- ۳۱۸ جنگ روانی در مدینه
- ۳۱۹ پاسخ خداوند به این شبهه‌افکنی و جنگ روانی
- ۳۱۹ تسلی خداوند به پیامبر ﷺ در مقابل سختی‌ها
- ۳۲۱ رسول خدا ﷺ مرد سختی‌هاست، ولی نگران امتش بود
- ۳۲۲ دو توصیه خداوند برای حفظ استقامت مردم
- ۳۲۲ انقلاب اسلامی هم کاری بزرگ بود با سختی‌های بزرگ
- ۳۲۳ تبدیل ایران اسلامی به قدرتی جهانی با وجود موانع
- ۳۲۳ گفتمان مقاومت
- ۳۲۵ همدلی و پیوند اجتماعی نشانه بلوغ روح جمعی
- ۳۲۶ همدلی و هم‌دردی خستگی ناپذیر
- ۳۲۸ معیت با ولی خدا استقامت می‌خواهد
- ۳۲۹ دستگاه حسینی زمینه‌ساز وفای به عهد جمعی
- ۳۲۹ امام حسین (علیه السلام) نقطه اتصال اولیای گذشته به امام زمان (عج)
- ۳۳۰ آگاهی انبیا و اولیای الهی از نقش عاشورای حسینی
- ۳۳۱ حماسه حسینی زمینه‌ساز ظهور
- ۳۳۲ گسترش نام و یاد و فرهنگ حسینی قبل از ظهور
- ۳۳۲ تبدیل عاشورای حسینی به مکتب جامع تربیتی
- ۳۳۵ روضه
- ۳۳۷ منابع

دیباچه

وَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِي أُشَوِّهَ حَسَنَةً^۱

«فاطمیه» واژه‌ایست بمانند آینه‌ای تمام نما که مظلومیت اهل بیت (علیهم‌السلام) در آن منعکس شده است و تردید و اختلاف در روز شهادت پاره تن نبی،^۲ سرور زنان دو عالم،^۳ مصداق و مظهر سوره کوثر؛ نشان از بی مهری مردمان، پس از رحلت پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نسبت به اهل بیت آن حضرت دارد.

همه ساله علماء و مومنین با برگزاری مراسم عزاداری و توسل به حضرت صدیقه طاهره (علیها‌السلام) ضمن بزرگداشت مقام علمی و معنوی آن حضرت و تبری از دشمنان خاندان رسالت، نسبت به احیاء و نشر معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) و ایجاد ارتباط معنوی در مجالس و مساجد تلاش می نمایند. با هدف تامین محتوای معتبر و مستند برای امامان محترم جماعت و مبلغین، تلاش شده از توانمندی اساتید و بزرگان وعظ و خطابه برای نگارش فیش منبر استفاده شود.

مباحث دقیق استاد عالی پیرامون «دوران حیرت» که ماخوذ از روایات می باشد، پیشتر به صورت خلاصه در قالب چند منبر ارائه گردیده بود که با درخواست این دفتر، قبول زحمت فرموده و این مباحث را با دقت و امعان نظر بیشتر در قالب سیزده مجلس به رشته تحریر

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰، توفیق ۹.

۲. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۳: فَاطِمَةُ بَعْضَةُ مَنَى وَ هِيَ رُوحِي الْتِي تَبِينُ جَنَّتِي يَسُوؤُنِي مَا سَاءَهَا وَ يَسْرُرُنِي مَا سَرَّهَا.

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۱: إِنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.



درآوردند که پس از ویرایش و مستندسازی به زینت طبع آراسته گردید؛ توجه به این نکته نیز ضروری است که در آماده سازی محتوا سعی شده است ضمن رعایت اصول ویرایشی قالب بیان از شکل منبر خارج نگردد. اهمیت طرح مباحث «دوران حیرت» از آن روست که ابلیس و شیاطین در این دوره، استراتژی خود را تغییر داده و حملات و فتنه انگیزی خود را در عرصه های جدید ادامه می دهند به نحوی که پیوندهای مقدس را که زیرساخت اصلی سبک زندگی اسلامی است مورد هدف قرار داده و سعی می کنند با آسیب به این پیوندها به هدف اصلی خود که دور ساختن انسان از زندگی معنوی و الهی است، نزدیک شوند.

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) خطاب به برگزار کنندگان مراسمات مذهبی تأکید فرمودند: «یکی از چیزهایی که در این مجالس باید حتماً به فضل الهی دنبال بشود، مسئله ی سبک زندگی اسلامی است؛ من می خواهم خواهش کنم که برادران عزیز در مطالعات خودشان، در پیگیری های خودشان روی مسئله ی سبک زندگی ائمه (علیهم السلام) و سبک زندگی اسلامی کار کنند»^۱.

لذا امیدواریم در دوره ای که شیوع ویروس منحوس کرونا تسهیل گر اهداف ابلیس گردیده و پیوندهای مقدس میان افراد خانواده، جامعه مومنین و امام و امت و حتی پیوند میان عبد و معبود را تحت تاثیر قرار داده است، متن حاضر بتواند در حد بضاعت خود موجب روشنگری، بیداری و ارتقاء معرفت در جامعه گردیده و نقشه های ابلیس را نقش بر آب سازد.

خواهشمند است امامان محترم جماعت در این ایام با تغییر روش تبلیغ و بهره گیری از ظرفیت گروه های جهادی در رسیدگی و استمالت از بیماران و آسیب دیدگان و حتی با استفاده از گروه ها و پیام رسان های مجازی و یا هر طریق ممکن، نسبت به طرح و نشر محتوای این کتاب اقدام نمایند. از زحمات خطیب ارجمند جناب حجت الاسلام والمسلمین عالی، تشکر و توفیق روزافزون ایشان در تبلیغ و ترویج معارف اهل بیت (علیهم السلام) را از درگاه خداوند متعال مسألت می نمایم.

دفتر مطالعات، پژوهش ها و ارتباطات حوزوی
مرکز رسیدگی به امور مساجد



سخن مؤلف

یکی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین مباحث معارف قرآن و عترت، شناخت طرح‌ها و نقشه‌های ابلیس، بخصوص در آخرالزمان است که از باب دشمن‌شناسی برای هر مومنی ضرورت تام دارد^۱ و عدم توجه به آن، خطر سقوط در بلاها و فتنه‌های آخرالزمان را دوچندان می‌کند. باید ابلیس و جنودش را شناخت، حيله‌ها و نقشه‌های پیچیده او را دانست، مکان‌های هجوم او را رصد کرد، راه‌های مقابله با طرح و برنامه‌هایش را یافت و با تمام توان از خود و مومنان در مقابل حملات او دفاع کرد.

بخصوص این مهم بر عهده عالمان دینی است که به عنوان مرزبانان فرهنگی و عقیدتی شیعه معرفی شده‌اند. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي التَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيَتَهُ يَمْنَعُوهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ وَ النَّوَاصِبُ؛ علمای شیعه ما همچون مرزداران، مانع یورش ابلیس و پیروانش به شیعیان ناتوان شده، و جلوی غلبه ناصبان شیطان صفت را می‌گیرند»^۲.

گفتارهای پیش رو تلاشی در جهت بازخوانی یکی از نقشه‌های بسیار مهم

۱. مَنْ نَامَ لَمْ يُنَمَّ عَنْهُ (آنکه خواب است دشمنش نخوابیده)، حضرت علی (علیه السلام) نامه ۶۲ نهج البلاغه.

۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷.



ابلیس به ویژه در آخرالزمان است که در برخی آیات و روایات از آن پرده برداری شده و تحقق آن باعث فروپاشی جامعه ایمانی می‌گردد و آن حمله و هجوم به پیوندهای مومنانه و مقدس در جامعه است که پایه و اساس جامعه ایمانی و الهی را تشکیل می‌دهند.

در اولویت این پیوندها، پیوند خانوادگی و پیوند مومنان با امام حق و ولی امت می باشد.

در نوشتار حاضر این دو مصداق مهم از پیوندهای محبوب و مقدس الهی مورد بحث قرار گرفته است و بجاست فضیلتی محترم و مبلغان گرامی در جهت غنای محتوایی این موضوع، در رابطه با این پیوندها مطالعه و تحقیق بیشتری داشته باشند و مصادیق دیگر مانند پیوند میان دو دوست یا پیوند بین مومن و مسجد، بین مومن و عالم دینی و سایر پیوندها را مورد بحث و کنکاش قرار دهند.

سعی شده است محتوای هر جلسه برای یک یا دو سخنرانی (در ایام فاطمیه یا محرم) تهیه شود و با جمع بندی انتهای هر گفتار خلاصه بحث به سهولت و به طور شفاف در اختیار خواننده محترم قرار گیرد.

برای هر مجلس هم ذکر مصیبتی متناسب با ایام فاطمیه از میان منبرهایی که به همین مناسبت در سال های گذشته در حسینیه امام خمینی رحمته و سایر مجالس برگزار شده بود انتخاب و در پایان هر مجلس قرار داده شد. امید که بیان شیوا، ساده و همه فهم معارف دینی به خوبی در اختیار ایتم آل محمد علیهم السلام قرار گیرد و مومنان را در حفظ و صیانت از خود، خانواده و جامعه اسلامی یاری رساند.

در پایان لازم می دانم از زحمات و مساعی کارکنان دفتر مطالعات مرکز رسیدگی به امور مساجد، بویژه مدیر محترم آن جناب حجت الاسلام والمسلمین توانا، در مستند سازی، ویرایش و آماده سازی این اثر تشکر و قدردانی نمایم.

والسلام علیکم
مسعود عالی
(فاطمیه ۱۴۴۲)



بخش اول

مباحث مقدماتی

جلسه اول: چیستی و چگونگی دوران حیرت

جلسه دوم: حمله و هجوم شیطان به پیوندهای مؤمنان

جلسه سوم: تحکیم پیوندهای مقدس هجوم شیطان به پیوندهای خانوادگی



سخنرانی در بیت رهبری



چیستی و چگونگی دوران حیرت

آنچه مستفاد از روایات است این که مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی دوران غیبت کبری «حیرت و سرگردانی» مردم است و هر چه به ظهور نزدیک‌تر می‌شویم، بر شدت این حیرت افزوده می‌شود. در این دوران انسان‌ها به جهت فقدان رهبری الهی، هر چه بیشتر در تحیر، سرگردانی و ضلالت و گمراهی به سر خواهند برد. البته افراد بسیاری با اهتمام جدی به پروای الهی، از این آزمایش به سلامت عبور کرده، ایمان خود را حفظ می‌کنند. در کتب روایی همانند کمال‌الدین، تألیف شیخ صدوق یا الغیبة، تألیف شیخ طوسی و همچنین الغیبة، تألیف نعمانی و... روایات متعددی از موضوعات و وقایع آخرالزمان؛ به خصوص دوران حیرت و سرگردانی برای مؤمنان وارد شده و علامه مجلسی رحمته بسیاری از آن‌ها را در جلد ۵۱ بحار الأنوار جمع‌آوری و بیان کرده است.

حضرت عبدالعظیم حسنی، از امام جواد علیه السلام و ایشان از پدران بزرگوارشان روایت کرده‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةٌ أَمَدُهَا طَوِيلٌ، كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانِ
النَّعْمِ فِي غَيْبَتِهِ، يَطْلُبُونَ المَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ، أَلَا فَمَنْ ثَبَّتَ مِنْهُمْ
عَلَى دِينِهِ وَلَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لَطُولَ أَمَدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِيَ فِي
دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ



لَا حِدِّ فِي عُنُقِهِ نَبِيَّةٌ، فَلِذَلِكَ تُحْضَى وَلَا تُتَّهَى وَيَغِيْبُ شَخْصُهُ»؛^۱
 برای قائم ما غیبتی است که مدت آن طولانی است. گویا شیعه را
 می بینم که در غیبت امام شان همانند گرسنگان سرگردان،
 جویای طعامی هستند و آن را به دست نمی آورند. آگاه باشید هرکدام
 از شیعیان که بردین خود ثابت بماند و برای طول غیبت امام دلش
 دچار قساوت نشود، او در روز قیامت هم درجه من و با من است.
 سپس فرمودند: به راستی قائم ما چون قیام کند، برای کسی
 در گردن او بیعتی نباشد و از این جهت است که ولادتش پنهان و
 شخص او غایب است.

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت فرموده اند:

«وَلَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةِ وَحَيْرَةٍ، لَا تَثْبُتُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ»؛^۲

هم چنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ، تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَمُ»؛^۳

از حضرت امیر علیه السلام وارد شده که فرمودند:

«تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ، يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا حُرُونَ»؛^۴

در این روایات و روایات مشابه آن، دوران طولانی غیبت برای امام
 زمان علیه السلام و سردرگمی و حیرت برای انسان ها پیش بینی شده است. در این
 دوران سخت، بسیاری از انسان ها دچار لغزش و ریزش می شوند و جز
 انسان های معتقد و مخلص، کسی در دین ثابت قدم نمی ماند.

در روایت امام صادق علیه السلام، توضیح بیشتری از دشواری های دوران حیرت
 و سردرگمی و آزمایش سخت و سنگین الهی بیان شده است. حضرت به
 محمد بن مسلم فرمودند:

«إِنَّ قُدَّامَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَامَاتٌ بَلَوَى مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لِعِبَادِهِ
 الْمُؤْمِنِينَ، قُلْتُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَ

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۱۴.

۲. جحر الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۱۰، ح ۲. «ولی بعد از غیبت و حیرت، کسی بر دین اش ثابت و استوار
 نماند مگر مخلصان».

۳. همان، ص ۷۲، ح ۱۷. «برای او [امام زمان علیه السلام] غیبت؛ و برای امت حیرتی خواهد بود که خیلی ها
 در آن دوران گمراه خواهند شد».

۴. الغيبة (طوسی)، ص ۳۳۶. «برای غیبت او [امام زمان علیه السلام] حیرتی است که گروه هایی در آن
 گمراه می شوند، و گروهی بر هدایت استوار می مانند».



لَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ»؛^۱ قَالَ «لَتَبْلُوَنَّكُمْ» يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ
«بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ» مِنْ مُلُوكِ بَنِي فُلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ «وَ
الْجُوعِ» بَعْدَ أَشْعَارِهِمْ «وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ» فَسَادِ التِّجَارَاتِ وَ
قِلَّةِ الْفُضْلِ فِيهَا «وَالْأَنْفُسِ» قَالَ مَوْتُ ذَرِيعِ «وَالثَّمَرَاتِ» قِلَّةَ زَيْعِ
مَا يُزْرَعُ وَقِلَّةَ بَرَكَاتِ الثَّمَارِ «وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ» عِنْدَ ذَلِكَ بِخُرُوجِ
الْقَائِمِ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! هَذَا تَأْوِيلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
يَقُولُ «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛^۲

پیش از قیام قائم علیه السلام نشانه‌هایی اتفاق می‌افتد که خداوند آن‌ها را
ظاهر خواهد ساخت. محمد بن مسلم پرسید: آن نشانه‌ها چیست؟
امام صادق علیه السلام فرمودند: آن نشانه‌ها را خداوند در آیه ۵۵۱ سوره بقره
چنین بیان کرده است؛ خداوند شما مؤمنان را قبل از خروج قائم علیه السلام
به اموری مانند: خوف و ترس از حاکمان و سلاطین بنی فلان در آخر
حکومت‌شان؛ و با گرسنگی که در اثر گرانی قیمت‌ها پیش
می‌آید؛ و نقص و کسادی در تجارت‌ها و درآمدها؛ و با مرگ‌های
پیایی و ناگهانی؛ و کم شدن محصولات و زراعت‌ها امتحان
می‌کند. در این هنگام به کسانی که صبر پیشه می‌کنند،
شتاب در ظهور قائم علیه السلام را بشارت بده.

هم چنین در روایتی از امام رضا علیه السلام آورده است که خطاب به حسن بن
محبوب فرمودند:

«يَا حَسَنُ! سَيَكُونُ فِتْنَةٌ صَمَاءٌ صَبَلَمَ يَدْهَبُ فِيهَا كُلُّ وَلِيحَةٍ
وَ بَطَانَةٍ»؛^۳

همه این‌ها پس از یک فتنه و آزمایش سخت و کمرشکن است که هر
دوستی و خویشاوندی را در هم می‌ریزد. در این دوران سخت حیرت و

۱. بقره، ۱۵۵. «و قطعاً شما را به چیزی از آفتاب‌تریس و گرسنگی، و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و شکیبایان را مرزده ده».

۲. آل عمران، ۷. «...با آن‌که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند».

۳. الغیبة (نعمانی)، ص ۲۵۰، ح ۵.

۴. همان، ص ۱۸۰، ۲۸۸. «ای حسن! برای مردمان فتنه‌ای کوبنده و آشوبی کمرشکن است که برده‌ها برداشته می‌شود، دوستی‌ها و خویشاوندی‌ها از بین می‌رود».



سردرگمی، ابلیس با تمام قوا و لشکریانش به مؤمنان حمله ور می‌گردد، البته این دفعه با تجربه و علم و آگاهی بیشتر. به تعبیر قرآن، شیطان از جنیان است ﴿...كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...﴾^۱ و طائفه جن مثل انسان‌ها قابل رشد و تکامل‌اند؛ چه رشد منفی و چه مثبت. البته در بین موجودات فقط انسان است که رشدش؛ چه از جانب صعود و چه از جانب سقوط بی‌نهایت است، برخلاف جن که محدود است. لذا جنیان پیامبر و امامی از خود ندارند، یعنی آن قدر نمی‌توانند رشد کنند که به مقام نبوت و امامت برسند، بنابراین پیامبر و امام‌شان از بین انسان‌هاست.

همان‌طور که انسان‌ها از نظر علم و آگاهی و تجربیات با تجربه و آگاهی بیشتر رشد می‌کنند و انسان این زمان مثلاً با انسان ۱۰۰ سال پیش و یا ۱۰۰۰ سال پیش، از نظر علم و تجربه بسیار متفاوت است، طائفه جن هم از نظر آگاهی و تجربه رشد می‌کنند.

شیطان این زمان با شیطان ۱۰۰ سال و یا ۱۰۰۰ سال پیش خیلی متفاوت است و بر آگاهی‌ها و تجربیاتش افزوده شده است. ابلیس و دستگاه او در آخرالزمان طبعاً در شیطنت و فریب به پیشرفت‌های بسیاری رسیده و ترفندهای بسیار خطرناک‌تر و پیچیده‌تری را برای فریب و لغزش مؤمنان به کار می‌گیرند.

از طرف دیگر شیطان می‌داند که با ظهور حضرت ولی عصر^ع، فلسفه وجودیش تمام می‌شود، ذبح می‌گردد و از بین می‌رود.^۲ لذا تمام قوا و همت او در دوران آخرالزمان، مصروف گمراه ساختن و زمین‌گیر کردن مؤمنان خواهد شد.

موجودی واقعی و خستگی‌ناپذیر در اضلال و فریب

شیطان موجودی واقعی و عینی است، نه یک موجود تخیلی و سمبلیک. طرح و برنامه و نقشه‌های متعدد و ابزار و ادوات گوناگون و جنود و لشکریان فراوان از جن و انس در اختیار دارد که به طور خستگی‌ناپذیری کار می‌کنند.

۱. کهف، ۵۰. «ابلیس که از گروه جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید».

۲. البرهان، ج ۴، ص ۳۹۱.



خیال نکیم فقط انبیا و اولیای الهی به طور خستگی‌ناپذیری برای هدایت انسان‌ها کار می‌کردند، بلکه شیطان هم شب و روز ندارد و در گمراه کردن بشریت مشغول است.

از بزرگی پرسیدند: آیا شیطان خواب هم دارد؟ خندید و گفت: اگر خواب داشت که ما ساعتی راحت و بدون وسوسه به گناه زندگی می‌کردیم. او خواب و استراحت ندارد.

روایتی که شیخ مرتضی زاهد را پریشان کرده بود

خدا شیخ مرتضی زاهد را رحمت کند، ایشان از بزرگان اخلاقی تهران، در حدود ۶۰ سال پیش بوده و لقب زاهد برازنده وی است. مرحوم آیت‌الله بروجردی گاه برایشان پیغام می‌فرستاد که شنیده‌ام در تهران مردم را موعظه می‌کنید، بیایید قم و بنده را هم موعظه کنید. ایشان یک بار قم رفته بودند و حدیثی و موعظه‌ای برای آیت‌الله بروجردی که خود آیتی بود خوانده بودند و آقای بروجردی در اثر شنیدن آن موعظه به گریه افتاده بودند.

شیخ مرتضی در تهران نماز جماعتی داشتند و افرادی از اطراف و اکناف برای اقتدا به ایشان، در مسجدشان حاضر می‌شدند. ایشان پس از نماز حدیثی می‌خواندند، یا مسأله شرعی می‌گفتند و احیاناً نصیحت و موعظه‌ای هم برای مردم داشتند. نقل شده است برخی از کسانی که با ایشان مانوس بوده و پشت سرایشان نماز می‌خواندند، متوجه شده بودند چند روزی است که گویا آقا آن توجه و حضور قلب کامل را در نماز ندارند و گاه چیزی را فراموش می‌کنند. در موقع صحبت هم انگار آن انسجام لازم را ندارند و گاه پراکنده گویی می‌کنند. یکی از دوستان‌شان که بعد از نماز تا منزل، ایشان را همراهی می‌کرده، می‌گوید متوجه شدم در خیابان هم حواس آقا پرت شد و نزدیک بود ماشینی به ایشان بزند که من دست‌شان را گرفتم. یک چند روز این پریشانی بود تا این که برخی رفقا از ایشان سؤال کردند آقا چرا چند روزی است که پریشان هستید، آیا اتفاقی افتاده؟ ایشان فرموده بودند: بله که اتفاقی افتاده، من چند شب قبل روایتی از پیامبر ﷺ خواندم که پریشانم کرده است.

در این روایت پیامبر ﷺ به حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرموده‌اند: «علی جان! به



تعدادی که تو از خوبی‌ها و راه‌های هدایت می‌دانی، شیطان هم از بدی‌ها و راه‌های گمراه کردن می‌داند.»
 حال می‌خواهید با چنین دشمنی که به جان من افتاده و دستش پر هست، پریشان نباشم و خیالم راحت باشد؟!

فرازی از زیارت سرداب مقدس

در زیارت سرداب مقدس سامرا که در مفاتیح هم آمده است، در وصف امام زمان ع می‌خوانیم:

«الْمُنْتَهَى إِلَيْهِ مَوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ لَدَيْهِ مَوْجُودَةٌ آثَارُ الْأَصْفِيَاءِ»^۱

(بقیه‌الله کسی است که) میراث همه انبیای گذشته و آثار و یادگارهای آنان پیش اوست.

مراد از «موارث انبیاء»ی گذشته شاید خصوصیات و صفات باطنی آن‌هاست، همان که در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم «و میراثُ النَّبِيِّ عِنْدَكُمْ»^۲

جلالت موسی ع و جمال و محبت عیسی ع و صبر ایوب ع و حکمت شیث ع و ادريس ع و کمالات پیامبر اکرم ص و هر چه خوبان دارند، در وجود مقدس امام عصر ع جمع است.

به تعبیر برخی بزرگان، تشبیه‌ها به‌مانند شیشه عطری است که عصاره همه گل‌های عالم در اوست.

مراد از «آثار الأصفیاء» یادگارها و ودایع انبیای الهی و ابزارهای معجزات آن‌هاست؛ مثل عصای موسی ع، انگشتر سلیمان ع، پیراهن یوسف ع (که به صورت پدر نابینایش انداختند و شفا یافت و بینایی خود را به دست آورد) یا شمشیر و زره و عصای پیامبر ص.



۱. المزار الكبير، ص ۵۹۰.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۲ ح ۳۲۱۳.

۳. اشاره به این کلام رسول اکرم ص دارد که در وصف امیر مؤمنان ع فرمودند: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي حَلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ وَ إِلَى إِدْرِيسَ فِي تَمَامِهِ وَ كَمَالِهِ وَ جَمَالِهِ ... وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خَلْتِهِ وَ إِلَى يَحْيَى فِي زُهْدِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي بَطْنِهِ ... إِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي سَخَاوَتِهِ وَ إِلَى سُلَيْمَانَ فِي بَهْجَتِهِ وَ إِلَى دَاوُدَ فِي قُوَّتِهِ ... فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع». بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۸۱.

وجه این‌که خصوصیات و کمالات باطنی انبیای گذشته در امام زمان ع جمع است، روشن است. به هر حال این بزرگوار عصاره فضایل همه خوبان تاریخ است و آینه وجودی همه انبیا و اولیای الهی است و طبعاً صفات و کمالات آن‌ها باید در ایشان باشد. انسان کامل نقصانی در صفات کمال ندارد، اما این‌که چرا یادگارها و ابزار معجزات پیامبران گذشته نزد امام عصر ع نگه‌داری می‌شود، علاوه بر بیان اهمیت ارزشمندی این ودایع و آثار و ادوات، و علاوه بر این که نشانه حقانیت او که مرتبط با همه خوبان تاریخ بوده است، شاید این باشد که همه فریب‌ها و حیل‌هایی که در دوران پیامبران پیشین بوده و انبیای الهی برای از بین بردن آن ترفندها از معجزات استفاده می‌کردند در زمان ظهور امام عصر ع جمع است و حضرت برای از بین بردن کفر، نفاق و شرک پیچیده و تو در تو، که توسط شیطان و دستگاه او در آخرالزمان به وجود آمده است، از همه معجزات پیامبران الهی بهره می‌برد؛ و این نشان از حجم سنگین حملات شیطان در آخرالزمان دارد.

ابلیس حتی طمع در کار انبیای الهی کرده است

این موجود خبیث و دشمن قسم خورده ما، حتی در انبیای الهی هم طمع کرده است. در روایتی از امام رضا ع نقل شده است که ابلیس ملاقاتی با حضرت یحیی ع داشته است. حضرت یحیی از او سؤال کرد: آیا بر من هم تسلطی داری؟ شیطان گفت: خیر؛ چرا که انبیا همگی از مخلصین هستند و به فرموده قرآن و به نقل از خود شیطان، او نفوذی در مخلصین ندارد. ﴿...لَأَعْوِيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ﴾^۱ حضرت یحیی سؤال کرد: آیا پیش آمده است که از من خشنود بشوی؟ شیطان گفت: وقتی شب سیر می‌خوری و برای عبادت شبانه و تهجد سنگین می‌شوی، خوشم می‌آید و خوشحال می‌شوم. حضرت یحیی گریه کرد و فرمود: عهد می‌بندم دیگر پرخوری نکنم. شیطان هم گفت: من هم عهد می‌بندم، بنده مؤمنی را نصیحت نکنم.



۱. حجر، ۳۹ و ۴۰، ص. ۸۲ و ۸۳. «و همه را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان خالص تو را که در میان آنان هستند».

ناگفته نماند که پرخوری حضرت یحیی مثل ما نبوده است که چند نوع غذا بخورد. قبل از غذا سوپ بخورد که اشتهايش باز شود و بعد از غذا دسر بخورد تا غذا هضم شود، بلکه سیری و پرخوریش این بود که همراه نان، نمک یا پیازی هم بوده است.)

به هر حال شیطان به خوبان هم طمع کرده و حتی در کارشان اخلال می‌کند و رهایشان نمی‌کند.

در قرآن وقتی داستان دعوی یک فرعونى را با یکی از شیعیان حضرت موسی علیه السلام، از بنی اسرائیل نقل می‌کند :

﴿...فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُتَتَلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ

فَأَسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ...﴾، حضرت

موسی به کمک او شتافت و با یک ضربه مشت، سرباز فرعون را

از پا درآورد، ﴿...فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ...﴾ تا او را کشت،

گفت ﴿...هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ...﴾ این کار از شیطان بود!

در مجلسی مأمون، خلیفه عباسی، از امام رضا علیه السلام پرسید: مگر شما

نمی‌گویید انبیای الهی معصوم‌اند و شیطان بر آن‌ها تسلطی ندارد،

چرا این جا قرآن از قول حضرت موسی علیه السلام نقل و اقرار کرده که عملش

شیطانی بوده است؟!

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

مقصود از «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» کشتن آن سرباز فرعونى

نیست؛ زیرا او تجاوزها و کشتارهایی انجام داده بود و مستحق

کشته شدن بود. مقصود از «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»،

«يَعْنِي الْإِقْتِتَالَ الَّذِي كَانَ وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ لَا مَا فَعَلَهُ

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ»؛ یعنی نزاع و دعوی بین این دو نفر را

شیطان دوست دارد. شیطان یک فرعونى را به جان یکی از

شیعیان موسی انداخت و آن را در مقابل حضرت موسی قرار داد



۱. قصص، ۱۵. «و داخل شهر شد بی آن که مردمش متوجه باشند. پس دو مرد را باهم در زدوخورد یافت. یکی، از پیروان او و دیگری از دشمنانش [بود]. آن کس که از پیروانش بود، بر ضد کسی که دشمن وی بود، از او بیاری خواست. پس موسی مشتى به او زد و او را کشت. گفت: «این کار شیطان است، چرا که او دشمنى گمراه‌کننده [و] آشکار است.»

تا موسی را وارد این معرکه کند و او را دستگیر کنند.^۱ حضرت موسی آن زمان از دستگاه حکومت فرعون فراری بوده و مخفیانه زندگی می‌کرد. حال موسایی که قرار است ظهور کند و بساط فرعون را جمع کند، که آن سرباز فرعون هم خود به خود از بین می‌رفت، نزدیک بود در این دعوا شناسایی و دستگیر شود و جلوی آن ظهور عظیمش گرفته شود. موسایی که قرار است بساط یک سلطنت بزرگ فرعون را برچیند، نزدیک بود خرج یک سرباز شود.

بنابر این شیطان بر حضرت موسی تسلط ندارد و نمی‌تواند در او نفوذ کند و او را به گناه و اشتباه بکشانند، ولی بر شیعه حضرت موسی می‌تواند چیره شود و در او نفوذ کرده و فرییش دهد تا در کار بزرگ حضرت موسی و ظهور او اختلال ایجاد کند.

شیطان بر حضرت امیر علیه السلام تسلط ندارد، ولی می‌تواند بر خوارج که از یارانش در صفین بودند، سلطه پیدا کند تا وقتی مالک اشتر به یک قدمی خیمه معاویه رسیده بود و داشت ریشه شر و فساد را می‌کند، مجبور به برگشت کند؛ چرا که همین خوارج دور حضرت را گرفتند و گفتند: اگر مالک برنگردد، تو را می‌کشیم. ما با قرآن‌های بر بالای نی و سپاه معاویه که در پناه آن هستند، نمی‌جنگیم.

شیطان بر امام مجتبی علیه السلام تسلطی ندارد، ولی بر مثل عبیدالله بن عباس فرمانده لشکرش تسلط دارد و می‌تواند او را فریب دهد تا با هشت هزار نفر پشت امام را خالی کنند و با ده هزار درهمی که از معاویه گرفته بود، به طرف او برود.

بر امام زمان علیه السلام تسلط ندارد، ولی بر شیعیانش تسلط دارد و می‌تواند آن‌ها را از یاد حضرت غافل و به دنیا مشغول کند تا هر کس دنبال کار خود برود، یا باهم دچار اختلاف و نزاع و تفرقه شوند و به هم رحم نکنند و با این روحيات ظهور را عقب بیندازند.

به هر حال انبیا و اولیای معصوم الهی کارشان را با مردم انجام می‌دهند و شیطان با نفوذ در آن‌ها کار پیامبران و خوبان را به اختلال می‌کشانند.



شیطان با خوبانی که در صراط مستقیم هستند، کار دارد

شیطان با مؤمنان و خوبان کار دارد و آن‌ها را رها نمی‌کند و در مقابل با کسانی که پرت شده‌اند و از صراط مستقیم منحرف شده‌اند، کاری ندارد.

در روضه کافی نقل شده است که زراره درباره آیه ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَأَنْتَهُنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۱؛

که شیطان می‌گوید برای بندگان خدا بر صراط مستقیم می‌نشینم (و تور پهن می‌کنم)

از امام باقر (علیه السلام) سؤال کرد، حضرت فرمودند:

«يَا زُرَّارَةُ! إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ، فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَعَ مِنْهُمْ»^۲؛

ای زراره! شیطان فقط در کمین تو و هم مسلکان توست و شما را قصد کرده، ولی از دیگران (که اهل ولایت نیستند) خیالش راحت است و از آن‌ها فراغتی یافته؛ (یعنی اصل را از آن‌ها گرفته است).
در تحف العقول هم آمده که امام صادق (علیه السلام) به عبدالله بن جندب فرمودند:

«يَا عَبْدَ اللَّهِ! لَقَدْ نَصَبَ إِبْلِيسُ حَبَائِلَهُ فِي دَارِ الْغُرُورِ فَمَا يَقْصِدُ فِيهَا إِلَّا أَوْلِيَاءَنَا»^۳؛

ای عبدالله بن جندب! ابلیس دام‌های خود را در این دنیا گسترده و کسی جز دوستان ما (از اهل بیت) را کاری ندارد.

نماز را ترک کن! ارتباطات خوزی

مرحوم آیت‌الله سید موسی زرابادی از بزرگان قزوین، که شاگرد میرزا ابوالحسن جلوه در ۱۰۰ سال اخیر و استاد محمد حافظیان و الهیان و برخی دیگر از اهل علوم غریبه بوده است، در زمانی که ریاضت‌هایی را تحمل می‌کرده، می‌گوید: حالات من طوری شده بود که از باطن افراد خبر



۱. اعراف، ۱۶ و ۱۷. «گفت: پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از

طرف چپشان بر آنها می‌تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت».

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۴۵، ح ۱۱۸.

۳. تحف العقول، ص ۳۰۱.

داشتم و اگر می‌خواستم بدانم که درون خانه‌ها چه می‌گذرد، می‌توانستم اطلاع پیدا کنم و دیوارها برای من مانع و حایل نبودند. روزی از هاتفی ندایی شنیدم که می‌گفت: شما دیگر به مقام وصل رسیده‌ای، اگر می‌خواهی به مقامات بالاتر بروی، اعمال ظاهری و نماز و روزه و امثال این‌ها را رها کن. گفتم: یعنی چه؟ پیامبر ﷺ که بالاترین مقامات را داشت، این اعمال را رها نکرد. اعمالی مثل نماز و روزه و... با دلایل قطعی شرعی به ما ثابت شده است، چگونه این‌ها را ترک کنیم؟! گفته شد: اگر ترک نکنی همه این حالات و مکاشفات از شما گرفته می‌شود، گفتم: به جهنم، به درک که گرفته می‌شود، من این‌ها را ترک نمی‌کنم.

از همان لحظه همه آن حالات و مکاشفات از من گرفته شد و از کشف و شهود دیگر خبری نبود. متوجه شدم شیطان (که برخی از این مکاشفات و حالات را برای من پیش آورده بود، در باغ سبزی نشان داده بود تا این‌ها را از من بگیرد) از همین اعمال ظاهری ما، با همه نقصی که دارد، چقدر در رنج و عذاب است. دیگر تصمیم گرفتم با تمام توان هیچ کدام از این اعمال؛ حتی مستحبات را در حد توان ترک نکنم.

بله شیطان سخت در کمین است به قول حافظ:

راه سخت است مگر یار شود لطف خدای
ور نه آدم نبود صَرفه ز شیطان رجیم

هر جا فشار شیطان زیاد شد، همان جا گنج است

شیطان مثل دزد است، دزد که به خانه خالی نمی‌زند، به جایی می‌رود که زر و سیم و اشیای قیمتی هست. اهل ولایت دست‌شان پراست و شیطان با آن‌ها کار دارد.

همین جا نکته‌ای را عرض کنم که در مسیر بندگی مغتنم است. هر جا دیدید شیطان خیلی وسوسه می‌کند، خیلی فشار می‌آورد، همان جا مقاومت کنید و تسلیم نشوید، معلوم می‌شود که همان جا یک گنجی است، همان عمل خیلی ارزشمند است؛ مثلاً برای نماز شب یا نماز اول وقت می‌بینید شیطان خیلی وسوسه می‌کند تا آن را کنار بگذارید، یا وقتی می‌خواهید مالی انفاق کنید، یا حتی در مثل خمس که واجب هم هست، خیلی وسوسه می‌کند که ندهید، معلوم نیست کجا خرج می‌شود و کی آن



را می‌خورد، خودت و خانواده‌ات بیشتر احتیاج دارید، چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است و امثال این وسوسه‌ها، یا حرفی را که شبهه غیبت یا تهمت در آن است وسوسه می‌کند به عنوان تحلیل سیاسی یا به عنوان وظیفه اطلاع‌رسانی بگویند، یا صحنه مشتبهی را تحریک می‌کند که ببینید و امثال این موارد، در همین جاها باید مقاومت کرد، معلوم می‌شود خبری است که شیطان این طور جولان می‌دهد و فشار می‌آورد. گاه کسی در خانه‌اش عتیقه‌ای دارد که قدرش را نمی‌داند، به محض این‌که این دلالان عتیقه‌اطلاع پیدا کنند، بر در خانه ردیف می‌شوند و به انحاء مختلف سعی در گرفتن آن می‌کنند؛ چون می‌دانند این گنج است، ولو صاحبش قدر آن را نمی‌داند. شیطان هم سراغ اعمال ارزشمند و قیمتی می‌آید و فشار می‌آورد تا آن را بگیرد، همان جا اگر مقاومت کنیم چیزهای نابی گیر می‌آوریم.

فشار شیطان در اوایل سلوک

یکی از رفقا که اهل معرفت بود می‌گفت: در دوران جوانی که مصادف با زمان طاغوت و قبل از انقلاب بود و وضعیت بی‌حجابی در تهران غوغا می‌کرد، من اهل مراقبت و مقید به دین بودم و اصلاً به نامحرم نگاه نمی‌کردم و خیلی راحت بودم. تا این‌که در قم استادی را برای تہذیب نفس و مسایل سلوکی پیدا کردم و با ایشان مانوس شدم و به قم رفت و آمد داشتم. می‌دیدم من که تا دیروز خیلی راحت چشم از نامحرم می‌پوشاندم، حالا که در مسیر مراقبه و سلوک افتاده‌ام، برای نگاه به بی‌حجاب‌ها و نامحرمان خیلی تحریک می‌شوم؛ طوری که یک بار در صف نانوائی خانم بی‌حجابی آمد، جان‌کندم تا بتوانم از او چشم‌پوشانم و نگاهش نکنم.

خدمت استادم در قم رسیدم و عرض کردم: آقا مثل این‌که وضع ما بدتر شد. تا پیش از این‌که من خدمت شما برسم و بخواهم مسیر تہذیب نفس و سلوک را طی کنم، خیلی راحت چشم از نامحرم می‌پوشیدم، ولی الآن خیلی بر من سخت شده است و قضیه صف نانوائی را برای ایشان نقل کردم. استادم فرمود: اتفاقاً همین درست است، شما تا وقتی در این



راه‌ها نبود و نمی‌خواستی به سمت قلعه‌ها بروی، شیطان خیلی با تو کاری نداشت، اما حالا که شیطان حس کرده می‌خواهی بالاتر بروی، سنگ‌اندازیش به تو بیشتر شده، اگر مقداری مقاومت کنی، این فشار تمام می‌شود و از این مرحله عبور می‌کنی.

دجال یکی از ابزارهای شیطان

این دشمن قسم خورده، که به تعبیر مرحوم ملاصدرا برای آدم و حوا قسم خورد که می‌خواهم نصیحت‌تان کنم «وَقَاسَمُهُمَا إِنِّي لَكُمَا مِّنَ النَّاصِحِينَ»؛^۱ ولی فریب‌شان داد، برای ما هم قسم خورده که می‌خواهد فریب‌مان دهد و شمشیر را از رو بسته است «...فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»؛^۲ دیگر هر چه تیر در ترکش دارد را رها می‌کند؛ به خصوص در آخر الزمان که زمان غیبت و کوتاهی از حجت معصوم الهی است.

تنها یکی از ابزارهای شیطان در این دوران پایانی «دجال» است. پدیده شری که در روایات شیعه و سنی و آموزه‌های مسیحی از آن یاد شده است. (در تعالیم و آموزه‌های مسیحی دجال به عنوان آنتی کرایس یعنی ضد مسیح و منجی معرفی شده است و بیش از ما مسلمان‌ها به آن پرداخته‌اند.)

مجامع حدیثی اهل سنت خیلی بیشتر از کتب شیعه به موضوع دجال پرداخته‌اند، ولی به هر حال در روایات ما شیعیان هم ذکری از دجال به میان آمده است.^۳

برخی از صفات مهم دجال این است که او موجودی یک چشم و یهودی‌زاده است که غذای او به اندازه کوه و فریادش، فریاد خدایی است «...أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»؛^۴ و فتنه‌اش شرق و غرب عالم را می‌گیرد.^۵

۱. اعراف، آیه ۲۱.

۲. سوره ص، آیه ۸۲.

۳. روزگار رهایی؛ ترجمه «یوم الخلاص»، ج ۳، ص ۱۱۴۴.

۴. نازعات، ۲۴. «پروردگار بزرگ‌تر شما منم».

۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۵، ح ۱ و ۲.



دیدگاه شهید محمد صدر درباره دجال

ابتدا وقتی شما خصوصیات دجال را می‌شنوید، وجود چنین موجودی را اصلاً باور نمی‌کنید، انسانی یک چشم، غذایش به اندازه کوه که فتنه و فساد او شرق و غرب عالم را می‌گیرد و فریاد خدایی سر می‌دهد، ولی مرحوم شهید سید محمد صدر در کتاب «موسوعة الامام المهدي (ع)» احتمالی درباره دجال بیان کرده که بسیار معقول و منطقی است و با توجه به آن نه تنها وجود دجال امکان‌پذیر است، بلکه اساساً سر برآورده است و وجود دارد.

شهید صدر می‌گوید:

اصلاً معلوم نیست دجالی که اهل بیت (ع) «خبر وجودش را پیش‌پیش به ما داده‌اند که مؤمنین را درو می‌کند و باعث لغزش آن‌ها می‌گردد، انسانی باشد با یک چشم، که آن هم در وسط پیشانی اوست، مگردشمن اهل بیت» باید ناقص الخلقه و غیر عادی باشد؟!۱

خصوصاً که در برخی روایات از دجال به عنوان «امر» یاد شده است. از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمودند:

«ما بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ (ع) إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ أَمْرٌ أَكْبَرُ مِنَ الدَّجَالِ»^۱
یعنی از خلقت حضرت آدم تا قیامت، چیزی و امری بزرگ‌تر از دجال (در فتنه و فساد) وجود ندارد.

معمولاً ما کلمه «امر» را برای یک انسان به کار نمی‌بریم.

یک چشم بودن فرهنگ و تمدن مادی

بعید نیست که مراد از دجال، یک جریان فاسد فرهنگی و تمدنی مادی باشد که در آخرالزمان شکل گرفته و این علایم و خصوصیات را داشته باشد. این که فرموده‌اند دجال یک چشم است؛ یعنی این جریان فساد فرهنگی و تمدنی که در آخرالزمان شکل می‌گیرد، که امروزه به عنوان فرهنگ غرب^۲ از آن یاد می‌شود. فقط چشم دنیایی و نگاه مادی به



۱. الفتن، ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۱۴۴۶.

۲. مردمان از دنیای غرب، غرب جغرافیایی و کشورهای که در نیم کره غربی زمین زندگی

انسان دارد. هویت انسان را به شهوت و لذت و سود تعریف می‌کند و همه اهتمام او، تأمین و تنوع در لذت‌های جسمی و بدنی است؛ یعنی نگاه ملکوتی به انسان ندارد و چشم خدایین و آخرت‌بین ندارد. شما در جوهره چنین فرهنگ و تمدنی، خدا و دستورات دین و صدای مناجات و ذکر نمی‌شنوید. پشت دلارهای شان می‌نویسند ما به خدا ایمان داریم، ولی محوریت زندگی با سود و لذت و تأمین منافع مادی است نه رضایت خدا و عمل به دستورات الهی.

دجال یهودی‌زاده است

این که گفته شده دجال یهودی‌زاده است، شاید از این باب است که این فرهنگ فاسد را عمدتاً یهودی‌ها تولید می‌کنند.

کتابی هست به نام «کنترل فرهنگ» که یک آمریکایی به نام ادوارد برمن آن را نوشته است. نویسنده کتاب در زمان کلینتون، معاون وزیر آموزش آمریکا بوده که در این کتاب با مدارک بیان می‌کند که چه کسانی فرهنگ جهانی را کنترل می‌کنند. نویسنده مسلمان نیست که کسی بگوید بر پایه پیروی و تعصبات دینی کتاب را نوشته است، به علاوه این‌که ایشان معاون وزیر آموزش بوده و فرد مطلعی است.

در این کتاب ذکر کرده که عمده مراکز تولید خبر و فرهنگ و هنر را عده‌ای صهیونیست یهودی و یا مسیحی، با ثروت‌های نجومی اداره می‌کنند و با ابزارهای مختلف، فرهنگی را صادر می‌کنند که ضد ارزش‌ها بوده و منکرات را عادی و بلکه معروف نشان می‌دهند.

شما ببینید هالیوود غول تصویری و امپراطور رسانه‌ای غرب دست کیست؟ هالیوود از هفت شرکت و کمپانی بزرگ فیلم‌سازی تشکیل شده است که حدود ۸۰ درصد سینماهای دنیا را تغذیه می‌کند و سالانه صدها فیلم می‌سازد با جذابیت‌های بسیار، که جوان پای آن فیلم‌ها گویی هیپنوتیزم می‌شود. شما حتی یک فیلم خنثی و بی‌هدف در آن نمی‌بینید، در همه فیلم‌ها ایده‌های خود را با پیشرفته‌ترین تکنیک‌ها و جذاب‌ترین

می‌کنند، نیست. مراد همین فرهنگ مادی هست که خدا در آن غروب کرده، ولو در کشوری مثل ژاپن و کره که در نیم‌کره شرقی قرار دارند.



جلوه‌های ویژه به زبان هنر ترجمه می‌کنند و به خورد خلق الله می‌دهند. بی‌عفتی، بی‌حیایی، بی‌غیرتی و حرص به دنیا را به زیباترین شکل ممکن و در قالب تصویر و هنر، که نافذترین زبان است، به دنیا صادر می‌کنند. شما وقتی دنبال می‌کنید خواهید یافت که رؤسای هر هفت شرکت بزرگ هالیوودی، یهودی صهیونیست هستند که برای خدا فیلم نمی‌سازند. بلکه همان فرهنگ یک چشم مادی را تولید می‌کنند و در جهان اشاعه می‌دهند. پس دجال یهودی‌زاده است.

غذای دجال به اندازه کوه

علامت دیگر دجال این‌که غذایش به اندازه کوه است. شهید صدر می‌فرماید: یعنی هزینه‌ای که برای تولید این فرهنگ فاسد یک چشم مصرف می‌گردد، هزینه انبوهی است به‌سان کوه؛ و با این هزینه سرسام‌آور آن فرهنگ و تمدن را تغذیه می‌کنند. برای ساختن یک فیلم میلیون‌ها دلار خرج می‌کنند و در این امور کم و کاستی نمی‌گذارند.

فریاد خدایی فرهنگ غرب

علامت دیگر که فریاد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» سر می‌دهد؛ یعنی این فرهنگ و تمدن مادی، داعیه کنترل و سرپرستی زندگی بشر را دارد، همان طور که وقتی فرعون «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» می‌گفت، مقصودش خالقیت انسان‌های بنی‌اسرائیل نبود، بلکه مقصودش استیلا و سرپرستی همه شئون زندگی آن‌ها بود.

در کتاب «تاریخ فلسفه»، نیچه، که یک فیلسوف آلمانی در اواخر قرن ۱۹ میلادی است، داستان معروفی به نام «مرگ خدا» نقل شده است.

نیچه می‌گوید: روزی یک نفر چاقو به دست، با آستین‌های بالا زده، در حالی که خون از چاقویش می‌چکید، به میدان بزرگ شهر آمد و فریاد زد: مردم! می‌دانید چه خبر شده است؟ همه دور او جمع شدند که بشنوند چه خبر شده است؟ او مدتی صبر کرد، وقتی مطمئن شد همه به دورش حلقه زده‌اند چاقویش را بلند کرد و گفت: من با این چاقو خدا را کشتم، حالا بروید هر کاری دل‌تان می‌خواهد، انجام بدهید.



این داستان را نیچه نقل کرده و از آن مقصودی دارد. مقصودش این است که این داستان، داستان خود ماست (دنیای خودش) که در آن خدا به حاشیه رانده شده و در زندگی مردم حضوری جدی ندارد (و به تعبیر او مرده است). خدا را از زندگی بیرون کرده و چه چیزی جای او گذاشته‌اند؟ بله، انسان را جای او گذاشته‌اند؛ یعنی انسان محور زندگی است و زندگی بر اساس تأمین لذت و سود او می‌چرخد. (اومانیزم و انسان‌محوری زیربنای فرهنگ غرب است). یعنی ما دیگر نیازی به خدا و دین و دستورات دینی نداریم، خودمان عقل داریم و زندگی را اداره می‌کنیم و در همه عرصه‌های زندگی، در اقتصاد و بازار، در هنر، در ورزش، در خانواده، در مدیریت‌ها و... خودمان می‌گوییم چه چیز خوب است و چه چیز بد است، خودمان ارزش‌ها را تعریف می‌کنیم، خودمان منکر و معروف را تعیین می‌کنیم، حتی خودمان حق و باطل را تعیین می‌کنیم. (در دادگاه هیأت منصفه به عنوان نماینده افکار عمومی حق و باطل را تعیین؛ و گناه‌کار و بی‌گناه را تشخیص می‌دهند). این گونه است که انسان همه‌کاره می‌شود و به جای خدا، فریاد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»: سر می‌دهد.

بله، همین فرهنگ فاسد یک چشم بر محوریت منافع و لذت انسان می‌خواهد همه مقدرات زندگی بشر را رقم بزند و این همان فریاد خدایی دجال است.

گسترش فتنه دجال

این‌که فرمودند فتنه و فساد دجال مشرق و مغرب عالم را می‌گیرد هم با همین احتمالی که شهید صدر داده‌اند خیلی واضح است؛ یعنی این فرهنگ فاسد مادی سیطره‌اش در آخرالزمان بر عالم گسترش پیدا می‌کند و تفکر و سبک زندگی انسان‌ها؛ حتی مؤمنین را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به گونه‌ای که شیعه امام زمانی ما هم که بر زبان‌ش «یا حجت بن الحسن، عجل علی ظهورک» است در خانه و زندگی و کاسبی و تعامل خود با دیگران، با همان تفکر و مدل‌های غربی زندگی می‌کند و رگه‌هایی از آن فرهنگ در روش و منش رفتارهای فردی و اجتماعی رسوخ پیدا می‌کند. شاید یک معنای آن حدیث متواتر «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا



مُلِثْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛^۱ که حضرت پس از پر شدن ظلم تشریف می‌آورند، همین باشد؛ چون مهم‌ترین مصداق ظلم به تعبیر قرآن شرک است «... إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۲ و چه بسا اشاره به همین گسترش فرهنگ شرک‌آلود پیش از ظهور دارد که ظلم به وسیله آن همه جا را می‌گیرد.^۳ با توجه به این احتمال معقول و منطقی که شهید صدر در این کتاب ذکر کرده است، ما منتظر کدام دجال هستیم؟ دجالی که یک انسان غول‌پیکر با یک چشم در وسط پیشانی، که غذایش به اندازه یک کوه است؟ چه بسا دجالی با این معنای ظاهری هیچ زمانی ظهور نکند، اما این دجال که پیامبر ﷺ فرمود بزرگ‌ترین فتنه در تاریخ است و جهان را فرا گرفته و یک نگاه مادی غیر الهی را بر زندگی غالب می‌کند، ظهور کرده و رخ داده است.

حال همه حرف این است که دجال با این هیمنه و قدرت تنها یکی از ابزارهای ابلیس است که در آخرالزمان برای زمین‌گیر کردن مؤمنان به کار گرفته می‌شود. شیطان با همه این قوا و ابزارهایش به مؤمنان حمله می‌کند.

مگر قرآن کید شیطان را ضعیف نشمرده؟!

ممکن است گفته شود شما که خیلی از حملات سنگین شیطان و ابزارها و قوای او یاد کردید، او را خیلی قوی و مهیب نشان دادید که گویی در آخرالزمان کسی جلودارش نیست و همه را درو می‌کند، در حالی که قرآن فرموده «... إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»، پس چرا آن قدر از او بترسیم و او را بزرگ و توانمند بدانیم؟ جواب سؤال این است که بله، شیطان ضعیف است، اما برای چه کسی؟ این که قرآن می‌فرماید کید شیطان ضعیف است، ﴿...فَقَاتِلُوا



۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳۱۶، ح ۱۶۲. «او امهدی ﷺ زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از جور و ستم پر شده باشد».
 ۲. لقمان، ۱۳. «به راستی شرک، ستمی بزرگ است».
 ۳. موسوعه الامام المهدي، ج ۳، ص ۸۳۲ ۸۳۳.

أُولِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا^۱؛ این مطلب خطاب به مجاهدین در راه خدا بیان شده است.

با یاران شیطان بجنگید؛ (و از آن‌ها نترسید) چرا که نقشه شیطان ضعیف است؛ یعنی ولو مکرها و نقشه‌های شیطان و اولیای او بزرگ است؛ **﴿وَمَكْرُوا مَكْرًا كَبِيرًا﴾**^۲؛ آن چنان که با حيله‌های‌شان کوه‌ها را جابه‌جا کند؛ **﴿وَأِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لَيَتَزَوَّلُ مِنْهُ الْجِبَالُ﴾**^۳؛ ولی همه این‌ها در مقابل اراده الهی برای مجاهدان راه حق، که خود را به خدا سپرده‌اند، ناچیز است.

پس ضعف شیطان و قدرت‌ها و نقشه‌های شیطانی برای کسانی است که خودشان را به قدرت بی‌نهایت الهی سپرده و به او پناه برده‌اند، نه برای هر کسی.

آن‌ها که اهل توکل و توسل نیستند و تکیه‌شان به علم و تخصص و امکانات و ابزارهای خودشان است، در دست شیطان مانند موم نرم می‌شوند و شیطان برای‌شان بسیار هم قوی است.

باید اهل توسل باشیم؛ بخصوص در آخرالزمان

در آخرالزمان اگر کسی بخواهد به داشته‌ها و آگاهی‌ها و تخصص‌های خودش تکیه کند و بنازد که مثلاً من فلسفه خوانده‌ام، من روانشناسی خوانده‌ام، من دوره عرفان گذرانده‌ام و...، این منیّت‌ها بیشتر سنخیت با شیطان را درست می‌کند و او را زمین می‌زند، این جا فقط باید پناه به قدرت برتر عالم برد و بس. و در عین عمیق‌تر شدن در معرفت‌ها و آگاهی‌های دینی اهل دعا و مناجات با خدا و توسل به اولیای الهی بود و به قرآن و عترت پناه برد.

حافظ در غزل معروفش، ابتدا از سنخیت‌های دوران غیبت و تاریکی‌های آخرالزمان و درازی و دشواری راه می‌گوید و شکوه می‌کند:



۱. نساء، ۷۶. «پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است».

۲. نوح، ۲۲. «و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند».

۳. ابراهیم، ۴۶. «هر چند از مکرشان، کوه‌ها از جای کنده می‌شد».

زان یار دلنوازم شکریست با شکایت
 گر نکته‌دان عشقی بشنو تو این حکایت
 بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
 یا رب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت
 رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس
 گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت
 در این شب سیاهم گم‌گشت راه مقصود
 از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت
 از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
 زنهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت
 این راه را نهایت صورت کجا توان بست
 کش صد هزار منزل بیش‌است در بدایت
 و در آخر غزل، در این دوران سخت و تاریک غیبت، راه حل خودش را
 ارایه می‌دهد:

عشقت رسد به فریاد ار خود به‌سان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت
 اگر قرآن را از چهارده معصوم بگیری و فهم و معرفتت را از آن‌ها درخواست
 کنی، آن محبت و عشق پاک دستگیر تو خواهد شد، همان که در جای
 دیگر واضح‌تر گفت:

حافظ اگر قدم زنی در راه خاندان به صدق
 بدرقه رهت شود همت شحنه نجف
 امام صادق علیه السلام وقتی از سختی‌های آخرالزمان گفت، زواره پرسید: آقا جان!
 اگر آن زمان را درک کردم، چه کنم؟ حضرت فرمودند:

«يَا زُرَّارَةُ! إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ، اللَّهُمَّ
 عَرِّفْنِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ،
 اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ
 حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ،
 صَلَّيْتُ عَنْ دِينِي»^۱

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵. «خدایا! خود را به من بشناسان؛ زیرا اگر خود را به من نشناسانی،
 فرستاده‌ات را نشناخته‌ام، خدایا! فرستاده‌ات را به من بشناسان؛ زیرا اگر فرستاده‌ات را به من



فعالاً به متن دعا کاری نداریم، اما این که امام صادق (علیه السلام) در امتحانات سخت آخرالزمان می فرماید به این دعا متلزم باش و به آن بچسب، یعنی اهل دعا باش که همین توجهات و توسلات راه نجات است و قطعاً کسی را که پناه بخواند، بی پناهِش نمی گذارند.

چکیده

دوران طولانی غیبت، باعث سردرگمی و حیرت انسان ها خواهد شد و در این هنگام شیطان، این موجود خبیث و دشمن قسم خورده ما، با تمام قوا و لشکریانش به مؤمنان حمله ور شده و باعث انحراف و سقوط انسان ها خواهد شد.

سرانجام با ظهور حضرت بقیة الله (علیه السلام) که میراث همه انبیای گذشته و آثار و یادگارهای آنان پیش اوست، زمین پراز عدل و داد خواهد شد، همان گونه که از جور و ستم پر شده است.



—* روضه *—

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللَّهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ

وَرُوي: أَنَّهَا مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعْصَبَةً الرَّأْسِ نَاحِلَةَ الْجِسْمِ مُنْهَدَةً الرُّكْنِ
بَاطِنَةَ الْعَيْنِ مُخْتَرِفَةً الْقَلْبِ يُعْشَى عَلَيْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ وَتَقُولُ لَوْلَدَيْهَا
أَيْنَ أَبُوكُمْ الَّذِي كَانَ يُكْرِمُكُمْ وَأَيُّكُمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ أَيْنَ
أَبُوكُمَا الَّذِي كَانَ أَشَدَّ النَّاسِ شَفَقَةً عَلَيْكُمَا^۱

زهرا را بعد از پدر هیچ وقت ندیدند مگر این که عصابه ای به سر بسته بود. روز به روز زهرا لاغرتر و ناتوان تر می شد. بعد از پدر همیشه زهرا را با چشمی گریان دیدند. «منهدة الركن» این جمله معنی عجیبی دارد. «رکن» یعنی پایه، مثل یک ساختمان که پایه‌هایی دارد و روی آن پایه‌ها ایستاده است. از نظر جسمانی، پا و ستون فقرات رکن انسان است، یعنی انسان که می‌ایستد روی این بنای استخوانی می‌ایستد. گاهی از نظر جسمی، این رکن خراب می‌شود، مثل کسی که فرض کنید پاهایش را بریده باشند یا ستون فقراتش درهم شکسته باشد. ولی گاهی انسان از نظر روحی آنچنان درهم کوبیده می‌شود که گویی آن پایه‌های روحی که روی آن ایستاده است خراب شده است. زهرا را بعد از پدر این چنین توصیف کرده‌اند. زهرا و پیغمبر عاشقانه یکدیگر را دوست می‌دارند. به فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام که نگاه می‌کند، بی اختیار می‌گرید، می‌گوید: فرزندان من! کجا رفت آن پدر مهربان شما که شما را به دوش می‌گرفت، شما را به دامن می‌گذاشت و دست نوازش به سر شما می‌کشید؟

فاطمه علیها السلام شب و روز را با گریه و زاری سپری می‌کرد، نه فریادش خاموش می‌شد و نه اشکش تمام می‌گشت. جمعی از بزرگان مدینه به حضور امیرمؤمنان علی علیه السلام آمدند، عرض کردند: «فاطمه علیها السلام شب و روز گریه می‌کند، شب از گریه‌ی آن حضرت، خواب نداریم و روز برای ما آرامشی



نیست ما از تو تقاضا می‌کنیم که به آن حضرت بگوئی: یا شب گریه کند، و روز را آرام باشد، و یا روز گریه کند و شب را آرام باشد». حضرت فرمود: بسیار خوب، پیام شما را به او می‌رسانم. امیرمؤمنان علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام آمد، او را همچنان گریان و غمگین یافت، وقتی فاطمه علیها السلام را دید، اندکی آرام گرفت. حضرت به ایشان فرمود: بزرگان مدینه از من تقاضا کردند که از شما بخواهم یا شب گریه کنید و یا روز. فاطمه علیها السلام گفت: «ای ابوالحسن! زندگی من در میان این مردم، بسیار اندک است و بزودی از میان آن‌ها می‌روم، سوگند به خدا شب و روز به گریه‌ام ادامه می‌دهم تا به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شوم. علی علیه السلام به ایشان فرمود: «مختار هستی هر چه به نظرت می‌رسد، انجام بده». سپس علی علیه السلام برای حضرت زهرا علیها السلام خانه‌ای (سایبانی) دورتر از خانه‌های مردم در قبرستان بقیع ساخت، و آن را بیت الأحزان، (خانه‌ی اندوه) نامید. فاطمه علیها السلام هر روز صبح، حسن و حسین علیهما السلام را در پیش روی خود به سوی بقیع روانه می‌کرد و گریان به بیت الاحزان می‌رفت، و کنار قبرها همچنان می‌گریست، وقتی که شب فرا می‌رسید، امیرمؤمنان علی علیه السلام نزد او می‌آمد، و همراه آن حضرت به خانه مراجعت می‌کرد.

مَعُوا الْبَتُولَ عَنِ النَّبَاحَةِ إِذْ عَدَّتْ تَبْكِي أَبَاهَا لَيْلَهَا وَنَهَارَهَا
قَالُوا هَا قَرِّي فَكَيْفَ آذَيْنَا أَنْتَى وَقَدْ سَلَبَ الْمُصَابُ قَرَارَهَا

به حضرت عرض می‌کنیم شما پدرازدست دادی وحق شوهرت را غصب کردند اینگونه ناله می‌زدی و طاقت نداشتی اما دختری زینب کبری در کربلا داغ‌ها دید و نمیتوانست عزا داری و ناله کند فقط از کنار کشته برادر صدا زد:

وَ الْمُحَمَّدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكُ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالِدِمَاءِ مُنْقَطِعُ

الْأَعْضَاءِ وَ تَبَاتُكَ سَبَايَا

صلی الله علیکم یا اهل بیت النبوه





حمله و هجوم ابلیس به پیوندهای مؤمنان

در مجلس قبل گفتیم که طبق روایات، در آخرالزمان دورانی به نام «دوران حیرت و سردرگمی» وجود دارد که ابلیس با تمام قوا، به اعتقادات و ارزش‌های مؤمنان حمله کرده و از هر طرف آن‌ها را تحت هجوم خود قرار می‌دهد. بدون تردید این دشمن سرسخت و هوشمند برای حملات خود، نقشه و طرح و برنامه دارد و در ضربه زدن، اولویت‌ها و نقاط محوری و مهم را شناسایی و رصد می‌کند.

حمله و هجوم شیطان به پیوندهای مقدس

در قرآن و روایات، برخی از نقشه‌ها و برنامه‌های شیطان و اولویت‌های او در هجوم و حمله به انسان‌ها بیان شده است. یکی از مهم‌ترین اولویت‌ها و حساس‌ترین نقاط برای ضربه زدن به انسان‌ها، حمله به پیوندهای مقدس و محبوب خداوند در بین مؤمنان و مسخ کردن و از بین بردن آن‌هاست، پیوند بین زن و شوهر، پیوند بین والدین و فرزندان، پیوند بین برادر و خواهر، پیوند بین اعضای خانواده و فامیل و سرد کردن رابطه‌ها، پیوند بین دوستان ایمانی و نزاع انداختن در بین آن‌ها، پیوند بین مؤمنان با مسجد، پیوند مردم با عالم دین‌شان،



با مرجع تقلید و رهبر الهی و ولی جامعه و...؛ چرا که ﴿...إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَعُ يَنَّهُمْ...﴾^۱ شیطان بین انسان‌ها دشمنی و فساد درست می‌کند، اختلاف می‌اندازد، گاه را کوه جلوه می‌دهد و بین‌شان جدایی و کینه درست می‌کند. همچنین که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ...﴾^۲

جدا شدن انسان‌ها از هم، شکار شدن‌شان را سهل می‌کند. در جامعه پیوندهایی هست که خداوند متعال این پیوندها را دوست دارد، این جمع‌ها و تجمع‌ها را دوست دارد و همین الفت‌ها و پیوندها سلامت جامعه و فرد را تضمین می‌کند. از مهم‌ترین کارهای شیطان، سست کردن این پیوندهای مقدس و محبوب خداست؛ چرا که او می‌داند اگر رابطه بین مؤمنان سست شود و انسان تنها شود، بهتر شکار او می‌شوند.

رهبر بزرگوارمان مثال خوبی می‌زنند، می‌فرمودند: شما کوه‌نوردها را اگر دیده باشید آن‌ها که حرفه‌ای هستند در مناطق صعب‌العبور خصوصاً در جاهای برف‌گیر و یخ‌بندان که خطر سقوط زیاد است با طناب کمرهای‌شان را به هم می‌بندند. این باعث می‌شود که اگر یکی پایش لغزید و زمین خورد؛ چون به دیگران پیوند دارد، تا ته دره سقوط نکند، برخلاف زمانی که تنها بود و با دیگران ارتباطی نداشت.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند:

«فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنْ

النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ»^۳؛

(لطف و عنایت خدا) به همراه جماعت است. مبدا که بین شما تفرقه و جدایی رخ دهد؛ چرا که اگر کسی از بقیه مردم جدا بیفتد، نصیب شیطان می‌شود؛ کما آن‌که اگر گوسفندی از گله جدا شد، نصیب گرگ می‌گردد.



۱. اسراء، ۵۳. «شیطان، میان‌شان را به هم می‌زند».

۲. مانند، ۹۱. «همانا شیطان می‌خواهد میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند...».

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۸۴، خطبه ۱۲۷.

«تنهایی» اتفاقی که در غرب رخ داد

این اتفاق متأسفانه در دنیای غرب رخ داد و انسان‌ها از هم دور شدند و پیوندهای خانوادگی و فامیلی و اجتماعی به شدت دچار آسیب شد و از این ناحیه خسارت‌های سنگینی بر آن‌ها وارد شد.

در سال ۲۰۱۸ میلادی دولت انگلستان مجبور شد وزارت‌خانه‌ای به نام «وزارت امور تنهایی» تأسیس کند که به عوارض و آسیب‌های ناشی از تنها شدن انسان‌ها مانند پوچی، افسردگی، ناامیدی، خودکشی و عقده‌های روحی، روانی که سالانه بالغ بر ۳۲ میلیارد پوند؛ ضرر و زیان وارد می‌کند، رسیدگی کند و به داد افراد تنها برسد.

نخست‌وزیر سابق انگلیس خانم ترزا می می‌گوید: «تنهایی» در جامعه ما واقعیت تلخ دنیای مدرن است.

صلیب سرخ اعلان کرده در حال حاضر بیش از ۹ میلیون نفر از جامعه ۶۵ میلیونی انگلستان، همواره یا اغلب اوقات تنها زندگی می‌کنند.

روزنامه گاردین در این باره می‌نویسد: «تنهایی» فقط مشکل سال‌های پایانی عمر شهروندان ما نیست، بلکه یک بیماری همه‌گیر است که به تمامی سنین سرایت کرده است. جمع‌گرایی انسان‌ها نوعی تهدید شده و انسان‌ها از هم دور شده‌اند و نمی‌توانند یکدیگر را تحمل کنند. (و مجبورند به حیوانات پناه ببرند و آن‌ها را وارد زندگی خود کنند.)

از بین رفتن اجتماعات، فروپاشی زندگی خانوادگی، وقت برای یک دیگر نداشتن، جایگزینی جامعه مجازی به جای جامعه حقیقی و واقعی و از بین رفتن تعامل و ارتباط حضوری انسان‌ها با یکدیگر به گونه‌ای که دیگر حتی برای خرید هم نیاز به بیرون رفتن نداریم و همه چیز مورد نیاز را درب خانه تحویل می‌گیریم همه این‌ها از عوامل تنها شدن انسان‌ها و فردگرایی آن‌هاست.

اینجاست که کلام زیبای امیرالمؤمنین (علیه السلام) جلوه می‌کند که «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ...»؛ انسان تنها و جدای از پیوندهای اجتماعی، نصیب شیطان می‌شود و انواع آسیب‌ها و بلاها بر سرش می‌آید.



توصیه و تأکید اسلام بر پیوندها و جمع های مؤمنانه

ببینید اسلام چقدر بر پیوندها و جمع های مؤمنان توصیه و تأکید کرده و آن‌ها را محبوب خدا خوانده و ثواب و عنایت خداوند را شامل آن دانسته است. همه ما تأکید و سفارش بر نماز جماعت را خیلی زیاد شنیده ایم. این که وقتی مؤمنان باهم جمع شوند و نماز جماعت بخوانند پیوسته ثوابش زیاد می‌شود، وقتی به ۱۰ نفر و بیشتر رسید دیگر ثوابش را جز خدا کسی نمی‌تواند احصا کند و خدا این اجتماع را دوست دارد.^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد حضور غیاب می‌کرد و اگر کسی غایب می‌شد، پیگیری می‌کرد و از حال و روزش خبر می‌گرفت تا مبدا جدا شود.

یا مثلاً در هنگام دعا کردن خیلی سفارش شده است مؤمنان باهم جمع شوند و دعا کنند، خصوصاً اگر تعداد ۴۰ نفر از مؤمنان جمع شوند، وعده استجاب داده شده است.^۲

امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم امام باقر علیه السلام وقتی حاجتی داشت، اعضای خانواده را جمع کرده و دعا می‌کردند تا بقیه آمین بگویند.^۳ در حدیث کساء می‌خوانیم:

«ما ذُكِرَ حَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ فِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَ مُجِبِّينَا، إِلَّا وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ، وَ حَقَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ...»^۴

گاه در جمع یک دل سوخته‌ای هست که خداوند به واسطه او به همه عنایت ویژه می‌کند.

خدا مرحوم رسول دادخواه خیابانی «رسول ترک» را رحمت کند که از وقتی توبه کرد و کارهای خلاف را کنار گذاشت، یکی از دل سوختگان مجالس

۱. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۴۴، ح ۷۱۸۴. «و إِذَا كُنْتُمْ عَشْرَةَ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ سَبْعِينَ أَلْفًا وَ ثَمَانِينَ مِائَةَ صَلَاةٍ فَإِنْ زَادُوا عَلَى الْعَشْرَةِ فَلَوْ ضَارَتْ بِخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلِّهَا مِدَادًا وَ الْأَشْجَارِ أَفْلامًا وَ الثَّقَلَانِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ كِتَابًا لَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَكْتَسِبُوا ثَوَابَ رَكْعَةٍ وَاحِدَةٍ...»

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۸۷، ج ۱ و ۲. «مَا مِنْ رَهْطٍ أُرْتَبِعِينَ رَجُلًا اجْتَمَعُوا فَدَعَاؤُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَمْرٍ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُمْ...» و «مَا اجْتَمَعَ أُرْتَبِعَةٌ رَهْطٍ قَطُّ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ فَدَعَاؤُ اللَّهِ إِلَّا نَفَرُوا عَنْ إِبَاتِهِ».

۳. همان، ج ۳. «كَانَ أَبِي علیه السلام إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ جَمَعَ النِّسَاءَ وَ الصَّبِيَّانَ ثُمَّ دَعَا وَ أَمَّنُوا».

۴. عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۹۳۴. «ذکر نشود خیر (و سرگذشت) ما در انجمن و محفلی از محافل مردم روی زمین، که در آن گروهی از شیعیان و دوستان ما باشند؛ مگر آن که رحمت (حق) بر ایشان نازل شود و فرشتگان ایشان را فرا گیرند».



روضه و عزای ابا عبد الله علیه السلام شده بود. در حالاتش نوشته‌اند تا مدتی بعد از تمام شدن مجلس روضه می‌نشست و هق‌هق گریه می‌کرد. بعضی که حواس‌شان جمع بود، می‌آمدند و نزدیک او می‌نشستند. مرحوم آیت‌الله سید احمد خوانساری که صاحب نَفَس بود می‌فرمود: من دوست دارم در مجلسی که رسول در آن است، باشم؛ چون می‌دانم به او عنایاتی می‌شود و به واسطه او به کسانی که در مجلس هستند هم رحمتی می‌رسد.

هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است
این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد
یکی دیگر از جمع‌ها، تجمع در تشییع جنازه مؤمن است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ فَحَضَرَ جِنَازَتَهُ أَزْبَعُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: إِنِّي قَدْ أَجَزْتُ شَهَادَتَكُمْ وَغَمَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ»؛^۱

اگر چهل نفر در کنار جنازه مؤمنی حاضر شوند و بگویند: ما به جز خیر و خوبی از ایشان ندیدیم، خداوند متعال می‌فرماید: من شهادت شما را قبول کردم و آن چه از او می‌دانستم و شما نمی‌دانستید را گذشتم و او را بخشیدم.

یعنی اثر جمع و محبوبیت آن به حدی است که عذاب را از میت برمی‌دارد. همین طور است مجالس عزاداری جمعی و هیئات و دسته‌جات و راهپیمایی اربعین.

حتی روایاتی داریم که اگر اعضای خانواده بر سر سفره جمع بشوند و باهم غذا بخورند، (این طور نباشد که تک‌تک بیایند) خداوند آن‌ها را مورد رحمت و مغفرتش قرار می‌دهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنَ وَيُحِبُّ أَهْلَهُ وَوَلَدَهُ وَأَحَبُّ شَيْءٍ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَرَى الرَّجُلَ مَعَ إِمْرَأَتِهِ وَوَلَدِهِ عَلَى مَائِدَةٍ يَأْكُلُونَ، فَإِذَا اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا نَظَرَ إِلَيْهِمْ بِالرَّحْمَةِ لَهُمْ، فَيَغْفِرُ لَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَنْفَرُوا مِنْ مَوْضِعِهِمْ»؛^۲

۱. خصال، ج ۲، ص ۵۳۸، ح ۴.

۲. تنبیه الغافلین، ص ۳۴۳، ح ۴۹۸.



خداوند، مؤمن و خانواده و فرزنداناش را دوست دارد و محبوب‌ترین چیز نزد خدا آن است که ببیند مردی با خانواده‌اش بر سر سفره غذا می‌خورند. پس وقتی بر سر سفره جمع می‌شوند، با نظر رحمت به آن‌ها نگاه می‌کند و قبل از این که از آن سفره برخیزند و متفرق شوند، آن‌ها را مورد مغفرت و آمرزش خود قرار می‌دهد.

هم چنین فرمودند:

«كُلُوا جَمِيعاً وَلَا تَفْرُقُوا، فَإِنَّ الْبَرَكَتَ مَعَ الْجَمَاعَةِ»؛

دسته جمعی غذا بخورید و پراکنده نشوید؛ چرا که برکت با جماعت است.

همسر حضرت امام علیه السلام می‌گفتند:

تا من سر سفره نمی‌آمدم، امام خوردن غذا را شروع نمی‌کردند و به بچه‌ها هم سر سفره می‌گفتند: صبر کنید تا مادرتان بیاید.

ده‌ها روایت از این دست در باب صله رحم و پیوندهای خانوادگی و فامیلی وجود دارد که تأکید بر محکم کردن این پیوندها دارد که از مجموع این روایات توصیه دین به حفظ و تحکیم ارتباطات مؤمنان به خوبی فهمیده می‌شود.

پیوند واقعی بین مؤمنان

در فرهنگ قرآن و روایات، پیوندی بسیار عمیق و اصیل و واقعی بین مؤمنان تعریف و توصیه شده که همین پیوند، اساس حقوق و تکالیف و روابط اجتماعی در جامعه ایمانی را تشکیل می‌دهد، شبیه پیوند بین سلول‌ها و بافت‌ها و اعضای بدن، که یک رابطه و پیوند واقعی است؛ چون هم در خدمت یک روح هستند و اعضای یک پیکر را تشکیل می‌دهند، لذا

چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار
اگر پای شما به جایی بخورد و مثلاً بشکند، چشم هم هم‌دردی می‌کند و شب نمی‌خوابد و نمی‌گوید به من چه ربطی دارد؟ بلکه می‌گوید ما هم در خدمت یک روح هستیم و روح واحد ما، جاری و بر ما اشراف دارد،



نمی‌توانیم از هم جدا باشیم.

در جامعه، مؤمنین هم در خدمت یک روح هستند و روح ایمان و ولایت حق در همه جاری است، شبیه نخ تسییحی که همه دانه‌ها را منسجم کرده است. رابطه افراد باهم یک رابطه قراردادی نیست، یا صرفاً یک رابطه خونی و نژادی و شهروندی ما را به هم پیوند نداده است، بلکه یک پیوند واقعی است، جلوه‌ای از نور ایمان و ولایت حق در همه هست و به همه این اعضا یک هویت دینی بخشیده است.

مؤمنان از طینت بهشت و شعاع روح الهی هستند

جابر جعفی که یکی از اصحاب سرّ امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است، می‌گوید:

«تَقَبَّضْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! رَبَّمَا حَزَنْتُ مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ تُصِيبُنِي أَوْ أَمْرٍ يَنْزِلُ بِي حَتَّى يَعْرِفَ ذَلِكَ أَهْلِي فِي وَجْهِ وَصَدِيقِي، فَقَالَ: نَعَمْ، يَا جَابِرُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَانِ وَأَجْرَى فِيهِمْ مِنْ رِيحِ رُوحِهِ، فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ تِلْكَ الْأَرْوَاحِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ، حُزِنَ حَزْنَتْ هَذِهِ؛ لِأَنَّهَا مِنْهَا!»

خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: گاه همین طوری بی‌دلیل دلم می‌گیرد و حالت قبض به من دست می‌دهد، طوری که خانواده و دوستانم می‌فهمند که من رنجورم و چیزی برایم پیش آمده است. حضرت فرمودند: بله، جابر! خداوند مؤمنان را از طینت بهشتی آفریده و از شعاع روح خود در آن دمیده است. برای همین مؤمنین، برادر پدر و مادر یک دیگرند (از یک ریشه و مایه هستند) پس وقتی به یکی از آن‌ها، در یکی از شهرها، حزن و اندوهی وارد شود (ولو در آن طرف عالم باشد)، این یکی هم غصه‌دار می‌شود؛ چرا که باهم سنخیت دارند. (و از یک آب و گل هستند.)

مثل دوقلوها که احساس‌شان را دیده‌ایم، اگر چه جسم‌شان از هم دور باشد، احساس‌شان باهم یکی است و هم‌زمان با هم یک حال به آن‌ها



دست می‌دهد، یا شبیه مادری پدر یا فرزند که رابطه عمیقی بین‌شان هست. در زمان جنگ داشتیم که وقتی بچه در جبهه می‌افتاد، مادری پدر، در شهر، قلبشان را می‌گرفتند و می‌نشستند. خدا مرحوم شیخ حسین کبیر را رحمت کند که از خوبان صاف و باصداقت بود و داستان زندگی خود یک کتاب است، تک پسرانشان به نام غلام‌رضا، در دفاع مقدس به شهادت رسید.

خودش می‌گفت نیمه‌های شب خواب بودم، ناگهان احساس کردم قلبم به سختی تکان خورد، سوزش عجیبی در قلبم حس کردم، انگار یک قطره خون از قلبم چکیده باشد، فردای آن روز خبر آوردند که نیمه‌های شب گذشته تنها پسر شهید شده است. فهمیدم همان وقتی بود که آن حالت به من دست داده بود.

بین مؤمنان از این نوع سختی‌های روحی واقعی وجود دارد، همان که قرآن فرمود:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^۱

یک محک برای ارزیابی ایمان

به جاست همین مطلب را راهی برای محک زدن ایمان‌مان قرار دهیم و ببینیم چقدر روح ایمانی در ما زنده است و چقدر از درد دیگران دردمند می‌شویم؟ چقدر به یکدیگر رحم داریم.

بنا به فرموده قرآن و روایات اگر چنین سختی و رابطه اصیل و عمیقی بین مؤمنان وجود دارد، پس مؤمن نمی‌تواند نسبت به درد مؤمنان بی‌تفاوت باشد، نمی‌تواند نسبت به مشکلات جامعه ایمانی بی‌خیال باشد. شما پیامبر و آل او را ببینید که نسبت به درد و رنج مؤمنان چقدر بی‌قرار بودند:

﴿..عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ...﴾^۲

آن چه موجب رنج و سختی شماست، بر پیامبر گران است و بر هدایت شما حرص دارد.

روایات بسیاری در تفسیر نور الثقلین و تفسیر البرهان آمده که پیامبر



۱. حجرات، ۱۰. «در حقیقت مؤمنان باهم برادرند».

۲. توبه، ۱۲۸.

اکرم علیه السلام شب‌ها نمی‌خوابیدند یا بسیار کم می‌خوابیدند و عبادت می‌کردند و روی پا آن قدر ایستاده بودند که پاهای‌شان ورم کرده بود، چهره زرد شده بود و چشم‌ها گود افتاده بود و این رنج‌ها و سختی‌ها را بر خود وارد می‌کردند تا بیشتر و بهتر بتوانند از مردم دستگیری کرده و هدایت‌شان کنند که این آیات نازل شد:

﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى...﴾^۱

پیامبر علیه السلام ما بر تو قرآن نازل نکردیم که خودت را (این قدر) به تعب و مشقت بیندازی.

داستان معروف سه روز روزه گرفتن امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام که فضا خادمه هم با آن‌ها همراه شد، را شنیده‌اید که در هر سه روز، هنگام افطار، مسکین و یتیم و اسیر آمدند و اظهار نیاز کردند و هر پنج نفر سهم نان‌شان را به آن‌ها دادند: همچنان که در قرآن می‌فرماید:

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۲

و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند.

با این‌که هر شب فقط یک نفر نیازمند به درب خانه‌شان می‌آمد و شاید یک قرص نان سیرش می‌کرد، ولی هر ۵ نفر سهم نان خود را می‌دادند؛ چرا؟ چون بی‌قرار بودند و نمی‌توانستند آرام بگیرند.

یکی این‌گونه بی‌قرار است، یکی هم در وضعیت نابسامان اقتصادی نه تنها دردی ندارد و بی‌خیال است که از آن به نفع خود سوء استفاده هم می‌کند و با احتکار و گران‌فروشی و کم‌فروشی و دست در جیب مردم بردن و اختلاس از بیت‌المال، درد مردم را چند برابر می‌کند. این چنین کسی از آن پیوند ایمانی جدا شده و تعلق به آن ندارد.

پیامبر اکرم علیه السلام فرمودند:

«مَنْ لَا يَرْحَمُ، لَا يُرْحَمُ»^۳

کسی که رحم نکند، مورد ترحم قرار نخواهد گرفت.

۱. طه، ۲۱.

۲. انسان، ۸.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۰، ح ۵۸۱۰.



یادی از شهید سید مهدی قوام

خدا مرحوم آقای سید مهدی قوام را رحمت کند که از صلحا و خوبان تهران بود. عالمی باتقوا و دلسوز نسبت به همگان بود. حدود ۶۰ سال پیش، دهه اول محرم در یزد منبر رفته بود و ۶۰۰ تومان به عنوان صلّه به ایشان داده بودند. وقتی به تهران برگشته بود با یکی از دوستانش به کوچه‌های پایین شهر تهران رفته بودند، خانه خودش هم همان طرف‌ها بود. خانه‌ای را به دوستش نشان داده بود و گفته بود: این پاکت پول را درب این خانه بده و بگو امانتی است و مال شماست، من جلو نمی‌آیم؛ چون مرا می‌شناسد. دوستش رفته بود و پاکت را داده بود. فقرایی که در آن خانه بودند و ظاهراً خیلی وضع‌شان خراب بود خیلی خوشحال شده بودند.

آقای سید مهدی قوام وقتی با دوستش برمی‌گشتند در بین راه به او گفته بود: فلانی ۵ ریال پول داری به من قرض بدهی؟ برای امشب چیزی در خانه نداریم و پولی هم ندارم که با آن نان و پنیری بگیرم؟! ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾!

دیگران را بر خود مقدم می‌دارند؛ ولو خود نیازمند باشند.

خصلت یک مؤمن واقعی

مؤمن نمی‌تواند نسبت به درد دیگران بی‌تفاوت باشد، همان طور که سلول‌ها و اعضای بدن نسبت به درد یکدیگر بی‌تفاوت نیستند؛ زیرا پیوند واقعی بین‌شان آن‌ها را نسبت به هم مسئول کرده است.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَعَاظِفِهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا أَشْتَكَى مِنْهُ شَيْءٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى»^۱

مثّل مؤمنان در پیوند، دوستی، محبت، رحم و عاطفه [اهمیت دادن به سرنوشت یکدیگر] مثّل یک پیکر زنده است، هرگاه عضوی از آن دردمند شود، دیگر اعضا با بی‌خوابی و تب با آن عضو هم دردی می‌کنند.



۱. حشر، ۹.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۷۰ و فتح الباری، ج ۱۰، ص ۵۵۱.

پیوند بین مؤمنان، جلوه سنخیت با امام (علیه السلام)

این سنخیت و پیوند جسمی در واقع جلوه‌ای از سنخیت و پیوندی است که بین مؤمنان و امام حق برقرار است. روایات زیادی داریم کسانی که در جبهه حق و تحت ولایت حق هستند، با ولی الله و حجت الهی سنخیت خاصی دارند.

سید بن طاووس می‌گوید: شبی در سامرا وارد سرداب امام زمان (علیه السلام) شدم، صدای ملکوتی امام را در حال مناجات با خالق یکتا شنیدم که می‌فرمودند:

«اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا مِمَّا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طَيْبَتِنَا وَ عَجِنُوا بِمَاءِ
وَلَايَتِنَا، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ مَا فَعَلُوهُ إِتْكَالاً عَلَى حُبِّنَا وَ
وَلَايَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا تَوَاخِذْهُمْ بِمَا أَفْتَرُفُوهُ مِنَ السَّيِّئَاتِ إِكْرَاماً
لَنَا وَ لَا تَقْضَاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُقَابِلَ أَعْدَائِنَا فَإِنَّ حَقَّقْتْ مَوَازِينَهُمْ
فَتَقَلَّهَا بِفَاضِلِ حَسَنَاتِنَا»^۱

پروردگارا! شیعیان ما از ما هستند، از زیادی گل ما خلق شده‌اند و به آب ولایت ما عجين گشته‌اند، خدایا! آنها را بیمارز و گناهان‌شان را عفو فرما. پروردگارا، آنها را روز قیامت در مقابل چشم دشمنان ما مؤاخذه مفرما، چنانچه میزان گناهان‌شان بیشتر و حسنات‌شان کم است، از اعمال من بردار و به حسنات آنها بیافزای.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا، وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا»^۲

امام معصوم هم متقابلاً نسبت به شیعیانش همین طور است و با خوشی آن‌ها خشنود و با ناخوشی آن‌ها محزون و ناخوش می‌گردد.

رميله از اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) می‌گوید: روز جمعه‌ای تب داشتم. در مسجد و در نماز جمعه حضرت نشسته بودم و در عین تحمل درد ناشی از تب، نماز را تمام کردم و با امام از مسجد بیرون رفتم. حضرت از من سؤال کرد چه مشکلی داشتی؟ عرض کردم تب داشتم که در بین خطبه‌ها شدت پیدا کرد و درد می‌کشیدم. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۲.

۲. خصال، ج ۲، ص ۶۳۵، ح ۱۰.



«يَا رُمَيْلَةُ! لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضَنَا بِمَرَضِهِ، وَلَا يَحْزُنُ إِلَّا حَزَنًا بِحُزْنِهِ...»^۱

ای رمیله! هیچ مؤمنی نیست که مریض شود، مگر ما هم مریض می‌شویم و محزون نمی‌شود، مگر این‌که ما هم محزون می‌شویم... .

بنابراین پیوند بین ولی خدا و مؤمنان بسیار قوی‌تر و عمیق‌تر از رابطه پدر و فرزند است.

حال جلوه و شعاعی از این سنخیت بین مؤمنان و ولی خدا، بین خود مؤمنان هم برقرار است و آن‌ها هم از غم و اندوه، یا خوشی و سرور یکدیگر متأثر و خشنود می‌شوند؛ یعنی نور ولایت مانند رشته و نخ تسییحی، اهل ولایت را به هم پیوند داده و یک هویت واحد به آن‌ها بخشیده است، پیوندی ایمانی و ولایی که پیوندی واقعی و اصیل است.

پیوند بین مؤمنان، منشأ حقوق بین آن‌ها

همین سنخیت و پیوند حقیقی منشأ و اساس حقوق بین مؤمنان است که مقدم بر حقوق خانوادگی و فامیلی و شهروندی و جغرافیایی است. بر همین اساس اگر کسی حقوق دیگران را رعایت کند، ایمان و ولایتش تقویت؛ و اگر ظلم و تعدی کند، تضعیف می‌شود؛ چرا که احترام به مؤمنان و رعایت حقوق آن‌ها، احترام به آن ولایتی است که آن‌ها را به یکدیگر پیوند داده است و ظلم به آن‌ها، ظلم و بی‌احترامی به آن ولایت است. این نکته بسیار مهمی است که اگر باور کنیم، نگاه‌مان به یکدیگر و حقوق و وظایفی که در قبال یکدیگر داریم، به گونه دیگری خواهد شد. از معلی بن خنیس که از اصحاب خوب امام صادق (علیه السلام) بود، نقل شده است که از حضرت پرسید: حق یک مسلمان بر مسلمان دیگر چیست؟ حضرت فرمودند:

«سَبَّحَ حُقُوقِ وَاجِبَاتِ مَا مِنْهُنَّ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ، إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ...»^۱



هفت حق واجب دارد که همه واجب بوده و اگر کسی آنها را ضایع کند و فراموش نماید، از ولایت و طاعت خدا خارج شده و نزد خداوند بهره‌ای ندارد.

اگر یکی از این حقوق را ضایع کرد (به اندازه همین ظلم) از ولایت خدا و طاعت او خارج می‌شود. (بعد امام به این حقوق هفت‌گانه اشاره می‌کنند و در پایان می‌فرمایند:

«فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَلايَتِكَ بِوَلايَتِهِ وَوَلايَتَهُ بِوَلايَتِكَ»؛

وقتی این حقوق را ادا کردی ولایت و دوستی خودت با او و ولایت و دوستی او با خودت را محکم کرده‌ای.

در حدیث دیگری مشابه به همین حدیث، (که شاید همین حدیث به بیانی دیگر باشد) حضرت به معلی بن خنیس فرمودند:

«فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَلايَتِكَ بِوَلايَتِنَا وَوَلايَتِنَا بِوَلايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛^۲

وقتی این حقوق را ادا کردی، ولایت خودت با ما و ولایت ما با خدا را مستحکم کرده‌ای.

نحوه خرید کردن آیت‌الله قاضی رحمته

یکی از شاگردان مرحوم آیت الله آقای سید علی قاضی می‌گوید: برای خرید میوه و سبزی با ایشان به بازار حویث نجف رفته بودیم. دیدم آقا میوه‌های زیر بار که کمی پلاسیده‌تر و لهیده‌تر است را برداشت و در کیسه گذاشت، هنگام خرید کاهو هم کاهویی که برگ‌های زردتر و پلاسیده‌تر داشتند را جدا کرد و بعد از وزن کردن پول آن را حساب کرد و از مغازه بیرون آمدیم. گفتم: آقا! همه وقتی میوه می‌خرند، این میوه‌های خوب که روی بار هست را جدا می‌کنند نه آن له شده‌های زیر بار، در خرید کاهو هم برگ‌های پلاسیده و زرد را دور می‌ریزند، چرا شما کارتان برعکس بود؟ فرمود:

نه آن میوه‌های لهیده خراب و فاسد بودند و نه این کاهوها، این‌ها

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۲.

۲. همان، ص ۱۷۴، ح ۱۴.



کمی پلاسیده بودند که ما می‌توانیم بخوریم، اگر قرار باشد که همه ما خوب‌ها را جدا کنیم و آن لپیده‌ها و پلاسیده‌ها برای این میوه‌فروش بماند، او ضرر می‌کند و ورشکست می‌شود.

دیدم رعایت حال آن میوه‌فروش را می‌کند که دیگران توجهی به او ندارند و آن‌چه برای خود می‌پسندد برای او هم می‌پسندد. این یکی از همان هفت حقی است که امام صادق (علیه السلام) به معلی بن خنیس فرمودند:

«أَيَسْرُحَقِّي مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ تَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُهُ لِنَفْسِكَ»؛^۱

ساده‌ترین از آن هفت حق این است که آن‌چه برای خودت دوست داری، برای او هم دوست داشته باش و آن‌چه خود نمی‌پسندی، برای او هم نپسند.

اخلاق مادی، اخلاقی بدون ضمانت

باور به این‌که مؤمنان باهم سنخیت دارند، از هم هستند و رعایت حال یکدیگر را می‌کنند، پیوندهای مؤمنانه ولایت و ایمان را مستحکم می‌کند، دیگر حتی در خلوت‌ها هم مؤمنان به یکدیگر خیانت نمی‌کنند و ضمانت بزرگی در رعایت حقوق اخلاقی بین‌شان ایجاد می‌گردد. برخلاف اخلاق مادی که فقط تا جایی تضمین شده است که بدانم چشم ناظر من است و دوربینی دارد کارهایم را ضبط می‌کند و گرنه در خلوت‌ها دیگر تضمینی بر خیانت نیست.

از راسل فیلسوف انگلیسی قرن بیستم جمله‌ای در رعایت اخلاق و حقوق شهروندان نقل شده است با این مضمون که: «من گوساله همسایه‌ام را نمی‌دزدم؛ چون می‌ترسم او بیاید گاو مرا بدزدد».

مرحوم شهید مطهری در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام این را از کتاب لذات فلسفه ویل دورانت نقل می‌کند. بعد قضیه‌ای را در تأیید این نوع اخلاق نقل کرده است که یکی از دوستانشان می‌گفت:

اوایل که ما در اداره استخدام شده بودیم، مصادف با ماه رمضان بود.



صبح که به اداره رفتیم یکی از همکاران گفت: من اخلاق بدی دارم، وقتی روزه می‌گیرم، خیلی عصبانی می‌شوم و حال خودم را نمی‌فهمم. ممکن است حرفی بزنم یا فحشی بدهم که شما ناراحت شوید. خلاصه چون روزه هستم و حالم این طور است، دست خودم نیست، ببخشید. من دیدم بد شرطی می‌کند و همین روز اول می‌خواهد زهرچشم بگیرد و به قول معروف گربه را دم حجله بکشد. گفتم: اتفاقاً اخلاق من هم همین طور است و تازه بدتر هم هست. من طوری عصبانی می‌شوم که بی‌اختیار بلند می‌شوم و به کله آن کسی که من را عصبانی کرده است، می‌زنم. طرف فکری کرد و گفت: اوه، پس باید مواظب هم باشیم تا از این کارها نکنیم.

حرف راسل هم این است که بداخلاقی نکن، تا با تو بداخلاقی نکنند. دزدی نکن تا از تو ندرزند، دروغ نگو تا به تو دروغ نگویند و ...

در این نظریه که براساس منافع فردی است و قداستی در آن نیست و با یک محاسبه به ظاهر عقلانی اساس رعایت حقوق را حفظ راحتی و منافع شخصی قرار داده است، هر کسی تا جایی دیگری را رعایت می‌کند که منافع خودش به خطر نیفتد، (مثل کسی که زورش با همسایه یکی باشد و یا از او ضعیف‌تر باشد؛ چون می‌ترسد همسایه اش بیاید گاو او را ببرد او هم رعایت می‌کند و گوساله همسایه را نمی‌دزدد.) اما وقتی مطمئن باشد که منافعش به خطر نمی‌افتد، (مثل جایی که در خلوت است و کسی از کارش خبر ندارد یا زور و قدرتش زیاد است و اگر هم کسی خبر پیدا کرد، نمی‌تواند منافعش را به خطر بیندازد) دیگر تضمینی بر اخلاقی زندگی کردنش نیست. (همین رفتاری که در قدرت‌های سلطه‌گر جهان نسبت به کشورهای ضعیف می‌بینیم)!

اما آن چه در اخلاق دینی ارائه شده، بسیار عمیق‌تر و مقدس‌تر است؛ چرا که اصل و اساس اخلاق و رعایت حقوق، ایمان و ولایت و حفظ و استحکام آن است که در هر شرایطی این اصل برقرار است، چه هنگامی که قوی باشی و چه هنگامی که ضعیف باشی، چه در خلوت و چه در



جلوت، در هر صورت رعایت حقوق دیگران به خصوص مؤمنان باعث تحکیم ایمان و ولایت حق می‌گردد. اتفاقاً به آن‌ها که قوی‌ترند، نسبت به رعایت حال ضعفا بیشتر سفارش شده است.

برادرت را خوشحال کن، خدا خوشحالت می‌کند

یکی از کشاورزان اهواز خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد: آقا! کشاورز هستم و درآمد چندانی ندارم، بر من مالیاتی بسته‌اند که توان پرداخت آن را ندارم. حاکم اهواز از دوستان و شیعیان شماس‌ت به او سفارش کنید حال مرا مراعات کند. حضرت نامه‌ای نوشتند که یک جمله بیشتر نبود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سُرَّأَخَاكَ، يَسْرُكَ اللَّهُ»؛

برادر دینی‌ات را خوشحال کن، خدا تو را خوشحال می‌کند.

وقتی کشاورز نامه حضرت را به نزد حاکم آورد، آن را بوسید و بر چشم گذاشت و پرسید حاجت تو چیست؟

کشاورز گفت: مالیاتی بر من بسته شده که توان پرداختش را ندارم. پرسید چقدر است؟ گفت ۱۰ هزار درهم. حاکم گفت دفتر مالیات‌ها را بیاورند و آن را دید و گفت: به جای تو من آن را می‌پردازم. سپس گفت: مالیات سال آینده تو را هم می‌پردازم، نمی‌خواهد تو پیردازی. بعد پرسید: آیا خوشحال شدی؟ کشاورز گفت: بله فدای تو. حاکم گفت برای او مرکب و خادم و لباسی هم هدیه بدهند. باز پرسید: خوشحال شدی؟ کشاورز گفت: بله فدای تو. حاکم گفت: این فرش که رویش نشسته‌ای، به مرکب نامه مولایم که بر آن خواندی، برای خودت بردار. باز پرسید: آیا خوشحال شدی؟ (چون امام فرموده بود: برادرت را خوشحال کن، بنابراین هر خدمتی که می‌کرد، سؤال می‌کرد «هَلْ سَرَرْتُكَ؟»؛ آیا خوشحالت کردم؟) کشاورز گفت: بله فدای تو شوم.

کشاورز رفت و بعدها خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و داستان حاکم اهواز و خدمت‌هایش را تعریف کرد. حضرت خوشحال شدند. کشاورز گفت: آقا! آیا با این کارهای حاکم خوشحال شدید؟ امام فرمودند: «إِي وَاللَّهِ، لَقَدْ



سَرَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ بله، او خدا و رسول خدا را خوشحال کرد.

خدمتی شبانه از مرجع تقلیدی بزرگ

یکی از طلاب که همسرش حامله و هنگام وضع حملش فرا رسیده بود سراسیمه و شبانه به درب منزل مرجع بزرگ شیعه در نجف، آیت الله آخوند خراسانی آمد و در زد. آخوند شخصاً آمد و در را باز کرد. طلبه گفت: آقا! همسرم درد زایمان دارد و وقت وضع حملش هست، احتیاج به کمک قابله‌ای داریم که خادمه منزل شما آدرس او را دارد، اگر ممکن است اجازه بفرمایید همراه من بیاید تا به درب منزل آن قابله برویم من او را به منزلم ببرم.

آخوند گفت: خادمه الآن خواب است، دیر وقت است، من خودم آدرس آن قابله را بلد هستم، با تو می‌آیم. سپس چراغ فانوس را در دست گرفت و با این طلبه کوچه‌های نجف را طی کردند و به منزل آن قابله رفتند و او را به درب منزل آن طلبه بردند. آخوند کناری نشست تا این‌که همسر آن طلبه فارغ شد. سپس پدرانۀ تفقّد و دل‌جویی و کمکی به آن طلبه کرده و به منزل برگشتند.

این وضعیت یک مؤمن خالص و رجل الهی است که از باب «سَرَّ أَخَاكَ يَسْرُكَ اللَّهُ» با وجود کهولت و مقام مرجعیت خودش، این‌گونه خدمتی را که برایش مقدور است، نسبت به مؤمنی دریغ نمی‌کند و مقام و منصب علمی و اجتماعی او مانع از خدمت‌گذاریش نمی‌شود.

حقوق غیر مسلمانان و حتی غیر انسان‌ها

البته لازم است این نکته را هم تذکر دهیم که در توصیه‌های دینی فقط رعایت حقوق بین مؤمنان که پیوندهای ایمانی و ولایی دارند توصیه نشده، بلکه بقیه انسان‌های غیر مسلمان نیز حقوق انسانی دارند و خود هم‌نوع بودن، منشأ حقوق بین انسان‌ها می‌شود. حضرت امیر علیه السلام در نامه به مالک اشتر توصیه می‌فرمایند:



مهربانی به مردم، دوست داشتن آنان و لطف در حق ایشان را شعار دل و جان قرار بده. همانند حیوانی درنده و خون‌آشام میاش که خوردن‌شان را غنیمت شماری؛ چرا که آنان دو گروه‌اند:

«إِمَّا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَخْطِرُ لَكَ فِي الْخُلُقِ»؛^۱

یا برادر دینی و هم‌کیشان تو هستند و یا در آفرینش همانند تو انسانند. از آن‌ها خطاها و لغزش‌هایی سر خواهد زد، پس از عفو و بخشایش خودت نصیب‌شان ده؛ همان گونه که دوست داری خداوند تو را ببخشد و عفو کند، حتی حیوانات و گیاهان دارای حق هستند؛ چرا که مخلوقات الهی هستند. و تا موجب ضرر و خسارت و اذیتی نشده‌اند، محترم‌اند و نباید مورد ایذا و از بین رفتن و نابودی قرار گیرند.

در کتب فقهی و روایات ما؛ به خصوص در رساله حقوق امام سجاد (علیه السلام) به طور مفصل و با جزئیات از حقوق آن‌ها یاد شده است.

اما حقوق مؤمنان در جامعه ایمانی بسیار مورد تأکید و عنایت بیشتر قرار گرفته و به حفظ پیوندها و روابط مؤمنانه توجه خاصی مبذول شده است.

دو پیوند در مؤمنان، اصلی‌ترین نقطه هجوم

از مهم‌ترین نقشه‌های شیطان ضربه زدن و سست کردن یا گسستن این پیوندها و روابط بین مؤمنان است و در بین این پیوندها هم دو پیوند نقطه اصلی حملات دستگاہ ابلیس می‌باشد:

(۱) پیوندهای خانوادگی

(۲) پیوند مؤمنان با ولی جامعه

که ان شاء الله در این باره مباحثی در جلسات آینده تقدیم می‌گردد.



چکیده

بنابراین یکی از مهم‌ترین پیوندهای مقدس و محبوب خدا، که در اولویت هجوم و حملات شیطان و لشکریان او در آخرالزمان قرار دارد، خانواده و پیوندهای خانوادگی است. خانواده محل تربیت نیروی امین و صادق برای دین خدا و ولیّ خدا می‌باشد و اگر دچار آسیب و فروپاشی یا سستی شود، تبعات منفی آن به جامعه سرایت خواهد کرد.



—* روضه *—

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللَّهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ

در روایت نقل شده که مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعْصَبَةَ الرَّأْسِ نَاجِلَةَ الْجِسْمِ مُنْهَدَّةً الرُّكْنَ بِاَكْبَةِ الْعَيْنِ مُحْتَرِقَةَ الْقَلْبِ يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ، بعد از پدر بزرگوارش، این ۷۵ روز یا ۹۵ روزی که حضرت زهرا علیها السلام زنده بود گریان بود، هر روز لاغر می‌شد، «مُنْهَدَّةُ الرُّكْنِ» ارکان او شکسته بود. ارکان، ستون‌های آدم است. شما نگاه کنید وقتی از زمین می‌خواهید بلند شوید به کجاها تکیه می‌دهید؟ بازوها و این پهلوهایتان. فشار این جاها می‌آید. این پرو بال حضرت زهرا علیها السلام شکسته بود، نمی‌توانست بلند شود. هیجده سالش بیشتر نبود، اما این شکلی بود. من یادم نمی‌رود یکی از رفقا، سید بزرگوار است، ایشان چند سال قبل تصادف شدید کرده بود، دنده‌اش شکسته بود. حالا غیر از دست، یکی از استخوان‌های دنده‌اش هم شکسته بود. می‌گفت که من نفس می‌کشیدم تمام بدنم تیر می‌کشید. دکتر به من می‌گفت که حاج آقا نفس عمیق بکش، می‌خواست معاینه کند، می‌گفت تمام بدنم تیر می‌کشد. با این که یک استخوان سینه‌ام آسیب دیده بود با این مسکن‌های قوی که مصرف می‌کردم؛ شب نمی‌توانستم بخوابم.

حالا حال حضرت زهرا را ببینید. آن وقت مادر اهل بیت علیهم السلام شب وقتی می‌خواست بخوابد، به پهلو هم نمی‌توانست بخوابد؛ اصلاً نمی‌دانم این چند روزی که حضرت زهرا علیها السلام مجروح بود چه شکلی می‌خوابید؟ پهلو شکسته! درد پاها! عزیز از دست داده‌ها خوب می‌دانند وقتی انسان زیاد گریه می‌کند درد چشم‌ها از یک طرف سردرد هم از طرف دیگر امان آدم را می‌برد؛ ببینید زهرا علیها السلام اطهر که کل یوم اشک می‌ریخت چه دردی را تحمل می‌کرد.

« نَاجِلَةَ الْجِسْمِ » هر روز لاغرتر... در روایات دارد که آن آخرین لحظاتی که



امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را می‌خواست در قبر بگذارد «كانت كَالْحَيَالِ» یک شبی از حضرت زهرا (علیها السلام) بیشتر باقی نمانده بود. یعنی یک پوست و استخوان، یک شب که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مثل یک بچه بغلش کرد و در قبر گذاشت. حضرت زهرا (علیها السلام) نَاحِلَةَ الْجِسْمِ بود ولی به هر حال جسمی داشت. اما فرزند مطهرش امام حسین (علیه السلام) در کربلا جسمی هم برایش نماند و زیر سم اسبان له شد. لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش که خصم بد منش برون نیاورد ز تنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که جامه به تن کنند یا کفنش

صلی الله علیک یا ابا عبدالله و رحمت الله و برکاته.





تحکیم پیوندهای مقدس هجوم ابلیس به پیوندهای خانوادگی

در مجلس قبل عرض شد یکی از مهم‌ترین پیوندهای مقدس و محبوب خدا که در اولویت هجوم و حملات شیطان و جنود او در آخرالزمان قرار دارد، خانواده و پیوندهای خانوادگی است. جایی که محل تربیت سرباز برای دین خدا و ولیّ خدا می‌باشد و اگر آسیب ببیند و دچار فروپاشی یا سستی شود، تربیت به جامعه منتقل نخواهد شد.

پروتکل‌های صهیونیسم برای خانواده‌ها

بی‌جهت نیست که در پروتکل‌ها و دستورالعمل‌های صهیونیست‌ها فروپاشی خانواده‌های غیریهود به طور ویژه در دستور کار قرار گرفته است.

در پروتکل دهم آمده است: اهمیت خانواده و نقش تربیتی آن را از بین می‌بریم و اجازه اظهار وجود به کسی نمی‌دهیم؛ زیرا توده مردم صرفاً باید به وسیله ما اداره شوند.

در پروتکلی دیگر آمده است: بچه‌های غیریهود را از خانه‌ها به خیابان‌ها، عسرت‌کده‌ها و محل‌های عیاشی می‌کشانیم و آن‌ها را از جاده عفت و پاک‌دامنی منحرف می‌سازیم.

شاید سابقاً خیلی نمی‌فهمیدیم این که بچه‌ها را از خانه‌ها به قهوه‌خانه‌ها بکشید یعنی چه، ولی الآن کاملاً می‌فهمیم بچه‌ای که اهل خانه نباشد،



اهل خیابان و قهوه‌خانه باشد، می‌تواند در خدمت شیطان قرار گیرد.

فضای مجازی موجب دوری اعضای خانواده

حال دیگر نیازی نیست بچه‌ها به خیابان‌ها بیایند، فضای مجازی کاری کرده که در همان خانه اعضای خانواده از هم دور شده‌اند، برای پدر و مادر رقباتی تربیتی پیدا شده است، ماهواره‌ها، ابزارهای تکنولوژی، اینترنت، شبکه‌های اجتماعی اعضای خانواده را از هم دور کرده است؛ طوری که همراه اول فرزندان ما، به جای پدر و مادر و خواهر، کامپیوتر و موبایل است، با آن می‌خوانند و با آن بیدار می‌شوند. (دشمن دیگر سر مرزها با ما نمی‌جنگد، درون خانه‌ها وارد شده است.)

میانگین مصاحبت افراد خانواده به حدود ۱۵ دقیقه رسیده است.^۱ البته این هشدار برخی جامعه‌شناسان در چند سال قبل بود، شاید الآن به کمتر از این مقدار هم رسیده باشد.

کاریکاتوری در برخی مجلات می‌دیدم از یک زن و شوهر، که هر کدام بر روی صندلی، پشت به هم چسبیده نشسته بودند و با لب‌تاپ خود، مشغول چت با کس دیگری بودند. در کنار هم، ولی دور از هم. به قول سعدی:

هرگز حدیث حاضر و غایب شنیده‌ای
من در میان جمع و دلم جای دیگر است
نه فقط دل‌مان، بلکه سرمان جای دیگر است. ۵ نفر در خانه کنار هم
هستند، هر کدام سرشان در گوشی مشغول است.

آسیب‌های خانواده در آخرالزمان

این یکی از بزرگ‌ترین حملات شیطان در آخرالزمان است. شما روایات ملاحم، فتن، آشوب‌ها و آسیب‌های آخرالزمان را وقتی دنبال می‌کنید بخش وسیعی از آن‌ها معطوف به آسیب‌های خانوادگی و فامیلی است:

«رَأَيْتَ الْعُقُوقَ قَدْ ظَهَرَتْ»^۲

۱. روزنامه دنیای اقتصاد، ۹۴/۱۲/۹.

۲. کافی، ج ۸، ص ۴۱، ح ۷.



عاق شدن و نارضایتی و بی‌حرمتی فرزندان به والدین و به عکس ظلم والدین به فرزندان زیاد می‌شود.

«وَاسْتُخِفَّ بِالْوَالِدَيْنِ»^۱

حرمت پدر و مادر سبک شمرده می‌شود.

«رَأَيْتَ ابْنَ الرَّجُلِ يَفْتَرِي عَلَى أَبِيهِ وَيَدْعُو عَلَى وَالِدَيْهِ وَيَفْرَحُ بِمَوْتِهِمَا»^۲؛

فرزند به پدرش تهمت می‌زند، پدر و مادرش را نفرین می‌کند و از مرگ آن‌ها مسرور می‌شود.

«إِذَا كَثُرَ الطَّلَاقُ»^۳؛

طلاق و جدایی در خانواده‌ها زیاد می‌شود.

«تظَلَّكُمْ فِتْنَةٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ لَا بَقِيَّةَ بَيْتٍ مِنْ بِيوتِ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَّا دَخَلَتْهُ»^۴؛

در آن زمان فتنه‌ها چونان پاره‌های شب تاریک شما را فرا می‌گیرند و هیچ خانه‌ای از مسلمانان، در شرق و غرب عالم نمی‌ماند، مگر این که فتنه‌ها در آن داخل می‌شود.

«رَأَيْتَ النَّاسَ هَمَّهُمْ بُطُونُهُمْ وَفُرُوجُهُمْ لَا يُبَالُونَ بِمَا أَكَلُوا وَمَا نَكَّحُوا»^۵؛

همه و غم مردم به سیرکردن شکم و رسیدگی به شهوت‌شان خلاصه می‌شود، دیگر اهمیت نمی‌دهند که آن چه می‌خورند حلال است یا حرام؛ و این که چگونه غرانز جنسی خود را تأمین می‌کنند.

«رَأَيْتَ النِّسَاءَ يَتَزَوَّجْنَ النِّسَاءَ»^۶؛

زنان با زنان ازدواج می‌کنند.

«وَرَأَيْتَ الْفِسْقَ قَدْ ظَهَرَ وَكَتَفَى الرَّجَالَ بِالرِّجَالِ وَالنِّسَاءَ بِالنِّسَاءِ»^۷؛

۱. همان.

۲. همان.

۳. منتخب الأثر، ص ۴۳۳ و الزام الناصب، ص ۱۸۲.

۴. ملاحم و فتن، ص ۳۸.

۵. کافی، ج ۸، ص ۴۲، ح ۷.

۶. همان، ص ۳۸، ح ۷.

۷. همان.



فسق آشکار می‌شود به گونه‌ای که مردان به مردان و زنان به زنان [هم‌جنس‌گرایی] اکتفا می‌کنند.

«إِذَا تَشَبِهَ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ»؛^۱

هنگامی که مردان خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می‌سازند.

«إِذَا رَأَيْتَ الْمَرْأَةَ تَقَهَّرُ زَوْجَهَا وَ تَعْمَلُ مَا لَا يَشْتَهِي وَ لَا يَنْفِقُ عَلَيْهِ مِنْ كَسْبِهَا»؛^۲

آن هنگام زن با خشونت با همسرش رفتار می‌کند و آنچه او نمی‌خواهد را انجام می‌دهد و از درآمد شخصی خود به شوهرش انفاق نمی‌کند.

«إِذَا قَطَّعُوا الْأَرْحَامَ»؛^۳

رحم و خویشاوندی قطع می‌شود.

این روایت و ده‌ها روایت شبیه این‌ها که بیان‌گر آسیب‌های خانوادگی در آخرالزمان است، نشان از حمله سنگین شیطان و دستگاه ابلیس در آخرالزمان به خانواده‌ها و پیوندهای خانوادگی و فامیلی است.

فروپاشی خانواده در غرب

همان اتفاقی که در غرب افتاد و خانواده دچار بحران و فروپاشی شد. آن قدر با بهانه‌های مختلف در کشاندن زن به بیرون از خانه افراط کردند، آن قدر در کم‌رنگ کردن نقش خانه‌داری، همسرداری، مادری و تربیت فرزند افراط کردند، آن قدر در روابط آزاد و افسار گسیخته، تا حد خیانت همسران به یکدیگر افراط کردند که دیگر برای خانواده حرمتی نماند. محور تربیت و آرامش بودن برای زن و غیرت و حفظ ناموس برای مرد ارزش خود را از دست داد، خانه در حد یک خوابگاه تنزل پیدا کرد و روابط عاطفی و صمیمی بین اعضای خانواده و فامیل با کوچک شدن خانواده‌ها به کمترین حد رسید و به تدریج شکل و ساختار و سبک زندگی



۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۱۶.

۲. بشارة الإسلام، ص ۱۳۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۷۴، ح ۲.

خانوادگی و حتی تعریف‌شان از خانواده عوض شد.

تغییر معنای خانواده در غرب

الآن دیگر خانواده صرفاً جایی نیست که زن و مردی با عقد قانونی در کنار هم قرار گرفته باشند، خانواده شامل پیوند دو زن یا دو مرد هم می‌شود.

تشکیل خانواده‌های هم‌جنس در بسیاری از کشورهای اروپایی و ایالت‌های آمریکا قانونی است و عقد هم‌جنس‌ها رسمیت دارد و در کلیسا ثبت می‌شود.

خانواده شامل یک زن و یک کودک هم می‌شود

خانواده‌های تک‌والدی که پدر بچه نامعلوم است. مرکز مطالعات خانواده (IFS) و مرکز روندهای اجتماعی (STI) دو مرکز بین‌المللی و رسمی هستند که ذیل مراکز مربوط به سازمان ملل فعالیت کرده و هر ساله گزارشی در خصوص روند و وضعیت نهاد خانواده و مسایل حول آن در قالب نقشه جهانی خانواده منتشر می‌کنند. بخشی از این گزارش سالانه، اختصاص به آمارهای رسمی درباره میزان تولدهای کودکان و افراد نامشروع دارد. در گزارش سال ۲۰۱۵ این مرکز در خصوص آمار رسمی میزان تولد کودکان و افراد نامشروع که از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۴ را بررسی کرده، آمده است:

در فرانسه ۵۷ درصد، در سوئد ۵۴ درصد، در مکزیک ۵۵ درصد، در انگلستان ۴۸ درصد، در آمریکا ۴۱ درصد و در کانادا ۳۳ درصد فرزندی که متولد می‌شوند، نامشروع هستند،^۱ یعنی بیش از یک سوم و در برخی کشورها بیش از نیمی از بچه‌هایی که به دنیا می‌آیند؛ نامشروع هستند. حتی با ازدواج سفید هم تشکیل خانواده می‌دهند. این خانواده شامل زندگی زوجینی می‌شود که بدون عقد و ازدواج و هیچ تعهد شرعی و قانونی مدتی باهم زیر یک سقف زندگی می‌کنند و هر وقت هم خواستند از یکدیگر جدا می‌شوند.

۱. خبرگزاری تسنیم، تاریخ ۱۳۹۵/۹/۱.



همه این موارد را «خانواده» نام نهاده‌اند و فقط ازدواج انسان با حیوان مانده است که آن را نیز قسمی از ازدواج و تشکیل خانواده بشمرند. برای این که ببینید این مطالب تخیلی نیست و واقعاً اتفاق افتاده و حتی ترویج می‌شود، استیکرهای خانواده در برخی موبایل‌ها را ببینید که همه اقسام خانواده‌های مذکور در آن با این شکلک‌ها به تصویر کشیده و عادی‌سازی می‌شود.

یکی از اهداف سند ۲۰۳۰ که سازمان ملل به عنوان همسان‌سازی فرهنگی برای تغییر سبک زندگی کشورهایی مثل ما تنظیم کرده و دفاتر سازمان ملل در ایران به صورت پنهان درصدد اجرای آن بودند و متأسفانه برخی مسئولین هم آن را امضا کرده و مدافع آن بودند و رهبر معظم انقلاب جلوی آن را گرفتند.

اهداف هفده‌گانه سند ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار، برای تنظیم و تحکیم خانواده بود، البته خانواده نه به معنایی که ما می‌شناسیم، بلکه با تعریفی که خودشان از آن دارند که شامل خانواده‌های هم‌جنس هم می‌گردد، و معتقدند این نوع خانواده‌ها نیز باید به رسمیت شناخته شوند.

هشدار قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام در حفظ خانواده

شیطان با تمام قوا به دنبال آن است که بلایی که بر سر خانواده در غرب آورده را در کشورهای اسلامی؛ به خصوص در ایران اسلامی بر سر ما درآورد، این جاست که قرآن هشدار می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتش جهنم و عذاب الهی، که هیزم آن خود انسان‌ها و سنگ‌ها هستند، دور نگه دارید.

در چنین دوران خطر خیز و فتنه‌انگیزی اهل بیت علیهم‌السلام در سخنان شفاف‌بخش خویش بیش از هر چیز بر حفظ نظام



خانواده و پیوندهای خانوادگی، رعایت اخلاق و تقوای خانوادگی و مراقبت‌های ویژه در تربیت‌های محیط خانه و خانواده تأکید ورزیده‌اند.
رسول گرامی ﷺ فرمودند:

«وَيْلٌ لِّأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ آبَائِهِمُ الْمُشْرِكِينَ؟ فَقَالَ: لَا مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ، لَا يُعْلَمُونَهُمْ شَيْئًا مِنَ الْفَرَائِضِ، وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ بَعْرَضٍ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا، فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ، وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ!»
وای بفرزندان آخرالزمان از روش پدران شان، پرسیدند: یا رسول الله! از روش پدران مشرک؟ فرمودند: از پدران مسلمان شان، که چیزی از واجبات و معارف دینی را به آن‌ها یاد نمی‌دهند و اگر فرزندان شان نیز از پی فراگیری معارف دینی برونند، منع‌شان می‌کنند و تنها از این خوشنودند که آن‌ها درآمد و نصیبی از مال دنیا داشته باشند؛ هر چند ناچیز باشد. من از این پدران بیزارم و آنان نیز از من بیزارند.
از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمودند:

«تَرَاوَرُوا فِي بُيُوتِكُمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاةٌ لَأَمْرِنَا، رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرِنَا»^۲

در خانه‌های‌تان به دیدار یکدیگر بروید، (صله‌رحم کنید و پیوندهای بین خودتان را محکم کنید) که این کار باعث حیات و زنده نگه داشتن (ولایت) ماست. رحمت خدا بر آن بنده‌ای که امر (ولایت) ما را زنده نگه دارد.
در منابع دینی ما روایات زیادی در حفظ و تحکیم خانواده و پیوندهای فAMILI و خانوادگی نقل شده است.



۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴، ح ۱۷۸۷۱.

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۲.

اهمیت و ارزش ازدواج و تشکیل خانواده

در فرهنگ دینی، خانواده جایگاه مقدسی دارد و مهم‌ترین سنگر تربیت جامعه و پرورش سرباز برای ولی خداست.

قرآن ازدواج و تشکیل خانواده را مایه آرامش و رسیدن به دوستی و رحمت می‌داند و از این رو، آن را از آیات و نشانه‌های الهی خوانده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...﴾^۱

در پرتو همین آرامش، انسان به رشد می‌رسد و استعدادهایش شکوفا می‌گردد و نقش خود در آفرینش را ایفا می‌کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَا بُنِيَ فِي الْإِسْلَامِ بِنَاءً أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَعَزُّ مِنْ التَّرْوِيجِ»^۲

هیچ بنایی در اسلام پایه‌گذاری نشده که در پیشگاه الهی محبوب‌تر و ارزش‌مندتر از تشکیل خانواده باشد.

و نیز فرمودند:

«يُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ بِالرَّحْمَةِ فِي أَرْبَعِ مَوَاضِعَ: عِنْدَ نَزُولِ الْمُطْرِ وَ عِنْدَ نَظَرِ الْوَالِدِ فِي وَجْهِ الْوَالِدَيْنِ وَ عِنْدَ فَتْحِ بَابِ الْكُفْبَةِ وَ عِنْدَ الْبَيْكَا»^۳

درهای آسمان در چهار جا از سررحمت گشوده می‌شود: هنگام نزول باران، هنگام نگاه کردن فرزند به چهره پدر و مادر، هنگام گشوده شدن درب کعبه و هنگام ازدواج.

ازدواج، انسان را از «منیت» خارج می‌کند

وقتی کسی ازدواج می‌کند و خانواده تشکیل می‌دهد از «منیت» در می‌آید و «ما» می‌شود و این آغاز یک سلوک و قرب الهی است که انسان را از خودخواهی و منیت، که سرچشمه رذایل و گناهان است در می‌آورد،



۱. روم، ۲۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۲، ح ۱۶۳۴۳.

۳. همان.

کما این که با آمدن بچه «او» می شود، و بعداً با تب او تب می کنند و با خوشی او خوشحال می شوند؛ یعنی از «منیت» دورتر می شود و چنین جایگاهی بسیار مقدس و ارزشمند است.

شاید به همین دلیل ارزش عبادات انسان متأهل را بسیار بیش از عبادات انسان مجرد دانسته اند. پیامبر ﷺ فرمودند:

«الْمُتَزَوِّجُ النَّائِمُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْعَزَبِ»^۱

ارزش و مرتبه فرد متأهلی که خوابیده، از فرد روزه دار و نماز شب خوانی که مجرد است، بیشتر است.

در روایتی که مرحوم محدث نوری در مستدرک آورده است از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمودند:

«لَوْ خَرَجَ الْعَزَابُ مِنْ أَمْوَاتِكُمْ إِلَى الدُّنْيَا، لَتَزَوَّجُوا»^۲

اگر جوانی ازدواج نکرده از دنیا برود و خداوند به او اجازه بدهد که به دنیا برگردد، اولین کاری که می کند، ازدواج است.

چون می فهمند خیلی از کمالات و ارزشها، در ازدواج و زندگی خانوادگی بوده است که به دست نیاورده از دنیا رفته اند، نقص خودشان را در آن عالم می فهمند، لذا وقتی به آنها اجازه بازگشت به دنیا داده می شود، سریعاً اقدام به ازدواج می کنند.

برخی از عرفای ما هم که بنا به عذری ازدواج نکرده اند و تا آخر عمر مجرد زندگی کرده اند، آن کمالاتی را که باید در خانه و خانواده به دست بیاورند، گیرشان نیامده و تا آخر یک خامی هایی داشته اند که جبران نشده از دنیا رفته اند.

خانه و خانواده محل عبادت، ریاضت و تربیت

بنده همیشه عرض کرده ام اگر ما سه چیز را درباره خانه و خانواده باور کنیم، نگاه مان به خانواده عوض می شود و به تبع، اخلاق و رفتار و سلوک مان در خانه تغییر می کند، خانه محل عبادت است، خانه محل ریاضت است، خانه محل تربیت است. درباره هر کدام از این موضوعات



۱. همان، ص ۱۵۵، ج ۱۶۳۷۵.

۲. همان.

مقداری توضیح می‌دهیم، امید که آن تغییر و تعالی نگاه به خانه و خانواده حاصل شود.

خانه محل عبادت

در روایات بسیاری، اعمال و فعالیت‌های بسیار ساده و جزیی به عنوان عبادت‌هایی با ثواب‌های فراوان معرفی شده است که به هیچ‌وجه این ثواب‌ها در معابد و مساجد به دست نمی‌آید. کما این‌که در آن مساجد و معابد نیز ثواب‌هایی با اعمال و عبادات خاص به دست می‌آید که در خانه و خانواده پیدا نمی‌شود.

پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

«جُلُوسُ الْمَرْءِ عِنْدَ زَوْجِهِ عِيَالِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْإِتِكَافِ فِي مَسْجِدِي هَذَا»^۱

نشستن مرد پیش همسرش، (برای گفتگو و درد دل و معاشرت) نزد خدا محبوب‌تر از اعتکاف در مسجد من (مسجد النبی) است.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

«مَا مِنْ امْرَأَةٍ تَشْقَى زَوْجَهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهَا مِنْ بَادَةِ سَنَةِ صِيَامٍ نَهَارُهَا وَ قِيَامٍ لَيْلُهَا»^۲

زنی نیست که به شوهرش ظرف آبی بدهد، (که نشان از توجه داشتن به اوست) مگر این‌که برایش از یک سال عبادت، که روزهایش روزه و شب‌هایش شب‌زنده‌داری کند، بهتر و بالاتر است.

از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمودند:

«مَا مِنْ رَجُلٍ يُدْخِلُ فَرْحَةً عَلَى امْرَأَةٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا حُرْمَةً إِلَّا فَارَحَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳

هیچ مردی نیست که خوشی و سروری برای زنی از محارمش (مثل مادر، خواهر، دختر، همسرش) ایجاد کند، مگر این‌که خداوند متعال روز قیامت خوشحالش می‌کند.



۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۸۶.
 ۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۷۲، ح ۳.
 ۳. کافی، ج ۶، ص ۶، ح ۷.

حدیثی طولانی در جامع الأخبار و برخی کتب روایی ما نقل شده که حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند:

«روزی رسول خدا وارد منزل ما شد، در حالی که فاطمه علیها السلام نزدیک غذا نشسته بود و من هم برایش عدس تمیز می‌کردم فرمودند: یا ابا الحسن! آن چه می‌گویم بشنو؛ زیرا من هیچ حرفی نمی‌زنم، مگر این که به امر پروردگار است:

مردی که به زن خود در خانه کمک کند، خداوند ثواب یک سال عبادتی را که روزهایش روزه و شب‌هایش را به نماز و عبادت بپردازد، به او عطا می‌کند. خداوند ثواب صابران و ثواب یعقوب و داود و عیسی علیهم السلام را به او عنایت می‌کند. علی جان! هر که در خانه در خدمت خانواده خود باشد و آن را ننگ نداند، خداوند نام او را جزو شهدا می‌نویسد و ثواب هزار شهید را در هر روز و شب برای او محاسبه می‌کند.

علی جان! برای هر قدمی (که در خدمت به خانواده) برمی‌دارد، ثواب یک حج و عمره می‌نویسد و به هر رگی که در بدن اوست، در بهشت شهری به او عنایت می‌کند...

علی جان! خدمت کردن به عیال، کفاره گناهان کبیره است و غضب پروردگار را فرو می‌نشاند و مهریه او حورالعین است. حسنات و درجات را زیاد می‌کند.

علی جان! خدمت نمی‌کند عیال خود را، مگر کسی که صدیق یا شهید باشد، یا مردی که خداوند می‌خواهد به او خیر دنیا و آخرت را عنایت کند؛^۱ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«أَكْثَرُوا مِنْ قُبْلَةِ أَوْلَادِكُمْ، فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ»^۲

فرزندان تان را ببوسید؛ چرا که با هر بوسه بر فرزند؛ درجه و مقامی به اندازه ۵۰۰ سال (عبادت) نصیب‌تان می‌گردد.

به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: خانمی هست که وقتی همسرش از بیرون وارد منزل می‌شود، به استقبال می‌آید و چون از خانه بیرون می‌رود، بدرقه‌اش



۱. جامع الأخبار، ص ۱۰۲ و بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۵، ح ۳.

می‌کند و همّ و غم او را برمی‌دارد. حضرت فرمودند:
 «أَنَّ لِلَّهِ عُمَّالًا وَ هَذِهِ مِنْ عُمَّالِهِ لَهَا نَصْفُ أَجْرِ الشَّهِيدِ»؛
 خدا روی زمین کارگزارانی دارد و این زن یکی از کارگزاران
 خداست که پاداشی برابرنیمی از پاداش شهید را دارد.

عباداتی آسان با ثواب‌های شگفت‌آور

عرصه این عبادات در خانه و خانواده است که ثواب‌های فراوان و شگفت‌آوری، با اعمالی بسیار آسان به دست می‌آید. چقدر انسان باید در بیرون خانه زحمت بکشد و عبادت انجام دهد تا ثواب‌های این‌چنینی نصیبش شود، در حالی که در خانه مثلاً با دادن یک لیوان آب به دست همسر، با یک بوسه بر فرزند، با کمی کار در خانه، نه انجام دادن وظیفه، این ثواب‌های عجیب و غریب نصیب می‌گردد! ما فقط چند روایت را به عنوان نمونه آوردیم و گرنه تعداد این قبیل روایات که فعالیت‌ها، خدمات و زحمات، صمیمیت‌ها و محبت‌های اعضای خانواده به یکدیگر را به عنوان عباداتی با ثواب‌های فراوان معرفی کرده است، به ده‌ها و صدها روایت می‌رسد.

شبهه در این روایات

ممکن است کسی در این روایات شبهه کند و سند برخی از آن‌ها را ضعیف بشمرد و یا این ثواب‌های شگفت‌آور که برای انجام کارهای کوچک و ساده وعده داده شده را مبالغه‌آمیز بداند، ولی اگر به چند نکته توجه کند شبهه‌اش برطرف می‌گردد:

اولاً تعداد این روایات آن‌قدر زیاد است که نمی‌توان تردید در اصل مطلب کرد؛ و به اصطلاح این روایات انبوه، در این‌که خدمت در خانه و رفتار صمیمی و محبت‌آمیز ثواب فراوان دارد، تواتر معنوی دارد.

ثانیاً اهل بیت علیهم‌السلام نگاه تاریخی به آینده بشر داشته‌اند و نسبت به آخرالزمان و حملات و هجوم شیطان و جنود و لشکریان او؛ به خصوص به



خانواده‌ها، آگاهی و اشراف کامل داشته‌اند، لذا طبیعی است برای تحکیم پیوندهای خانوادگی و حفظ صمیمیت در خانه و جلوگیری از فروپاشی آن، توصیه‌ها و تأکیدات فراوان داشته باشند و همه این روایات مورد بحث در راستای همین هدف بیان شده‌اند.

به عبارت دیگر اهل بیت علیهم‌السلام ثواب‌های فراوان را به منظور ترغیب و تشویق در تحکیم روابط و پیوندهای خانوادگی و حفظ صفا و صمیمیت در خانه بیان کرده‌اند تا خانواده‌ها در آرامش باشند، نسل انسان‌ها حفظ شود، جامعه سالم بماند و سرباز برای دین خدا و ولی خدا تربیت شود. در هیچ کدام از این پاداش‌ها و ثواب‌های الهی هم اغراق و مبالغه‌ای در کار نیست، مگر برای چنین هدف بزرگ و والایی از خزانه عنایات و رحمت بی‌نهایت الهی کم می‌آید که چنان ثواب‌هایی بر خدمات و رفتارهای محبت‌آمیز در خانه به اعضای خانواده عطا کند؟! خصوصاً با توجه به این‌که اصلاً مقیاس‌های آخرتی با مقیاس‌های دنیا قابل مقایسه نیست. آن‌جا آن قدر فضل و بخشش الهی بر یک مؤمن زیاد است که حتی خطور آن به ذهن ما در دنیا ممکن نیست؛ چنان‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

«فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ!»

در بهشت چیزهایی هست که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و

نه بر قلب و ذهن کسی خطور کرده است.

وقتی مساحت خانه یک بهشتی «كعَرْضِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ است، دیگر این‌گونه ثواب‌ها استبعادی ندارد و از باب اغراق و مبالغه نیست.

خانه و خانواده معبد است

حال با توجه به این روایات، آیا نمی‌توان خانه و خانواده را معبد نامید؟ معبدی که در آن عباداتی با پاداش‌های بسیار به دست می‌آید که هیچ کجا و در هیچ عبادت‌گاه دیگری نصیب نمی‌شود. بی‌جهت نیست که حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند:



۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۹۰۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۸۹، ح ۱۱.

«وَاتَّخِذُوا صَوَامِعَكُمْ يُؤْتِكُمْ»؛^۱

خانه‌های تان را عبادت‌گاه‌های خود قرار دهید.

همین جا خوب است ارزش زن خانه‌دار را تذکر دهیم.

در فرهنگ غرب که همه کس و همه چیز با معیار سود و لذت ارزیابی می‌شود، زن خانه‌دار که مصرف‌کننده است (نه سودآور) و لذت‌جویی از او نیز محدود است، ارزشش را از دست داده است. در دنیای سرمایه‌داری و فرهنگ مادی، معیارها نیز کمی و مادی است و انسان‌ها نیز با همین معیارها قیمت‌گذاری می‌شوند، ولی در فرهنگ الهی که خانه به عنوان معبدی مقدس و محبوب خدا معرفی شده است، محور این عبادت‌گاه، زن است

﴿...لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...﴾؛^۲ لذا ارزش او به اندازه ارزش این معبد

فوق‌العاده است.

خاطره‌ای از امام راحل

عروس حضرت امام علیه السلام نقل کرده‌اند که یک روز حضرت امام علیه السلام به من فرمودند: دخترم! حاضری یک معامله‌ای با من داشته باشی؟ عرض کردم: آقا بفرمایید چه معامله‌ای؟ امام فرمودند: حاضری تمام ثواب عبادت‌های مستحبی من برای تو باشد و در عوض شما ثواب یک شب بیدار ماندن و بچه‌داری را به من بدهی.

این کلام کسی است که عمق معارف دین را فهمیده و می‌داند ارزش خانه‌دار بودن و تربیت کودک و بچه‌داری چیست؛ چرا که یک عمر عبادات ما برای خود ماست، ولی یک شب بیداری برای نگه داشتن بچه، پا روی خود گذاشتن و از خودگذشتگی برای حفظ انسانی دیگر است.



۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۲۹، ح ۵۰.

۲. روم، ۲۱.

طلاق خراب کردن این معبد است

از همین جا می‌توان فهمید که چرا طلاق و جدایی این همه مبعوض و منفور است که به تعبیر امام صادق علیه السلام عرش الهی را می‌لرزاند. حضرت فرموده‌اند:

«تَزَوَّجُوا وَلَا تَطْلُقُوا، فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَرُ مِنْهُ الْعَرْشُ»؛^۱

ازدواج کنید و طلاق نگیرید؛ زیرا طلاق عرش الهی را می‌لرزاند.

طلاق خراب کردن همان معبد محبوب خداست. درست است که یک جایی زن و مرد دیگر به تفاهم نمی‌رسند و می‌توانند از هم جدا شوند و برای همین هم جدایی مشروع و حلال دانسته شده، ولی در هر حال مورد نفرت و بغض خداوند متعال است.

خانه محل ریاضت

علاوه بر عبادت‌گاه بودن خانه و خانواده بیان شد که خانه محل ریاضت و سلوک می‌باشد؛ و به زبان اهل معرفت جایی است که باید پا روی نفس گذاشتن را تمرین و مراتب قرب را طی کرد.

یکی از آقایان از مرحوم علامه طباطبایی نسخه سلوکی درخواست کردند، علامه پرسیدند: شما مجرد هستید یا متأهل؟ چرا که واقعاً شرایط این دو در دستورالعمل برای رشد و قرب الی الله فرق می‌کند. چه بسا چیزهایی برای شخص مجرد عبادت است و برای او قرب به خدا می‌آورد که اگر شخص متأهل آن را انجام دهد او را از خدا دور می‌کند؛ مثلاً جوانی که ازدواج نکرده اگر تا دیر وقت در هیأت و مسجد و با رفقاییش باشد یا با آن‌ها به مسافرت این طرف و آن طرف برود، عیبی ندارد و خیلی مشکلی ایجاد نمی‌کند، اما به محض این‌که متأهل شد و مسئولیت همراهی با همسر به عهده‌اش آمد، اگر باز بخواهد تا دیر وقت با رفقاییش باشد و به مسافرت برود و اعتنایی به همسرش نداشته باشد، همین برایش حجاب می‌شود و تاریکی ظلم او را می‌گیرد و مانع سلوک و قرب او در مسیر حق می‌شود.

آری، نسخه سلوکی هر کسی با دیگری فرق می‌کند. متأهل یک طور و



مجرد طور دیگر، لذا وقتی از علامه طباطبایی نسخه‌ای و دستور العملی سلوکی خواست پرسیدند: مجرد هستی یا متأهل؟ و وقتی او گفت متأهل هستم علامه فرمودند: نسخه شما مدارا و عفو و گذشت در خانه است. اگر می‌خواهی ریاضتی تحمل کنی و تمرین مهار نفس کنی، در خانه یا روی نفست بگذار و مدارا و گذشت داشته باش، حتی اگر در مشاجره‌ای حق با تو باشد.

دروء به این مفسر و فقیه و عارف بزرگ که می‌دانست راه ورود به ملکوت و بالاتر از آن، بدون رسیدگی و سامان‌دهی به وظایف خانوادگی و اخلاق و صمیمیت در خانه نیست. بسیاری از ما در همین امور مشکل داریم که حجاب ما می‌شود و در مسیر قرب، یا در جا می‌زنیم و یا عقب‌گرد می‌کنیم.

قضیه زهد زید بن صوحان

یکی از اصحاب ارزش‌مند حضرت امیر علیه السلام زید بن صوحان بود که در جنگ جمل هم به شهادت رسید و عاقبت به خیر شد.

زمانی که سلمان حاکم مدائن بود، شنید زید خیلی عابد و زاهد شده و زیاد روزه می‌گیرد و در مسجد به عبادت می‌پردازد و به خانواده‌اش نمی‌رسد. سلمان به درب خانه زید آمد، همسرش بیرون آمد و به جناب سلمان عرض کرد: زید امروز روزه بود و به مسجد رفته است. سلمان مقداری غذا از همسر زید گرفت و به مسجد رفت، دید زید به اتفاق چند نفر حلقه‌ای زده‌اند و قرآن می‌خوانند، او را صدا زد و سفره غذا را باز کرد و فرمود: بخور! زید گفت: جناب سلمان! من روزه هستم. سلمان گفت: بخور، روزه‌ات مستحب است و بعد نزد همسرت برو. بعد فرمود: این چه زهدی است که تو را از خانه و زندگی جدا و منزوی ساخته است؟! پیامبر صلی الله علیه و آله زاهدترین فرد امت بود و در عین حال به خانواده و همسرانش می‌رسید. بعد هم کمی او را نصیحت کرد و رفت.^۱

پس هر کس شرایطی دارد که بر اساس همان مسیر خود تا خدا، باید وظایف آن را در نظر بگیرد و عمل کند.



پا روی خود گذاشت و بالا رفت

از مرحوم علامه جعفری رحمته نقل است که در یک مشاجره‌ای در خانه که صداها داشت بالا می‌رفت و رگ گردن‌ها کلفت می‌شد، یک لحظه در دلم گفتم ما انسان هستیم، درنده که نیستیم به جان هم بیفتیم، همان جا خم شدم و دست همسرم را بوسیدم. از همان جا خداوند متعال عنایات خاصی به من کردند و درهایی از رحمت و معرفت به رویم باز شد. تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی

یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی در زندگی مشترک همسران و اعضای خانواده، به هر حال عیب و ایرادهایی در اخلاق و رفتارهای یکدیگر می‌بینیم، عادت‌ها و خصلت‌های ناپسند و زشت داریم که در مواردی باعث اصطکاک و تنش می‌شود و اگر قرار باشد آرامش و صمیمیت در خانه از بین نرود، تنها درمانش پا روی نفس گذاشتن و کوتاه آمدن و گذشت و تغافل است و گرنه خانه تبدیل به میدان جنگ می‌شود. حداقل یک طرف باید کوتاه بیاید و این همان دندان سر جگر و پا روی نفس گذاشتن و به تعبیر اخلاقی «ریاضت» در خانه است که البته کار سختی است، ولی رشد و قرب بسیار دارد.

یک ساعت در سجده ذکر گفتن هم ریاضت است و به اندازه خود سختی و مخالفت با نفس دارد، ولی این کجا و در یک مشاجره و مرافعه خانوادگی برای حفظ صفا و صمیمیت در خانه کوتاه آمدن و سکوت کردن کجا؟ متأسفانه الآن تحمل‌ها کم شده، گذشت‌ها کم شده، همسران با کم‌ترین مشکل و کوچک‌ترین عیب و ایرادی که از هم می‌گیرند و بدی که از هم می‌بینند، می‌خواهند از هم جدا شوند. آقایی تماس گرفته بود و می‌گفت همسر بنده زود باور و ساده هست، می‌توانم از او جدا شوم؟! دیگری تماس گرفته بود که همسر بنده وسواسی هست، می‌توانم از او جدا شوم؟! جدا شوم؟! جدا شوم!؟

به آن‌ها گفتم یعنی مردانگی و پای همسر و شریک زندگی‌ات ایستادن تا همین جا بود؟! به محض دیدن یک مشکل، یک عیب، یک بیماری، عقب کشیدی؟! عقب کشیدی؟! عقب کشیدی!؟



اعضای خانواده، طیب و پرستار هم هستند

در خانه، اعضای خانواده باید طیب و پرستار هم باشند، اگر یک عیب و ایراد، یک مشکل روحی و ضعف اخلاقی بود، پای هم بایستند. شما ببینید در بیمارستان اگر بیمار بدحالی بود که درد می‌کشید و داد و بیداد می‌کرد و به اطرافیان پرخاش می‌کرد و بد و بیراه می‌گفت، شاید یک فرد عادی، آن وقت به ملاقاتش نرود و بگوید چه دلیلی دارد نزد او بروم و فحش بشنوم، ولی آیا دکتر هم نزد او نمی‌رود؟! پرستار هم از او دوری می‌کند؟! یا به عکس، می‌گویند تازه اول کار ماست، کار ما مداوای دردمند و رسیدگی به اوست و تازه موضوع کار ما شروع شده، لذا طیب و پرستار صحنه را خالی نمی‌کنند و بدی‌های بیمار و تندی‌های او را با فحش و تندی و دعوا و مرافعه جواب نمی‌دهند، او را تحمل می‌کنند و با او مدارا می‌کنند تا مداوایش کنند.

در خانه هم اعضای خانواده؛ به خصوص همسران باید این‌گونه باشند و با بیماری‌های همسر با نرمی و حوصله برخورد کنند. حال گاه بیماری جسمی است؛ مثل همسران معلولان و جانبازان که حتی تندی‌های همسر را تحمل می‌کنند و سال‌ها از او پرستاری و رسیدگی کرده و کنارشان می‌مانند.

خدا آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته را رحمت کند. ایشان همسری نابینا و معلول داشت. از او با مهربانی پرستاری می‌کرد و در گرمای نجف برای این‌که شب راحت بخوابد و استراحت کند او را بر دوش می‌گرفت و بر بالای بام می‌برد و برایش رخت خواب پهن می‌کرد و در اثر همین خدمات خدا چه توفیقات و برکاتی به او داد.

و گاه بیماری روحی و اخلاقی است، تند مزاجی و عصبیت است، بخل و حسادت است، تکبر و بدزبانی است. اگر همسرش با مدارا و آرامش، با اخلاق و گذشت برخورد کند، چه بسا بتواند خیلی زودتر او را مداوا کند.

برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله با جوان هوسران

جوانی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! آیا اجازه می‌دهی زنا کنم؟! کسانی که اطراف پیامبر بودند فریادشان بلند شد و



خواستند جوان را بزنند. پیامبر آرام‌شان کرد و به جوان فرمودند نزدیک‌تر بیا. جوان نزدیک آمد و در برابر پیامبر نشست. حضرت با محبت از او پرسیدند: آیا دوست داری با مادر تو زنا کنند؟ او گفت: نه یا رسول الله، پیامبر فرمودند: مردم هم نمی‌پسندند با مادرشان چنین شود. آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟ گفت: نه یا رسول الله، حضرت فرمودند: مردم هم درباره دخترشان این را دوست ندارند. آیا برای خواهرت می‌پسندی؟ جوان باز انکار کرد و عذرخواهی کرد. پیامبر دست بر سینه او گذاشتند و در حق او دعا کرده و فرمودند: خدایا! قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامان او را از بی‌عفتی و آلودگی حفظ کن. از آن به بعد منفورترین کار نزد این جوان زنا بود.^۱

برخورد مناسب پیامبر با یک بیمار روحی، به سرعت او را مداوا کرد. در خانه هم همین‌طور است. اگر تحمل و مدارا و پا روی نفس گذاشتن باشد، در غالب موارد ضعف‌های اخلاقی و رذایل نفسانی، که بیماری‌های روحی هستند، به بهترین صورت مداوا می‌شوند.

چکیده

بنابر این باور به این نکته که خانه، محل عبادت، ریاضت و تربیت است، موجب تغییر نوع نگاه و رفتارمان خواهد شد. عبادت‌گاه بودن خانه را با ذکر روایاتی بیان کردیم و گفته شد خانه، جایی است که با آسان‌ترین اعمال، بیشترین ثواب‌ها در آن به دست می‌آید که در حجم ثواب، قابل مقایسه با هیچ معبد و جایگاه مقدسی نیست.

هم‌چنین بیان شد که خانه محل ریاضت و پا روی نفس گذاشتن است که در مسیر سلوک و بزرگی چاره‌ای جز آن نیست، هر چند این ریاضت سخت است، ولی ثمرات و آثارش بسیار ارزش‌مند می‌باشد.



—* روضه *

يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا
تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِنَا يَا
وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

اجازه می‌دهید امشب دست به دامن مادر اهل بیت علیهم‌السلام؛ ام‌المؤمنین حضرت خدیجه کبری بشویم؟

مادر حضرت زهرا علیها‌السلام است. آن کسی که کم به او توسل می‌شود ولی من از شما تقاضا می‌کنم که این بانوی بزرگوار لااقل در بین شیعیان غریب نماند. آن کسی که در زمان غربت پیغمبر با او بود و ایشان را تنها نگذاشت و حضرت تا آخر عمرش هر موقع یاد خدیجه کبری می‌افتاد یا اسم او را می‌شنید اشک در چشمانش جمع می‌شد، می‌فرمود هیچ کسی برای من مثل خدیجه نمی‌شود. او زمانی به من کمک کرد که کسی با من نبود.

گاهی کفار، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با سنگ و چوپ می‌زدند، حضرت از مکه خارج می‌شد به کوه‌ها پناه می‌برد، وقتی خدیجه کبری می‌فهمید که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفته، یک مختصر غذایی و وسائلی برای پانسمان کردن برمی‌داشت، می‌دوید در بین کوه‌های مکه برای این که او را پیدا کند، پیغمبر را پیدا می‌کرد، از او پرستاری می‌کرد، زخم‌های ایشان را می‌بست. این بانوی با عظمت ثروتمندترین زن جزیره العرب بود، نه فقط مکه و مدینه، جزیره العرب شامل یمن هم می‌شد. تمام ثروتش را به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داد برای این که بتواند با ثروتش، برخی از مسلمان‌ها را آزاد کند و آنها را از مرگ نجات دهد.

در سه سال شعب ابی‌طالب که مسلمین همه در تحریم اقتصادی در یک دره‌ای جمع بودند، با پول خدیجه کبری پشتیبانی می‌شدند، این خدیجه با عظمت و بزرگوار یک مرتبه آخر هم نگفت که من در چه ناز و نعمتی بودم و الان در چه فلاکتی افتادم. یک بار به روی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم نیاورد. از شعب ابی‌طالب بعد از سه سال مسلمین بیرون آمدند، پیغمبر اکرم نشانه‌های مرگ را در چهره خدیجه کبری دید، مریض شده بود، به بستر افتاد، پیغمبر سریع حضرت زهرا علیها‌السلام را که آن موقع چهار سالش بود، به خانه یکی از اقوام برد که در خانه نباشد و مرگ مادر را نبیند، او را بیرون برد و خودش سریع برگشت، کنار بستر خدیجه کبری نشست، این بانوی با عظمت شروع کرد به گریه کردن، پیغمبر فرمود برای چه گریه می‌کنی؟ حضرت خدیجه عرض کرد می‌ترسم کارهایی که کردم مورد رضای خدای متعال نباشد.



این همه کار کرده، این همه خدمت به دین کرده، یک ذره منت ندارد بلکه خودش را در خانه خدا خجل می‌بیند و خودش را هنوز مدیون می‌داند گفت: چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی به سزا برنیامد از دستم همان جا جبرئیل نازل شد، یا رسول الله حق تعالی به شما سلام رساند و به خدیجه کبری هم سلام می‌رساند.

فرمود: به خدیجه بگویید من کمال رضایت را از تو دارم. وقتی پیغمبر اکرم ﷺ خبر جبرئیل را از طرف خداوند متعال به خدیجه کبری داد لبخند زد، خیلی خوشحال شد و در حالی که سرش در دامن پیغمبر بود از دنیا رفت. پیغمبر اکرم ﷺ کارهای تجهیز و کفن و دفن را انجام دادند، سپس زهرای کوچکش را از خانه اقوام آورد، به محض این که حضرت زهرا علیها السلام وارد خانه شد دید آن رختخواب و بستر مادرش نیست که مادرش در آن خوابیده بود. صدا زد یا أمه؛ مادر جان؟ جوابی نیامد. حضرت زهرا گفت بابا جان مادرم کو؟ پیغمبر اکرم شروع کرد به گریه کردن، گفت دخترم مادرت الان با ملکوتی‌ها و با آسمانی‌ها هم‌نشین است و با آن‌ها دارد پرواز می‌کند.

من عرض می‌کنم یا رسول الله دست دختر چهار ساله‌ات را گرفتی که مرگ مادر را نبیند، ای کاش کسی دست زینب چهار ساله را می‌گرفت در خانه امیرالمؤمنین که نبیند مادرش پشت در بین در و دیوار افتاد. که هر موقع زینب از آنجا رد می‌شد می‌گفت این جا بود که مادرم بین در و دیوار قرار گرفت، این جا بود که مادرم بی‌هوش افتاد، این جا بود که مادرم حُرَم آتش صورتش را سوزاند، هر موقع می‌دید چه می‌کشید زینب کبری و ای کاش کسی هم دست دختر سه چهار ساله امام حسین علیه السلام را می‌گرفت که در خرابه شام او را می‌برد یک طرف تا آن صحنه‌ها را نمی‌دید؛ سر بابا را در دامن او نمی‌گذاشتند، در دامن دختر، آن هم دختر بچه، پر از عاطفه.

اما سر بابا را در دامن او گذاشتند گویی بابا آمده بود برای عیادت مریضش، چون رقیه مریض بود، تب داشت. بابا آمده بود و دستش را گرفت با خودش برد آن دنیا و رقیه از دنیا رفت. خدایا به آبروی پیغمبر، به آبروی خدیجه کبری، به آبروی زهرای اطهر و بچه‌هایشان دست ما را در دنیا و آخرت از دامان‌شان کوتاه نفرما.

صلی الله علیک یا ابا عبدالله و رحمة الله و برکاته



بخش دوم

حمه ابلیس
به پیوند های خانوادگی

جلسه چهارم: تحکیم پیوندهای مقدس؛ خانه محل عبادت، ریاضت و تربیت

جلسه پنجم: خانه محل تربیت

جلسه ششم: تحکیم پیوندهای مقدس؛ تربیت فرزندان (۱)

جلسه هفتم: تحکیم پیوندهای مقدس؛ تربیت فرزندان (۲)

جلسه هشتم: تحکیم پیوندهای مقدس؛ رابطه با پدر و مادر



تحکیم پیوندهای مقدس خانه محل عبادت، ریاضت و تربیت

در مجلس قبل عرض شد خانه، محل عبادت، ریاضت و تربیت است که اگر به این سه مطلب از معارف دینی باور داشته باشیم، نگاه و رفتارمان در خانه تغییر پیدا می‌کند.

عبادت‌گاه بودن خانه را با ذکر روایاتی بیان کردیم و گفتیم خانه جایی است که با آسان‌ترین اعمال، بیشترین ثواب‌ها به دست می‌آید که در هیچ معبد دیگری این حجم از ثواب کسب نمی‌شود.

هم‌چنین گفته شد خانه محل ریاضت و پا روی نفس گذاشتن است که در مسیر سلوک و بزرگی چاره‌ای جز آن نیست، البته این ریاضت سخت است، ولی ثمرات و آثارش بسیار ارزشمند است و به قول معروف: «صبر تلخ است، ولی میوه شیرینی دارد»

سه دسته از زنان که فشار قبر ندارند

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

«ثَلَاثٌ مِنَ النِّسَاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ، وَ يَكُونُ مَحْشَرُهُنَّ مَعَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ رضی الله عنها، امْرَأَةٌ صَبَرَتْ عَلَى غَيْرَةِ



(فَقَدْ زَوَّجَهَا، وَامْرَأَةً صَبْرَتْ عَلَى سُوءِ خُلُقِ زَوْجِهَا، وَامْرَأَةٌ وَهَبَتْ صَدَاقَهَا لَزَوْجِهَا، يُعْطَى اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ ثَوَابٌ أَلْفِ شَهِيدٍ وَ يَكْتُبُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُنَّ عِبَادَةَ سَنَةٍ؛^۱)
 سه گروه از زنان هستند که خداوند عذاب قبر را از آن‌ها برداشته و در روز قیامت با فاطمه (ع) دختر پیامبر (ص) محشور خواهند شد:
 اول: زنی که بر غیرت و ورزی شوهرش صبر کند (در برخی نسخه‌ها آمده است: بر فقر و تنگ‌دستی او صبر کند)؛
 دوم: زنی که بد اخلاقی شوهرش را تحمل کند؛
 سوم: زنی که مهریه‌اش را به شوهرش ببخشد.
 خداوند به هر کدام از آنان ثواب هزار شهید را داده و برای هر کدامشان عبادت یک سال را خواهد نوشت.

چند نکته درباره این حدیث:

۱) نکته اول این‌که فرموده است زنی که با فقر یا اخلاق بد شوهرش بسازد، یا مهریه‌اش را ببخشد، ثواب‌های آن چنان دارد. تعیین وظیفه اخلاقی برای زن است؛ و گرنه به مرد سفارش شده که برای رفاه همسر و خانواده تلاش کند و آن‌ها را در وسعت و رفاه قرار بدهد، در خانه خوش اخلاق باشد و مهریه را که دین مرد به زن است بپردازد.
 به عبارت دیگر هر یک از زن و مرد باید وظیفه خود را برای خودش ببیند و از وظیفه دیگری که بر دوش او گذاشته شده، سوء استفاده نکند.
 مثلاً بنا به همین حدیث مرد نباید بگوید چون پیامبر (ص) گفته مهریه‌ات را ببخش، باید آن را ببخشی؛ یا نباید تصور کند چون پیامبر (ص) توصیه کرده زن با فقر و بد اخلاقی مرد بسازد، پس سعی و تلاشی جهت رفع فقر یا اخلاق بد خودش نداشته باشد؛ زیرا همان پیامبری که برای زن این توصیه‌ها را دارد، نسبت به مرد هم توصیه به پرداخت مهریه و توسعه و رفاه خانواده و داشتن اخلاق خوش کرده است.

۲) نکته دیگر این‌که فرموده فشار قبر از این‌ها برداشته می‌شود، به جهت سختی هر کدام از این سه موضوع است و طبعاً کسی که این سختی را



تحمل کرده باشد و در دنیا فشار عالم دنیا را برای یک هدف والا و مقدس (ایجاد جوّ صمیمیت در خانه) تحمل کرده باشد، خداوند با فضل و کرم خود فشار عالم آخرت را برمی‌دارد. از حضرت امیر علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«فَمَنْ عَجَلَ اللَّهُ عُقُوبَةَ ذَنْبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَإِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَكْرَمٌ وَأَعْظَمُ مَنْ أَنْ يَعُودَ فِي عُقُوبَتِهِ فِي الْآخِرَةِ»؛

کسی که خداوند عقوبت گناهانش را در همین دنیا بدهد، پس خداوند بزرگ‌تر و کریم‌تر و بالاتر از آن است که دوباره او را در آخرت عذاب دهد.

البته متن حدیث مربوط به بلاها و مصایبی هست که به واسطه اعمال مان در دنیا بر ما وارد می‌شود که طبق فرموده حضرت، خداوند متعال همین بلاها و مصایب را کفاره و عقوبت گناهان قرار می‌دهد و در آخرت دوباره عقوبت نمی‌کند، ولی توجه داشته باشیم که در ذیل حدیث، یک قاعده و قانون کلی به عنوان علت ذکر شده است:

«فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَجَلٌ وَأَكْرَمٌ وَأَعْظَمُ مَنْ أَنْ يَعُودَ فِي عُقُوبَتِهِ فِي الْآخِرَةِ»؛

این قانون کلی شامل حال سه گروه از زنانی که در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شد هم می‌شود.

البته ناگفته نماند که بدون تردید، صبر و تحمل بر برد اخلاقی‌های همسر، سختی‌ها و تلخی‌های خود را دارد و قطعاً نیازمند ریاضت و مهار نفس است. ۳ نکته سوم این‌که در حدیث نبوی هر چند از سه دسته زنان یاد شده که عذاب قبر از آن‌ها برداشته می‌شود، ولی با توجه به مناط و علت برداشته شدن عذاب قبر، (به همان دلیلی که در نکته دوم گفته شد) اگر در خانه‌ای مرد نیز با بد اخلاقی‌ها، بدزبانی‌ها و کج رفتاری‌های زن خود مدارا کرده و اهل صبر و کوتاه آمدن باشد، احتمال دارد پاداش برداشته شدن فشار قبر شامل حال او هم شود و حکم اختصاصی به زنان نداشته باشد.



عرصه زندگی خانوادگی میدان سلوک و قرب حق

از مجموع مباحث درباره این حدیث شریف پیامبر گرامی این نتیجه به دست می‌آید که زندگی مشترک زناشویی، صبوری‌ها و گذشت‌هایی لازم دارد و این‌گونه نیست که با ازدواج و تأهل دیگر همه لذت‌ها و راحتی‌ها و خوشی‌ها سرازیر شود و یک زندگی رویایی عاشقانه، بدون هیچ فراز و نشیبی نصیب زوجین شود.

دو نفری که باهم ازدواج می‌کنند، دو شخصیت متفاوت هستند با دو فکر، حالت، روحیه، سلیقه، اخلاق، عادت و تربیت خانوادگی متفاوت؛ و طبعاً در مواردی دچار اختلاف و اصطکاک می‌شوند که هنر و مهارت‌های زندگی در همین اختلاف‌ها و چالش‌ها خود را نشان می‌دهد.

همین جاست که عرصه ریاضت و مهارت نفس کشیدن پیدا می‌شود؛ و به تبع، همین جاست که در صورت پای روی نفس گذاشتن و گذشت و مدارا، زمینه صعود و ارتقا درجات انسانی و الهی برای زوجین فراهم می‌گردد. چه بسا وقتی فرد تنها و مجرد بود و صحنه چالش و میدان درگیری با نفس نداشت، زمینه‌های این نوع سلوک و رشد اصلاً برای او مهیا نبود و در بندگی نمی‌توانست این ورزیدگی را به دست آورد.

در میدان خانواده، حجاب‌هایی در زوایای روح، خود را نشان می‌دهند که اگر کسی اهل باشد، در این سلوک خانوادگی آن‌ها را کنار می‌زند و بالا می‌رود.

بسیاری از مشکلات ما، متعلق به ملکوت و ماورا و عالم دنیا و توسط موجودات ماورایی نیست، بلکه جلوی پای ما و در همین زندگی روزمره؛ به خصوص در تعامل با همسر و فرزندان و والدین است.

اگر کسی اهل پیمودن مسیر زندگی و سلوک و قرب و طالب مقامات الهی و انسانی است، بهترین میدان برای او میدان زندگی خانوادگی است که با برداشتن موانع و مشکلات و حجاب‌ها و تحمل ریاضت‌ها به آن هدف متعالی نایل می‌شود.



کلام مرحوم آقای حداد رحمته در اهمیت سلوک خانوادگی

از مرحوم سید هاشم حداد، که از شاگردان برجسته آیت الله سید علی آقا قاضی رحمته بوده، نقل است که «انسان اگر بخواهد واصل شود، شروع آن از خانه و عیال است» و کسی که در این عرصه ناموفق باشد، نمی‌تواند به مراتب بالاتر برسد و در میدان‌های پیچیده‌تر موفق باشد.

توصیه قرآن در مواجهه با رفتارهای ناپسند همسر

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿...وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...﴾^۱

با همسران‌تان با خوبی رفتار کنید.

البته خود خدا هم می‌داند بالاخره دو نفر، دو نفرند با دو فکر و سلیقه و اخلاق، که گاه به هم نمی‌خورند و از همدیگر یک اخلاق و رفتار زشت و ناپسند، یک عادت چندش‌آوری می‌بینند، لذا می‌فرماید:

﴿...فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۲

اگر چیز ناپسند و ناخوشایندی از آن‌ها دیدید؛ چه بسا انسان از چیزی کراهت داشته باشد و خوشش نیاید، ولی خداوند در همان چیز خیر بسیاری قرار داده باشد.

پس نباید به محض این‌که همسران از یکدیگر چیز بدی دیدند، اخلاق و عادت زشتی دیدند، سرد شوند و تصمیم به جدایی بگیرند؛ چه بسا برکات زیادی در صبر و ماندن با همین همسر برای انسان مقدر شده باشد. چه بسا فرزندان خوبی از همین همسر بد اخلاق نصیب شود. چه بسا مراتبی از قرب در ریاضت با او، که جای دیگری به دست نمی‌آید، برای همسر مهیا شود. چه بسا بتوان او را تربیت کرد و یک انسان را که شریک زندگی شده است از عذاب آخرت نجات داد.



۱. نساء، ۱۹.

۲. همان.

اثر مهم تربیتی ریاضت در خانواده

همین جا به جاست که یکی از آثار بسیار مهم تربیتی این مراقبه و کنترل نفس و ریاضت در محیط خانه، که به یک معنی شاه‌کلید و از اصلی‌ترین عناصر تربیت فرزند می‌باشد، را به مناسبت بیان کنیم.

همه ما کم و بیش با خانواده‌های مذهبی که پدر و مادر مقتید به احکام و آداب دین و رعایت نماز و روزه و حجاب و ظواهر شرعی هستند، اما متأسفانه فرزندان‌شان اهل دین و رعایت مسایل دینی و اهل نماز و حجاب و ظواهر شرعی نیستند، مواجه شده‌ایم.

معمولاً خود والدین هم از این وضعیت بسیار در رنج هستند و نمی‌دانند کجا کم گذاشته‌اند و چه چیزی را رعایت نکرده‌اند؟

البته این موضوع بحث بسیار مهم و دامنه‌دار و دارای جوانبی چند است که جای طرح مفصل آن این‌جا نیست و همه علل و عوامل آن هم برای ما روشن نیست؛ به خصوص این‌که همه عوامل تربیتی هم به پدر و مادر بر نمی‌گردد و چه بسا با تمام رعایت‌ها و مراقبت‌ها باز فرزندان به انحراف کشیده شوند، چرا که عوامل محیطی، خارج از کنترل والدین، مثل دوست، محیط کار، محیط درس، جامعه و... در انحراف آن‌ها نقش داشته‌اند.

انحراف فرزندان برخی انبیا و معصومین علیهم‌السلام

شما در تاریخ می‌بینید فرزندان برخی انبیا و اولیا و معصومین الهی هم انحرافات داشته‌اند با این‌که هیچ اشتباه و خطایی در تربیت آن‌ها از طرف آن پیامبر و امام نبوده و جایی هم کم نگذاشته‌اند.

در حالات جعفر، فرزند امام هادی علیه‌السلام که معروف به جعفر کذاب بود نوشته‌اند مردی عیاش و نااهل بود. امام هادی علیه‌السلام درباره او فرمودند:

از فرزندم جعفر دوری کنید. نسبت او به من، هم چون نسبت فرزند نوح به نوح است که خداوند درباره او فرمود:

﴿... إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ...﴾^۱

فرزند تو از اهل بیت تو نیست.



همین جعفر پرس از شهادت پدرش ادعای امامت کرد و می‌گفت من امام هستم نه برادرم (امام عسکری علیه السلام)، و با بنی عباس همکاری می‌کرد.

پا روی نفس گذاشتن را یاد نداده‌ایم

مقصود ما از بیان این سخن این نیست که هر جا انحرافی در فرزندی دیده شد، پدر یا مادر را مقصر بدانیم، اما آن‌جا که پدر و مادر کوتاهی کرده‌اند، اگر بررسی کنیم معمولاً درمی‌یابیم که یکی از مهم‌ترین عناصری که در تربیت مراعات نکرده‌اند و عملاً به فرزندشان نیاموخته‌اند، قدرت پا روی نفس گذاشتن و مقاومت در مقابل امیال و هوی و هوس‌ها است. بدون تردید فرزندان ما از ما درس می‌گیرند و مؤثرترین درس‌ها را هم از عمل و رفتار ما می‌گیرند و نصیحت‌ها و موعظه‌های ما کمترین نقش تربیتی را دارد. آن‌چه جای آن در اعمال و رفتار ما خالی است و یا حداقل خیلی پررنگ نیست، کنترل و یا مهار نفس و صبر و مقاومت در مقابل خواسته‌ها و امیال نفس است.

بچه‌ها در سنین قبل از بلوغ بیشتر تقلید می‌کنند

مهم‌ترین الگوی بچه‌ها در سنین کودکی و پیش از سن بلوغ و رشد، پدر و مادر هستند. کودکان دوست دارند مثل آن‌ها باشند، یعنی مثل آن‌ها رفتار کنند، مثل آن‌ها حرف بزنند، مثل آن‌ها راه بروند، مثل آن‌ها بخندند، مثل آن‌ها لباس بپوشند. در خانواده‌های مذهبی که والدین اهل رعایت مناسک و ظواهر دینی هستند، بچه‌ها دوست دارند مثل آن‌ها نماز بخوانند، سحر برخیزند و روزه بگیرند.

دختر بچه‌ها دوست دارند مثل مادرشان چادر سر کنند و حجاب بگیرند و... ولی این کارها را بیشتر از روی تقلید و الگوپذیری از کسانی که دوست‌شان دارند، انجام می‌دهند نه این‌که الزاماً در این مرحله والدین کار خاص تربیتی انجام داده باشند و آن‌ها را به این اعمال و رفتار دینی کشانده باشند. لذا نباید گمان کنند که کار تمام شده و ذوق زده شوند که چقدر فرزندان‌شان را خوب و دینی تربیت کرده‌اند.

این کارهای دینی را بچه‌ها از باب دوست داشتن پدر و مادر و دوست



داشتنی‌های پدر و مادرشان انجام می‌دهند. به عبارت دیگر چون می‌فهمند کارهای مذهبی دوست داشتنی و خوشایند پدر و مادرشان هست، آن‌ها را به تبع دوست داشتن والدین و الگوبرداری از آن‌ها انجام می‌دهند.

فرزندان عمل به دوست داشتن‌ها را از والدین می‌آموزند

آن‌چه پدر و مادر عملاً به بچه یاد داده‌اند، عمل به دوست داشتنی‌ها و خوشایندها بوده است، پا گذاشتن روی میل‌ها و هوس‌ها و برخی دوست داشتنی‌ها را یاد نداده‌اند و همین‌جا بزنگاه تربیت است. مهم‌ترین عامل بی‌تربیتی فرزندان، هواها و هوس‌ها هستند که آن‌ها را از دین و مسایل مذهبی دور می‌کنند و ما مقاومت در مقابل این امیال و پا گذاشتن بر آن‌ها را در کودکی به فرزندان یاد نداده‌ایم.

مهم‌ترین عامل تربیت، مقاومت در مقابل امیال و هوس‌ها

اصلی‌ترین عنصر تربیتی، مقاومت در مقابل میل‌ها و هوس‌ها است که می‌تواند مهم‌ترین عامل بی‌تربیتی و انحراف در فرزندان را از بین ببرد. اگر پا روی هوی و هوس گذاشتن، مقاومت در مقابل میل‌ها و برخی دوست داشتنی‌ها را عملاً یاد می‌دادیم، به او در مسیر دینی زندگی کردن کمک کرده بودیم و او را در برابر خطرات تربیتی و اخلاقی و انحرافات، مصونیت بخشیده بودیم.

اگر بچه‌ای از پدر و مادر کنترل و پا روی نفس گذاشتن در فشارها و سختی‌ها و عصبانیت‌ها را می‌دید، مثلاً می‌دید مادرش که صبح زود از خواب بیدار شده، در خانه کار کرده، زحمت کشیده، نظافت کرده، پخت و پز کرده، خانه را آماده کرده است، وقتی پدر به خانه می‌آید، به جای تشکر کردن و خسته نباشی گفتن، بر سر او داد می‌کشد، با کوچک‌ترین بهانه‌ای فریاد می‌کشد، با تندری برخورد می‌کند و گاه وسیله‌ای را هم پرت می‌کند، ولی مادرش هیچ نمی‌گوید، صبر می‌کند، پا روی نفس می‌گذارد، بلکه بالاتر از همه با وجود خستگی و ناراحتی که همه را بچه درک می‌کند لبخند می‌زند، حتی در غیاب پدر بدی او را نمی‌گوید و به او بد و بیراه نمی‌گوید، این تربیت از صد جلسه کلاس درس، برای فرزند بالاتر است و



او را به طور جهشی رشد می‌دهد.

این‌جا مادر عملاً پا روی نفس گذاشتن و مقاومت در مقابله خواسته‌های طبیعی نفس را با عدم مقابله به مثل و فحش دادن و فریاد کشیدن، به فرزندش آموزش می‌دهد. شاید مادر بنا به ملاحظات زندگی این صحنه را فراموش کند، ولی فرزند تا آخر عمر این درس را فراموش نمی‌کند.

یا به عکس وقتی پدر را در یک صحنه و عرصه ناراحت کننده در خانه و یا بیرون خانه می‌بیند، مثلاً در کوچه و خیابانی دست او را گرفته و راه می‌روند که ناگهان ماشینی با شتاب رد می‌شود و آب کثیفی را که در چاله‌ای جمع شده بود، بر روی پدرش می‌پاشد و بدون عذرخواهی و توجه با سرعت می‌رود. پدر بدون هیچ فحش و ناسزایی لبخندی می‌زند و می‌گوید عیبی ندارد، می‌رویم خانه و می‌شوئیم، راننده قصدی نداشت یا حواسش نبود.

این‌جا بچه می‌داند که پدرش ناراحت است، ولی پا روی نفس گذاشت و هر چه دلش خواست به آن راننده نگفت. فرزند این را عملاً یاد می‌گیرد که یک جاهایی باید ترمز کرد، باید نفس را مهار کرد، زبان را مهار کرد، نباید هر چه دل‌مان خواست را انجام بدهیم و هر چه دل‌مان خواست را بگوییم. این درس تا آخر عمر با او می‌ماند و به او قدرت مقاومت در مقابل هوس‌ها و میل‌ها را می‌دهد، ولی وقتی بچه آن‌چه می‌بیند این است که پدر و مادر مذهبی‌ش تا عصبانی شدند، به جان این و آن فحش و ناسزا نثار می‌کنند، فریاد می‌زنند، تندی می‌کنند و حتی گاه کار به دعوا و کتک‌کاری می‌رسد و هیچ کنترل نفس و مقاومت در مقابل هواها و هوس‌ها و میل‌های غریزی ندارند، طبعاً بچه در مقابل خواسته‌های نفس بی‌قدرت و بی‌سلاح می‌ماند و به دنبال آن‌ها می‌رود.

بچه می‌گوید: پدر و مادر عزیز! شما فقط به من عمل به خواسته‌ها و دوست داشتنی‌های‌تان را یاد دادید، فقط گاز دادن را یاد دادید نه ترمز گرفتن را، من هم تقلیدی و از باب دوست داشتن شما تا ۱۰، ۱۲ سالگی به آن‌ها عمل کردم، ولی کم‌کم یک دوست داشتنی‌های دیگری برای من پیدا شده و جلوه‌گری می‌کند و من هم مثل شما شروع کرده‌ام به دنبال دوست داشتنی‌های خودم بروم.



دوست داشتنی‌ها و خوشایندهای شما نماز و روزه و زیارت و رعایت حجاب بود، دوست داشتنی‌های من هم موسیقی و رابطه با جنس مخالف و ساعت‌ها با رفقایم چت کردن و با موبایل و امثال آن بازی کردن است. شما این را به من یاد داده بودید.

پا روی نفس گذاشتن، مؤثرترین عامل تربیتی

از مهم‌ترین عوامل تربیت، صبر بر سختی‌ها و فشارها، میل‌ها و هوس‌ها و مهار طوفان خواسته‌ها و تمایلات نفسانی و پا روی آن‌ها گذاشتن است. هیچ خوبی مثل این خوبی و اثرگذارتر از آن نیست که این‌ها را هیچ عیبی هم مثل سستی و بی‌صبری در مقابل هواها و هوس‌ها نیست.

خاطره‌ای از شیخ غلامرضا یزدی رحمته

یکی از اولیای الهی که در زمان‌های نه‌چندان دور در یزد زندگی می‌کرد و هنوز پیران و سال‌خوردگانی هستند که با ایشان مأنوس بوده و خاطراتی زیبا از ایشان به یاد دارند، فقیه خراسانی مرحوم آیت‌الله آقا شیخ غلامرضا یزدی رحمته است. بزرگان مراجع تقلیدی مثل آیت‌الله بروجردی، حضرت امام رحمته، آقا جمال گلپایگانی، آیت‌الله بهجت و... به ایشان محبت تام داشتند.

آقا جمال گلپایگانی که خود عارف و فقیه و مرجع بزرگ شیعه در نجف بود می‌فرمود: صد تا مثل من پیدا می‌شود، ولی یکی مثل آقا شیخ غلامرضا پیدا نمی‌شود.

این انسان برجسته در ظهر روز جمعه‌ای به مسجد رفته بود و در آن مسجد بیش از چهار پنج نفر حضور نداشتند، یک دفعه سیدی می‌آید و از پشت ضربه‌ای به حاج شیخ می‌زند و می‌گوید: من خرجی ندارم، چند روز است زن و بچه‌ام گرسنه‌اند، به من کمکی کنید. حاج شیخ می‌گوید: بنشین، الان درست می‌شود. سپس به یکی از دوستان خود می‌فرماید: مرکب را بیاورد، از طریق بازار می‌رویم.

شیخ به همراه آن سید به بازار آمدند و از بازار خان و آهنگری رد شدند. آن سید گفت: حاج شیخ سرت را پایین انداخته‌ای و می‌روی؟ گفتم من خرجی ندارم. حاج شیخ گفت: سید بیا برویم، خدا کارها را درست می‌کند



و دوباره چند قدم رفتند. بار دیگر آن سید آمد و مشت محکمی به سینه حاج شیخ زد، به گونه‌ای که ایشان نقش بر زمین شد و عمامه‌اش از سرش افتاد، آن‌گاه با همان لحن تند به حاج شیخ گفت: می‌گویم زن و بچه‌ام گرسنه‌اند و خرجی ندارم، آن وقت تو سرت را پایین انداخته‌ای و می‌روی؟ دوستان و مریدان شیخ که این توهین و جسارت را دیدند خواستند آن سید را ادب کنند که حاج شیخ به آن‌ها گفت: کاری به او نداشته باشید، راست می‌گوید خرجی ندارد، حاج شیخ بلند شد و غبار از لباسش برگرفت و گفت: آقا سید بیا برویم الآن خدا می‌رساند.

راه را ادامه دادند تا به حسینه گل‌چینان رسیدند، ناگهان یکی از تجار یزد جلو آمد و به حاج شیخ سلام کرد و گفت: آقا! اگر امری دارید بفرمایید. حاج شیخ گفت: بیست تومان داری به من قرض بدهی؟ تاجر فوری کیف خود را بیرون آورد و دسته‌ای اسکناس درآورد و گفت: آقا هر چه می‌خواهید بردارید.

حاج شیخ گفت: بیست تومان کافی است. تاجر پول را داد و خدا حافظی کرد و رفت. حاج شیخ سید را صدا زد و گفت: آقا سید! به جدت ببخش که دیر شد و خم شد و دست آن سید را بوسید. سید که از عمل زشت خود به شدت متأثر و شرمنده بود از حاج شیخ پوزش خواست و رفت.

چکیده

دو نفری که باهم ازدواج می‌کنند، دو شخصیت متفاوت، دو فکر، روحیه، سلیقه و تربیت خانوادگی متفاوت دارند؛ و طبعاً در مواردی اختلاف و اصطکاک خواهند داشت که هنر زندگی، رفع و حل آن‌هاست.

خانه و خانواده عرصه ریاضت و مهار نفس است و پا گذاشتن روی نفس و گذشت و مدارا، زمینه صعود و ارتقا درجات انسانی و الهی را برای زوجین فراهم می‌سازد.

در طول زندگی، والدین علاوه بر یاد دادن دوست داشتنی‌های زندگی، باید چگونه پا روی امیال و هواهای نفسانی گذاشتن را عملاً به فرزندان یاد بدهند.



—* روضه *—

يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا
تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا
وَجِيهَةَ عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

در بین اهل بیت (علیهم السلام) توسل به حضرت زهرا (علیها السلام) نقل شده است. دو توسل خیلی فوق العاده است، یکی توسل به سیدالشهداء که خاصیت خودش را دارد و هیچ جایگزینی ندارد؛ دوم توسل به حضرت زهرا (علیها السلام)، ام الائمه سریع ترین و کارسازترین توسل در بین توسلات است حتی خود معصومین هم به حضرت زهرا (علیها السلام) متوسل می شدند، اصلاً مگر می شود این را فهمید؟ معصوم خودش که معدن حاجت دادن است، آدم دست به دامن او می شود، آن وقت خود آن ها دست به دامن حضرت زهرا (علیها السلام) بودند.

مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده است: امام باقر (علیه السلام) تب شدیدی داشت، یک ظرف آب کنارش بود دستش را می زد به آن آب و روی پیشانی اش می گذاشت و می گفت یا امه یا فاطمه؛ مرحوم مجلسی می فرماید: این یا به خاطر این مسأله است که هر موقع اهل بیت (علیهم السلام) مصیبت و دردی می دیدند؛ چه درد جسمی چه روحی، اول یاد مصیبت های مادرشان می افتادند. یا به خاطر این است که امام باقر (علیه السلام) تب دارد، درد دارد، برای استشفاء یاد ایشان می افتاد. احتمال دومی بیشتر است، مرحوم مجلسی می گوید یا للإستشفاء؛ برای شفای از مادرشان.

امام باقر (علیه السلام) شفا می گیرد. بله امام باقری که الان من و شما خاک زیر پای او را پیدا کنیم برای ما شفا است، خودش دست به دامن مادرشان هست. این توسل فوق العاده است.

آنچه هست و نیست فیض عام توست خوش ترین ذکر امامان نام توست
از نبی تا حضرت مهدی همه ذکرشان یا فاطمه یا فاطمه
امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی که وارد خانه می شود، شب های آخر عمر حضرت زهرا (علیها السلام) است، وقتی وارد خانه می شود، می بیند که شمع خانه اش دارد آب می شود، هر روز لاغرتر، هر روز حضرت زهرا (علیها السلام) افتاده تر:



ای گل صد برگ من پر پر مشو شمع من، خاموش و خاکستر مشو
جان حیدر دست بر پهلو مگیر من که مُردم دیگر از من رو مگیر
فاطمه جان از من هم رو می‌گیری؟ فاطمه جان شنیدم نامحرم‌ها در بین کوچه
محاصره‌ات کردند:

از حدیث کوچه بر دل آتشم فاطمه از تو خجالت می‌کشم
روز اول ازدواج‌مان پدر بزرگوارت آمد خانه دست من و تو را در دست هم
گذاشت، گفت علی جان کارهای بیرون منزل با تو باشد، فاطمه جان کارهای
درون منزل هم با تو باشد. تو چه قدر خوشحال شدی که الحمدلله، پدرم بگونه
ای تقسیم کار کرد که من بیرون بروم، نه نامحرمی را ببینم، نه نامحرمی من را
ببیند. اما فاطمه جان، مثل این که برعکس شد، من خانه‌نشین شدم و تو بیرون
خانه حامی من شدی و جان خود و فرزند خود را فدا کردی.

السلام علیک یا فاطمه الزهراء

خدایا به آبروی حضرت زهرا علیها السلام فرج منتقم زهرا را برسان.





خانه محل تربیت

بیان شد مهم‌ترین و مقدس‌ترین نهاد تربیتی خانه و خانواده است که در عین کارکرد تربیتی، نوعی عبادتگاه و محلی برای رشد و سیر و سلوک و قرب به خداوند است.

محل تربیت بزرگ‌ترها

این‌که می‌گوییم خانه محل تربیت است، فوری به ذهن می‌آید که محل تربیت فرزندان خانواده است؛ در حالی که قبل از آن‌که محل تربیت آن‌ها باشد، محل تربیت والدین خانواده و بزرگ‌ترها است. در خانه و خانواده و زندگی متأهلی است که انسان عیب‌ها و نقاط ضعف خودش، که زمان تجرّد برایش پنهان بود، را می‌فهمد و به آن پی می‌برد. چه بسا عیب‌هایی که قبلاً پیدا نبود و در زندگی مشترک خود را نشان می‌دهند، در زندگی مشترک می‌فهمد که چقدر کم‌گذشت بود، چقدر پرخاش‌گر و عصبی بود، چقدر دچار سوءظن بود، چقدر بخل و حرص داشت و... . و این خود نعمت است که انسان ضعف‌ها و عیب‌هایش را بشناسد و خود را مداوا کند.



در سه جا می‌توان انسان‌ها را شناخت

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند:

«لَا تُسَمِّ الرَّجُلَ صَدِيقاً سِمْةَ مَعْرِفَةٍ حَتَّى تَحْتَبِرَهُ بِثَلَاثٍ: تُغَضِبُهُ
فَتَنْظُرُ غَضْبَهُ، يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ، وَعِنْدَ الدَّيْنَارِ وَ
الدَّرْهَمِ، وَ حَتَّى تُسَافِرَ مَعَهُ»؛^۱

کسی را دوست خود ندان، مگر این‌که در سه چیز امتحانش کرده باشی (چون انسان معمولاً آن لایه‌های پنهان و عمق باطن‌شان را نشان نمی‌دهند و گاه حتی برای خودشان هم ناشناخته است، ولی هر قدر هم که کسی پیچیده و اهل ظاهرسازی و پنهان‌کاری باشد، معمولاً در این سه جا خودش را نشان می‌دهد)

در عصبانیت ملکات باطنی خود را نشان می‌دهد

۱) در موقع عصبانیت آیا غضب او را از حق و درست‌کاری به باطل می‌کشاند یا نه؟

در هنگام عصبانیت عقل کار نمی‌کند و ملکات باطنی خودش را بیرون می‌ریزد. ناگهان همان کسی که خیلی مؤدب و باتقوا بود، در هنگام غضب هر چه به دهانش می‌آید را می‌گوید و هر قبیحی را مرتکب می‌شود.

از محمد بن یعقوب نقل شده است که امام صادق (علیه السلام) دوستی داشت که معمولاً همراه حضرت بود و از ایشان جدا نمی‌شد.

روزی در بازار کفاش‌ها همراه حضرت می‌رفت در حالی که غلام او، که از اهالی سند بود، آنها را همراهی می‌کرد. ناگاه آن مرد متوجه پشت سر خود شد و غلام را ندید، چند بار دیگر این کار تکرار شد و غلامش را ندید و خیلی عصبانی شد. دفعه چهارم که برگشت، غلام را دید و گفت: ای زن‌زاده! کجا بودی؟ حضرت با شنیدن این حرف دست‌شان را بلند کرده و به پیشانی خود زدند و فرمودند: مادرش را به زنا متهم می‌کنی؟ من خیال می‌کردم تو پارسا و باتقوایی، ولی می‌بینم تقوایی نداری. آن



مرد گفت: آقا فدای شما، مادرش زنی مشرک و از اهالی سند بوده است. حضرت فرمودند: هر ملتی برای خودش ازدواجی دارد که طبق قانون و عرف خودش زنا محسوب نمی‌شود. از من دور شو و هیچ وقت با من نباش. راوی می‌گوید: دیگر ندیدم که او با امام صادق علیه السلام راه برود.^۱ کسی که در هنگام عصبانیت و طوفانی شدن آرام و متین است و از حق و انصاف دور نمی‌شود، تقوای واقعی دارد.

آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی از حرم مطهر حضرت امیر علیه السلام خارج می‌شدند، ناگاه مردی دوید و خود را به سید رساند و شروع کرد به دشنام و بد و بیراه گفتن؛ و تا درب منزل سید به او فحش می‌داد. سید رو به او کرد و گفت: همین جا منتظر باش. لحظه‌ای بعد از منزل بیرون آمد و فرمود: این پول‌ها را بگیر و هر وقت دستات خالی شد به ما مراجعه کن. دیگر این‌که هر چه می‌خواهی به خودم دشنام بده، ولی به عرض و ناموس من دشنام نده. آن فرد فحاش وقتی این رفتار کریمانه سید را دید، رعشه بر اندامش افتاد و شروع کرد به گریه و عذرخواهی از ایشان.

در مسائل مادی می‌توان اشخاص را شناخت

۲) طبق فرموده امام صادق علیه السلام مسایل مالی دومین جایی است که می‌توان افراد را شناخت.

معمولاً انسان‌ها به مال و اموالشان وابستگی دارند و نمی‌توانند به سادگی از آن بگذرند. ناگهان می‌بینی همان کسی که خیلی اظهار رفاقت و دوستی می‌کند، در وقت نیاز مالی اصلاً به طرف تو نمی‌آید، یا همان کسی که ادعای ایمان و تقوا دارد، وقتی پولی به عنوان قرض می‌گیرد، سر موعد به تو بر نمی‌گرداند و امروز و فردا می‌کند.

اگر کسی در مسایل مالی اهل دقت بود، اگر مؤمنی احتیاج مالی داشت



۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۶، ح ۱. «كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَدِيقٌ لَا يَكَادُ يُفَارِقُهُ إِلَّا إِلَى أَنْ قَالَ، فَقَالَ: يَوْمًا بُلْغَانِيهِ يَا ابْنَ الْفَاعِلِيَّةِ! أَيْنَ كُنْتَ؟ قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَدَهُ فَصَكَ بِهَا جَبْهَةَ نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! تَقْذِفُ أُمَّةً قَدْ كُنْتُ أُرَى أَنْ لَكَ وَرَعًا، فَإِذَا لَيْسَ لَكَ وَرَعٌ، فَقَالَ: جُعِلَتْ فِذَاكَ! إِنَّ أُمَّةً سَنَدِيَّةٌ مُشْرِكَةٌ، فَقَالَ: أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ يَكْحَا تَنْحَ عَنِّي. فَمَا رَأَيْتُمْ يَمْشِي مَعَهُ حَتَّى فَرَّقَ بَيْنَهُمَا الْمَوْتُ؟»

و قبل از اظهار نیاز به داد او رسید، اگر پولی از کسی قرض گرفت و سر وقت به او برگرداند و خلاصه پاک و پاک‌دست بود، چنین کسی را دوست خود قرار بده.

به هنگام سفر جوهره افراد شناخته می‌شود

۳) سومین جایی که می‌توان اشخاص را شناخت هنگام سفر است. در مسافرت چون حالت‌های مختلفی مانند خوشی، ناخوشی، خستگی، سختی، کسالت و امثال این‌ها برای افراد پیش می‌آید، طبعاً انسان می‌تواند همسفرش را بشناسد. اگر فرد در هر حال و موقعیتی صفا و صداقت خودش را نشان داد، او را به عنوان دوست برگزیند.

اصلاح در محیط خانه

حدیث امام صادق (علیه السلام) را ذکر کردیم تا بگوییم در خانه و خانواده همه سه مورد فوق اتفاق می‌افتد، هم عصبانیت پیش می‌آید، هم مسایل مالی در آن هست و هم با خانواده مسافرت می‌رویم و در همه این موارد می‌توانیم خودمان را بشناسیم، نقاط ضعف و عیب‌های خودمان را بشناسیم و آن‌ها را از بین ببریم و به وقت دیگری واگذار نکنیم.

کسی که در خانواده بتواند خودش را اصلاح و تربیت کند، عدالت واقعی دارد. به قول آن عزیز که می‌گفت: من کسی را عادل واقعی میدانم که خانواده‌اش با طیب خاطر پشت سر او نماز بخوانند؛ چون اعضای خانواده از ریز و درشت زندگی یکدیگر خبر دارند. این‌که آن‌ها کسی را عادل بدانند و به او اقتدا کنند، معلوم می‌شود انسان با اخلاق و متعادلی است.

متأسفانه افراد بسیاری هستند که در بیرون خانه موجه و باوقار و اخلاقی هستند، ولی به خانه که می‌رسند، گویی انسان دیگری می‌شوند و نمی‌توانند خود را کنترل کنند و بهانه‌گیری می‌کنند، نیش و کنایه و زخم زبان دارند، به این و آن حمله‌ور می‌شوند و خانه را جهنم می‌کنند، این‌گونه افراد باید از عاقبت‌شان بترسند.



بد اخلاقی سعد بن معاذ، شهادت و فشار قبر او

سعد بن معاذ یکی از اصحاب خوب پیامبر گرامی ﷺ و رئیس قبیله و فرد شجاعی بود که در جنگ احد به شدت مجروح شد. پیامبر شخصاً برای پرستاری سعد به خانه اش می آمدند. سعد بعد از مدتی بر اثر شدت جراحات به شهادت رسید، وقتی به پیامبر ﷺ خبر دادند حضرت با گروهی از اصحاب به طرف منزل سعد حرکت کردند.

مسلمانان در تشییع جنازه سعد رفتارهای متفاوت و احترام آمیز خاصی از پیامبر مشاهده کردند، حضرت با پای برهنه و بدون کفش و ردا او را تشییع کرد، گاهی سمت راست تابوت را می گرفت و گاهی سمت چپ را تا این که به قبر رسیدند، حضرت شخصاً وارد قبر سعد شدند و پیکر سعد را در قبر گذاشتند و خشت بر آن چیدند و قبر را محکم کردند. مادر سعد بن معاذ که شاهد این صحنه ها بود، فرزندش را مورد خطاب قرار داد و گفت «هنئياً لک یا سعد؛ بهشت بر تو گوارا باد. پیامبر ﷺ فرمودند:

مادر سعد! چیزی را با حتم و جزم برخدا نسبت نده، سعد دچار فشار قبر شد.

حضرت وقتی از قبرستان برمی گشتند، عده ای از مردم پرسیدند: یا رسول الله! درباره سعد بن معاذ از شما کارهایی دیدیم که تا به حال ندیده بودیم.

حضرت فرمودند: ازدحام فرشتگان در تشییع سعد باعث شد به احترام آن ها کفش هایم را درآورم و بدون کفش و ردا حرکت کردم. این که اطراف جنازه می گشتم و طرفین آن را می گرفتم؛ چون دستم در دست جبرئیل بود و هر جا او می رفت، من هم همان جا می رفتم. اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! با این همه احترام بی سابقه چرا فرمودید سعد دچار فشار قبر شد؟ حضرت فرمودند:

«نَعَمْ، إِنَّهُ كَانَ فِي خَلْقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءاً»!

آری، او با اهل خانه اش بد اخلاقی می کرد.

با این که سعد بن معاذ شهید شد، اما دچار فشار قبر شد.

در روایات بسیاری نقل شده است که با شهادت، همه گناهان گذشته پاک



می‌شود؛ چنان که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند:

«أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الشَّهِيدِ كَفَّارَةٌ لِدُنُوبِهِ إِلَّا الدَّيْنَ»؛^۱

با ریختن اولین قطره خون شهید، همه گناهان او بخشیده می‌شود به جز بدهی.

در ماجرای سعد بن معاذ هم پیامبر (صلی الله علیه و آله) بد اخلاقی ایشان با خانواده را مطرح کردند، چون بد اخلاقی در خانه و احیاناً دل شکستن و رنجاندن حق الناس محسوب می‌شود، حتی شهید هم در آخرت گرفتار می‌شود.

خواب مرگ میرزا علی آقا شیرازی رحمته

شهید مطهری خاطره‌ای را در کتاب عدل الهی از استاد بزرگوارشان مرحوم آیت الله میرزا علی آقا شیرازی، که فقیه و عارف و طیب و شاعر و انسان وارسته‌ای بود، نقل کرده که شنیدنی است فرمودند:

روزی ایشان ضمن درس در حالی که دانه‌های اشک بر روی محاسن سفیدشان می‌چکید، نقل کردند: در خواب دیدم مرگم فرارسیده و خود را جدا از بدنم دیدم و مشاهده کردم که بدن مرا به قبرستانی برای دفن می‌برند. مرا به گورستان رساندند و دفن کردند و رفتند، من تنها ماندم و نگران که چه بر سر من خواهد آمد؟ ناگهان سگی سفید را دیدم که وارد قبر شد، در همان حال حس کردم این سگ تندخویی و بد اخلاقی من است که تجسم یافته و به سراغ من آمده است. مضطرب شدم در همین حال سیدالشهدا (علیه السلام) تشریف آوردند و به من فرمودند غصه نخور، من او را از تو جدا می‌کنم.

متأسفانه برخی افراد تند و فلفلی مزاج هستند و نمی‌توانند خودشان را کنترل کنند، زود از کوره در می‌روند و با کوچک‌ترین چیزی داد و فریاد راه می‌اندازند و حال همه را خراب می‌کنند.

امام صادق (علیه السلام) در توصیه‌ای اخلاقی به شیعیان خویش فرمودند:

«يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ! اَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَمْلِكِ نَفْسَهُ

عِنْدَ غَضَبِهِ»؛^۲

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۳۶۸۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۳۷، ح ۲.



ای شیعیان آل محمد! بدانید کسی که در هنگام خشم برخورد مسلط نباشد، از ما نیست.

فحش در رمی جمرات

آقایی می‌گفت در مناسک حج برای رمی جمرات رفته بودیم و به ناماد شیطان سنگ می‌زدیم. ناگهان سنگی به پشت سریک حاجی که در کنار من بود اصابت کرد، فوری برگشت و یک فحش داد گفتیم: حاجی مُحرم هستیم، فحش کفاره دارد و باید یک گوسفند قربانی کنی. با شنیدن این مطلب یک فحش دیگر هم داد و گفت: حالا راحت شدم، بعد گفت: حساب کردم دیدم به اندازه یک قربانی دیگر هم پول دارم، فحش دوم را دادم تا دلم بیشتر خنک شود. حالا برخی این‌گونه هستند و قدرت کنترل خودشان در عصبانیت را ندارند و این خیلی خطرناک است. چه‌بسا با این تند شدن‌ها دلی بشکند و آبرویی برود که دیگر قابل جبران نباشد و طبعاً برکاتی مادی و معنوی نیز از زندگی انسان برداشته می‌شود.

از اموری که حلال می‌شماریم، ضربه می‌خوریم

خدا مرحوم آیت‌الله احمدی میانجی را رحمت کند که از علمای اخلاق در قم بود. ایشان می‌فرمود: ما خیلی اوقات از چیزهایی که آن‌ها را حرام نمی‌دانیم و گناه نمی‌شماریم، ضربه می‌خوریم. در مقابل گناهان و حرام‌هایی مثل زنا و دزدی و ربا مقاومت می‌کنیم و مراقب هستیم و اصلاً طرف‌شان هم نمی‌رویم، ولی برخی چیزها را حلال می‌دانیم و بر آن‌ها حساس نیستیم؛ مثل تنبلی، پرخوری، پرگویی، پرخواهی، شوخی زیاد و امثال این‌ها؛ چون حرام نمی‌دانیم؛ چه بسا ضرباتی که از این امور می‌خوریم و عوارض منفی که در زندگی مان دارند، کمتر از گناهان نیستند. تندی و عصبانیت هم چون سکه رایج است، برای مان عادی شده و نسبت به آن حساس نیستیم و مراقبت لازم را نداریم و چه‌بسا از قبیل همین بداخلاقی‌ها و تند‌ها ضربه‌های بسیار و بی‌برکتی‌های فراوان در زندگی ما آشکار می‌شود.



ثروتمندی که به خاک سیاه نشست

خود ایشان می‌فرمودند: آقایی را می‌شناختم که آدم بدی هم نبود و خدا به او ثروت و تمکن فراوان داده بود، ولی در مدت کوتاهی ورق برگشت و به گدایی افتاد. خود آن فرد می‌گفت: یک بار خانمی که در همسایگی ما بود، به خانه‌ام آمد و گفت آقا! بچه یتیم دارم، اگر ممکن است مقداری برنج خشک به ما بدهید. کاش می‌گفتم ندارم، ولی مع‌الاسف با عصبانیت و پرخاش او را هل دادم و گفتم برو بیرون و او را از خانه‌ام بیرون کردم.

آن زن هیچ نگفت، ولی تحقیر را با تمام وجود حس کرد، سرش را پایین انداخت و از خانه‌ام بیرون رفت. از آن به بعد هر معامله‌ای که می‌کردم، در آن ضرر می‌کردم تا این‌که ورشکست شدم و همه اموالم را فروختم و به خاک سیاه نشستم.

این نتیجه یک بداخلاقی و تندی است که گاهی در یک لحظه دنیا و آخرت را می‌گیرد. چه بسا دلی که در هنگام عصبانیت می‌شکند، دلی است که حرم الهی و جای خدا است.

ز خود هرگز نرنجانم دلی را

مرحوم آیت‌الله احمدی میانجی می‌فرمود: پیرمردی صبح زود از حرم امام رضا علیه السلام عسازنان خارج می‌شد و می‌گفت خدا، باز هم خدا و این شعر را می‌خواند:

ز خود هرگز نرنجانم دلی را که میترسم در آن جای تو باشد
گفتم: پیرمرد! خدا خدا می‌کنی، راست می‌گی؟ گفت: نه، ولی آن قدر می‌گم تا یکی راست در بیاید و باز همان شعر را خواند:

ز خود هرگز نرنجانم دلی را که میترسم در آن جای تو باشد



پیامبر پیام آور مکارم اخلاق و پاکی‌ها

ما پیرو پیامبری هستیم که رسالت خویش را تربیت انسان‌ها و تکمیل اخلاق می‌دانست و می‌فرمود:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛

خود پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ سرآمد همه انسان‌ها در اخلاق و حسن معاشرت بودند و اصلاً عمده دلیل گسترش اسلام، همین رفتارهای اخلاقی و سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ بوده است. خداوند می‌فرماید:

﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾^۱

به واسطه رحمت الهی در برابر مردم نرم (و مهربان) هستی، اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

نمونه‌هایی از اخلاق پیامبر ﷺ

رسول خدا ﷺ هر روز برای نماز جماعت به مسجد مدینه می‌رفت. در یکی از مسیرهای منتهی به مسجد منزل یک یهودی بود. پیامبر ﷺ هرگاه از آن جا می‌گذشت، آن مرد از پشت بام یا پنجره خانه‌اش مقداری زباله یا خاکستر به پایین می‌ریخت و لباس آن حضرت آلوده می‌شد. پیامبر ﷺ عصبانی نمی‌شد و برخی یاران را که می‌خواستند با آن یهودی برخورد کنند به بردباری دعوت می‌کرد.

روزی پیامبر ﷺ از همان کوچه گذشت و متوجه شد کسی چیزی بر سر و روی ایشان نریخت، از اطرافیان آن خانه پرسید این رفیق ما چطور است؟ گفتند: مریض شده و در بستر افتاده است. حضرت درب خانه آن یهودی را کوبید و اجازه ورود خواست تا از او عیادت کند. وقتی یهودی فهمید رسول خدا ﷺ به دیدنش آمده، خجالت کشید و از شرمندگی لحافی را بر سر خود کشید. حضرت وارد شد و بلند سلام کرد و به احوال‌پرسی پرداخت. یهودی گفت: آقا! اول شما به من یاد بدهید چگونه می‌توانم

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲، ح ۱۷۹.

۲. آل عمران، ۱۵۹.

اسلام بیاورم تا سرم را از زیر لحاف خارج کنم. شما با اخلاق تان نشان دادید انسان معمولی نیستید، این اخلاق، اخلاق پیامبران است. سپس اسلام آورد و از مسلمانان شد.

پیامبر خدا ﷺ روزی در کوچه‌های مدینه می‌رفت، کودکان اطراف حضرت را گرفتند و گفتند همان طور که حسن و حسین (علیهم‌السلام) را بر دوش خود سوار می‌کنی، ما را هم بر دوش خود سوار کن.

پیامبر ﷺ سبب اخلاق است و بچه‌ها را دوست دارد. نمی‌توانست نه بگوید؛ چون با روحیه ایشان سازگار نبود. حضرت به بلال فرمود: به خانه برو و هر چه پیدا کردی بیاور به بچه‌ها بدهیم تا خود را از دست آن‌ها رها کنیم و به مسجد برویم.

بلال رفت و مقداری گردو آورد. پیامبر فرمود حاضرید مرا با چند گردو معاوضه کنید؟ بچه‌ها قبول کردند و حضرت گردوها را، که هشت عدد بودند، به آن‌ها داد و خلاص شد. وقتی با بلال به سمت مسجد می‌رفتند اشک در چشمان پیامبر جمع شد و فرمودند: برادرم یوسف را با چند پول بی‌ارزش معاوضه کردند ﴿وَسَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً﴾^۱؛ و مرا با کم‌تر از او و فقط با چند گردو.^۲

سیره اخلاقی اهل بیت (علیهم‌السلام)

اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) هم این‌گونه بودند. برخوردهای تند و غیرمؤدبانانه برخی با امام مجتبی یا امام باقر (علیهم‌السلام) گاه با توهین به آن‌ها همراه بوده است و در مقابل رفتار تربیتی و اخلاقی آن بزرگواران در تاریخ معروف و ثبت و ضبط شده است.

نقل شده است که امام مجتبی (علیهم‌السلام) همسایه‌ای یهودی داشت که آب فاضلاب خانه‌اش به دیوار خانه حضرت نفوذ می‌کرد و دیوار را نمناک کرده بود، اما حضرت چیزی به او نمی‌گفت و اعتراضی نمی‌کرد. روزی زن آن یهودی برای کاری وارد خانه امام شد و دیوار مشترک با خانه خودشان را که خیس شده بود، دید و فوری به همسرش اطلاع داد.

۱. یوسف، ۲۰.

۲. تفسیر روح البیان، ج ۴، ص ۲۳۰.



مرد یهودی آمد و از حضرت عذرخواهی کرد و گفت: چرا به ما نگفتید تا جلوی نفوذ آب به خانه شما را بگیریم؟ امام فرمودند:

«أمرنی جدی رسول الله یا کرام الجار»^۱

جدّم رسول خدا مرا به احترام و احسان به همسایه سفارش کرده است. و نخواستم شما را نگران کنم.

همین رفتار حضرت باعث شد آن یهودی مسلمان شود.

گذشت و مدارا در مسایل شخصی و خانوادگی

اهل بیت علیهم السلام در مسایل شخصی، خانوادگی، معاشرت‌های اجتماعی اهل عفو و گذشت و مدارا و آسان‌گیری بودند (در عین این‌که در حقوق مردم و امر دین تسلّب داشتند و انعطاف‌پذیر نبودند).

ابا عبدالله جدلی از عایشه پرسید: اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به خانواده‌اش چگونه بود؟ عایشه گفت:

«لَمْ يَكُنْ فَاحِشًا، وَلَا مُتَفَجِّشًا، وَلَا صَخَّابًا، فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا

يَجْزِي بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ وَ لَكُنْ يَعْفُو وَيَصْفَحُ»^۲

نه بی‌حیا و بی‌شرم بودند، نه یاهو‌گو و دشنام‌دهنده بودند، نه در کوچه و بازار هیاهو به راه می‌انداختند و نه بدی را به بدی جواب می‌دادند، بلکه می‌بخشیدند و گذشت می‌کردند.

حضرت در خانه و زندگی خانوادگی آن قدر با همسران خود از سر بخشش و گذشت رفتار می‌کرد که برخی از آنان به خود جرأت می‌دادند با حضرت تندی و بدرفتاری کنند.

پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله به پیروان‌شان هم سفارش می‌کردند که بنای رفتارشان در خانواده بر بخشش و گذشت باشد، چنان‌که روایت شده است: یکی از اصحاب خدمت حضرت آمد و گفت: یا رسول الله! خانواده‌ام مرا عصبانی می‌کنند، چگونه مجازات‌شان کنم؟ پیامبر فرمودند: ببخش و درگذر. آن مرد دوباره همان سؤال را کرد و پیامبر باز همان جواب را دادند. بار سوم که پرسید پیامبر فرمودند:



۱. احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۲۲، به نقل از نزهة المجالس و منتخب النفاس.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۱، ح ۲۵۹۹۰.

اگر هم به ناچار مجازاتی می‌کنی، به اندازه گناه و جرم مجازات کن و از زدن به صورت پرهیز!^۱

امام صادق علیه السلام فرمودند:

پدرم امام باقر علیه السلام همسری داشتند که او را آزار می‌داد و اذیت می‌کرد. در مقابل پدرم او را می‌بخشید و با گذشت با او رفتار می‌کرد.^۲

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ النِّسَاءَ شَتَّى، فَمِنْهُنَّ الْغَنِيْمَةُ وَالْفِرَامَةُ وَهِيَ الْمُتَحَبِّبَةُ لِرُزْجِهَا وَالْعَاشِقَةُ لَهُ وَمِنْهُنَّ الْهَلَالُ إِذَا تَجَلَّى وَمِنْهُنَّ الظُّلَامُ الْجَنْدِيسُ الْمُتَقَلِّبَةُ فَمَنْ ظَلَمَ بِصَالِحَتِهِنَّ يَسْعُدْ وَمَنْ وَقَعَ فِي ظَالِحَتِهِنَّ فَقَدْ أُبْطِلَى وَ لَيْسَ لَهُ إِتْتِقَامٌ»^۳

زنان چند گروه‌اند: اول: غنیمت و این دسته بانوانی هستند که شوهر دوستند و به شوهر عشق می‌ورزند؛ دوم: مانند ماه یک‌شبه برای شوهر جلوه کنند (یعنی کم نور و کم فایده‌اند)؛ و سوم مانند شب تار در برابر شوهرند. هر که همسر صالحی نصیبش شود، خوش‌بخت و سعادتمند گردیده است و هر که گرفتار زن بدی شود، گرفتار شده است. (بی‌گمان آزمایش شده است و حق ندارد انتقام بگیرد.)

این‌ها اندکی از بسیار سیره‌قولی و عملی اهل بیت علیهم السلام در معاشرت با اطرافیان؛ به خصوص در خانواده است که توجه به آن، راه‌گشای زندگی است.

اخلاق خوب همه جا خوب است به خصوص در خانه

اخلاق خوب همه جا خوب است؛ به خصوص در خانه و بد اخلاقی همه جا بد است؛ به خصوص در خانه، چرا که خانه محل و محیط کوچکی است در برابر اجتماع، که افراد می‌خواهند یک عمر باهم در آن زندگی کنند.



۱. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۱، ح ۴۵۲۸. «كَانَتْ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ امْرَأَةً وَكَانَتْ تُؤَذِّبُهُ فَكَانَ يَغْفِرُ لَهَا».

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۰۴، ح ۱۵.

آن که در خانه بد اخلاق باشد، خانه را تبدیل به زندان می‌کند و همه را در فشار قرار می‌دهد. به همین دلیل ایذا و اذیت‌ها و بد اخلاقی‌ها در خانه، از عوامل مهم فشار قبر بیان شده است؛ چنان که قبلاً در داستان سعد بن معاذ هم به آن اشاره شد. خداوند بی‌جهت کسی را در قبر و قیامت مبتلا به فشار و عذاب نمی‌کند، هرچه هست نتیجه اعمال خود ماست که به ما برمی‌گردد.

این کلام گهربار پیامبر ﷺ است که فرمودند:

«إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ»؛

پاداش‌ها و کیفرهای قبر و قیامت، همان اعمال ماست که به شکل مناسب، با عوالم بعد به خود ما برمی‌گردد.

زندگی خانوادگی اخلاقی است نه حقوقی

خانه و خانواده جای زندگی اخلاقی است نه حقوقی؛ و این نکته بسیار مهمی است که از سیره و اخلاق پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام و دستورات دینی به دست می‌آید و باید به آن توجه کرد.

بدون شک یک مؤمن باید در خانه و به طور کامل رعایت حقوق افراد خانواده را داشته باشد و از ظلم پرهیزد، ولی تا این حد کافی نیست. خانواده مثل بازار و اداره و محل کسب و کار نیست که صرفاً دو نفر به دید دفاع و احقاق حق خودش وارد معامله و یا شراکت و همکاری با دیگری شود. اگر در آن جا این سخن درست باشد که «حق گرفتنی است»، در خانواده درست نیست و اتفاقاً این جا جای گذشت از حق و حفظ صفا و صمیمیت است، در خانه باید گفت حق، گذشتنی است و «محبت و از خودگذشتگی گرفتنی است».

اگر قرار باشد هر کدام از زن و شوهر حقوقی زندگی کنند و هر که حق خود را مطالبه کند، محیط خانه بسیار خشک و غیرقابل تحمل خواهد بود. اگر زن به شوهرش بگوید حق شما بر من و وظیفه من این است که در امور زناشویی تمکین داشته باشم، در انتخاب مسکن تابع شما باشم،



در خروج از خانه از شما اجازه بگیرم، ولی دیگر وظیفه بچه‌داری، شب بیداری، ظرف و لباس شستن، رفت و روب و نظافت خانه و غذا درست کردن حق شما و وظیفه من نیست؛ یعنی شما باید خودت لباست را بشوری و غذایات را درست کنی و ظرف‌ها را بشوری، چرا من برای شما این کارها را بکنم؟ و در مقابل مرد هم بگوید وظیفه من در قبال شما و حق شما این است که نفقه؛ اعم از مسکن، لباس، خورد و خوراک مورد نیاز را تهیه کنم، ولی دیگر بیرون برای گردش، سیاحت، تفریح، زیارت بردن و این طرف و آن طرف رفتن وظیفه من نیست، در خانه بمان تا پیوسی، چرا باید این کارها را بکنم؟ آیا این مصداق زندگی مشترک است؟ آیا این خانه جای زندگی است؟

به همین دلیل است که توصیه شده زن و مرد در خانه اخلاقی زندگی کنند. اگر این اتفاق افتاد، به طور یقین هر کدام از زن و شوهر در انجام کارهایی که بر عهده‌اش هم نیست، برد دیگری سبقت می‌گیرد و سعی می‌کند آن‌چه مورد علاقه دیگری است را انجام دهد و کمترین زحمت و اذیتی برای او نداشته باشد.

پشت در تا صبح می‌نشینم

مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی زاهد رحمته‌الله که از خوبان اخلاقی تهران بود و بزرگان مراجع به ایشان ارادت داشتند، شبی دیر وقت به منزل می‌رسد و از داخل کوچه متوجه می‌شود خانواده و اهل منزل خواب هستند و چراغ‌ها خاموش شده است. با خود می‌گوید چرا مزاحم خانواده بشوم و حق آن‌ها را ضایع کنم، من دیرآمدم و خودم باید جور آن را بکشم. بنابراین این تصمیم می‌گیرد تا صبح پشت درب منزل و در کوچه بنشیند و در نزند. مقداری که می‌نشیند، می‌بیند همسرشان در را باز کرد و گفت: آقا خوابیده بودم و در خواب سیدی را دیدم که به من فرمود شیخ مرتضی پشت در است، بلند شو در را باز کن، باز کردم و دیدم شما این‌جا نشسته‌ای. این‌ها انسان‌های الهی بودند که در هر رفتار و تعاملی؛ چه با خانواده و چه با دیگران اول رضایت خدا و ولی خدا را در نظر می‌گرفتند و بعد خیر و راحتی دیگران را.



پیامبر ﷺ فرمودند:

«خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي»؛^۱

بهترین شما کسی است که برای خانواده‌اش بهترین باشد و من برای خانواده‌ام (خوش اخلاق‌ترین) و بهترین هستم.

مهم‌ترین عامل ناسازگاری‌ها و تنش‌ها در خانه

آن‌چه در خانه و خانواده موجب ناسازگاری و اصطکاک بین اعضای خانواده می‌شود، خودخواهی‌ها و منیت‌هاست.

وقتی کسی خودش، میل و سلیقه خودش و رأی و نظر خودش را ملاک قرار می‌دهد و دیگری را در نظر نمی‌گیرد، طبعاً اگر طرف مقابل هم چنین باشد، قطعاً دچار اختلاف، ناسازگاری، کدورت و رنجش خواهند شد، اما اگر بنا بر تفاهم، رفاقت، مدارا و سازش باشد، هر کسی آن‌چه را برای خود پسندید، برای دیگری هم پسندد و آن‌چه برای خود نپسندید، برای دیگری هم نپسندد، خیلی از تنش‌ها، رنجش‌ها و کدورت‌ها ایجاد نخواهند شد.

مرنج و مرنجان

فقیه اخلاقی و مرجع عالی‌قدر مرحوم آیت‌الله آخوند ملاعلی معصومی همدانی می‌فرمود: در جوانی خدمت عارف باعظمت حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رسیدم و از ایشان موعظه‌ای خواستم. ایشان یک جمله گفت: «مرنج و مرنجان».

عرض کردم: آقا! این‌که دیگران را نرنجانم، این امکان‌پذیر است، انسان وقتی مراقب باشد تا حق دیگری را ضایع نکند و مراقب زبانش باشد، دیگران را نمی‌رنجانند، اما این‌که می‌فرمایید خودمان هم نرنجیم این‌که شدنی نیست، بالاخره گاه انسان کارها و چیزهای ناپسندی می‌بیند که می‌رنجد و ناراحت می‌شود و به قول معروف دست خودش نیست. ایشان فرمود: اگر منیت و خودخواهی را کم کنیم، این رنجش‌ها و



ناراحتی‌ها هم کم می‌شود. بسیاری اوقات رنج‌های ما از خودخواهی‌های ماست، چون خودخواهیم کسی اگر سلام‌مان نکرد، جلوی پای‌مان بلند نشد، به ما احترام نگذاشت، از او می‌رنجیم. اگر خودخواهی را کنار بگذاریم، بسیاری از این رنج‌ها کم می‌شود و راحت می‌شویم.

ملکات، خلقیات و عادات زشت‌مان را اصلاح کنیم

به هر حال زندگی خانوادگی میدان مبارزه با نفس و آلودگی‌ها و هواهای نفسانی است. اگر در زندگی متأهلانه نقطه ضعف و عیبی در خود دیدیم، عادت و اخلاق زشتی در خود یافتیم، صادقانه به اصلاح آن پردازیم و هر طور شده آن را از بین ببریم. از بهترین راه‌های اصلاح صفات و رفتارهای زشت، نذر مجازات است؛ یعنی کسی که عادت بدی؛ مثل حسادت، بخل، تکبر، شتاب‌زدگی، دروغ‌گویی، نگاه حرام، غیبت و... دارد و خودش هم می‌داند و در رنج است که صفت و اخلاق بدی دارد و زورش به آن نمی‌رسد و نمی‌تواند آن را از بین ببرد نذر شرعی بکند.

به عبارت دیگر تصمیم به یک مراقبه کوتاه‌مدت بگیرد؛ مثلاً اگر در طول این یک روز آن عادت زشت، اخلاق بد، یا فلان گناه را مرتکب شد، خودش را مجازات شرعی بکند به طور مثال یک روز یا بیشتر روزه بگیرد. این نذر باعث می‌شود اراده فرد در این مراقبه یک روزه قوی‌تر شود؛ چرا که اگر تخلف از آن کند، آن مجازات بر او واجب می‌شود. وقتی یک روز مراقبه را با موفقیت انجام داد و آن رفتار و اخلاق بد را کنترل کرد و در طول این یک روز اعمال نکرد، باز روز بعد همین نذر را تکرار کند و همین طور یک روز یک روز نذر را انجام دهد تا چهل روز، که یک دوره و مرحله تکامل نفس است و کسی که در چهل روز مراقبه‌ای انجام داده باشد، آثارش خود را نشان می‌دهد.

معمولاً پس از چهل روز مراقبه تسلط بر نفس پیدا می‌کند و قدرت ترک آن رفتار و عادت زشت یا اخلاق رذیله را پیدا می‌کند.



یک سال نذر مجازات بر عصبانیت

خداوند مرجع عالی‌قدر جهان تشیع حضرت آیت‌الله بروجردی رحمته، که آیتی عظیم بود، را رحمت کند. آیت‌الله سید مصطفی خراسانی رحمته که یکی از شاگردان ایشان بود نقل می‌کند: آقای بروجردی با همه عظمتی که داشتند، گاه عصبانی می‌شدند و تندی می‌کردند. برای مقابله و از بین بردن این خصلت بد، نذر کرده بودند که اگر یک بار عصبانی شدند، یک سال روزه بگیرند و اتفاقاً یک بار این اتفاق افتاد.

در مجلس درس یکی از شاگردان آقا اشکالی کردند، آقا جواب دادند، ولی آن شاگرد جواب آقا را نپذیرفت و رد کرد، آیت‌الله بروجردی عصبانی شدند و چیزی به او گفتند که او نمی‌توانست جواب بدهد. البته خود آیت‌الله بروجردی رحمته از بابت این عصبانیت خیلی متأثر شد، به گونه‌ای که گریه‌اش گرفت و دیگر چیزی نگفت و درس همین جا تمام شد.

نماز مغرب را تمام کرده بودم که شخصی از بیت آیت‌الله بروجردی آمد و گفت آقا با شما کار فوری و ضروری دارد. به منزل آیت‌الله بروجردی رحمته رفتم، دیدم ناراحت نشسته‌اند، از من پرسیدند: شما آدرس منزل طلبه‌ای که امروز در جلسه درس به او تند شدم را دارید؟ عرض کردم بله، ولی ایشان الآن خانه نیستند و دیر وقت می‌آیند، اگر با او کاری دارید صبح زود مناسب‌تر است.

فرمودند: مانعی ندارد، من صبح زود می‌آیم تا به اتفاق شما به نزد آن طلبه برویم. صبح فردا با آقا به سوی منزل آن طلبه رفتیم، در زدیم آن طلبه آمد. آقای بروجردی فرمودند: آقا! آمدم عذرخواهی کنم از من بگذرید، دیروز به شما پرخاش کردم و چیزی گفتم، بعد هم خواستند دست آن طلبه را بوسند که او نگذاشت و گفت: آقا! از صمیم قلب گذشتم و حلال کردم.

آیت‌الله بروجردی رحمته از همان روز شروع کردند و یک سال روزه گرفتند تا نذرشان را ادا کنند.

این تلاش کسی است که قبر و قیامت را باور دارد و با وجود کهولت سن زحمت می‌کشد تا عییش را، هر چه که هست، در همین دنیا برطرف و خود را اصلاح کند و به آخرت نکشد.



چنین کسانی که اخلاقی زندگی می‌کنند، اگر عیب و نقصی هم داشته باشند سعی در اصلاح و تربیت خود دارند و خانه را گلستان می‌کنند و نشاط و طراوت را در آن گسترش می‌دهند.

الگوی یک خانواده الهی

زندگی خانوادگی امیرالمؤمنین و زهرای اطهر علیها السلام الگوی یک خانواده باشاط، باطراوت، باصفا و صمیمی است که همه لحظات آن درس‌هایی برای بشریت دارد.
حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«فَوَاللَّهِ مَا أَغْضَبْتُهَا وَلَا أَكْرَهْتُهَا عَلَيَّ أَمْرٍ حَتَّى قَبَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ وَلَا أَغْضَبْتَنِي وَلَا عَصَتْ لِي أَمْرًا، وَلَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَتَتَكَشَّفُ عَنِّي الْهُمُومُ وَالْأَحْزَانُ»؛

قسم به خدا! نه سالی که زهرای اطهر در خانه من بود و زندگی مشترک داشتیم، نه یک بار من را غصبناک کرد و نه من او را خشمگین کردم و یک بار نافرمانی نکرد. وقتی به او نگاه می‌کردم، گرفتاری و غم و غصه را از من برطرف می‌کرد. این نشان‌دهنده نشاط و سرزندگی حضرت زهرا علیها السلام است که پیوستگی و استمرار هم داشته و هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه می‌آمده، با رفتار و گفتارش او را از حزن و غم بیرون می‌برده است.

در برخی روایات نقل شده است که این دو بزرگوار، گاه غذای خود را در باغ یا صحرا می‌بردند و می‌خوردند و باهم شوخی داشتند.^۲ ساده زندگی می‌کردند و به حد کفافی زندگی قانع بودند.

نقل شده است روزی چشم سلمان به چادر وصله‌دار حضرت زهرا علیها السلام افتاد، گریه کرد و گفت: عجب! دختران پادشاهان ایران و روم بر کرسی‌های طلایی می‌نشینند و پارچه‌های زربافت به تن می‌کنند، اما دختر رسول خدا چادر وصله‌دار بر سر دارد.

حضرت زهرا علیها السلام این را شنید، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و به پدر بزرگوارشان



۱. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۶۳.

۲. فاطمة الزهرا علیها السلام بهجة قلب المصطفى، ص ۲۸۷.

عرض کرد: سلمان از لباس من تعجب کرده است، به خدا قسم! مدت پنج سال است که من و علی فرش خانه‌مان پوست گوسفندی است که روزها بر روی آن شترمان علف می‌خورد و شب‌ها بر آن می‌خوابیم. بالش ما چرمی است که از لیف خرما پر شده است.^۱

روزی حضرت امیر(علیه السلام) وارد خانه شد و پرسید: آیا غذایی در خانه هست؟ حضرت زهرا(علیها السلام) فرمودند: غذایی در خانه نیست و دو روز است که خودم چیزی نخورده‌ام و سهم خودم را به بچه‌ها داده‌ام. حضرت امیر(علیه السلام) فرمودند: پس چرا به من خبر ندادی تا چیزی تهیه کنم؟ حضرت زهرا(علیها السلام) فرمودند:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنِّي لِأَسْتَجِيبِي مِنَ الْإِهِى أَنْ أَكَلَيْتُ نَفْسَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ»^۲

از خدای خودم شرم می‌کنم که تو را بر چیزی که نمی‌توانی تهیه کنی، وادار کنم.

هر دو به یکدیگر احترام می‌گذاشتند و با احترام یکدیگر را صدا می‌زدند. در خانه‌ای که بزرگ‌ترها به خودشان احترام بگذارند، بچه‌ها به هر دو احترام می‌گذارند و اگر والدین خودشان احترام هم را حفظ نکنند، بچه‌ها احترام هیچ کدام را حفظ نمی‌کنند. به قول معروف اول خود متولی امام‌زاده باید احترام امام‌زاده را نگه دارد.

حضرت امیر(علیه السلام) علاوه بر کارهای بیرون، گاه در کارهای خانه نیز به حضرت زهرا(علیها السلام) کمک می‌کردند.

وجود مقدس حضرت زهرا(علیها السلام) در عین خوش اخلاقی، مهربانی، زهد، حیا،

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰۳، ح ۶۲. «...فَلَمَّا خَرَجَتْ نَظَرَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ إِلَى السَّمْلَةِ وَ بَكَى وَ قَالَ: وَأَحْزَنَاهُ! إِنَّ قَيْصَرَ وَ كَثِيرَى لَفِي السُّنْدُسِ وَ الْحَرِيرِ وَ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَيْهَا شَمْلَةٌ صُوفٍ خَلَقَةٌ قَدْ خِيَطَتْ فِي ابْنَتِي عَشْرَ مَكَانًا، فَلَمَّا دَخَلْتُ فَاطِمَةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ سَلْمَانَ تَعَجَّبَ مِنْ لِبَاسِي، فَوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا لِي وَ لِعَلِيِّ مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ إِلَّا مَسَكَ كَبِشٍ تَغْلِيفَ عَلَيْهَا بِالنَّهَارِ بَعِيرًا، فإِذَا كَانَ اللَّيْلَ افْتَرَشْنَاهُ وَ إِنِّي مَرَفَقَتْنَا لِمَنْ أَدَمَ حَشْوَهَا لَيْفًا...»

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۹، ح ۵۱. «أَصْبَحَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ سَاغِبًا، فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ! هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ تُغَدِّبِيهِ؟ قَالَتْ: لَا وَ الَّذِي أَحْرَمَ أَبِي بِالنَّبُوَّةِ وَ أَكْرَمَكَ بِالْوَصِيَّةِ مَا أَصْبَحَ الْعِدَاةُ عِنْدِي شَيْءًا، وَ مَا كَانَ شَيْءٌ أُطْعِمُنَاهُ مِنْ يَوْمَيْنِ إِلَّا شَيْءٌ كُنْتُ أَوْشِكُ بِهِ عَلَى نَفْسِي وَ عَلَى ابْنَتِي هَذَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ عَلِيُّ: يَا فَاطِمَةُ! أَلَا كُنْتَ أَعْلَمْتِيْنِي فَأَبْعَيْكُمْ شَيْعًا؟ فَقَالَتْ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنِّي لِأَسْتَجِيبِي مِنَ الْإِهِى أَنْ أَكَلَيْتُ نَفْسَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ...»



قناعت، علاوه بر همه زیبایی‌ها و کمالات باطنی و رفتاری، آراستگی و زیبایی‌های ظاهری را نیز رعایت می‌کرد.

داخل خانه؛ به خصوص برای نماز، از عطر استفاده می‌کردند.

روزی امّ سلمه همسر بزرگوار پیامبر ﷺ از بوی خوشِ عطر حضرت زهرا (ع) متعجب شد و گفت: چه عطر خوش بویی؟ حضرت زهرا (ع) شیشه عطری آوردند و مقداری از آن را در کف دست امّ سلمه ریختند. وقتی بوی خوش آن به مشامش رسید، سؤال کرد: این چه عطری است، هرگز رایحه‌ای مثل آن را استشمام نکرده بودم. حضرت فرمودند: این عطری است که پدرم به من هدیه داده است و فرموده است:

«هُوَ عُنْبُرٌ يَسْقُطُ مِنْ أَجْنِحَةِ جَبْرَيْلَ»^۱

این عطر، مشکي است که از بال و پر جبرئیل فرو ریخته است.

حضرت زهرا (ع) حتی در لحظات آخر عمرشان، که نزدیک زمان شهادت ایشان بود، پس از گرفتن وضو به اسماء فرمودند:

«هَاتِي طَيْبِي الَّذِي أَتَطَيَّبُ بِهِ»^۲

عطری که همیشه می‌زنم را برایم بیاور.

از پیامبر خدا نقل شده که فرمودند:

«رَائِحَةُ الْأَنْبِيَاءِ، رَائِحَةُ السَّفْرَجِلِ وَرَائِحَةُ الْخُورَانِ عَيْنِ، رَائِحَةُ الْأَسِ
وَ رَائِحَةُ الْمَلَائِكَةِ، رَائِحَةُ الْوُزْدِ وَ رَائِحَةُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (ع)،
رَائِحَةُ السَّفْرَجِلِ وَالْأَسِ وَ الْوُزْدِ»^۳

«بوی عطر انبیا، شبیه بوی به و بوی حورالعین، رایحه گل یاس و بوی عطر ملائکه، بوی گل سرخ و عطر و رایحه دخترم فاطمه، رایحه همه این گل‌ها است.»

این نوع همسرداری را داشتند که وقتی پیامبر ﷺ سؤال کردند:

«فَسَأَلْ عَلِيًّا كَيْفَ وَجَدْتَ أَهْلَكَ؟ قَالَ: نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ

اللَّهِ، وَ سَأَلَ فَاطِمَةَ، فَقَالَتْ: خَيْرٌ بَعْلِ»^۴

علی جان! دخترم زهرا را چگونه یافتی؟ حضرت امیر (ع) عرض

۱. امالی (طوسی)، ص ۴۲.

۲. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۵۰۰.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۴۳، ج ۱۰۹۳.

۴. مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۳، ص ۳۵۶.



کردند: زهرا برای من کمک خوبی در بندگی خدا است؛ (یعنی ای همسران! در بندگی خدا و در بهشتی کردن همسرتان کمک هم باشید، نه در گناه و به گناه کشیدن و به جهنم بردن او) وقتی از حضرت زهرا علیها السلام سؤال کرد: علی چگونه شوهری است؟ فرمودند: بهترین شوهر است.

خانه‌هایی که برای آسمانیان می‌درخشند ﴿فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾!

چنین خانه‌هایی برای آسمانیان می‌درخشند و برای آن‌ها معروف و شناخته شده‌اند، خانه‌هایی که خداوند آن‌ها را رفعت بخشیده و عبادت و ذکر در آن بالا می‌رود.

وقتی ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد این خانه‌هایی که خداوند به آن‌ها اجازه رفعت و ذکر داده، کدام خانه‌ها هستند؟ پیامبر فرمودند: خانه‌های انبیا است. سؤال شد: خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام هم جزو آن‌هاست؟ حضرت فرمودند: «مِنْ أَفْضَلِهَا»؛ از برترین آن‌ها است.^۲

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«بَيْتٌ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مِنْ حُجْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ سَقْفٌ بَيْتِهِمْ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ...»؛^۳

خانه علی و فاطمه از منازل متعلق به پیامبر خدا بود و سقف خانه آن‌ها عرش پروردگار جهانیان است.

طبیعی است که این چنین عبادت و ذکری؛ به تبع خود عبادت کنندگان در این خانه‌ها، به عرش الهی برسد و این صفا و صمیمت منحصر به معصومین علیهم السلام است.

ممکن است کسی بگوید این اخلاقیاتی که از حضرت امیر علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام ذکر شده، مخصوص معصوم است، طبیعی است که معصوم

۱. نور، ۳۶. «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن [خانه] ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند».

۲. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱۱۸، ح ۶۴. «و عن ابن عباسٍ إلَّا و عليٌّ شريفها و أميرها قوله تعالى ﴿فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ﴾ عن أنسٍ وَ تَزِيدَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ﴿فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ إلى قوله ﴿الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ﴾ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللهِ! هَذَا النَّبِيُّ مِنْهَا لَبِيتُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ ﷺ، قَالَ: نَعَمْ، مِنْ أَفْضَلِهَا».

۳. بحار الأنوار، ج ۲۵، ح ۹۷، ص ۷۰.



این صفات و خصوصیات را داشته باشد، طبیعی است معصوم باعث ناراحتی و خشمگین شدن همسرش نمی‌شود، طبیعی است که معصوم آداب زندگی مشترک را رعایت می‌کند، و این‌ها مربوط به انسان‌های عادی مثل ما نمی‌شوند. در پاسخ به این شبهه باید گفت: این نوع زندگی منحصر به معصومین نیست و دیگران هم در به وجود آوردن زندگی اخلاقی و صمیمانه و بدون تنش با معصومین اشتراک دارند.

زندگی پر از مهر علامه طباطبایی رحمته و همسرش

مرحوم علامه طباطبایی در چهل سال زندگی مشترک با همسرش بسیار صمیمی و عاطفی بودند، طوری که وقتی ایشان در اثر کسالت و بیماری از دنیا رفتند تا مدت‌ها گریه می‌کردند و اشک می‌ریختند. وقتی به ایشان گفتند: آقا شما که فیلسوف و عارف و مفسر هستید و موضوع مرگ برای‌تان حل شده است، پس چرا این قدر گریه می‌کنید؟ فرمود: گریه من که اعتراض به تقدیر الهی نیست، من وقتی یاد مهربانی‌های همسرم می‌افتم که در طول چهل سال چقدر سختی کشید و بزرگوارانه همه را تحمل کرد و یک بار نشد که کاری کند من ناراحت بشوم، نمی‌توانم خودم را کنترل کنم. او بود که خانه را آماده نگاه می‌داشت تا من مطالعه کنم و کتاب بنویسم و هر کاری کردم او هم در ثواب آن شریک بود.

چکیده

خانواده مهم‌ترین نهاد برای تربیت است. اگر والدین در صدد تربیت صحیح فرزندان هستند، ابتدا باید خود اخلاق حسنه و حمیده را در زندگی زناشویی به کار گیرند و در برابر ناملازمات صبور و امیدوار؛ و نسبت به خطاهای احتمالی همدیگر گذشت داشته باشند.

خانواده امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌توان بهترین الگوی خانواده انسانی اسلامی معرفی کرد که سرشار از محبت، صداقت، ایمان و تقوا بود. همسران با بهره‌مندی از آموزه‌های تربیتی و اخلاقی این خانواده می‌توانند بهترین زندگی را برای خود و فرزندان‌شان ترسیم کنند.



—* روضه *—

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللَّهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ

اگر حضرت زهرا علیها السلام مثل کسی بود که در یک جنگ، جنگی که اسلحه هست، جنگی که تیر هست، جنگی که شمشیر هست، وارد می‌شد و به شهادت می‌رسید آن چنان دل نمی‌سوخت و شوک وارد نمی‌کرد که ایشان را با لگد و در می‌خ، از پا درآوردند.

اینها سبب می‌شود که دل تا اعماق جان بسوزد و اگر حضرت زهرا علیها السلام در خلوتی از پا در می‌آمد این قدر دل نمی‌سوخت که جلو چشم غیرت‌الله و بچه‌های کوچکش او را بزنند.

این خانم بزرگوار باید با مظلومیتش پیام حق را به گوش تاریخ برساند؛ با مظلومیت، بلا و مصیبت.

يَا مُتَحَنُّنَةُ اُمَّتِكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجِدَكَ لِمَا اُمَّتُكَ صَابِرَةٌ

میثاق بلا را حضرت زهرا علیها السلام از قبل بسته بود که برای توسعه عبودیت در دنیا باید بلا کشید. باید سختی کشید. خود شما در کشور گام برداشتید برای اینکه بندگی خدا را در این عالم ترویج کنید، چقدر بلا باید بکشید. چقدر سختی باید بکشید. همینه هر کسی بالاتر باشد شرایطش این‌گونه است.

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند زهرا ی اطهر باید با تحمل مظلومیت پیام حق را می‌رساند و حق را در عالم تثبیت می‌کرد و این کار را کرد. زیر بار این بلا رفت.

دیگر از فردا به بعد که حضرت زهرا علیها السلام شهیده شد، زهرت‌هایی را حضرت امیر علیه السلام باید سر بکشد:

درخت درد را پرورده بودند
که ای خاکی نشین آسمانها
تب غمناله اش در جوش می رفت
به هوش آمد سوی خانه روان شد
رسید و دید یارش بر زمین است
برای او خبر آورده بودند
زبانم لال زهرا ی تو جان داد
همان خبیر شکن از هوش می رفت
به سوی نعش مظلومه دوان شد
همه دار و ندارش بر زمین است



نشسته و خیمه زد بر جسم بانو
تکلم کرد با آن باغ چیده
که ای خورشید بی همتا علی ام
سخنهای علی اعجاز می کرد
به آنچه بین عشاق است مرسوم
که گرچه مست از جام وصالم
سر بانو نهاده روی زانو
لب از لب بازکن زهرا، علی ام
که زهرا چشم بر او باز می کرد
نگاهی کرد مظلومه به مظلوم
حلالم کن تو ای مظلوم عالم
در مسجد بود که به حضرت خبر دادند. باباجان مادرمان از دنیا رفت.

در نقلی دارد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) زمین خورد. اون خیرشکنی که هیچ جا پاش نلرزید، اینجا لرزید. بلند شد سراسیمه آمد به سمت منزل.

زهرای اطهر را صدا زد. حضرت چشم‌های کم رمقش باز شد؛ این لحظات آخری که وصیت حضرت زهرا (علیها السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست خیلی سوزناک است.

اول فرمود: یا اباالحسن اگر محذوری دارید در انجام وصیت من، به کس دیگری بگویم؟
امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بفرمائید خانم. جملاتی گفت که دل را آتش می‌زند.
علی جان از موقعی که در خانه‌ات آمدم نه دروغی گفتم و نه خیانتی کردم.
اطاعتت کردم . مَا عَهْدْتَنِي كَاذِبَةً وَلَا خَائِنَةً.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیگر طاقت نیاورد سرش را به سینه چسباند. خانم این حرف‌ها چیست! شما شأن‌تان برتر از این حرف‌هاست. شاید آنجا امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم گفت که خانم من را هم حلال کن شرمنده هستم که بودم و از نانجیب سیلی خوردی؛ که بودم و بین در و دیوار ماندی و حُرَم آتش را چشیدی.

مهر تو یک لحظه در کاهش نبود
هرچه بار از دوش من برداشتی
برلبت نه سال یک خواهش نبود
جای آن تابوت خود بگذاشتی

السلام عليك ايها الصديقة الشهيدة فاطمة الزهراء (علیها السلام)





تحکیم پیوندهای مقدس؛ تربیت فرزندان (۱)

در جلسات قبل بیان شد یکی از مهم‌ترین اهداف شیطان و جنود او ایجاد سستی و تفرقه در پیوندهای مقدس و محبوب خداوند می‌باشد و بدون شک یکی از اصلی‌ترین پیوندهای مقدس و محبوب خدا، پیوند خانواده است که با فروپاشی آن، جامعه از نظر اخلاقی و تربیتی دچار فروپاشی می‌شود و دیگر سرباز برای دین و ولی خدا تربیت نخواهد شد.

اهمیت دادن والدین به تربیت فرزندان

پدر و مادر به خصوص در آخرالزمان باید توجه کامل به تربیت فرزندان داشته باشند و فقط به فکر خورد و خوراک و پوشاک و درس و کلاس‌شان نباشند مبدا مشمول حدیث نبوی شوند که فرمودند:

«وای به حال فرزندان آخرالزمان از روش پدران‌شان، نه از پدران مشرک، بلکه از پدران مسلمان‌شان که چیزی از واجبات و معارف دینی را به آن‌ها یاد نمی‌دهند و اگر فرزندان‌شان نیز از پی فراگیری معارف دینی بروند، منع‌شان می‌کنند و تنها از این خشنودند که آن‌ها درآمد و نصیبی از مال دنیا داشته باشند. من از این پدران بیزارم و آنان نیز از من بیزارند!»^۱



۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴، ح ۱۷۸۷۱. «وَيْلٌ لِّأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ

چه بسیار دیده‌ایم پدران و مادرانی که برای کلاس زبان و کامپیوتر و... فرزندشان حساسیت داشته‌اند، موقع امتحان چقدر مراقب‌اند که فرزندشان خوب درس بخواند، به موقع بخوابد تا برای امتحان خواب نماند، نتیجه امتحان را دنبال می‌کنند که چه شده است، اما اگر در اخلاق و رفتار دینی، فرزندشان را سست و بی‌انگیزه می‌بینند، دنبال نمی‌کنند، یا به محض یک تب یا سرفه و عطسه او را به دکتر نشان می‌دهند، اما اگر دروغ و پرخاش‌گری و بداخلاقی ببینند او را به کارشناس دینی و اخلاقی نشان نمی‌دهند.

پاداش امام حسین (علیه السلام) به معلم فرزندش

روزی امام حسین (علیه السلام) به معلم یکی از فرزندانش، که به او سوره حمد را آموخته بود، هزار دینار (معادل هزار مثقال طلا) و هزار لباس نو و درّ درخشانی پاداش داد. برخی که این مبلغ را خیلی زیاد دیدند و گفتند: آقا! یک سوره حمد را یاد داده و شما این مقدار پول هدیه می‌دهید؟ حضرت فرمودند:

«وَأَيْنَ يَقَعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ»؛ پولی که من دادم کجا و خدمتی که او کرد کجا؟

این نشان از اهمیت دادن به تربیت و آموزش دینی و الهی فرزند دارد. امام سجاد (علیه السلام) در رساله حقوق می‌فرماید:

«وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ، فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ، وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ الْمُعُونَةَ عَلَى طَاعَتِهِ فَاعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلٌ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُثَابَّتٌ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ مُعَاقِبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْهِ»؛^۲

اللَّهُ! مِنْ آبَائِهِمُ الْمُشْرِكِينَ؟ فَقَالَ: لَا مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ، لَا يَعْلَمُونَهُمْ شَيْئاً مِنَ الْفَرَائِضِ، وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُمْ يَغْرَضُ بِسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا، فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيٌّ، وَ هُمْ مِنِّي بَرَاءٌ».

۱. مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ج ۴، ص ۶۶. «إِنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيَّ عَلَّمَ وَلَدَ الْخُسَيْنِ الْخَمْدُ، فَلَمَّا قَرَأَهَا عَلَى أَبِيهِ أَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ وَ أَلْفَ حُلَّةٍ وَ حَسَا فَاهُ ذَرّاً، فِقَبِلَ لَهُ فِي ذَلِكَ؟ قَالَ: وَ أَيْنَ يَقَعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ، يَغْنِي تَعْلِيمَهُ وَ أَنْشَدَ الْخُسَيْنُ».

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۲، ح ۳۲۱۴.



حق فرزندان بر تو این است که بدانی وجود او از تو بوده و اعمال نیک و بد او، در این دنیا وابسته به تومی باشد. تو در برابر خوب تربیت کردن و راهنمایی نمودن او به سوی پروردگار و اطاعت از وی مسؤول هستی، پس به گونه‌ای عمل کن که می‌دانی در خوبی کردن به فرزندان، پاداش و در کوتاهی و بدی کردن به او، کیفر می‌بینی.

فرزند ما، عصاره وجود ما

فرزند ما عصاره وجود و دنباله ماست. این جمله‌ای که معروف است «الولد سرّ ابيه»؛^۱ فرزند، راز باطنی پدر و گنجینه اسرار اوست. در منابع چنین حدیثی وجود ندارد، هر چند مولوی آن را به عنوان حدیث مطرح کرده:

بهر این فرمود که آن شاه نبیه مصطفی که الولد سرّ ابيه به نظر مقصود ایشان این است که فرزند عصاره و چکیده وجودی پدر است و خصوصیات پدر در فرزند جمع می‌شود.

کامل‌تر و بهتر از آن کلام حضرت امیر علیه السلام خطاب به امام مجتبی علیه السلام است که فرموده‌اند:

«وَجَدْتُكَ بَعْضِي بَلْ وَجَدْتُكَ كَلِّي»^۲

تورا جزیی از خود، بلکه همه وجود خویش یافتم.

لذا مسؤولیتش نسبت به فرزند مضاعف است. همسر عصاره وجودی زوج خود نیست، بلکه دو غریبه بوده‌اند که نسبت‌شان انسانی بود و با پیوند به وجود آمده است که نسبت به یکدیگر حقوق و وظایفی شرعی و اخلاقی دارند. اما فرزند دنباله وجودی والدین و از جنس خود آن‌ها است، لذا حق تربیت او بر والدین همان حقی است که در کلمات امام سجاد علیه السلام بیان شد. «مُعَاقِبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْهِ» اگر در قیامت دچار عذاب شود؛ چه بسا از والدین خود شکایت کند و آن‌ها هم در صورت کوتاهی دچار عذاب الهی گردند. «مُتَأَبِّ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ» و برعکس با پرورش صحیح فرزند، که ادامه وجودی پدر و مادر می‌باشد، پس از مرگ باب خیرات بر ایشان جاری است و از خوبی‌هایی که به فرزند کرده‌اند

۱. منهاج البراهه، ج ۱۵، ص ۳۷.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۹۱، نامه ۳۱.



و خوبی‌هایی که فرزندشان در دنیا می‌کند آن‌ها هم بهره‌مند می‌شوند.

فرزندان خوب، باقیات صالحات والدین

همه می‌دانیم که پس از مرگ پرونده اعمال بسته می‌شود و دیگر عملی در آن نوشته و بر آن افزوده نمی‌شود، مگر یک سری کارهایی که از مصادیق باقیات الصالحات و دنباله‌های وجودی خود ماست که تا سال‌ها و مدت‌ها در نامه عمل ما ثبت می‌شود؛ چنان که قرآن هم بر این مطلب اشاره دارد:

﴿... وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ...﴾!

عمل انسان و آثار و دنباله‌های عملش را در پرونده‌اش ثبت و ضبط می‌کنیم.

به تعبیر دیگر ما دو نوع عمل داریم: برخی اعمال مان دنباله ندارد و وقتی انجام می‌دهیم دیگر تمام می‌شود؛ مثل نماز، روزه، حج و امثال این‌ها و برخی از اعمال تمام نمی‌شوند و پس از مرگ باقی می‌مانند و ادامه دارند که از آن به باقیات الصالحات و صدقه جاریه تعبیر می‌کنند و تا هر وقت در دنیا باقی است برای میّت منشأ خیر و باعث کمک‌های آخرتی می‌گردد.

اگر کسی کتابی نوشته، یا در زمان ما فیلم دینی درست کرده، یا شاگردان خوبی پرورش داده، یا بناها و مؤسسات خیریه‌ای درست کرده، یا مدرسه‌ای، بیمارستانی، پلی، راهی، مسجدی، حسینیه‌ای و... ساخته است، همه این‌ها تا وقتی در دنیا باقی هستند و برای مردم مفیدند، همگی اعمال و باقیات الصالحات آن میّت محسوب می‌شوند.

فرزند صالح یکی از بهترین مصادیق همین باقیات الصالحات و دنباله‌های وجودی خود پدر و مادر است که باعث گشوده بودن پرونده خیرات آن‌ها پس از مرگ می‌باشد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«خَيْرٌ مَا يَخْلِفُهُ الرَّجُلُ بَعْدَهُ ثَلَاثَةٌ وَ لَدَّ بَارٌّ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ سُنَّةٌ خَيْرٌ



يُقْتَدَىٰ بِهِ فِيهَا وَصَدَقَةٌ تَجْرَىٰ مِنْ بَعْدِهِ»؛^۱
بهترین چیزی که انسان از خود به یادگار می‌گذارد، سه چیز است: فرزند صالح و خوبی که برای او طلب مغفرت کند، سنت و رسم خوبی که پس از او مردم به آن عمل کنند و صدقه جاریه‌ای که پس از مرگ جریان داشته و برقرار باشد.

حضرت عیسیٰ (علیه السلام) و مشاهده عذاب قبر

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند:

حضرت عیسیٰ (علیه السلام) از کنار قبری عبور می‌کرد، متوجه شد که صاحب قبر در عذاب است. سال آینده وقتی از همان جا عبور کرد، متوجه شد عذاب از او برداشته شده است، همین مطلب را از خداوند سؤال کرد. خطاب آمد: یا روح الله! از این مرد فرزندی به سن بلوغ رسید که صالح و نیکوکار است. راهی را برای مردم هموار کرد و اصلاح نمود و یتیمی را مسکن و مأوی داد، به برکت اعمال خیر این فرزند، عذاب قبر از پدرش برداشته شد.^۲

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمودند:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَتُرْفَعُ دَرَجَتُهُ فِي الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ أَنَّى لِي هَذَا؟ فَيَقَالُ: بِاسْتِغْفَارِ وَلَدِكَ لَكَ»؛^۳

در بهشت مقام و درجه کسی بالا برده می‌شود، سؤال می‌کند چنین درجه و مقامی از کجا برای من حاصل شده است؟ به او گفته می‌شود اثر دعای فرزندت می‌باشد که برای تو استغفار و طلب رحمت کرده است.

آری، فرزندان تربیت شده و صالح می‌توانند باعث رشد و بالا رفتن درجه و مرتبه والدین در برزخ و ایجاد توسعه و رفاه در زندگی آخرتی آن‌ها؛ یا اگر خدای ناکرده در عذاب باشند، حداقل موجب تخفیف عذاب برای آن‌ها باشند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۷۵، ح ۱۰.

۲. کافی، ج ۶، ص ۳، ح ۱۲. «مَرَّ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ بِقَبْرِ يُعَذَّبُ صَاحِبُهُ، ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ، فَإِذَا هُوَ لَا يُعَذَّبُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ! مَرَرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلِ، فَكَانَ يُعَذَّبُ وَ مَرَرْتُ بِهِ الْفَتَامَ، فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ. فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ: أَنَّهُ أَذْرَكَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ، فَأُصْلِحَ طَرِيقًا وَ أَوَىٰ يَتِيمًا، فَلِهَذَا غَفَرْتُ لَهُ بِمَا فَعَلَ ابْنُهُ».

۳. نهج الفصاحة، ص ۲۹۸، ح ۶۲۳.



خانواده خود را از عذاب حفظ کنید

قرآن نه فقط مراقبت مؤمنان از خود را واجب دانسته، بلکه مسؤولیت مراقبت و حفظ خانواده را نیز بر عهده سرپرست خانواده و مردان خانه گذاشته است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...﴾؛

ای مؤمنان! خود و خانواده تان را از آتش عذاب الهی حفظ کنید.

این کافی نیست که پدری خود عبا به سر بکشد و به گوشه‌ای برود و به فکر نماز، ذکر، قرآن خواندن، واجبات و مستحبات خود باشد و کاری به خانه و خانواده و فرزندان خود نداشته باشد. این زهد و عرفان دینی و مقبول خداوند و اولیای الهی نیست.

متأسفانه برخی از فرزندان با این‌که پدر و مادرشان زنده هستند، ولی باز یتیم محسوب می‌شوند؛ چرا که پدر و مادر وقتی را به آن‌ها اختصاص نمی‌دهند و هر یک مشغول کارهای خود هستند. نه با بچه‌ها هم‌کلام و هم‌صحبت می‌شوند، نه با آن‌ها بازی صمیمانه‌ای می‌کنند، نه آن‌ها را با خود به مسافرتی و تفریحی می‌برند، نه از درس و بحث و وضعیت آن‌ها سؤال می‌کنند و نه غم و اندوه بیرون خانه را پشت در گذاشته و نشاط و شادی را به خانه می‌آورند. ناگهان یک وقت چشم باز می‌کنند و می‌بینند که فرزندشان دچار انواع انحرافات و آسیب‌های معنوی و اخلاقی شده، ولی دیگر کار از کار گذشته است و فقط باید حسرت گذشته را بخورند.

چند نکته تربیتی

در باره تربیت فرزندان چند نکته هست که شاید تذکرش به‌جا باشد.

نکته اول؛ اخلاق و تربیت دیدنی

اولاً این را بدانیم که تربیت، اخلاق و عرفان بیش از آن‌که و پیش از آن‌که خواندنی و شنیدنی باشد، دیدنی است؛ یعنی نباید اخلاق خوش و روحیات عرفانی را فقط در کتاب‌ها خواند و یا در سخنرانی‌ها شنید،



آن چه عمیقاً در جان و دل انسان اثرگذار و عامل تربیت است، دیدن رفتارهای اخلاقی و الگوهای عرفانی است. اگر ما همشیه و وصف آب خنک و زلال را بشنویم و بخوانیم، اما در عمل آب شور بخوریم، هیچ‌گاه نیازمان برطرف نمی‌شود و سیراب نمی‌شویم.

مرغ کو ناخورده است آب زلال هم در آب شور دارد پر و بال باید الگوهای عملی اخلاقی و عرفانی را دید تا به تربیت عملی و اخلاق پایدار دست یافت.

چگونه خانواده و فرزندان مان را حفظ کنیم؟

وقتی آیه **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...﴾** ای مؤمنان خود و خانواده‌تان را از آتش جهنم حفظ کنید، نازل شد از پیامبر ﷺ سؤال کردند: یا رسول الله! این‌که خداوند فرموده خودتان را از عذاب حفظ کنید را می‌فهمیم، می‌دانیم اگر به واجبات الهی عمل کنیم و حرام‌ها را ترک کنیم، دچار عذاب جهنم نمی‌شویم، ولی این‌که خداوند می‌فرماید خانواده و اهل‌تان را هم از عذاب آخرت حفظ کنید، این چگونه است؟
حضرت فرمودند:

﴿إِعْمَلُوا الْخَيْرَ وَذَكِّرُوا بِهِ أَهْلِيكُمْ...﴾!

خودتان عامل به خوبی‌ها باشید و آن را به خانواده خود تذکر دهید.

فرمودند: اول خودتان اهل عمل باشید، بعد نصیحت و موعظه برای بچه‌ها داشته باشید.

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

از مادر متدینی در تهران، که چهار فرزند تحصیل‌کرده، متدین، بااخلاق و موفق داشت، سؤال کردند: شما چطور بچه‌هایتان را به این خوبی تربیت کردید؟ یک جمله گفت: من آن چه دوست داشتم بچه‌هایم بشوند،

۱. دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۸۲. «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ قَالَ النَّسِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ نَقَى أَنفُسَنَا وَأَهْلِيْنَا؟ قَالَ: اعْمَلُوا الْخَيْرَ وَذَكِّرُوا بِهِ أَهْلِيكُمْ، فَأَتَوْهُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ».



خودم عمل کردم.

این رمز موفقیت این مادر در تربیت بوده است. اگر دوست دارم بچه‌هایم راستگو باشند، خودم باید راست بگویم، اگر دوست دارم غیبت نکنند، خودم نباید غیبت بکنم، اگر دوست دارم پاک و باتقوا باشند، خودم باید مراعات کنم و تقوا داشته باشم، اگر دوست دارم متدین و اهل رعایت نماز و روزه و حجاب و عفاف باشند، خودم باید عامل باشم. برخلاف بعضی که آن‌چه خود نبودند و به آن عمل نکردند، دوست داشتند بچه‌هایشان آن‌گونه شوند و این امکان ندارد؛ چون بچه‌های ما آن‌گونه می‌شوند که ما هستیم، نه آن‌گونه که ما می‌خواهیم و دوست داریم.

کسی درس اخلاق نمی‌گفت، عمل می‌کرد

مرحوم شهید بهشتی در یکی از خاطرات‌شان می‌فرمود: من یک وقتی از حضرت امام خمینی پرسیدم آقا! موقعی که شما طلبه جوانی بودید، چه کسی در قم درس اخلاق می‌گفت؟ امام فرمودند: آن موقع کسی درس اخلاق نمی‌گفت، انسان‌های اخلاقی بودند که ما آن‌ها را می‌دیدیم و از عمل‌شان درس می‌گرفتیم.

کسانی مثل آیت‌الله شیخ ابوالقاسم کبیرقمی رحمته یا آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمته که بسیار ساده و ساده‌زیست و بی‌تکلف و تشریفات و مهربان و متخلّق بودند. یک وقتی در کوچه‌های قم که از شب قبل باران باریده بود، آب و گل جمع شده بود و عبور و مرور سخت بود، یک طلبه‌ای که برای رسیدن به محل درس با سرعت می‌رفت، وارد گل شد و کفش او در گل ماند و بدون کفش و متحیر در کنار دیوار ایستاد.

در همان وقت درس خارج آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم و شخص اول علمای شیعه تمام شد و ایشان از مسجدی که محل درس‌شان بود، خارج شدند. چشم‌شان به طلبه‌ای که کنار دیوار ایستاده بود و کفش او که در گل مانده بود، افتاد و همه چیز را فهمیدند، بلافاصله کفش خودشان را جلوی پای آن طلبه جفت کردند و شلوارشان را بالا زدند و با پای برهنه از همان گل عبور کنند.

طلبه‌ای که کنار دیوار ایستاده بود و گویی شوکه شده بود گفت: آقا! شما



چرا کفش‌تان را در آوردید؟ من خودم یک کاری می‌کنم، آقا فرمودند: نه، شما درس داری پیوش و برو به درس برس، خانه ما نزدیک است من بابرهنه می‌روم و بعد پایم را می‌شویم، شما برو. این رفتار از بزرگ‌ترین عالم شیعه، که استاد بزرگانی مثل امام خمینی رحمته، آیت‌الله گلپایگانی رحمته، آیت‌الله اراکی رحمته و... بود و ریاست و زعامت شیعیان در زمان غیبت را برعهده داشت، از صدها درس اخلاق و تربیت بالاتر نیست؟ این بزرگان تواضع و افتادگی و صداقت و پاکی و اخلاق را با عمل‌شان یاد می‌دادند. به قول حافظ:

من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست

صد گدای هم‌چو خود را بعد از این قارون کنم

آن‌که به اسمای حسناى الهی رسیده و از صفات الله بهره‌ای برده و جلوه‌ای گرفته، می‌تواند نیازمندان دیگر را دستگیری کند و برای آن‌ها هم نورافشانی نماید.

فرزندان غیر دینی در خانواده‌های دینی

در جلسات گذشته هم به این موضوع اشاره شد که ما بعضاً می‌بینیم در خانواده‌های مذهبی که اهل نماز، روزه، هیأت، مسجد و ظواهر دینی هستند، فرزندان‌شان دینی نیستند و این سؤال وقتی جدی‌تر و پیچیده‌تر می‌شود که می‌بینیم گاه برعکس، در خانواده‌های غیردینی که اهل تقید به مسایل، احکام شرعی، حجاب، خمس، نماز و... نیستند، فرزندان‌شان دینی و صالح و مقید به حلال و حرام درمی‌آیند (البته باز تأکید می‌کنم این مسأله کلیت ندارد) چرا این‌گونه است؟

یک دلیل این مسأله همین است که فرزندان ما بعضاً از ما ظواهر دین، انجام اعمال و مناسک مذهبی را می‌بینند، ولی عمق واقعی دینی و اخلاق دینی و الهی را نمی‌بینند. انجام نماز، روزه، سینه‌زنی و حجاب را می‌بینند، ولی صداقت و صفا و مهربانی، جسوری در سختی‌ها و پا روی نفس گذاشتن بر نفس در عصبانیت‌ها را نمی‌بینند. بلکه برعکس از همان پدر نمازخوان مسجدی اهل هیأت پرخاشگری و فحش و بدزبانی می‌بینند، از همان مادر اهل حجاب و نماز و روضه، غیبت و نیش و کنایه



و دل شکستن و آبروی دیگران را بردن می‌بینند. طبعاً فرزندی که همه چیز را از ظاهر و باطن و ریز و درشت زندگی والدین خبر دارد، نمی‌شود توقع داشت فقط ظاهر دینی ما را ببیند و درس بگیرد و کاری به باطن غیردینی ما نداشته باشد. فرزند می‌گوید: پدر عزیز! نمازت خود تو را درست نکرد و برای تو اثر اخلاقی نگذاشت، آن وقت شما از من می‌خواهید نمازخوان بشوم؟ مادر عزیز! آثار حجاب و مناسک ظاهری دین در خودت اثر نگذاشت، می‌خواهی آن را به من توصیه کنی؟

درد دل یک فرزند در خانواده دینی

چندی پیش نامه‌ای از یک دخترخانم به دستم رسید که نوشته بود: من در خانواده‌ای هستم که پدرم به مذهبی بودن معروف است و همه حاضرند پشت سرش نماز بخوانند، همیشه در صف اول جماعت و مقید به نماز اول وقت است، کسی باور نمی‌کند همین پدر، که در بیرون خانه این طور دینی است، وقتی به خانه می‌آید برای اهل خانه و بچه‌ها شمر می‌شود و بسیار بد اخلاق است، با کوچک‌ترین بهانه پرخاش می‌کند، دعا و سر و صدا راه می‌اندازد و بسیار عصبانی و تند است. چندی پیش با برادرم، که حدود هفده هیجده سال دارد، بر سر موضوع کوچکی دعوا راه انداخت و با عصبانیت چیزی را پرت کرد که به سر برادرم خورد و او الآن دو سه ماه است در کما رفته است. ما در این خانه چه کنیم؟

ببینید این درد دل صادقانه و چاره‌جویی یک دختر جوان بود که درمانده شده، البته می‌دانیم که این‌گونه موارد بسیار کم و نادر است، ولی مقصود این‌که همین پدر بد اخلاق با ظاهر دینی، بچه‌هایش را بی‌دین می‌کند. بچه می‌گوید این چه نمازی است که خودت را درست نکرد، پس چه فایده‌ای دارد؟ چرا من بخوانم؟



در برخی خانواده‌های غیردینی آرامش هست

برعکس بعضاً در خانواده‌هایی که اهل رعایت ظواهر دین نیستند، اما با همه مهربان‌اند، صمیمی و خوش‌رفتارند، عصبانیت و تندی ندارند و خودشان را در سختی‌ها و ناملايمات کنترل می‌کنند و یک آرامش نسبی در خانه به وجود آورده‌اند، بچه هم که در این خانه‌ها دچار تناقض رفتار و اخلاق والدین نمی‌شود، خودش طبق فطرت راه را پیدا می‌کند و دینی می‌شود.

دین‌داری کاریکاتوری جاذبه ندارد

دین ما دین بسیار قشنگی است، جذاب است و فطرت‌ها و دل‌های پاک را به خود جذب می‌کند؛ مشروط به این‌که به همه جای آن عمل شود، یعنی هم اعمال دینی را رعایت کنیم و هم به اخلاق دینی پایبند باشیم و دین‌داری کاریکاتوری نداشته باشیم.

شما در کاریکاتورها می‌بینید که اعضا و اجزای یک تصویر، تناسب ندارد؛ مثلاً یک بینی بزرگ روی یک سر کوچک کشیده شده و لذا خنده‌دار می‌شود، حال اگر دین‌داری ما هم هماهنگ نباشد، یعنی یک بخش آن خیلی جدی و محکم گرفته شود و بخش دیگر آن بی‌اهمیت تلقی شود و به آن توجهی نشود، خنده‌دار و مضحک می‌شود و طبعاً جذابیت لازم را نخواهد داشت.

شهید مطهری در کتاب «امدادهای غیبی در زندگی بشر» نقل می‌کند:

در یکی از شهرستان‌ها یکی از کسبه خیلی مقدس بود، خدا به او فرزندی نداده بود جز یک پسر، که این تک پسر برایش خیلی عزیز بود. طبعاً لوس و نُرو و حاکم بر پدر و مادر بار آمده بود. این پسر کم‌کم بزرگ و جوانی برومند شد. جوانی، فراغت، پول‌داری، لوسی و نُری دست به دست هم داده بود و او را جوانی هرزه بار آورده بود، پدر بیچاره خیلی ناراحت بود و بچه به سخنان وی گوش نمی‌داد. از طرفی چون یگانه فرزند پدر بود، حاضر نمی‌شد طردش کند، یا با قاطعیت و تندی با او برخورد کند، می‌سوخت و می‌ساخت.

کار هرزگی فرزند به جایی رسید که کم‌کم در خانه پدر، که هیچ وقت جز مجالس مذهبی مجلسی تشکیل نمی‌شد، بساط شراب‌خواری پهن



می‌کرد و تدریجاً زنان هر جایی را می‌آورد. پدر بیچاره دندان به جگر می‌گذاشت و چیزی نمی‌گفت.

در آن اوقات تازه گوجه فرنگی به ایران آمده بود، عده‌ای علیه این گوجه مثلاً ملعون فرنگی تبلیغ می‌کردند به این عنوان که فرنگی است و از فرنگ آمده، مردم هم نمی‌خوردند و تدریجاً مردم آن شهر حساسیت شدیدی درباره گوجه فرنگی پیدا کرده بودند و از هر حرامی در نظرشان حرام‌تر بود. در آن شهر به این گوجه «ارمنی بادمجان» می‌گفتند، این لقب از گوجه فرنگی حادث‌تر و تندتر بود؛ زیرا کلمه گوجه فرنگی فقط وطن این گوجه را مشخص می‌کرد، ولی کلمه ارمنی بادمجان مذهب و دین آن را معین می‌کرد. قهراً در آن شهر تعصب و حساسیت مردم علیه این تازه وارد بیشتر بود.

روزی اهل خانه به آن حاجی، که پسرش هرزه و لالابالی شده بود و خودش خون می‌خورد و خاموش بود، خبر دادند که امروز آقا پسر شما کار تازه‌ای انجام داده است و یک پاکت ارمنی بادمجان با خود به خانه آورده است. پدر وقتی این را شنید دیگر تاب و توان را از دست داد، آمد پسر را صدا زد و گفت: پسر شراب خوردی صبر کردم، دنبال فحشا رفتی صبر کردم، قمار کردی صبر کردم، خانه‌ام را مرکز شراب و فحشا کردی صبر کردم، حالا کار را به جایی رسانده‌ای که ارمنی بادمجان به خانه آورده‌ای؟ این یکی را دیگر نمی‌توانم صبر کنم، دیگر از تو گذشتم و باید از خانه من، به هر گوری که می‌خواهی، بروی.^۱

این نوع دین‌داری، دین‌داری کاریکاتوری است که یک جای اصلی و مهم دین‌داری را نادیده بگیرد، یک جای جزئی و غیر مهم را برجسته و مهم کند و روی آن حساس شود.

دین مجموعه‌ای مانند یک پازل است که اگر همه اجزا و قطعات آن کنار هم قرار گیرد، شکل زیبا و جذابی از آن درمی‌آید.



کلام سید جمال الدین اسدآبادی رحمته

شما می‌دانید سید جمال الدین اسدآبادی یک آدمی بود که خیلی دنبال وحدت مسلمین و اصلاح امور آنان بود. اتحاد اسلامی خیلی برایش مهم بود و حس می‌کرد از تفرقه بین کشورهای اسلامی، که به دست دشمنان دین اتفاق افتاده، مسلمین خیلی ضربه خورده و می‌خورند. به همین جهت مسافرت‌های زیادی هم در کشورهای اسلامی و هم در کشورهای اروپایی و غربی رفته بود.

سید جمال جمله معروفی دارد که البته بنده نمی‌خواهم آن را تأیید کنم و کلیت آن مورد انتقاد است، ولی اجمالاً جمله قابل توجهی است. می‌گوید: من در کشورهای غربی مسلمان ندیدم، ولی اسلام را دیدم؛ برخلاف کشورهای اسلامی، که در آن مسلمان زیاد بود، ولی اسلام را ندیدم. حال این جمله مبالغه است و به کلیت آن نقد وارد است، نه در کشورهای غربی واقعاً همه چیز خوب و مطابق انسانیت و توصیه‌های اسلامی است و نه در کشورهای اسلامی خبری از اسلام نیست و همه پشت به دین کرده‌اند، ولی اجمالاً این درست است که ما مسلمانان به اندازه ادعاهای مان اهل عمل به همه دستورات دین نبوده‌ایم. نظم، نظافت، رعایت حقوق، وجدان کاری، اخلاق خوش، مراعات قانون و امثال این امور که بیشتر اخلاق اجتماعی دین است، را کنار گذاشته‌ایم و فقط به مناسک و دستورات عبادی فردی پرداخته‌ایم. لذا آن جذابیت لازم برای کشورهای غیرمسلمان را نداریم وگرنه بدون شک در این خلأ معنویت و اخلاق در دنیای مادی، اگر به همه ابعاد و اجزای دین عمل کنیم، الگوی عملی جهان خواهیم بود.

خاطراتی از سید مهدی قوام

خدا آقای سید مهدی قوام را رحمت کند که از خوبان اخلاقی تهران در دهه‌های سی و چهل بود و افراد بسیاری که به انحراف کشیده شده بودند را جذب دین کرد و با خدا آشتی داد. می‌گویند در تشییع جنازه‌اش صحن مطهر حرم حضرت معصومه علیها السلام پر بود از کلاه شاپوها که برای تشییع ایشان آمده بودند. این‌ها همان لات‌ها و داش‌هایی بودند که ظاهر



مذهبی نداشتند و به رسم قدیم با کلاه شاپو و دستمال یزدی می‌گشتند، ولی همه مریدهای سید مهدی قوام بودند و او جذب‌شان کرده بود. اخلاق عجیبی داشت و دلسوز مردم بود و بسیار بی‌ریا و بی‌تکلف در بین مردم بود و کارشان را راه می‌انداخت.

در مرگ او یک آقای خلی گریه می‌کرد و ضجه می‌زد، از او پرسیدند: شما فامیل آقا سید مهدی قوام هستید که این طور گریه می‌کنید؟

گفت: نه، ولی کسی هستم که آقا سید مهدی دستم را گرفت و از جهنم نجاتم داد. من دزد بودم، برای دزدی به منزل ایشان رفته بودم، نمی‌دانستم که در اتاق دیگر خوابیده است، داشتم فرش خانه را جمع می‌کردم که صدا زد آی آقا! آن فرش یک لنگه هست، به قیمت خیلی خوبی از تو نمی‌خرند، لنگه دیگرش این جاست، بیا هر دو را باهم ببر فلان دهنه بازار فرش فروش‌ها و بگو سید مهدی قوام من را فرستاده است. هر دو فرش را بفروش و برو یک گاری دستی بخر و روی آن میوه بفروش و کاسب بشو، دم غروب‌ها می‌آیم به تو سر می‌زنم، هر چه از میوه‌ها باقی مانده بود من از تو می‌خرم که ضرر نکنی و من از آن به بعد کاسب و حلال خور شدم. حال می‌خواهید برای از دست رفتن چنین آدمی، که مرا از جهنم نجات داد، گریه نکنم؟

یا یک بار دم غروب دید دو میوه‌فروشی که در گاری میوه می‌فروختند، یکی که میوه‌اش را تمام کرده بود به دیگری که کمی میوه داشت گفت: ول کن بیا برویم. دیگری گفت: صبر کن انشاء الله خدا یک خری را بفرستد تا همه میوه‌های من را هم بخرد باهم برویم.

سید مهدی قوام که به سمت خانه‌اش می‌آمد، این حرف را شنید و فریاد زد: بیا، بیا، خدا خرش را فرستاد، بیا، خودم همه را می‌خرم. دلسوز و مهربان به مردم بود و ضعیفان را از یاد نمی‌برد و همین اعمال خاص و اخلاقیات زیبای او بود که همه به او ارادت داشتند و عالم و عامی مقدس و حتی به ظاهر غیردینی‌ها و لات‌ها جذب او می‌شدند.



نکته دوم: ایجاد زمینه‌ها و بسترهای تربیت دینی

سعدی در گلستان ضمن داستانی یک بیت زیبایی دارد:
پرتو نیکان نگیرد آن‌که بنیادش بد است

تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است
یعنی آن‌که زمینه و جوهره و ذاتش بد است، نمی‌تواند به سمت خوبی‌ها
بیاید و خلق و خوی صالحان را پیدا کند و شبیه گردویی است که اگر
بالای گنبدی بیندازند آن‌جا ثابت نمی‌ماند و می‌لغزد و پایین می‌افتد.
تربیت هم بر این‌گونه افراد ناهل اثر ندارد، البته شکی نیست که این
مطلب به عنوان یک اصل علمی و تربیتی صحیح نیست و هر انسانی قابل
اصلاح و تربیت است و این شعر هم از باب مبالغه‌های شاعران هست،
ولی در هر حال اهمیت زمینه و جوهره سالم و شایسته در تربیت به هیچ
وجه قابل انکار نیست.

بدون شک انسانی که از کودکی و بلکه قبل از آن برایش زمینه‌های توحیدی
و الهی فراهم شده و پدر و مادرش پایه‌های شخصیتی او را براساس پاکی و
راستی و درستی ساخته باشند، مانند زمین مستعد و آماده‌ای است که نهال
را بهتر در خود شکوفا می‌کند تا یک کویر خشک شوره‌زار. به قول حافظ:
گوهر پاک بیاید که شود لایق فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود
از این رو عالمان تربیتی مهم‌ترین برنامه تربیتی را زمینه‌سازی تربیت و
فراهم کردن بستر جهت شکوفایی استعدادها و فرزندان می‌دانند.

زمینه‌سازی مهم‌ترین روش تربیتی اهل بیت علیهم‌السلام

شاید اگر در سیره قولی و عملی معصومین علیهم‌السلام جستجوی کاملی کنیم،
بیشترین و مهم‌ترین روش‌های تربیتی ایشان را معطوف به زمینه‌سازی
تربیتی در کودکان بباییم.

چه روش‌ها و توصیه‌های زمینه‌ساز قبل از تولد، که شامل توجه و دقت
در انتخاب همسر شایسته، تأثیر وراثت در تربیت، چگونگی آمیزش و آداب
و رفتارهای مناسب در هنگام انعقاد نطفه، تغذیه حلال هنگام بارداری و
توجه و مراقبت به حالات مادران در آن زمان؛ و چه روش‌ها و دستورات
زمینه‌ساز بعد از تولد، مانند اذان و اقامه گفتن در گوش بچه، کام برداشتن



او، نام‌گذاری مناسب، عقیده، دعا برای فرزندان، رعایت بهداشت جسمی؛ و چه دور کردن و زدودن زمینه‌های منفی و آلوده کننده شخصیت کودک، که جمع‌آوری همه این توصیه‌های تربیت توحیدی و الهی و تحلیل و تفسیر آن‌ها خود کتاب مفصلی است، و در جای خود باید به آن پرداخته شود. مهم‌ترین کار تربیتی همین فضا سازی‌ها و بسترسازی‌های رشد و تربیت دینی و مذهبی است.

جفای برخی والدین در حق فرزندان

متأسفانه برخی پدران و مادران نه تنها از ابتدای انعقاد نطفه و دوران بارداری و پس از تولد زمینه‌های دینی آن‌ها را فراهم نمی‌کنند، بلکه بستر غفلت و بی‌دینی و دوری از عفاف و حیا را برای آن‌ها مهیا می‌کنند. بچه‌های معصوم را از سنین دو سه سالگی در کلاس‌های رقص مختلط یا شنای مختلط می‌فرستند، در منزل ماهواره با چند هزار شبکه، که غالب آن‌ها ناسالم است، را نصب می‌کنند، اجازه فعالیت بدون ضابطه و نامحدود در فضای مجازی و شبکه‌های مختلف اجتماعی را به بچه‌ها می‌دهند، آن وقت پس از بلوغ اگر بچه‌های‌شان دچار انواع انحراف و فساد و هرزگی شدند، حکومت را مقصر می‌دانند.

چندی پیش نوجوانی ۱۳ ساله نامه‌ای را برای ما نوشته بود و راهنمایی می‌خواست. او نوشته بود: من مبتلا به عادت زشت خودارضایی هستم که گناه بزرگی است و خیلی به من ضرر زده است. شروع آن به این علت بود که ما در خانه ماهواره داریم، یک بار من در اتاقم بودم و پدر و مادرم گمان می‌کردند من خواب هستم و در اتاقم باز بود. از لای در فیلمی را که نگاه می‌کردند دیدم و خیلی تحریک شدم و از آن به بعد به تدریج دچار عادت به این گناه شدم و نمی‌دانم چه کنم؟

عوض آن‌که زمینه پاکي و حیای فرزندشان را فراهم کنند، بستری برای گناه‌آلودگی او مهیا کرده‌اند و چه بسا از مواردی که والدین عاق فرزندان خود می‌شوند و با ظلم و جفای خود باعث بدبختی آن‌ها می‌شوند، همین زمینه‌سازی انحراف آنان باشد.



پیامبر ﷺ فرمودند:

«يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَيْهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنْ
عُقُوقِهِمَا»؛^۱

همان طور که فرزند گرفتار عاق والدین می‌شود، والدین نیز (در صورت ظلم و ستم) عاق فرزند می‌شوند.

درود بر پدران و مادرانی که با ایمان و باورهای خود، با عمل به دستورات و توصیه‌های دینی، با مراعات سفارشات معصومین (علیهم‌السلام) درباره ازدواج و تولید نسل پاک و آماده‌سازی محیط برای تربیت فرزندان، اولاد صالح و خودمی برای دین و دین‌داران پرورش می‌دهند.

محیط خانوادگی و زمینه‌های تربیتی شهید مطهری رحمته

خدا شهید بزرگوار علامه مطهری را رحمت کند که پرورش و تربیت او نمونه یک تربیت الهی بود.

در مصاحبه‌ای از رهبر بزرگوار انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای (دام ظلّه العالی) سؤال شد چرا مطهری، مطهری شد و چه عواملی در تکوین شخصیت این بزرگوار مؤثر بوده است؟ ایشان فرمودند:

اولاً محیط خانوادگی آقای مطهری ممتاز بود. اولین معلم ایشان پدرش بود، با این که مطهری از پدر خود خیلی بالاتر و بزرگ‌تر بود، اما آن پدر بود که این مرد بزرگ را توانست در دامان خود تربیت کند. او جزو روحانیونی بود که از جنبه‌های معنوی و زهد و تقوا فرد متمایز بود و خود مرحوم مطهری عمیقاً به پدرشان ارادت می‌ورزید و احترام پدرش را در حد زیاد و کم نظیر نگه می‌داشت.

خود شهید مطهری می‌گفت: من توجه به عبادت و ذکر و اخلاق اسلامی را از پدرم یاد گرفتم.

استاد شهید در یکی از کتاب‌هایش می‌نویسد:

چه مانعی دارد که من ذکر خیری از پدر بزرگوام بکنم؟ از وقتی که یادم می‌آید این مرد بزرگ و شریف هیچ وقت نمی‌گذاشت و نمی‌گذارد وقت خوابش از سه ساعت از شب گذشته به تأخیر



بیفتد. حداقل دو ساعت به طلوع صبح مانده بیدار می‌شود و حداقل قرآنی که تلاوت می‌کند یک جزء است و با چه فراغت و آرامشی نماز شب می‌خواند.

حالا تقریباً صد سال از عمرش می‌گذرد و هیچ وقت نمی‌بینم که یک خواب ناآرام داشته باشد و همان لذت معنوی است که این چنین نگاه‌اش داشته است. یک شب نیست که پدر و مادرش را دعا نکند. یک شب نیست که تمام خویشاوندان و ذی‌حقان و بستگان دور و نزدیک را یاد نکند، این‌ها دل را زنده می‌کند.^۱
در جای دیگر می‌نویسد:

ما که بچه بودیم در منزل خودمان از هفت هشت سالگی کاملاً یادم هست اصلاً این که ماه رجب دارد می‌آید مشخص بود، می‌گفتند یک هفته مانده، پنج روز مانده، سه روز مانده. احتمالاً امشب ماه رجب است برویم برای استهلال، می‌رفتند ماه را ببینند تا اعمال ماه را به جای آورند. دو ماه رجب و شعبان را پیوسته روزه می‌گرفتند و به ماه مبارک رمضان متصل می‌کردند.^۲

خاطره همسر شهید مطهری

در چنین محیطی و با پرورش چنین مریانی شهید مطهری معلم بزرگ انقلاب شد که پیامبر در خواب لب‌هایش را می‌بوسد.
همسر محترم ایشان نقل می‌کردند: دو سه شب قبل از شهادت آقای مطهری با صدای گریه شدید او در سحر، از خواب پریدم. ایشان قبلاً هم سحرها گریه می‌کرد، ولی این دفعه جور دیگری بود و گویی ضجه می‌زد، گفتم آقا! چیزی شده؟ گفتند: خانم! حادثه مهمی در زندگی من می‌خواهد به وجود بیاید، من الآن خواب دیدم که به همراه آقا روح‌الله (حضرت امام) وارد مسجد الحرام شدیم، از خانه خدا شخصی بسیار نورانی و با عظمتی خارج شد و به طرف ما آمد که من فهمیدم پیامبر خداست، به طرف من می‌آمد، من به احترام آقا روح‌الله خودم را کنار کشیدم و عرض کردم یا رسول



۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۵، ص: ۴۸۶.

۲. آشنایی با قرآن، شهید مطهری، ج ۸، ص ۲۳۳.

الله! فرزند شما هستند و به امام اشاره کردم. پیامبر ﷺ به سمت امام رفتند او را در آغوش گرفتند و بعد به طرف من آمدند و من را در آغوش گرفتند و لب‌هایم را بوسیدند که از خواب پریدم، هنوز گرمی بوسه پیامبر را حس می‌کنم. یک حادثه‌ای قرار است برای من پیش بیاید. آن حادثه همان شهادت‌اش بود که پس از آن همه خدمات دینی و علمی و اجتماعی به خدمت پیامبر اکرم در ملکوت اعلی رفتند و مزد زحمات‌شان را گرفتند.

چکیده

همان‌گونه که والدین در هنگام بیماری، بدون لحظه‌ای تأخیر، در پی مداوای جسمی فرزند برمی‌آیند باید در تربیت اخلاقی هم حساسیت به خرج داده و در جهت رشد معنوی و اجتماعی مثبت فرزند کوشا باشند. خداوند مراقبت مؤمنان از خود را واجب دانسته و مسؤولیت مراقبت و حفظ خانواده را هم بر عهده سرپرست خانواده گذاشته است. باید به این دو نکته مهم واقف بود که اولاً اخلاق و تربیت دیدنی است نه شنیدنی؛ ثانیاً باید بسترو زمینه تربیت را ایجاد کرد.

دفتر مطالعات پژوهش‌ها
و ارتباطات حوزوی



—* روضه *—

يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا
تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا
وَجِيهَةَ عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

بعد از رحلت پیغمبر ﷺ می خواستند رابطه بین امت و امامت را قطع کنند و حضرت زهرا (ع) این را می دید که اگر این رابطه قطع شود امت از امامت به طور کامل جدا شود رنگ رشد و قرب خدا و هدایت را دیگر نخواهند دید، لذا حضرت زهرا (ع) با تمام وجود آمد به میدان که نگذارد رابطه بین امت و امامت به طور کلی گسسته شود.

بله یک عده ریزش کردند و از دور امیرالمؤمنین رفتند، اما حضرت زهرا (ع) آمد کاری کرد که نشان دهد حق همان جایی است که امام هست، همان جایی که ولی خدا هست که در طول تاریخ مردم حق را بتوانند بشناسند. این شبها در مدینه صدای ناله ها بلند می شود، پیغمبر ﷺ یک دختر بیشتر نداشت و در واقع یک فرزند از او بیشتر نمانده بود که حضرت زهرا (ع) بود، و صدای ناله ها او این شبها در مدینه بلند شنیده می شود.

مرحوم حسان، همین شاعر ارجمند حسان چایچیان می گوید من از علامه امینی سؤال کردم: شما که به مدینه خیلی رفتید، شما که سر و سری با اهل بیت (ع) داشتید، توانستید بفهمید مدفن حضرت زهرا کجاست؟ (این جریان را آیت الله خزعلی از حسان چایچیان نقل کرده است.)

علامه امینی (ع) که خیلی منقلب بود گفت که آقای حسان من هر موقع مدینه رفتم فقط صدای ناله از مدینه شنیدم. اصلاً دیگر حواسم نبود که دنبال قبر حضرت باشم، از همه مدینه ناله می شنیدم.

مدینه کوچه هایت بوی زهرا می دهد صدای غربت شبهای مولا می دهد
مدینه در کدامین کوچه زهرا را زدند به پیش چشم طفلان بار مولی را زدند
الله اکبر، مثل فرداشبی، امیرالمؤمنین خود باید در نیمه شب زهرايش را غسل دهد. خیلی سخت است یک مرد جوان در جوانی همسرش را از دست بدهد که او هم جوان بود. و از آن سخت تر این است که خود باید ایشان را غسل دهد،



و از آن سخت‌ترین است که همسرش مجروح هم باشد که در هنگام غسل دستش به جراحت‌ها بخورد، و از آن سخت‌ترین است که این غسل را باید جلوی چشم بچه‌های کوچکش انجام دهد. و همه این سختی‌ها را امیرالمؤمنین تحمل کرد اما به خاطر زینب (علیها السلام) چهار پنج ساله‌اش به روی خودش نیاورد؛ من عرض می‌کنم یا علی نبودی بیینی زینبت در روز عاشورا چه‌ها دید، چندان از عزیزانش را پیش چشمش شهید کردند! و سر برادرانش را در مقابل دیدگانش جدا کردند؛
سه مرتبه یا حسین.

صلی الله علیک یا ابا عبدالله و رحمة الله و برکاته





تحکیم پیوندهای مقدس؛ تربیت فرزندان (۲)

در جلسه قبل بیان شد مهم‌ترین بخش تربیت کودک، پایه‌ریزی تربیتی و ایجاد زمینه‌های شخصیت دینی اوست. برخلاف برخی که تربیت کودک را از سن خاصی می‌دانند در توصیه‌های دینی و سیره قولی و عملی اهل بیت (علیهم‌السلام) تربیت نه تنها از دوران بارداری و انعقاد نطفه، بلکه از قبل ازدواج و پیش از تولد فرزند و با انتخاب همسر شروع می‌شود و عامل وراثت از همان زمان نقش خود را ایفا می‌کند. این‌که از پیامبر گرامی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل شده که فرمودند:

«برای نطفه‌های خویش بهترین همسران را انتخاب کنید؛ زیرا اخلاق فرزندان ریشه در اخلاق گذشتگان دارد»^۱

روایت شده است که امام صادق (علیه‌السلام) خطاب به مردی که قصد ازدواج داشت، فرمودند:

«أَنْظُرُ أَيْنَ تَصْعُ نَفْسُكَ، وَمَنْ تُشْرِكُهُ فِي مَالِكَ، وَتُظْلِعُهُ عَلَى دِينِكَ وَسِرِّكَ وَأَمَانَتِكَ»^۲

دقت کن و ببین وجود و هستی خود را کجا قرار می‌دهی و چه کسی را شریک مال و زندگی و محرم اسرار و امانت خود قرار می‌دهی.



۱. نهج الفصاحه، ص ۳۸۱، ح ۱۱۳۱. «تَخَيَّرُوا لِنُطْفَيْكُمْ فَأَبْنِكُوا الْأَكْفَاءَ وَانْكُحُوا إِلَيْهِمْ».
۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۸۶، ح ۴۳۵۸.

این روایات و همه روایات مشابه، که در منابع حدیث ما کم هم نیستند، نشان از حساسیت عامل وراثت و اهمیت زمینه‌سازی تربیتی، از هنگام ازدواج و پیش از تولد فرزند دارند.

زمینه‌سازی‌های قبل از فرزند دار شدن

پس از انتخاب همسر شایسته، سفارش‌ها و آدابی برای زمان آمیزش و انعقاد نطفه از قبیل: مراقبت‌های روحی و جسمی هنگام بارداری؛ به‌خصوص پرهیز از گناه و لقمه حرام، توصیه به دعا و خواندن قرآن و توسلات خصوصاً برای مادران در دوران بارداری که بسیاری از این آداب و مستحبات در کتاب حلیة المتقین علامه مجلسی گردآوری شده است. بیان شده است که همگی زمینه‌سازی‌های تربیتی پیش از تولد فرزند می‌باشد. دانستن این آداب و رعایت آن‌ها برای زوج‌های جوان توصیه می‌شود. بسیاری از امور، که ما در همین دوران انعقاد نطفه و بارداری جزئی و کوچک می‌شماریم، چه بسا آثار بزرگی در تربیت فرزندان ما از خود به جا بگذارند و به تعبیر برخی روان‌شناس‌ها کوچک‌های بزرگ محسوب شوند.

سوزنی در مشک

نقل می‌کنند هنگامی که علامه محمد باقر مجلسی رحمته کودکی سه چهار ساله بود، شبی همراه پدر به مسجد جامع اصفهان برای نماز و عبادت رفت. پدر ایشان مرحوم ملا محمد تقی مجلسی، که خود از بزرگان عالمان اهل تقوا و معرفت و دانش بود، وارد مسجد شد و محمد باقر در حیاط مسجد ماند و بازی می‌کرد.

وقتی پدر از مسجد بیرون آمد دید پسرش محمد باقر سوزنی برداشته و در مشک پراز آب سقایی فرو کرده، که در اثر آن آب مشک به زمین می‌ریزد. با ناراحتی به خانه آمد و به همسرش گفت: من تا آن‌جا که ممکن بوده در تربیت این فرزند کوشیده‌ام و به‌خصوص در مورد غذایش که از راه حلال به دست آید کمال کوشش را نموده‌ام، ولی امشب عملی از این بچه دیدم که خلاف تربیت‌ها و مراقبت‌های ما بوده و آن این‌که سوزنی پیدا کرده و مشک سقایی در مسجد را سوراخ کرده بود. آیا شما اشتباهی



مرتکب شده‌ای که این کودک چنین کاری را کرده است؟ زن کمی فکر کرد و گفت: هنگامی که محمد باقر در رحم من بود به خانه همسایه رفتم، انارهای درشت و زیبایی درختِ خانه همسایه توجه مرا جلب کرد. پس من سوزنی را که همراهم بود در انار فرو کردم و کمی از آب انار را چشیدم. مرحوم ملا محمد تقی مجلسی راز این‌که چرا کودکش سوزن در مشک آب فرو کرده، را دریافت.

زمینه‌سازی‌های بعد از تولد فرزند

پس از ولادت فرزند نیز دستورات و آدابی سفارش شده که در بسترسازی و پرورش روح دینی او بسیار مؤثر می‌باشد، که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

اذان و اقامه در گوش نوزاد

از جمله آداب اسلامی تلاوت اذان و اقامه در گوش راست و چپ فرزند است که موجب دور شدن شیطان از او می‌باشد. پیامبر ﷺ فرمودند:

«مَنْ وُلِدَ لَهُ مَوْلُودٌ فَلْيُؤَدِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَلْيُقِمِّ فِي الْيُسْرَى، فَإِنَّ ذَلِكَ عِصْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَالْإِفْرَاعُ لَهُ»؛^۱ هر که دارای فرزند شود باید در گوش راست اذان و در گوش چپ او اقامه بگوید؛ چرا که این کار دور کننده شیطان از نوزاد و مصون کننده او از شرّ وسوسه‌های شیطان است.

و نیز فرمودند:

«يَا عَلِيُّ! إِذَا وُلِدَ لَكَ غُلَامٌ أَوْ جَارِيَةٌ، فَأَذِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَاقِمِّ فِي الْيُسْرَى؛ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّهُ الشَّيْطَانُ أَبَدًا»؛^۲

علی جان! هرگاه برایت پسر یا دختری به دنیا آمد در گوش راست اذان و در گوش چپ او اقامه بگو که در این صورت شیطان به او صدمه‌ای نمی‌رساند. همان‌گونه که پزشکان و متخصصان کودک، از همان آغاز ولادت، برای



۱. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۶۲، ح ۴۱۸۱.

۲. تحف العقول، ص ۱۳.

ایجاد مصونیت در مقابل بیماری‌های جسمی، واکسن‌های متعددی را لازم و ضروری می‌دانند، پیشوایان دینی ما نیز با الهام از وحی الهی، از همان ابتدای ولادت، ایجاد برخی مصونیت‌ها در روح و روان نوزاد را به وسیله ذکر و تلقین لازم و ضروری شمرده‌اند.

یکی از بهترین واکسینه‌های روحی، روانی نوزاد در مقابل شیطان و وسوسه‌های شیطانی، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بر آن تأکید ورزیده‌اند، تلقین اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ نوزاد است.

اولین صدا در گوش نوزاد

خداوند متعال می‌خواهد اولین صدایی که نوزاد در عالم می‌شنود، ندای توحید و ولایت باشد، که با فطرت او هماهنگ است.

لذا از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«مُرُوا الْقَابِلَةَ أَوْ بَعْضَ مَنْ يُلِيهِ أَنْ تُقِيمَ الصَّلَاةَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى، فَلَا يُصِيبُهُ كُفْرٌ وَلَا تَابِعَةٌ أَبَدًا»؛^۱

به قابله یا کسی که نزد طفل به دنیا آمده است بگویید در گوش راست نوزاد اقامه نماز را بگویید، اگر این کار را بکند گرفتاری‌هایی همانند دیوانگی و جن‌زدگی پیش نمی‌آید.

در روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«هنگامی که زمان زایمان حضرت فاطمه علیها السلام فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس و ام سلمه فرمودند در کنار فاطمه باشید، وقتی فرزندش به دنیا آمد و گریست، در گوش راست اذان و در گوش چپ او اقامه بگویید؛ چرا که هر جا همانند این کار انجام شود، نوزاد از شیطان درامان خواهد ماند»؛^۲

بنابراین سرعت عمل برای گفتن اذان و اقامه، پس از ولادت، این قدر مهم است که پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمودند بیاورید تا من اذان و اقامه در گوش



۱. کافی، ج ۶، ص ۲۳، ح ۲.

۲. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۵۲۵. «لَمَّا حَضَرَتْ وِلَادَةَ فَاطِمَةَ علیها السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِاسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ وَ أُمِّ سَلَمَةَ: اخْضُرَاها، فَإِذَا وَقَعَ وَلَدُها وَ اسْتَهَلَّ فَأَذِّنَا فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقِيمَا فِي أُذُنِهِ الْيُسْرَى؛ فَإِنَّهُ لَا يُفْعَلُ ذَلِكَ بِمِثْلِهِ إِلَّا عَصِمَ مِنَ الشَّيْطَانِ...».

طفل بخوانم، بلکه فرمودند شما این کار را انجام دهید. البته همان طور که نقل شده خود حضرت نیز در گوش حسن و حسین (علیهم السلام) اذان و اقامه گفته‌اند. ظاهراً مقصود حضرت این است که یک بار قبل از قطع بند ناف توسط کسانی که نزدیک طفل به دنیا آمده هستند، اذان و اقامه گفته شود و بار دیگر پس از قطع بند ناف توسط پدر و یا ترجیحاً توسط افراد وارسته و پاک طینتی که صاحب نفس هستند، این ادب و توصیه الهی انجام شود.

القای توحید در ناخودآگاه

این اذان و اقامه در گوش نوزاد نخستین آموزه دینی (توحید، نبوت، امامت و...) را به کودک القا می‌کند. البته این آموزش مستقیم نیست، ولی در ضمیر ناخودآگاه او تأثیر خواهد گذاشت.

توجه داشته باشیم که این توصیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) از ۱۴ قرن پیش، یعنی زمانی که هنوز احدی از تأثیرپذیری و حساسیت نوزاد نسبت به آهنگ‌ها و صداها خبر نداشت، به ما رسیده است. امروزه ثابت شده است که کودکان حتی در دوران جنینی به صداها و پیرامون خود حساسیت نشان می‌دهند و در ضمیر ناخودآگاه خود از آن تأثیر می‌پذیرند. نقل می‌کنند خانمی فرانسوی که تحت عمل جراحی قرار گرفت. زمانی که تیغ جراحی به عصبی از اعصاب مغز او رسید، در حالت بی‌هوشی مطلق شروع به خواندن سرودی آلمانی کرد. گروه جراحی شگفت زده شدند و شگفتی آن‌ها وقتی بیشتر شد که پس از عمل جراحی فهمیدند آن خانم اصلاً زبان آلمانی را فرا نگرفته است. پس از جستجو روشن شد که وقتی این خانم نوزاد بوده، سربازان آلمانی که به فرانسه حمله کرده و وارد محل سکونت وی شده بودند در آن هنگام سرود می‌خوانده‌اند و آن سرود در ضمیر ناخودآگاه وی نقش بسته است.



برداشتن کام با تربت و آب فرات

یکی دیگر از آداب ولادت، که زمینه‌ساز پرورش مذهبی فرزند است، برداشتن کام او با آب رود فرات و تربت امام حسین (علیه السلام) است. امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«حَبِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)، فَإِنَّهَا أَمَانٌ»؛^۱

کام فرزندان را با تربت امام حسین (علیه السلام) بردارند که باعث ایمنی او می‌گردد.

هم چنین فرمودند:

«حَبِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَتُرْبَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)، فَإِنَّ لَكُمْ يَكُنْ قِبَاءَ السَّمَاءِ»؛^۲

کام فرزندان تان را با آب فرات و تربت امام حسین (علیه السلام) بردارید و اگر آب فرات نبود، با آب باران کام او را بردارید. در روایت دیگر دارد اگر آب فرات نبود، با آب شیرین آمیخته از تربت سید الشهدا (علیه السلام)، کام او را بردارید.

مالیدن تربت سید الشهدا (علیه السلام) شفای دردها و مایه امن و امان جسمی و روحی است^۳ و چکاندن آب فرات، که طبق نقل برخی روایات پربکرت‌ترین نهر است،^۴ به کام نوزاد، در آمیختن آثار ولایت و عشق اهل بیت (علیهم السلام) با گوشت و پوست و خون کودک مؤثر است و زمینه‌ساز محبت و معرفت این خاندان پاک در وجود اوست.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مَا أَظُنُّ أَحَدًا يُحَنِّكُ بِمَاءِ الْفُرَاتِ إِلَّا أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛^۵

گمان ندارم کسی را با آب فرات کام بردارند، مگر این که محب ما اهل بیت خواهد بود.



۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۷۴، ح ۱۲.

۲. کافی، ج ۶، ص ۲۴، ح ۶.

۳. کامل الزیارات، ص ۲۸۲، ح ۴ و ۸ و ۱۰. «فَإِنَّ فِيهَا الشِّفَاءَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ الْأَمْنُ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ».

۴. همان، ص ۴۸، ح ۷. «الْفُرَاتُ وَ مَا مِنْ نَهْرٍ فِي مَشْرِقٍ وَ لَا فِي مَغْرِبٍ أَكْبَرُ بَرَكَةً مِنْهُ».

۵. همان، ح ۴.

عقیقه، ولیمه، تراشیدن موی سر و صدقه

یکی دیگر از آداب اسلامی، که برای حفظ سلامتی نوزاد و دفع بلاها و بیماری‌ها از او بسیار سفارش شده است، عقیقه کردن برای نوزاد است. به این معنا که هنگام ولادت فرزند، برای تضمین سلامتی او و قرار دادنش در پناه و حفاظت الهی، گوسفندی را قربانی کنند و گوشت آن را به دیگران؛ به‌ویژه به نیازمندان هدیه نمایند.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«كُلُّ مَوْلُودٍ مُرْتَهَنٌ بِالْعَقِيْقَةِ»^۱

هرنوزادی در گروی عقیقه است؛ یعنی در صورت عقیقه نکردن، در معرض انواع بلاها و بیماری‌هاست.

بهتر است عقیقه روز هفتم تولد فرزند باشد و مکروه است خود پدر و مادر بچه از گوشت آن بخورند، بلکه غذایی درست کنند و ولیمه دهند و مؤمنان را اطعام کنند.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«إِذَا وُلِدَ لَكَ غُلَامٌ أَوْ جَارِيَةٌ فَعُقِّ عَنْهُ يَوْمَ السَّابِعِ شَاةً أَوْ جَزُورًا وَكُلْ مِنْهَا وَأَطْعِمْ»^۲

هرگاه خداوند به شما فرزندی پسریا دختر عطا کرد، روز هفتم برای او گوسفندی نریا ماده، عقیقه کنید و اطعام نمایید.

حتی گفته شده اگر برای کسی در کودکی عقیقه نکرده‌اند، در آینده هر وقت برایش مقدور شد، خودش برای خود عقیقه کند.

یکی از دوستان، که سنی از او گذشته و عالمی باتقوا است، می‌گفت:

یک بار حالت سگته‌ای به من دست داد، چنان‌که مرگ را جلوی چشم خود می‌دیدم، به خانواده گفتم و سریع به اورژانس زنگ زدند و برایم آمبولانس آوردند قبل از آن‌که بیهوش شوم به پسرم اشاره کردم که سه تا گوسفند قربانی کن و نیاز نیست دنبال من به بیمارستان بیایی؛ چون احتمال زیاد می‌دادم که در کودکی برای من عقیقه نشده است. پسرم برای انجام سفارش من رفت و مرا به

۱. کافی، ج ۶، ص ۲۴، ح ۲.

۲. همان، ص ۲۸، ح ۷.



بیمارستان بردند. بعد از یکی دو ساعت که به هوش آمدم پسرم به بیمارستان آمد و گفت قربانی کردم. کم کم حالت به کلی خوب شد و از بیمارستان مرخص شدم. یقین داشتم که همین عقیده، ولو با سال‌ها تأخیر، مرگ مرا به تأخیر انداخت و بلا را رفع کرد.

خدا آیت‌الله آقای بهاء‌الدینی رحمته را رحمت کند. ایشان می‌فرمودند: شما امواج بلاها را نمی‌بینید که چطور شما را احاطه کرده‌اند، وگرنه هر چه از دست‌تان برمی‌آمد، از صدقه و قربانی و عقیقه و خواندن آیت الکرسی و امثال آن دریغ نمی‌کردید.

تراشیدن موی سر نوزاد در روز هفتم ولادت و هم وزن آن طلا و نقره صدقه دادن برای دفع بلا هم یکی از اعمال مستحبی است که به آن توصیه شده‌است. البته برای کسانی که توان مالی آن را دارند.^۱ علاوه بر آن که تراشیدن سر برای حفظ بهداشت و سلامتی کودک نیز مؤثر است.

همراه کردن حرز با نوزاد

آداب و مستحبات و توصیه‌های پس از تولد فرزند، که در روایات ما آمده، هم برای سلامتی روحی و معنوی و هم برای حفظ بهداشت و سلامتی جسمی نوزاد است و پایه‌ریزی ظاهر و باطن شخصیت کودک، هر دو مورد نظر و ملاحظه اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده است و همین امر جامعیت دین را نشان می‌دهد. یکی از همین توصیه‌ها برای در امان نگه داشتن کودک از خطرات و بلاها و بیماری‌ها همراه کردن حرز با اوست.

کودکان بیشتر از دیگران در معرض چشم‌زخم و خطرهای ناشی از آن هستند؛ چرا که در این دوران، کودک بسیار شیرین و خواستنی است و شیرین کاری‌ها و شیرین زبانی‌های آنان بیش‌تر نظرها را به سوی‌شان جلب می‌کند.

چشم زخم یکی از واقعیت‌های موجود در عالم است که از طرف معصومین علیهم‌السلام هم مورد تأیید قرار گرفته است.



۱. کافی، ج ۶، ص ۲۸، ح ۷. «إِذَا وُلِدَ لَكَ غُلَامٌ أَوْ جَارِيَةٌ... وَ اِخْلِقْ رَأْسَهُ يَوْمَ السَّابِعِ، وَ تَصَدَّقْ بِوِزْنِ سَعْرِهِ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً».

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«الْعَيْنُ حَقٌّ وَ لَيْسَ تَأْمَنُهَا مِنْكَ عَلَى نَفْسِكَ وَلَا مِنْكَ عَلَى غَيْرِكَ...»^۱

چشم زخم واقعیت دارد و تواز چشم زخم خودت نسبت به خود و نسبت به دیگران امنیت نداری.

در نهج البلاغه از حضرت امیر علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«الْعَيْنُ حَقٌّ وَالرُّقَى حَقٌّ»^۲

چشم زخم واقعیت دارد و توسل به دعا، برای دفع آن هم حق است.

در شأن نزول آیه ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ...﴾^۳ آمده است.

در قبيله بنی اسد افرادی بودند که قدرت چشم زخم داشتند و برخی از آن ها می خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را چشم زخم بزنند که آیه فوق به این مناسبت نازل شد.^۴

به هر حال افرادی هستند که به علت حسادت یا آلودگی های روحی دیگر از دریچه چشم، گویی تیرهای مرموزی به سمت کسی که به او حسد می ورزند، رها می کنند و او را مبتلا می سازند و حتی موجبات مرگ او را فراهم می سازند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«لَوْ نَبَشَ لَكُمْ مِنَ الْقُبُورِ لَرَأَيْتُمْ أَنْ أَكْثَرَ مَوْتَاكُمْ بِالْعَيْنِ؛ لِأَنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ»^۵

اگر قبرها برای شما شکافته شوند، خواهید دید که بیشتر مردگان از اثر چشم زخم (نه به اجل طبیعی) مرده اند؛ چرا که چشم زخم یک حقیقت است.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶، ح ۲۳.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۴۶، حکمت ۴۰۰.

۳. قلم، ۵۱، «و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می گفتند: «او واقعاً دیوانه ای است». و حال آن که قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست».

۴. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۱۵.

۵. همان.



پیامبر اکرم ﷺ هنگام عبور از کنار قبرستان، در مورد اثرات چشم‌زخم فرمودند:

«إِنَّ الْعَيْنَ لَتُدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ!»^۱

چشم‌زخم فرد سالم را در قبر قرار می‌دهد.

برای پیش‌گیری و مصونیت از آن، راه‌هایی از طریق اولیای دین سفارش شده است که از آن جمله می‌توان به حرزها؛ که دعاهای خاصی برای مصونیت از بلا می‌باشند به خصوص حرز امام جواد (علیه السلام) و حرز حضرت زهرا (علیها السلام) اشاره کرد.

خود حضرات معصومین (علیهم السلام) هم با خود حرز را همراه می‌کرده‌اند که مرحوم سید بن طاووس در کتاب «مهج الدعوات» حرزهای معصومین را بیان کرده است.^۲

کلام آقای بهجت رحمته درباره حرز

از مرحوم آیت‌الله بهجت رحمته نقل شده که فرمودند: من در مورد ختومات از استادم مرحوم آیت‌الله آقای قاضی رحمته چیزی نمی‌پرسیدم، اما گاه خود ایشان مطالبی را می‌فرمودند؛ از جمله می‌فرمودند: حرز امام جواد (علیه السلام) باید به بازو بسته شود و خاصیت آن؛ به خصوص برای باطل کردن سحر و طلسم، فقط در صورت بسته شدن به بازوست. هم چنین می‌فرمودند: بهتر است به بازوی راست بسته شود.

رعایت آداب شیردهی

بدون شک محور تربیت در خانه مادر است و تأثیر او؛ چه قبل از انعقاد نطفه، چه بعد از انعقاد نطفه و دوران بارداری و چه پس از تولد کودک بر فرزند قابل انکار و حتی قابل مقایسه با پدر نیست، لذا مراقبت‌ها و سیاست‌های او باید چندین برابر دیگران باشد تا فرزند سالم و صالحی را به جامعه و سرباز فداکاری را به دین و ولی خدا تحویل دهد.



۱. جامع الأخبار، ص ۱۵۷.

۲. رک: مهج الدعوات، ص ۱۴۶.

یکی از مراقبت‌های مادر مراعات آداب و مستحبات هنگام شیردهی نوزاد می‌باشد. از آن‌جا که تمام حالات و روحيات مادر به هنگام شیردهی بر روحیه و طبع کودک و بسترسازی تربیتی او تأثیری ماندگار می‌گذارد، به او توصیه شده؛ به خصوص هنگام شیر دادن، با طهارت و وضو باشد و تا حد امکان رو به قبله این کار را انجام دهد. موقع شیر دادن قرآن تلاوت کند و یا ذکر بگوید و یا روضه ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) را گوش کند، یا زیارت‌نامه‌ای از آن حضرت بخواند تا فرزندش را با محبت الهی و عشق حسینی بی‌مه کند. همان که مرحوم مرشد چلویی گفت:

من غم و مهر حسین با شیر از مادر گرفتم روز اول کآمد دستور تا آخر گرفتم
بر مشام جان زدم یک قطره از عطر حسینی بقتاز مشک و گلاب و ناهه و عنبر گرفتم
با این رعایت‌ها و عمل سنجی‌ها است که این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) شامل‌شان می‌گردد که فرمودند:

«إِذَا حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجَاهِدِ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِذَا وَضَعَتْ كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا تُدْرِي مَا هُوَ لِعَظْمِهِ، فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مَصَّةٍ كَعَدْلِ عَتَقٍ مُحَرَّرٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ، فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رِضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ عَلَى جَنْبِهَا وَقَالَ اسْتَأْنَفِي الْعَمَلَ فَقَدْ غُفِرَ لِكَ!»؛

هنگامی که زن باردار می‌شود، به منزله روزه‌دار شب زنده‌دار و مجاهدی است که با جان و مال خویش در راه خدا جهاد می‌کند؛ و هنگامی که وضع حمل می‌کند، پاداشی دارد که نمی‌دانی عظمت آن چقدر است؛ و هنگامی که شیر می‌دهد، در هر مکیدن آن پاداش آزاد کردن یکی از فرزندان اسماعیل برایش می‌باشد؛ آن‌گاه که دوران شیردادن تمام می‌شود، فرشته‌ای برپهلوی او می‌زند و می‌گوید: عمل را از نو آغاز کن که بی‌تردید آمرزیده شدی.

دوران شیرخوارگی کودک و میزان تأثیرگذاری حالات و ملکات روحی مادر به هنگام شیردهی، در روحیه و شخصیت کودک شگفت‌انگیز است؛ از این رو امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«همان‌گونه که برای انتخاب همسر جستجو می‌کنید، برای



شیردادن هم تحقیق کنید؛ چرا که شیرطبع کودک را عوض می کند»^۱

لذا اگر نیاز شد دایه‌ای فرزند را شیر دهد، در انتخاب آن مراقبت و دقت بسیار لازم است.

تأثیر عجیب شیر دهنده بر کودک

ابن ملجم مرادی، قاتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) از یک زن یهودی معاند و مخالف اسلام شیر خورده بود که از طرف جبرئیل امین وحی به عنوان اشقی الأشقیاء ملقب گشت.

از جناب شیخ فضل الله نوری پرسیدند چرا فرزند شما از معاندان اسلام و مخالفان مذهب تشیع گشته است؟ فرمود: در دوران طفولیت او، مادرش بیمار شد و نتوانست به او شیر بدهد، به ناچار برای او دایه‌ای گرفتیم تا او را شیر دهد، بعد از دو سال دوران شیردهی فهمیدیم که آن دایه ناصبی و از دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است. از همان روز احساس خطر کردم و چنین روزهایی را انتظار می‌کشیدم.

همین فرزند از زمینه‌سازان قتل پدرش شد بعدها هم از همین فرزند، کیانوری رهبر حزب منحرف توده به یادگار ماند. گندم از گندم بروید جوز جو.

نام‌گذاری فرزند

یکی از حقوق اولیه فرزند بر پدر، انتخاب نام نیکو برای اوست.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«مَنْ حَقَّ الْوَلَدُ عَلَى الْوَالِدَيْنِ يُحَسِّنُ اسْمَهُ وَيُحَسِّنُ أَدَبَهُ»^۲

حق فرزند بر پدر و مادر، آن است که نام فرزند را نیکو قرار دهد و او را با ادب و آراسته تربیت کند.

اسم، فقط یک لفظ نیست که بر فرزندان مان برای صدا زدن می‌گذاریم، یک شناسنامه کوچک است که هویت دینی و مذهبی فرزندانمان را معین می‌کند. شما وقتی در یک کشور اروپایی اسم کسی را بشنوید که او را



۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۶۸. «أَنَّ عَلِيًّا ع كَانَ يَقُولُ تَخَيَّرُوا لِلرِّضَاعِ كَمَا تَخَيَّرُونَ لِلنِّكَاحِ».

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۲۸، ص ۱۷۷۴۸.

حسین، رضا یا جواد صدا می‌زنند، می‌فهمید او شیعه است و پدر و مادرش هم شیعه بوده‌اند، لذا بسیار اهمیت دارد. برای همین در تاریخ با اسم‌های ائمه (علیهم‌السلام) هم مقابله می‌کردند. معاویه در سرتاسر بلاد اسلامی بخش‌نامه‌ای برای کارگزارانش صادر کرده بود که اگر در خانه‌ای فرزندی به دنیا آمد و نامش علی بود می‌توانید خانه را بر سر اهل آن خراب کنید. یعنی به صورت علنی با این اسم مبارزه می‌کردند و برعکس اهل بیت (علیهم‌السلام) با حفظ این اسامی مقدس، مبارزه فرهنگی می‌کردند.

اگر صد پسر داشتیم، نام همه را علی می‌گذاشتیم

مروان حکم که والی معاویه در مدینه بود از امام سجاد (علیه‌السلام) سؤال کرد، نام شما چیست؟ حضرت فرمودند: علی. او پرسید: نام برادرت چیست؟ امام فرمودند: او هم علی (حضرت علی اکبر) است. مروان گفت: همه‌اش علی! مگر پدرتان نام دیگری نمی‌دانست تا بر فرزندانش بگذارد. وقتی امام سجاد (علیه‌السلام) این گفتگوی خود را با پدر بزرگوارشان در میان گذاشتند، اباعبدالله (علیه‌السلام) فرمودند: این مرد چه می‌گوید؟ اگر خداوند صد پسر هم به من می‌داد، نام همه را علی می‌گذاشتم!

امام صادق (علیه‌السلام) از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل کرده‌اند که فرمودند:

«اسْتَخْسِنُوا أَشْمَاءَكُمْ، فَإِنَّكُمْ تُدْعَوْنَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ يَا فُلَانَ بَنِ فُلَانٍ...»^۲

اسم‌های خوبی برای فرزندان‌تان بگذارید که روز قیامت با آن

اسم‌ها صدای‌تان می‌زنند، فلان بن فلان برخیز».

طبعاً اگر اسم مناسبی نباشد، فرزند از پدر و مادرش گله‌مند می‌شود که این چه اسمی بود بر من گذاشته‌اید که با فرهنگ دینی سازگاری ندارد. متأسفانه در جامعه اسم‌هایی بر فرزندان گذاشته می‌شود که نه تنها

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۹، ح ۷. «اسْتَغْمَلْ مُعَاوِيَةَ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ عَلَى الْمَدِينَةِ وَأَمْرَهُ أَنْ يَفْرِضَ لِشِبَابِ قُرَيْشٍ فَفَرَضَ لَهُمْ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَأَتَيْنَهُ فَقَالَ: مَا اسْمُكَ؟ فَقُلْتُ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ: مَا اسْمُ أَخِيكَ؟ فَقُلْتُ: عَلِيُّ، قَالَ: عَلِيُّ وَ عَلِيٌّ؟ مَا يُرِيدُ أَبُوكَ أَنْ يَدْعَ أَحَدًا مِنْ وُلْدِهِ إِلَّا سَمَاءً عَلِيًّا؟ ثُمَّ فَرَضَ لِي فَرَجَعْتُ إِلَى أَبِي فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: وَيْلِي عَلَى ابْنِ الزَّرْقَاءِ دَبَّاعَةَ الْأَدَمِ لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ لَأَخْتَبْتُ أَنْ لَا أَسْمِيَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا».

۲. همان، ح ۱۰.



نشانه فرهنگ خودی نیست، بلکه پرچم فرهنگ بیگانه را برافراشته می‌کند. قطعاً چنین پدر و مادری روز قیامت مسؤول اند و بی‌شک این نام‌گذاری در روحيات و حالات و مسیر زندگی فرزندشان تأثیرگذار است.

تغذیه حلال

یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز در تربیت فرزندان، لقمه‌ای است که به او داده می‌شود و تغذیه‌ای است که سلول سلول وجودش با آن رشد می‌کند.

لقمه حرام با واسطه شیطان و اولیای او به دست ما می‌رسد و قطعاً اهل بیت (علیهم‌السلام) و واسطه‌های نورانی آن را به ما نمی‌رسانند. طبعاً چیزی که از دست شیطان گرفته شود، اثرش تاریکی و ظلمت است که در دل تبدیل به شک، شبهه، نفاق، قساوت و حالات منفی می‌گردد. و نتیجه آن مصداق آیه ﴿... وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ!﴾ می‌شود.

امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند:

«مَا كَانَ مِنْ مَالٍ حَرَامٍ فَهُوَ شِرْكُ الشَّيْطَانِ»^۲

آن چه از مال حرام به وجود آید، شریک شیطان است و شیطان در آن نصیب دارد.

طبعاً لقمه‌های حرام میل به گناه و آلودگی را در انسان زیاد می‌کند.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرِّسَالُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾^۳

اینکه می‌گویید طبیات بخورید و عمل صالح انجام دهید، یعنی کسی که خُبث و آلوده می‌خورد، محصول آن گناه و اعمال زشت است.



۱. بقره، ۲۵۷. «...والی [کسانی که کفر ورزیده‌اند، سروران شان [همان عصیان‌گران] طاغوت‌اند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند...».

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳. مؤمنون، ۵۱. «ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید، که من به آنچه انجام می‌دهید دانا هستم».

﴿...وَالَّذِي خَبْتُ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا﴾^۱

یقیناً غذای خبیث، میل بر گناه می آورد.

یکی از خوبان تهران می گفت: دوستان ما از یک کبابی که در حاشیه تهران بود، خیلی تعریف می کردند. یک بار ما قبول کردیم و باهم به آن کبابی رفتیم و غذایی خوردیم.

بعد از خوردن غذا حس کردم خیلی بی حال شدم، از طرفی میل به گناه و نگاه به نامحرم در من به وجود آمده بود. با این که خیلی مقید به نماز اول وقت بودم، چند روزی نتوانستم نمازم را اول وقت بخوانم، فهمیدم هر چه هست از همان غذایی است که خوردم.

وقتی موضوع را پیگیر شدم، فهمیدم صاحب آن رستوران کبابی، خودش قصابی هم دارد و موقع ذبح اصلاً توجهی به رو به قبله کردن حیوان ندارد و در واقع آن را حرام می کند و به خورد مردم می دهد.

دل با این حرام ها دیگر صفا و لطفی نخواهد داشت و حرم الهی نخواهد بود.

جان همه روزه لگدکوب از خیال وز زیان و سود و از خوف زوال نی صفا میماندش نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر وقتی ابا عبدالله (علیه السلام) روز عاشورا لشکر دشمن را موعظه می کرد، هلله و سرو صدا می کردند که صدای حضرت به گوش کسی نرسد. حضرت از آن ها مایوس شد و به طرف خیمه برگشت. حضرت زینب (علیه السلام) پرسید: برادرم! چرا این ها این طور می کنند؟ چرا نمی خواهند حرف حق را بشنوند؟ امام (علیه السلام) فرمودند:

شکم های شان از حرام پر شده (و آن چنان قساوت گرفته که حرف حقی را نمی توانند بشنوند و قبول کنند).

اگر خانواده و فرزندی با حقوق های حرام و پول های شبهه ناک، تغذیه شوند، قهراً زمینه های آلودگی و فساد در آن ها زیاد خواهد شد. از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمودند:

«كَسَبُ الْحَرَامِ بَيِّنٌ فِي الدَّرَجَةِ»^۲

کسب حرام اثر خود را در نسل و اولاد نشان می دهد.



۱. اعراف، ۵۸. «و آن [زمینی] که ناپاک [و نامناسب] است، [گیاهش] جز اندک و بی فایده بر نمی آید...».

۲. کافی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۴.

چرا گناه پدر باید بر فرزند اثر بگذارد؟

شاید بگویید این خلاف عدالت است که پدری اهل کسب حرام و حقوق و پول شبهه‌ناک باشد، ولی اثرش بر فرزند ظاهر شود و او به فساد و انحراف کشیده شود. هر که گناه کرد، همان باید چوبش را بخورد نه دیگری.

جواب این‌که بله، چوب خوردن و عذاب آخرتی سر جای خود و بر شخص گناه‌کار زده می‌شود، ولی آثار وضعی مال حرام و لقمه‌های ناپاک بر فرزندان به صورت قهری وارد می‌شود؛ چرا که عالم، عالم اسباب است و گندم از گندم بروید جو ز جو.

این خلاف عدالت خدا نیست که وقتی کسی در شوره‌زار و کویر بذر می‌پاشد، محصول آن خوب در بیاید، آن‌که لقمه حرام خورده است، وجودش کویر می‌شود، استعداد و ظرفیت معنویش کم می‌شود و بذر در آن درست عمل نمی‌آید، فرزندش زمینه فساد را بیشتر از صلاح دارد. روایتی را مرحوم مجلسی در بحار الأنوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که نشان از شوره‌زار بودن حرام خوار دارد:

«إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَمَا دَامَتْ تِلْكَ اللَّقْمَةُ فِي جَوْفِهِ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَكَلَ اللَّقْمَةَ مِنَ الْحَرَامِ، فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، فَإِنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَإِنْ مَاتَ فَالْنَّارُ أَوْلَى بِهِ»^۱

هرگاه لقمه حرام در شکم بنده‌ای جای گیرد، هر فرشته‌ای که در آسمان و زمین است او را لعنت می‌کند و تا زمانی که آن لقمه در شکم اوست، خداوند به او نمی‌نگرد و هرکسی لقمه حرام بخورد، گرفتار خشم خدا می‌شود. پس اگر توبه کرد، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد وگرنه (در صورت توبه نکردن و نپرداختن حقوق دیگران) اگر از دنیا رفت، سز او به آتش جهنم است.

آن که مورد لعن همه ملائکه و مغضوب خداست، کویری است که محصول شایسته‌ای ندارد، لذا باید به جد مراقب بود تا حرام وارد زندگی نشود و همسر و فرزندان با مال پاک و حلال تغذیه گردند.



نکته سوم: فضای ذکر و نورانیت در خانه

بعد از ذکر نکته اول؛ یعنی اخلاق و تربیت دینی است و نکته دوم؛ یعنی ایجاد زمینه‌ها و بسترهای تربیت دینی، اینک به بیان نکته سوم می‌پردازیم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«نُورُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَلَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى صَلُّوا فِي الْكَنَائِسِ وَالْبَيْعِ وَعَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ، فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَاتَّسَعَ أَهْلُهُ وَأَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا»؛^۱ خانه‌های خودتان را با تلاوت قرآن نورانی کنید و آن‌ها را مثل قبرستان (سرد و ساکت) قرار ندهید؛ همان‌گونه که یهود و نصاری این کار را کردند. آن‌ها عبادت‌های‌شان را در معابد عمومی خود انجام دادند و خانه‌های‌شان را تهی ساختند. هرخانه‌ای که در آن قرآن زیاد تلاوت شود، خیر و برکت آن افزون می‌گردد و اهل آن در وسعت و گشایش (روزی) قرار می‌گیرند و آن خانه برای اهل آسمان نورافشانی می‌کند آن‌گونه که ستارگان آسمان برای اهل دنیا نور می‌دهند.

پیامبر گرامی ﷺ در این جا توصیه دارند با عبادت‌ها و تلاوت قرآن و صداهای آسمانی خانه‌ها را نورانی و گرم کنید و فضای خانه را فضای ذکر قرار دهید. از حضرت امیرالمؤمنین علیؑ هم نقل شده که فرمودند:

«الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَتَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَيُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ...»^۲

خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر خداوند در آن گفته شود، برکت‌اش زیاد می‌شود و ملائکه در آن حاضر می‌شوند و شیاطین از آن دور می‌شوند و برای آسمانیان نور می‌دهند،... این محافل خانگی برکت بسیاری برای اهل خانه دارد و همان‌طور که



۱. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۵۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۱۰، ح ۳.

در احادیث فوق ذکر شد نزول رحمت و نورانیت خانه و حضور ملائکه و خروج شیاطین از آثار و برکات بسیار ارزنده آن است.
در حدیث کساء می خوانیم:

«مَا ذُكِرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَ مُجِبِّينَا، إِلَّا وَنَزَلَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ، وَحَصَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ...»!

این خبر (و سرگذشت) ما در انجمن و محفلی از محافل مردم زمین، که در آن گروهی از شیعیان و دوستان ما باشند، خوانده نمی شود مگر آن که رحمت برایشان نازل شود و همه ایشان را فرا گیرد.
طبعاً چنین فضایی برای تربیت مذهبی و رشد پاکی ها و نورانیت ها برای فرزندان بسیار مناسب و مفید است.

در خانه امام صادق (علیه السلام) مجلس روضه ای بود. وقتی ابو هارون روضه را خواند و تمام شد و همه گریستند، حضرت فرمودند: ابا هارون! تعداد ملائکه ای که حضور داشتند و گریستند، از تعداد انسان هایی که حاضر بودند، بیشتر بود.
طبعاً خانه ای که برای ملائکه آشنا باشد، مورد دعا و حفاظت آن هاست. به قول حافظ:

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد
متأسفانه رد پای شیطان در بسیاری از خانه های شیعیان دیده می شود.
ماهواره ای که چند هزار کانال را دریافت می کند و در فضای خانه برای اهل آن مهیای دیدن می کند، که متأسفانه تعداد کانال های سالم آن بسیار کم است، یا میلیون ها سایت و وبلاگ و صفحاتی که در فضای مجازی و به راحتی در اختیار فرزندان ماست و بسیاری از آن ها هم فضای ابتذال و فساد را به خانه آورده است، این ها حضور شیاطین در خانه نیست؟
طبعاً مجالس ذکر و دعا و روضه اگر هر از گاهی در خانه ها برگزار شود و بچه های ما هم در این مجالس باشند و خدمت کنند، به نوعی از هجوم شیاطین واکسینه و از حضور ملائکه بهره مند می شوند. به قول حافظ:



دیو بگیرد از آن قوم که قرآن خوانند.
لذا سعی کنیم محافل خانگی را از دست ندهیم.

چرا خانه‌ات تاریک است؟

مرحوم جعفر آقا مجتهدی وارد خانه یکی از دوستانشان شدند. به محض ورود فرمودند: فلانی! چرا خانه‌ات این قدر تاریک است؟ یک روضه‌ای، توسلی، محفل ذکری، دعایی و حدیث کسایی در خانه بگذار، بگذار نور بیاید، بگذار رحمت نازل شود.
لازم نیست این مجالس پرهزینه و سنگین برگزار شود تا خودش مانعی باشد، بلکه می‌توان با خرج کم و پذیرایی بسیار ساده آن را برگزار کرد تا از آثار و برکات آن همه خانه‌ها و اهل آن؛ به خصوص بچه‌ها بهره‌مند گردند.

رسم محافل خانگی کم شده

متأسفانه به دلیل زندگی‌های آپارتمانی از طرفی و سنگین برگزار شدن و پر خرج بودن مجالس از طرف دیگر، تعداد این‌گونه مجالس و محافل خانگی کم شده و طبعاً آن نورانیت و فضای ذکر و رحمت، از خانه‌ها دور شده است و این خسارت بزرگ دوران ماست. در گذشته با وجود سختی‌ها و فشارهایی که حکومت‌ها برای مؤمنین ایجاد می‌کردند و حتی مثل دوران رضاخان، که با محافل مذهبی مبارزه می‌کردند، این مجالس خانگی بیشتر بود و با چنگ و دندان هم شده آن‌ها را حفظ می‌کردند.

محافل مخفی خانگی زمان رضاخان

مرحوم آیت‌الله خزعلی رحمته می‌گفتند: من خردسال بودم. پدرم در ایام خفقان حکومت رضاخان که روضه‌ها و مجالس عمومی تعطیل بود، دست مرا می‌گرفت و به روضه‌های مخفی شبانه، که در خانه‌ها برگزار می‌شد، می‌برد.

مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی رحمته هم از پدرش نقل می‌کردند که: پس از دستور منع عزاداری از طرف رضا شاه، سحرها بعد از اذان صبح، مؤمنین



هر محله در یکی از خانه‌ها جمع می‌شدند تا عزاداری و مراسم مذهبی انجام دهند و سرکوپه‌ها نگهبان می‌گذاشتند که مبادا سر و کله مأمورین دولت، و به تعبیر آن‌ها آژان‌ها پیدا شود و بالاخره در آن زمان روضه پنهانی خوانده می‌شد.

در این دوران که بحمدالله این اختناق‌ها و فشارها نیست و حکومت خود مروج و مشوق این‌گونه محافل است، نباید ما کوتاهی کنیم. بزرگان دینی ما اصرار بر این‌گونه روضه‌های خانگی داشته‌اند و بسیاری از آن‌ها آخر هفته در منزل خود توسل و روضه‌ای داشته‌اند.

روضه هفتگی آیت‌الله قاضی رحمته

عارف فقیه مرحوم آیت‌الله سید علی آقا قاضی پنج‌شنبه‌ها در منزل خودشان مجلس روضه داشتند و خود در کفش‌کن خانه می‌نشستند و کفش‌های عزاداری را جفت و گاه آن‌ها را پاک می‌کردند. مرحوم آیت‌الله خوبی می‌فرمودند: من وقتی به مجلس روضه منزل آقای قاضی می‌رفتم از ترس این‌که مبادا ایشان کفش مرا تمیز کنند آن را زیر بغل می‌زدم و با خود به داخل می‌بردم.

ایشان سماور را هم دم در گذاشته بود و خود چای می‌ریخت و هر چه جوان‌ها اصرار می‌کردند شما بفرمایید ما پذیرایی می‌کنیم، می‌فرمود: دو کار را هرگز ترک نمی‌کنم؛ یکی جفت کردن کفش‌های عزاداران اهل بیت علیهم‌السلام و دیگری چای ریختن برای آن‌ها را، ولی دیگر من پیر شده‌ام و نمی‌توانم سینی چای را در بین مردم بچرخانم، آن را شما انجام دهید.

نکته چهارم؛ رفاقت و صمیمیت با بچه‌ها

شاه کلید تربیت، رفاقت و صمیمیت است. اگر والدین توانستند با فرزندان‌شان دوست باشند، کس دیگری که دلسوز بچه نیست، خود را در قالب دوست و رفیق به او نزدیک نمی‌کند و بر او تأثیر منفی نمی‌گذارد. دوستی هم احتیاج به تفسیر ندارد و معنایش روشن است.

دوست برای دوستش احترام قایل می‌شود. پس برای فرزندان احترام قایل باش و او را تحقیر نکن و شخصیت او را جایی خرد نکن.



دوست برای دوستش وقت می‌گذارد. پس برای فرزندان وقت بگذار. دوست به درد دل‌های دوستش گوش می‌دهد. پس به درد دل‌های او گوش بده.

دوست رابطه‌اش دو طرفه است. هم شما می‌گویید و دوست قبول می‌کند و هم او می‌گوید و شما قبول می‌کنید. با فرزندان هم همین طور باشید، همیشه نخواهید یک طرفه هر چه شما گفتید او قبول کند، شما هم حرف حق او را قبول کن.

دوست با دوستش بگو بخند و تفریح دارد. پس شما هم با او بگو و بخند و تفریح داشته باش.

در روایت وارد شده است که پیامبر اکرم ﷺ «أَفْكَه النَّاسِ مَعَ الصَّيِّانِ»؛ شوخ‌طبع‌ترین کس با بچه‌ها بود، با آن‌ها بازی می‌کرد. گاه چهار دست و پا می‌شد و حسنین علیهما السلام بر پشت ایشان سوار می‌شدند، گاه در کوچه دنبال‌شان می‌دوید و می‌گرفت و می‌بوسید. اگر ما آن‌جا بودیم، شاید می‌گفتیم این کارها در شأن ما نیست، از ما سنی گذشته است. خیلی عجیب است ما چه شأنی برای خودمان درست کرده‌ایم که از پیامبر ﷺ هم مهم‌تر شده‌ایم.

متأسفانه برخی در خانه همین بگو و بخند را هم بلد نیستند و فقط خستگی‌ها و اعصاب خردی‌های خودشان را به خانه برای اهل و عیال‌شان می‌برند.

آقایی را می‌شناختم که متأسفانه کارش با خانواده‌اش به جدایی کشید. وقتی به خانه می‌رفت فقط جلوی تلویزیون می‌نشست و کسی جرأت نداشت سر و صدا بکند یا کاری که او خوشش نمی‌آمد را انجام دهد و الاً فوری داد و بیداد راه می‌انداخت. روزهای جمعه که خانواده‌اش از او می‌خواستند برای تفریح و گردش یا سرزدن به اقوام بیرون بروند، فریاد می‌زد که خانم، ما یک روز تعطیل داریم، شما می‌خواهید آن را هم از ما بگیرید، من امروز فقط می‌خواهم تا ظهر بخوابم و بعدش هم فیلم تماشا کنم. هر چه خانواده‌اش می‌گفتند ما هم حقی داریم، این قدر در این خانه ماندیم که پوسیدیم، اصلاً توجهی نداشت.



طبیعی است چنین کسانی نمی‌توانند انس و الفت و رفاقت در خانه بیاورند و همیشه خانه آن‌ها میدان جنگ است. امام باقر علیه السلام فرمودند:

«يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ! تَأَلَّفُوا وَتَعَاظَفُوا!»؛

باهم الفت و صمیمیت و مهربانی داشته باشید.

رفتار امام علیه السلام با خانواده و فرزندان

خدا امام راحل عظیم الشان مان را رحمت کند، ایشان با وجود این همه مشغله حکومتی و استفتانات فقهی و کهولت سن، کاملاً حوصله بچه‌ها را داشتند و با نوه‌های شان بازی می‌کردند و خوش‌برخورد بودند.

هر دو هفته یک بار هم عروس و دامادها و بچه‌های شان باید جمع می‌شدند و باهم بگو و بخند و دیدار داشتند. یک بار یکی از عروس‌ها یکی از بچه‌ها را نیاورده بود، امام سؤال کرد: چرا بچه را نیاوردی؟ او گفت: آقا جان! او را نیاوردم؛ چون ترسیدم شیطونی بکند و شما را اذیت کند. امام فرمود: این چه حرفی است؟ اگر دفعه دیگر او را نیاوردی خودت هم نیا. بچه را بیار، بگذار بازی کند بچگی کند، من دوست دارم.

خانه امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام

شما ببینید در خانه اهل بیت علیهم السلام چقدر صفا و صمیمیت و احترام و نشاط حاکم بود. در عین این‌که همه به هم احترام می‌کردند و با احترام یکدیگر را صدا می‌زدند خود حضرت امیر علیه السلام، حضرت زهرا را با القابی مانند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله صدا می‌زدند و بالعکس حضرت زهرا علیها السلام ایشان را ابو الحسن خطاب می‌کردند. بچه‌ها را هم با احترام صدا می‌زدند، یا ابا محمد، یا ابا عبدالله.

در عین حال بانشاط و صمیمی بودند. حضرت زهرا علیها السلام گاه بین بچه‌ها مسابقه می‌گذاشتند مثلاً مسابقه خطاطی یا کشتی، که یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله هم حضور داشتند. امام حسن و امام حسین علیهم السلام که بچه



بودند، کشتی می‌گرفتند. پیامبر ﷺ امام حسن (علیه السلام) را تشویق می‌کرد و می‌گفتند جانم حسن، جانم حسن. حضرت زهرا (علیها السلام) عرض کردند: پدر جان! حسین کوچک تراست؛ چرا حسنم را تشویق می‌کنید؟ پیامبر ﷺ فرمودند: حسین را جبرئیل و ملائکه تشویق می‌کنند و می‌گویند جانم حسین، جانم حسین. بنابراین من حسن را تشویق می‌کنم.

امام حسن (علیه السلام) در حالی که هفت سال بیشتر نداشت. وقتی سخنرانی پیامبر را در مسجد می‌شنید، دوان دوان به خانه می‌آمد و برای مادر بزرگوارش آن را تعریف می‌کرد. شب وقتی حضرت امیر به خانه می‌آمد، حضرت زهرا (علیها السلام) تمام سخنرانی پدرش را برای آقا نقل می‌کرد. حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرمودند: زهرا جان! شما که مسجد نبودید، از کجا می‌دانی پدر بزرگوارتان چه فرمودند؟ حضرت زهرا (علیها السلام) می‌فرمودند: حسن می‌آید و سخنان پدرم را برایم نقل می‌کند.

حضرت امیر (علیه السلام) خیلی دوست داشت شیرین‌زبانی فرزندش را بشنود. یک بار پس از سخنرانی پیامبر ﷺ از راه دیگری سریع به منزل آمد و پشت پرده‌ای پنهان شد. امام مجتبی (علیه السلام) خودش را به مادر رساند و فرمود: مادر جان! جدم رسول خدا ﷺ در مسجد سخنرانی کرد. حضرت زهرا (علیها السلام) رمودند: بگو چه گفت؟ وقتی امام حسن (علیه السلام) خواست سخنرانی پیامبر را نقل کند یکی دو جا لکنت زبان گرفت و زبانش گیر کرد. بافاصله گفت: «لَا تَعْجِبِينَ يَا أُمَّاهُ، فَإِنَّ كَبِيرًا يُسَمُّعُنِي وَاسْتِمَاعُهُ قَدْ أَوْقَفَنِي»؛

مادر جان! تعجب نکن، زبانشم گیر کرد مثل این که بزرگی مراقب من است و حرف‌های مرا گوش می‌دهد.

در این هنگام امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پشت پرده بیرون آمد و او را غرق بوسه کرد. خانه‌ای پر از صفا و صمیمیت بود که فرزندان آن خانه تاریخ‌ساز شدند و حماسه‌ها آفریدند؛ چه امام مجتبی (علیه السلام) که با صلح خود زمینه را برای عاشورا آماده کرد، چه اباعبدالله الحسین (علیه السلام) که عاشورا را رقم زد و چه زینب کبری (علیها السلام) و امّ کلثوم (علیها السلام) که پیام عاشورا را به گوش تاریخ رساندند.



نکته پنجم؛ دعا برای سعادت و عاقبت بخیری

و در آخر بدانیم هر قدر هم پدر و مادر مراقب باشند، باز عوامل بسیاری خارج از اراده و خواست آنهاست که می‌تواند تأثیر منفی در تربیت داشته باشد. لذا همواره برای سعادت دنیا و عاقبت به خیری فرزندان مان در همه حالات؛ به خصوص زمان استجاب دعا از خداوند، درخواست کمک و امداد نماییم.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمودند:

«دُعَاءُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ كَدُعَاءِ النَّبِيِّ لِأُمَّتِهِ»؛^۱

دعای پدر برای فرزند، مانند دعای پیامبر برای امت خویش می‌باشد.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

«خَمْسُ دَعَوَاتٍ لَا يُحْجَبَنَّ عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: دَعْوَةُ الْإِمَامِ الْمُضْطَّهِدِ، وَدَعْوَةُ الْمَظْلُومِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَأَنْتَقِمَنَّ لَكَ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ، وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ الصَّالِحِ لَوْلَدِيهِ، وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ الصَّالِحِ لَوْلَدِهِ، وَدَعْوَةُ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فَيَقُولُ وَلَكَ مِثْلُهُ»؛^۲

پنج دعاست که از جانب پروردگار در حجاب نمی‌ماند و بالا می‌رود: دعای امام و رهبر عادل، دعای کسی که مظلوم واقع شده، که خداوند (در حق او) می‌فرماید: انتقام تو را خواهم گرفت و لومدتی بگذرد، دعای فرزند صالح برای پدر و مادرش، دعای پدر صالح برای فرزند و دعای مؤمنین در حق یکدیگر، بدون این که دیگری خبردار شود و خداوند می‌فرماید هرچه برای او دعا کرد، برای خودش هم مستجاب می‌کنم.



۱. مشکاة الأنوار، ص ۱۶۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۰۹، ح ۲.

کلامی از علامه طباطبایی رحمته

مرحوم علامه طباطبایی رحمته ذیل آیه ﴿...هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ...﴾^۱ که در آن از خداوند متعال می‌خواهیم به ما از همسران و فرزندان مان مایه روشنی چشم (و شادی) برای مان قرار بدهد، آورده است: «مراد از این که آن‌ها چشم‌روشنی ما باشند، این است که موفق به بزرگی و طاعت خدا و اجتناب از معصیت او شوند؛ چرا که این امر (طاعت خدا و اجتناب از معصیت) است که بندگان خاص خدا و عباد الرحمن را شاد می‌کند و مایه چشم‌روشنی آن‌ها می‌گردد»^۲؛

دعای پدر علامه مجلسی رحمته

پدر بزرگوار علامه مجلسی رحمته، مرحوم ملامحمد تقی مجلسی رحمته که خود آیتی بود، می‌گوید:

در سحرگاهی پس از به پایان رساندن نماز شب و به هنگام مناجات با پروردگار، حال خوشی دست داد که دریافتم اگر در آن هنگام درخواستی نمایم، اجابت خواهد شد. در فکر فرو رفتم که چه دعایی و درخواستی داشته باشم که ناگاه صدای گریه محمد باقر از گهواره‌اش بلند شد، بی‌درنگ گفتم پروردگارا! به حق محمد و آل محمد این کودک را از مبلغان دین و ناشران احکام پیامبر و آل او علیهم‌السلام و از یاران امام زمان علیه‌السلام قرار ده و در این راه او را به توفیقات بی‌پایان نایل گردان.

الحق که دعای پدر در حق پسر مستجاب گشت و یکی از انوار تابناک و از شاگردان اهل بیت علیهم‌السلام شد که او را باب الأئمه لقب دادند. بعد از قرن‌ها، شیعه مدیون تلاش‌ها و زحمات ایشان است؛ زیرا با پرورش عالمی مثل علامه مجلسی و ثبت احادیث و منابع دینی افتخاری برای عالم اسلام؛ به خصوص شیعیان رقم خورد.

چقدر به جاست همه ما از پدر دلسوز و مهربان این امت، اسم اعظم الهی و حجت خدا بر زمین، حضرت بقیة الله اعظم علیه‌السلام بخواهیم ما فرزندان و لو ناهل خود را، مورد دعا و تفقد خویش قرار دهد.

۱. فرقان، ۷۴.

۲. المیزان، ج ۱۵، ص ۲۴۵.



﴿يَا أَبَانَا اِسْتَعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۱

ای پدر! برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم.
«وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ، وَدُعَاءَهُ وَخَيْرَهُ»^۲
پروردگارا! رأفت و رحمت و دعای خیر او را شامل ما گردان.

چکیده

در معارف دینی و سیره قولی و عملی اهل بیت (علیهم السلام) توصیه‌هایی برای تربیت قبل از انعقاد نطفه، حین انعقاد نطفه و بعد از ولادت فرزند بیان شده است. از جمله مواردی که به قبل از انعقاد نطفه و زمان بارداری مادر ارتباط دارد، انتخاب همسر خوب، استفاده از خوردنی‌های پاک و مطهر، واقع شدن در مجالس و محافلی که یاد و ذکر خدا در آن‌ها رونق دارد، شرکت در مجالس دعا و ذکر مصایب و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) در آن‌ها وجود دارد و... می‌باشد.

از جمله مواردی که به بعد از تولد فرزند ارتباط دارد، گفتن اذان و اقامه در گوش فرزند، کام برداشتن با تربت سیدالشهدا (علیه السلام) و آب فرات، عقیقه دادن، تراشیدن موی سر و صدقه دادن، همراه کردن حرز، در صورت نیاز انتخاب دایه‌ای مناسب و مسلمان و محب اهل بیت (علیهم السلام) برای شیر دادن، نام‌گذاری مناسب و... می‌باشد.

بعد از ذکر نکته اول؛ یعنی «اخلاق و تربیت دیدنی» و نکته دوم؛ یعنی «ایجاد زمینه‌ها و بسترهای تربیت دینی» در جلسه قبل، به نکات دیگری در این جلسه پرداخته شد که عبارتند از: «فضای ذکر و نورانیت در خانه»، رفاقت و صمیمت با بچه‌ها، «دعا برای سعادت و عاقبت به خیری».



۱. یوسف، ۹۷.

۲. المزار الکبیر، ص ۵۸۴.

—* روضه *—

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللَّهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ

امام صادق علیه السلام فرمود: «من ادرك فاطمه حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر»
اگر کسی فاطمه را درک کند شب قدر را درک کرده است، اگر می خواهی به قرآن
و عترت برسی از کانال فاطمه زهرا علیها السلام برو.

این وجود نازنین و مقدس، شبی مثل امشب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را با رفتن
خودش تاریک کرد، زهرای اطهر نور عالم، زهرا یعنی نورانی، نور عالم مثل
امشب، وقتی رفت خانه امیرالمؤمنین علیه السلام تاریک شد.

اسماء آهسته آهسته آب می ریخت، یک شرش آبی بود و صدای گریه های آهسته
آهسته، امیرالمؤمنین مثل امشب بود، نیمه شبی بود که دیگر آن بغض های فرو
خورده و آن گریه های آهسته آهسته اش را بیرون ریخت. یک مرتبه وسط غسل
حضرت زهرا امیرالمؤمنین دست از غسل کشید و شروع کرد بلند بلند گریه کردن.
این تعبیر شاید تعبیر خوشایندی نباشد ولی واقعیت این است که امیرالمؤمنین
در رابطه با حضرت زهرا علیها السلام چند جا از پا درآمد.

امیرالمؤمنین علیه السلام همان است که در مفاتیح ذیل زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز
مبعث و هم چنین در زیارت مطلقه حضرت، آمده است:

«السَّلامُ عَلَى عَبْدِكَ الْمُرْتَضَى وَامِينِكَ الْأَوْفَى سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَرُكْنِ
الْأَوْلِيَاءِ وَعِمَادِ الْأَصْفِيَاءِ»

امیرالمؤمنین رکن الأولیاء؛ تکیه گاه همه اولیاء است. اما تکیه گاه خود امیرالمؤمنین
حضرت زهرا علیها السلام بود. وقتی حضرت زهرا علیها السلام از دنیا رفت امیرالمؤمنین علیه السلام خورد
زمین. امیرالمؤمنین رکن الأولیاء است (به خدا قسم این تعبیر را اگر بشود فهمید) آن
وقت حضرت زهرا علیها السلام رکن او بود. در چند جا امیرالمؤمنین علیه السلام از پا درآمد. یک جا
در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

مرحوم مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است که جبرئیل نازل شد، عرض کرد: یا
رسول الله خانه را خلوت کنبد، جز خودت و علی علیه السلام کسی نباشد. خانه خلوت
شد، جبرئیل عرض کرد یا رسول الله دو پیغام از طرف خدا آورده ام برای علی ابن
ابیطالب این دو پیغام را برسان.

پیغام اول: به علی بگویند که پس از شما خلافت به او نخواهد رسید باید برای
خدا صبر کند. وقتی این پیغام را پیغمبر اکرم از طرف جبرئیل و خدا به امیرالمؤمنین



داد حضرت فرمود یا رسول الله چشم، اگر برای خداست صبر می‌کنم. پیغام دوم: یا رسول الله به علی این پیغام دوم را هم بگویید که وقتی این پیغام دوم را پیغمبر ﷺ به امیرالمؤمنین داد حضرت افتاد. بعد بلند شد با اشک در چشم و بغض در گلو گفت یا رسول الله حال که خدا می‌فرماید چشم. این پیغام دوم می‌دانید چه بود؟ این پیغام دوم همان بود که یا رسول الله به علی بگویید مقابل چشمانت فاطمه‌ات را می‌زنند باید صبر کنی.

این یک جا بود که امیرالمؤمنین از پا درآمد.

آن موقعی که خبر شهادت حضرت زهرا علیها السلام را به او دادند. امام حسن و امام حسین علیهما السلام دویدند آمدند در مسجد «یا اَبَتَا مَاتت اُمَّنَا» مادرمان از دنیا رفت، «فَوَقَعَ عَلَی عَلِی وَجَهَهُ» حضرت با صورت افتاد. این دومین جایی بود که امیرالمؤمنین از پا درآمد.

سومین جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام از پا درآمد در هنگام غسل حضرت زهرا علیها السلام بود، با این که خودش گفته بود آهسته گریه کنید، اما به یک جایی از غسل دادن که رسید احتمالاً دستش رسیده بود به پهلو حضرت زهراء دیگر دست از غسل کشید، بلند شد سر به دیوار گذاشت بلند بلند گریه کرد.

چهارمین جایی که امیرالمؤمنین از پا درآمد موقع دفن حضرت زهرا بود، مرحوم علامه میرجهانی در نوائب الدهور می‌گوید: وقتی حضرت زهرا را امیرالمؤمنین دفن کرد، «فَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَی التُّرَابِ» صورت به خاک گذاشت، یعنی افتاد. بعد یک جمله‌ای گفت؛ گمان ندارم جای دیگری امیرالمؤمنین این جمله را گفته باشد، فقط این جا فرمود: «لَئِیتَ ابْنَ اَبِی طَالِبٍ مَاتَ قَبْلَ یَوْمِهِ» ای کاش علی مرده بود چنین روزی را نمی‌دید. این چهارمین جا بود.

پنجمین جا هم وقتی بود که حضرت را دفن کردند و برگشتند. چند روز بعد از شهادت حضرت زهرا علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام خانه‌نشین شد، دیگر بیرون نمی‌آمد. اصحاب، عمار را فرستادند که برو به آقا بگو چرا بیرون نمی‌آید، صبر را ما از شما یاد گرفتیم. وقتی عمار آمد گفت: آقا چرا دیگر بیرون نمی‌آیی؟ چرا خانه‌نشین شدی؟ چرا گوشه‌نشین شدی؟ امیرالمؤمنین فرمود: عمار، «الفقیده عزیزه» کسی را از دست دادم که خیلی عزیز بود.

صلی الله علیک یا ابا عبدالله و رحمت الله و برکاته.





تحکیم پیوندهای مقدس؛ رابطه با پدر و مادر

خانواده دارای سه رکن اساسی است که برای تحکیم و تقویت پیوند خانوادگی باید هر سه رکن مورد توجه و ملاحظه کافی قرار گیرند:

(۱) پدر و مادر (۲) همسر (۳) فرزندان

درباره همسران و فرزندان مباحثی را مطرح کردیم و نکاتی را هر چند مختصر متذکر شدیم. به جاست در رابطه با رکن اصیل خانواده؛ یعنی پدر و مادر هم مطالبی را گوش زد کنیم.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حق والدین بر فرزندشان سؤال شد، فرمودند:

«هُمَا جَنَّتُكَ وَ نَارُكَ»^۱

پدر و مادر بهشت و جهنم تو هستند.

حضرت در سخن دیگری فرمودند:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُمَدَّ لَهُ فِي عُمْرِهِ وَيُزَادَ فِي رِزْقِهِ فَلْيُبْرِزْ وَالِدَيْهِ،
وَلْيَصِلْ رَحْمَهُ»^۲

هرکسی بخواهد عمرش طولانی و رزقش زیاد شود، به پدر و مادرش خوبی کند و صلہ رحم نماید.

یکی از مهم‌ترین عوامل توفیق و برکت مادی و معنوی در زندگی، احسان



۱. میزان الحکمه، ج ۱۳، ص ۴۸۹، ح ۲۲۶۴۲.

۲. همان، ح ۲۲۶۴۳.

به پدر و مادر است.

کلام آقای بهاء‌الدینی رحمته

خدا آیت‌الله بهاء‌الدینی را رحمت کند، ایشان می‌فرمودند هر کسی در عالم به جایی رسید، حتماً یکی از دلایل آن دعای پدر و مادرش بوده و هر کس هم زمین خورد، یک بی‌احترامی داشته و دعایی پشت سرش نبوده است.

اگر کسی دنیا می‌خواهد، کلیدش پدر و مادر است، آخرت می‌خواهد، کلیدش پدر و مادر است، زنده باشند یا از دنیا رفته باشند.

پدر و مادر چه زنده باشند و چه از دنیا رفته باشند، ولو سال‌ها هم از مرگ‌شان گذشته باشد، باز پدر و مادرند و حق آن‌ها محفوظ است و چه بسا بعد از مرگ احتیاج‌شان به فرزند بیشتر می‌شود؛ چرا که گاه بدهی‌هایی دارند و دست‌شان از دنیا کوتاه شده و فقط فرزندان هستند که می‌توانند به فریاد آن‌ها برسند که در این صورت، اگر فرزندان کوتاهی کنند، عقوبت سنگینی در انتظارشان است.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ بَارَأً بِوَالِدَيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا ثُمَّ يَمُوتَانِ، فَلَا يَقْضِي عَنْهُمَا دِيُونَهُمَا وَلَا يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا، فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَاقًا!»^۱

همانا شخصی هست که در زمان حیات پدر و مادر به آن‌ها خوبی می‌کند، ولی وقتی آن‌ها از دنیا رفتند نه بدهی آن‌ها را ادا می‌کند و نه برای آن‌ها طلب مغفرت می‌کند، از این رو خداوند این شخص را جزو عاق شده‌ها ثبت می‌کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«سَيِّدُ الْأَبْرَارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ بَرَّ وَالِدَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِمَا»^۲

سرور نیکوکاران روز قیامت کسی است که پس از درگذشت پدر و مادر خود، به آنان نیکی و احسان نماید.



۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۲۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۶، ح ۱۰۱.

هم چنین امام باقر علیه السلام فرمودند:

«وَأِنَّهُ لَيَكُونُ فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارٍ لَّهُمَا، فَإِذَا مَاتَا قَصَى عَنْهُمَا
الدِّينَ وَاسْتَغْفَرَ اللَّهُ لَهُمَا، فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَارًا!»^۱
چه بسا بنده ای که در زمان حیات والدین به آن‌ها خوبی نداشته
(یا حتی عاق آن‌ها بوده)، ولی وقتی آن‌ها از دنیا رفتند بدهی آن‌ها را
پرداخت کرده و برای شان از خدا طلب رحمت و مغفرت می‌کند، در
اثر این خوبی‌ها خداوند او را به عنوان احسان کننده ثبت می‌کند.

مسلمان و مؤمن باشند یا غیرمسلمان و فاسق

هم چنین فرقی نمی‌کند والدین مسلمان باشند یا غیرمسلمان، شیعه باشند
یا غیرشیعه، مؤمن باشند یا فاسق، همین که عنوان پدر و مادر را دارند
مشمول آیات احسان به والدین هستند؛ چرا که در این دستور فرموده
«وَالْوَالِدِينَ الْمُسْلِمِينَ» یا «وَالْوَالِدِينَ الْمُؤْمِنِينَ»، بلکه فرموده است
«وَالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا»^۲؛ همین که پدر و مادر بودند، احسان و احترام
آن‌ها واجب می‌شود.

شخصی به نام زکریا بن ابراهیم نقل می‌کند که ابتدا مسیحی بودم و به
اسلام گرویده بودم، خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: خانواده من
همه مسیحی هستند و تنها مسلمان آن خانواده من هستم. پدر و مادرم
جز من کسی را ندارند، مادرم نابینا شده و من به ناچار با آن‌ها زندگی
می‌کنم. آن‌ها دوست دارند با آن‌ها هم غذا شوم و از ظرف آنان آب
بخورم، آیا می‌توانم؟

حضرت پرسیدند: آیا والدین شما گوشت خوک می‌خورند و یا با خوک
تماس دارند؟ زکریا عرض کرد: خیر. حضرت فرمودند: از آن خانه بیرون
مرو و از پدر و مادرت جدا نشو. به مادر خدمت کن و کارهایش را انجام
بده او را به حمام و دستشویی ببر و لباس‌هایش را عوض کن و لقمه به
دهانش بگذار.

زکریا می‌گوید: وقتی به شهرم کوفه بازگشتم، تمام دستورات امام را نسبت



۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۱، ح ۸۵.

۲. [إسراء، ۲۳. «و به پدر و مادر [خود] احسان کنید».

به مادرم عمل کردم، روزی مادرم به من گفت: زکریا! حقیقت را به من بگو، آیا مسلمان شده‌ای؟ گفتم: بله و این کارهایی که انجام می‌دهم به دستور امام و رهبرم فرزند پیامبر ﷺ، امام صادق (علیه السلام) است. مادرم گفت: او به یقین پیامبر است. گفتم: نه مادر، او فرزند پیامبر ﷺ و امام ششم (علیه السلام) است. مادرم گفت: این کارهایی که در حق من انجام می‌دهی، دستور پیامبران خداست. من در عین ناپینا بودن می‌فهمم دین تو از دین من بهتر است. مرا به اسلام راهنمایی کن.

آیین اسلام را به او عرضه کردم و مادرم مسلمان شد، نماز ظهرش را با من خواند، هنگام مغرب به من گفت: باز نماز بخوان تا با تو نماز بخوانم؛ زیرا از نماز ظهر لذت بردم. نماز مغرب را با مادرم خواندم و پس از نماز از دنیا رفت. یادم آمد که امام صادق (علیه السلام) فرموده بود اگر مادرت از دنیا رفت، خودت او را دفن کن، لذا شیعیان کوفه را خیر کردم و با کمک آن‌ها مراسم غسل و کفن و دفن مادرم را انجام دادم.^۱

جابر که از اصحاب امام باقر و امام صادق است، می‌گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم که مردی عرضه داشت پدر و مادرم از اهل سنت و بسیار متعصب‌اند با آن‌ها چگونه رفتار کنم؟ امام فرمودند: همانگونه رفتار کن که با شیعیان ما رفتار می‌کنی.^۲

گاهی با دلگیری والدین راه آسمان بسته می‌شود

کسی خدمت فقیه و فیلسوف و عارف بزرگوار آیت‌الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (استاد علامه طباطبایی رحمته و آیت‌الله بهجت رحمته و بسیاری از بزرگان در نجف) آمد و گفت: آقا! گویا روزی من بسته شده، خیلی مشکلات دارم، رفته‌ام پیش کسی که مورد تأیید شما هم هست و یک ختمی گرفته‌ام گره کارم باز شود، ولی نشده است، آمده‌ام خدمت شما که چه کنم؟ آقا فرمودند: ببین چه کرده‌ای؟ حق الناس بر گردنت نیست؟ گفت: آقا! خیلی دقت کرده‌ام می‌توانم دست روی قرآن بگذارم و قسم بخورم که



۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۱۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۶، ح ۱۴. «عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِنَّ لِي أَوْثِينَ مَخَالَفِينَ فَقَالَ بَرَّهْمَا كَمَا تَبَرَّ الْمُسْلِمِينَ بِمَنْ يَتَوَلَّاهُ».

حق الناس به گردنم نیست. ایشان فرمودند: صله رحم می‌کنی؟ گفت: بله آقا، با کسی مشکلی ندارم. فرمود: به پدر و مادرت احترام می‌کنی؟ گفت: بله آقا. فرمود: باز خوب دقت کن، اتفاقی نیفتاده؟ گفت: آقا! فقط یک بار بین همسرم و مادرم مشاجره و درگیری لفظی پیش آمد و من یک داد به مادرم زدم که چقدر نق می‌زنی و ایراد می‌گیری؟ بعد هم از او عذرخواهی کردم و برایش هدیه گرفتم و او هم سری تکان داد و چیزی نگفت.

آیت‌الله اصفهانی فرمود: خیر، قلب مادرت راضی نیست. گفت: آقا! چه کنم؟ فرمود: برو دستش را ببوس یا صورتت را کنار پایش بگذار و بگو مادر من اشتباه کردم، یک غلطی کردم از من راضی باش. او می‌گوید: وقتی رفتم و کف پایش را بوسیدم و گفتم غلط کردم، مرا ببخش، مادرم به گریه افتاد و گفت: پسرم! تو من پیرزن را جلوی عروس‌ام خرد کردی. من از آن موقع تا حالا منتظر یک عذرخواهی درست و حسابی بودم و گرنه هدیه و پول تو چه به درد من می‌خورد؟ بعد از این کار بود که گره کار من باز شد.

یکی از موانع استجاب دعا

گاه که دعا مستجاب نمی‌شود با این که شرایطش آماده است و امر خیری هم از خدا خواسته می‌شود و به مصلحت هم هست، همین است که مانع و گیری دارد. گیرش هم همین دلگیری‌ها و دل شکستن‌ها است.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ!»

گناहانی که باعث حبس و منع دعا می‌شود و نمی‌گذارد دعا بالا برود. از جمله این گناهان، شکستن دل پدر یا مادر و دلگیری آن‌ها است، تا چه رسد به ناراحتی و نارضایتی آن‌ها؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرمودند:



«مَنْ أَرْضَى وَالِدَيْهِ، فَقَدْ أَرْضَى اللَّهَ وَ مَنْ أَسْخَطَ وَالِدَيْهِ، فَقَدْ أَسْخَطَ اللَّهَ!»^۱

کسی که پدر و مادرش را خشنود کند، خدا را خشنود کرده است و کسی که پدر و مادر را به خشم آورد، خدا را به خشم آورده است. و زمانی که نفرین کنند کار بر فرزند بسیار سخت می‌شود؛ به خصوص در نفرین پدر، چون مادر معمولاً نفرین‌هایش از ته دل نیست و سر زبان است، ولی پدر صبر می‌کند، دیر نفرین می‌کند، ولی اگر نفرین کرد، می‌گیرد و آثار منفی بسیار می‌گذارد، لذا خود والدین هم مراقب باشند و زود نفرین نکنند.

دعای مشلول که در مفاتیح است مربوط به جوانی بوده که به پدرش اهانت کرده بود و چه بسا دست بر او بلند کرده بود و پدر او را نفرین کرد. دستش از کار افتاد و شل شد. خدمت حضرت امیر(علیه السلام) آمد. حضرت بعد از توصیه‌هایی این دعا را یاد دادند تا سلامتی خود را به دست بیاورد.

نفرین پدر و قطع نسل

امام رضا(علیه السلام) در روایتی یکی از آثار عاق والدین را همین قطع نسل دانسته و در پاسخ به سؤالی نوشته‌اند.

«وَمَا يَدْعُو مِنْ ذَلِكَ إِلَى قِلَّةِ النَّسْلِ وَ انْقِطَاعِهِ»^۲

و اینها خود باعث کاهش یافتن و سرانجام از بین رفتن نسل می‌شود.

وقتی این‌گونه شد حتی تربت سیدالشهدا هم، که شفا و امان است، اثر نمی‌کند.

همه می‌دانیم برای انواع مریضی‌ها و دردها تربت ابا عبدالله(علیه السلام) شفاست:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ تَرْبَةَ الْحُسَيْنِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ»^۳

توصیه شده است مقدار کمی از تربت در یک لیوان آب؛ خصوصاً در آب زمزم مخلوط شود و ۷ یا ۷۰ بار سوره حمد بر آن خوانده شود و به بیمار داده شود. اما به برخی که بچه‌دار نمی‌شدند و مشمول نفرین بودند همین تربت هم داده شده و تأثیری نداشته است.



۱. نهج الفصاحه، ص ۷۶۰، ج ۲۹۶۳.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۶۵، ج ۴۹۳۴.

۳. وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۵۲۳، ح ۵.

یکی از بزرگان می‌گفت: در این موارد قصد کنند و اگر والدین از دنیا رفته باشند تا ۴۰ هفته از ظهر پنج‌شنبه تا ظهر جمعه دقایقی را بر قبر آن‌ها حاضر شده و قرآن بخوانند و دعا کنند تا از عقوق والدین خارج شوند.

تأثیر رضایت والدین در عاقبت به خیری

رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«رِضَى اللَّهِ فِي رِضَى الْوَالِدَيْنِ وَ سَخَطُهُ فِي سَخَطِهِمَا»؛

رضایت خدا در رضایت والدین است و غضب و سخط الهی از ناراحتی و غضب والدین است، فلذا این امر تأثیر فراوان در عاقبت فرزندان دارد.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

پیامبر اکرم ﷺ در هنگام وفات جوانی نزد او حاضر شد و به آن جوان اعتقادات را تلقین کرد. «لا اله الا الله...»، اما زبان آن جوان به این کلمات باز نمی‌شد.

حضرت از زنی که کنار این جوان بود پرسیدند: آیا این جوان مادر دارد؟ آن زن گفت: بله، من مادرش هستم. پیامبر فرمودند: شما از او ناراضی هستید؟ گفت: بله و شش سال هست که با او حرف نزده‌ام. حضرت فرمودند: الآن وقت حساسی است، از او راضی باش. آن زن گفت: «قَدْ رَضِيتُ عَنْهُ لِرِضَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»؛ خدا به واسطه رضایت شما، از او راضی باشد. تا زن این جمله را گفت زبان آن جوان باز شد و توانست لاله‌الا الله را بگوید. حضرت فرمودند: چه می‌بینی؟ گفت: آقا مرد سیاه و زشت رویی می‌بینم که از بوی بد لباس و بدنش راه نفسم گرفته شده است.

حضرت (علیه السلام) فرمودند: این دعا را بخوان:

«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْضُو عَنِ الْكَثِيرِ، اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ، وَ اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»؛

ای خدایی که کم را می‌پذیری و از گناه زیاد می‌گذری، کم ما را قبول کن و از گناهان زیاد ما بگذر که تو با گذشت و مهربانی. آن جوان این دعا را تکرار کرد. پیامبر پرسیدند: حالا چه می‌بینی؟



گفت: آن سیاه متعفن رفت و مردی زیباروی و معطرآمده است،
 (فرشته مرگ به این صورت بر او جلوه کرده بود) حضرت فرمودند:
 همین دعا را تکرار کن و با همین دعا از دنیا رفت.^۱
 مرحوم محدث قمی که این قضیه را از کافی نقل کرده پس از آن می‌گوید:
 خوب در این حدیث تأمل کن، بین اثر عقوق چه اندازه زیاد است که
 این جوان با این‌که از صحابه پیامبر بوده و خود پیامبر رحمت بر بالین
 او برای تلقین آمده، ولی باز تا مادرش از او راضی نشد، نتوانست جواب
 بگوید و زبانش باز نمی‌شد.^۲
 از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ مَلَكََيْنِ يُنَاجِي أَحَدُهُمَا الْأَخْرَوَ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ اخْفِضْ
 الْأَبْرِيْنَ بِعِصْمَتِكَ، وَالْآخَرُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَهْلِكَ الْعَاقِبِينَ بِغَضَبِكَ»؛^۳
 خداوند دو فرشته مأمور دارد که یکی با دیگری نجوا می‌کند و
 می‌گوید: خدایا! کسانی که به پدر و مادر نیکی می‌کنند را به
 عصمت خودت (از همه لغزش‌ها و خطاها و بلاها) مصون و محفوظ
 بدار و دومی می‌گوید: خدایا! (فرزندان ناسپاس) و کسانی که
 عاق والدین هستند را با خشم و غضب خودت هلاک کن.

فقط در امر معصیت نباید اطاعت کرد

همان طور که عرض شد در احسان به والدین فرقی نمی‌کند که زنده
 باشند یا از دنیا رفته باشند. مؤمن و معتقد باشند یا کافر و فاسق، فقط
 در جایی که امر بر گناه یا نهی از معروف و واجبی کنند، اطاعت‌شان
 لازم نیست.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ، فَإِنَّ كَانَا مُشْرِكَيْنِ فَلَا تُطْعِمُهُمَا وَلَا
 غَيْرُهُمَا فِي الْمَعْصِيَةِ، فَإِنَّهُ لَأَطَاعَةٌ لِخَلْقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛^۴
 نیکی به پدر و مادر بر همه واجب است، اما اگر مشرک بودند، در



۱. امالی (طوسی)، ص ۲۸۷، ص ۶.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۳۴۷.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۶، ح ۱۷۹۱۸.

۴. خصال، ج ۲، ص ۶۰۸، ح ۹.

معصیت و نافرمانی خدا نه اطاعت از آن‌ها و نه غیر آن‌ها جایز نیست؛ چرا که در نافرمانی خداوند خالق کسی نباید اطاعت از مخلوقی کند. مثلاً شب عروسی به فرزندشان بگویند در مجلس عروسی برقص، یا فلان آهنگ حرام را بگذار، یا به دخترشان بگویند حجابت را بردار و در مجلس مردان حاضر شو، یا در ماه رمضان به فرزندشان بگویند راضی نیستیم روزه بگیری، یا دستور به قطع رحم با خویشان را بدهند. این‌گونه امور امر به معصیت و گناه است که این‌جا امر خداوند بر امر والدین مقدم است و آن‌ها در این امور حقی ندارند. ولی در غیر این موارد اطاعت آن‌ها لازم است و نباید آن‌ها را ناراضی کرد؛ مثلاً در امور مستحب یا مباح اگر امر و نهی کردند که فلان مستحب را ترک کن یا فلان مباح را انجام بده، اطاعت آن‌ها لازم است.

رؤیای صادقه آیت‌الله تبریزی رحمته

یکی از آقایان اهل علم می‌گفت: خدمت مرحوم آیت‌الله شیخ جواد تبریزی رسیدم. ایشان به من گفتند: فلانی! دیشب در خواب دیدم شما حاجی هستید و حج مشرف شدید؟ لبخندی زدم و گفتم: نه آقا! امسال مشرف نشدم. گفتند: چطور؟ (بعد با همان لهجه آذری گفتند دیگر خواب‌های ما هم خواب نیست) من گفتم: آقا! قرار بود به عنوان روحانی کاروان به حج بروم، ولی همسرم گله‌مند بود که نروید و به مادرم گفت حج ایشان که حج واجب نیست، من راضی نیستم بروم؛ چون با بچه کوچک و تنها سخت است، شما به ایشان بگویید نرود.

مادرم به من گفت: عزیزم! من راضی نیستم بروی. من می‌دانستم این از ناحیه همسرم هست و او مادرم را کوک کرده است. برایم خیلی سخت بود و دلم مکه و مدینه بود، ولی چون مادرم فرموده بود، نرفتم. شب در عالم خواب دیدم در حال طواف به دور خانه خدا هستم، ولی لباس احرام من می‌افتد. از خواب که بلند شدم فهمیدم دلیل آن دلخور بودن من از حرف مادرم هست.

خدمت مادرم رسیدم و گفتم: مادر جان! چون شما امر کردی، دیگر نمی‌روم. مادرم خوشحال شد و گفت انشاء الله ثواب حج را ببری.



بعد به آیت الله تبریزی عرض کردم: آقا! خواب شما رؤیای صادقه بوده و معلوم است امسال ما را به عنوان حاجی پذیرفته‌اند که در خواب به شما القا شده که حج بودم.

سه چیز مشترک بین کافر و مؤمن

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُحْصَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ»^۱

خداوند در سه چیز به احدی رخصت نداده (که بتواند آن را ترک کند): ادای امانت (باید آن را برگرداند)؛ چه او نیکوکار باشد یا فاسق، وفای به عهد و پیمان و نیکی به پدر و مادر؛ چه نیکوکار باشند و چه فاسق فاجر (باید نیکی کرد).

بالاترین عمل در بندگی

در آیه ۸۳ سوره بقره خداوند می‌فرماید:

﴿وَأِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾

از بنی اسرائیل عهد و میثاق گرفتیم که جز خدا را نپرستند و به والدین احسان کنند.

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان می‌گوید این‌که خداوند بلافاصله پس از بیان پیمان بندگی و خداپرستی، احسان به والدین را برای بنی اسرائیل بیان کرده؛ گویا در بندگی و خداپرستی و قرب به خدا چیزی بهتر از این وجود ندارد و شاید ما نهایتاً انتظار داشتیم بفرمایند این افضل اعمال است.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) به همین مطلب تصریح شده است فرمودند:

﴿إِذْ لَا عِبَادَةَ أَسْرَعُ بُلُوغًا بِصَاحِبِهَا إِلَى رِضَى اللَّهِ مِنْ حُرْمَةِ الْوَالِدَيْنِ الْمُسْلِمِينَ لَوْجِهَ اللَّهِ تَعَالَى﴾^۲

هیچ عبادتی زودتر از رعایت حرمت پدر و مادر مسلمان، آن هم به



۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۹۰، ح ۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۷۷، ح ۷۴.

خاطر خدا، انسان را به رضایت خدا نمی‌رساند.

آن که بیشتر حرمت والدین را نگه می‌دارد، محبوب‌تر است

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به نام عمار بن حیّان می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم فرزندی دارم به نام اسماعیل، که نسب به من خوش‌رفتار است. امام فرمودند: من او را دوست داشتم، اما حالا علاقه من به او بیشتر شد.

سپس فرمودند: روزی خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله، که شیما نام داشت، نزد حضرت آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی او را دیدند، بسیار شاد شدند و عباي خود را روی زمین پهن کردند و او را روی آن نشاندند، سپس به او رو کرده و در حالی که لبخند برب داشتند با او گفتگو کرده و احترام شایانی به او نمودند تا او برخواست و رفت. سپس برادر رضاعی آن حضرت آمد، نسبت به او احترام کردند، ولی نه آن‌گونه که به خواهرشان احترام کردند. شخصی از حضرت پرسید چرا آن‌طور که خواهر رضاعی خود را احترام کردید به برادر رضاعی خود توجه نکردید؟ پیامبر فرمودند:

«لَأَنَّهَا كَانَتْ أَبْرَؤًا لِذِيهَا مِنْهُ»؛

زیرا آن خواهر، بیش از برادرش به پدر و مادر نیکی می‌کرد.

مقام انبیاء الهی

بعضی از شاگردان مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله نقل می‌کنند یک بار ایشان فرمود: آیا می‌خواهید شما را به مقام بعضی انبیا دعوت کنم تا آن‌چه را که امثال حضرت یحیی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام داشتند را شما هم داشته باشید؟ مرحوم آقای مولوی قندهاری که خود از شاگردان سید ابوالحسن بوده، می‌گوید ما مشتاقانه گفتیم بله، بفرمایید.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۱، ح ۱۲. «خَبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِسَيِّرِ إِسْمَاعِيلَ ابْنِ بِي، فَقَالَ: لَقَدْ كُنْتُ أَحِبُّهُ وَ قَدِ اِزْدَدْتُ لَهُ حُبًّا. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَتَتْهُ أُخْتُ لَهُ مِنَ الرِّضَاعَةِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا سَرَّ بِهَا وَ تَسَطَّ مُلْحَقَتَهُ لَهَا فَأَجْلَسَهَا عَلَيْهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ يُحَدِّثُهَا وَ يَضْحَكُ فِي وَجْهِهَا، ثُمَّ قَامَتْ وَ ذَهَبَتْ وَ جَاءَ أُخُوها، فَلَمَّ يَضْنَعُ بِهٖ مَا صَنَعَ بِهَا، فَقِيلَ: لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! صَنَعْتَ بِأَخِيهِ مَا لَمْ تَصْنَعْ بِهٖ وَ هُوَ رَجُلٌ، فَقَالَ: لَأَنَّهَا كَانَتْ أَبْرَؤًا لِذِيهَا مِنْهُ».



آقا فرمود: این سهل الوصول‌ترین راه است که اگر کسی انجام دهد من ضمانت می‌کنم به مقام انبیا برسد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا * وَحَنَانًا
مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا
عَصِيًّا﴾^۱

در هر دو مورد بَر و احسان و نیکی به والدین، یا نیکی به مادر را آورده و بلافاصله پس از آن فرموده، من را شَقِّ یا عصیان‌گر نکرد، یعنی کسی که به پدر و مادر احسان می‌کند، شقاوت و عصیان‌گری ندارد. انبیا علیهم‌السلام به نبوت رسیدند؛ چون هیچ شقاوت و عصیان‌گری نداشتند، لحظه‌ای شقاوت و عصیان مانع عروج روحانی و رسیدن به آن مقام بلند است. سَر این‌که شَقِّ و عصیان‌گر نمی‌شدند، نیکی و احسان به والدین بوده و بر همین خصلت تأکید شده است.

کسانی که در مقابل انبیای الهی و اولیای دین ایستادند، همگی شقاوت داشتند و اگر تاریخ زندگی‌شان را دنبال کنید، قطعاً خواهید دید که پدر و مادر درستی نداشتند و نامشروع بودند؛ چنانکه در روایتی از امام باقر علیه‌السلام وارد شده است که فرمودند:

«وَلَا يَقْتُلُ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا الْأَوْلَادُ الزَّانَةَ»^۲؛

همه کسانی که پیامبران و فرزندان آنان را کشتند، زنازاده و حرام‌زاده بودند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

«الْعَبْدُ الْمُطِيعُ لَوَالِدَيْهِ وَ لِزَوْجَتِهِ فِي أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ»^۳؛

بنده‌ای که مطیع پدر و مادر و پروردگارش باشد، در بالاترین مقام اعلیٰ علیین قرار می‌گیرد.



۱. مریم، ۱۴، ۱۲. «ای یحیی! کتاب [خدا] را به جد و جهد بگیر، و از کودکی به او نبوت دادیم. و [انبیا] از جانب خود، مهربانی و پاکی [به او دادیم] و تقوایبشه بود. و با پدر و مادر خود نیک رفتار بود و زورگویی نافرمان نبود».

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۸.

۳. نهج الفصاحه، ص ۵۷۸، ح ۲۰۰۴.

بِهَجْتِ ﷺ چگونه بهجت شد

زمانی که آیت‌الله بهجت در نجف مشغول تحصیل و تهذیب نفس بودند، عده‌ای که مطالب عرفانی را قبول نداشتند نامه‌ای به پدر آقای بهجت می‌نویسند و در مورد ایشان بدگویی می‌کنند. می‌گویند در وادی درویش‌بازی افتاده و شاید از درس و بحث باز بماند. پدر ایشان نامه‌ای برای آقای بهجت می‌نویسد که من راضی نیستم جز واجبات عمل دیگری انجام دهی، حتی راضی نیستم نماز شب بخوانی.

آقای بهجت می‌فرماید: وقتی نامه پدرم به دستم رسید خدمت استادم آیت‌الله قاضی رسیدم و نامه را به ایشان نشان دادم، ایشان فرمودند: شما مقلد چه کسی هستید؟ گفتم: مقلد آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی هستم. فرمودند: باید بروید از ایشان کسب تکلیف کنید.

آقای بهجت می‌فرماید: نزد آقا سید ابوالحسن اصفهانی رفتم و مسأله را مطرح کردم. ایشان فرمودند باید حرف پدرتان را اطاعت کنید. از آن موقع به بعد آقای بهجت دیگر سکوت می‌کنند و چیزی نمی‌گویند؛ چرا که سخن گفتن که از واجبات نیست. فقط به اقل ضرورت اکتفا می‌کردند تا از دستور پدرشان اطاعت کنند.

از خود آقای بهجت نقل شده که می‌فرمود: با این‌که من خیلی میل داشتم خدمت آقای قاضی برسم دیگر نرفتم و پا روی نفسم گذاشتم و امر پدر را اطاعت کردم. بعد از آن یک نورانیت عجیبی در دلم حس کردم که فهمیدم از همان وظیفه‌شناسی بوده است.

مرحوم آیت‌الله مولوی قندهاری رحمته می‌فرمود: آقای بهجت رحمته که بهجت شد؛ چون اطاعت امر پدر را کرد.

وقتی این کلام آقای مولوی را خدمت خود آقای بهجت گفتند، ایشان فرمود: من که هیچ‌چی نیستم، ولی هر چه هست در همان نیکی و اطاعت پدر و مادر است.



کف پای پدر را بوسید

مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی فقیه اهل‌بیت (علیه السلام) هم می‌فرمود: به هر جا رسیدم از آن رسیدم. روزی در نجف مادرم فرمود برو پدرت را برای خوردن ناهار صدا بزن، وقتی به اتاق پدرم رفتم، دیدم پشت میزش هنگام مطالعه خوابش برده. با خود گفتم اگر الآن بیدارش کنم، شاید اذیت بشود، چه بکنم؟ رفتم و کف پایش را بوسیدم. پدرم بیدار شد وقتی مرا دید، لبخندی زد و دست به دعا برداشت و گفت: خدایا! این فرزند مرا از عالمان دینی و خادمان علوم اهل‌بیت (علیهم السلام) قرار بده. و ایشان شدند آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی مرجع باعظمت تقلیدی که بیش از ۱۵۰ کتاب نوشت و خدمات بسیاری برای حوزه‌های علمیه و متدینان انجام داد.

اگر رهبر شد؛ چون احسان به والدین کرده بود

از همه واضح تر رهبر عزیزمان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است که علی‌رغم میل خود درس و بحث در قم را (با اینکه شرایط خوبی برایش فراهم بود) رها کرد و برای خدمت به پدر، که چشمش آب آورده بود، به مشهد رفت. همه چیز عایدش شد و خدایی که قرار بود در قم به او چیزی بدهد، ده‌ها برابرش را در مشهد به او داد.

ایشان هر وقت پدر را می‌دید، ولو در زمانی که رئیس جمهور بود، دستش را می‌بوسید، خودش برای استقبال از پدر به فرودگاه می‌رفت و اگر نمی‌توانست، کسی را دنبال ایشان می‌فرستاد. وقتی پدر می‌آمدند، از درب ریاست جمهوری به استقبال او می‌رفت و دست‌شان را می‌بوسید و پشت سرشان حرکت می‌کرد. پدرشان هم همیشه لبخند رضایت از او را داشتند. این‌ها بندگی و انجام وظیفه برای‌شان اصل بود و خداوند برای‌شان گشایش می‌فرستاد.

بندگی کن تا که سلطانت کنند
خوی حیوانی سزاوار تو نیست
بنده شیطانی و داری امید
سوی حق نارفته چون داری طمع
تن رها کن تا همه جانت کنند
ترک این خو کن که انسانت کنند
تا ستایش همچو یزدانت کنند
همسر موسی بن عمران کن



شکر و تسلیم و مسلمانیت کو ای که می‌خواهی سلیمانت کنند البته این را هم باید بگوییم که والدین هم باید سعی کنند حق فرزند را حفظ کنند و به او ظلم نکنند و کاری که فوق طاقت و توانش هست را بر او تحمیل نکنند تا فرزند مجبور به مخالفت شود. این نوعی ظلم است. پیامبر اکرم ص فرمودند:

«رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ أَعَانَا وَلَدَهُمَا عَلَيَّ بِرِهِمَا»!

خداوند رحمت کند پدر و مادری را که فرزندشان را در نیکی کردن به خود یاری می‌دهند.

برکات دنیا و آخرت

در ابتدای جلسه حدیثی از پیامبر نقل کردیم که احسان به والدین باعث برکت رزق و گشایش در آن است.

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می‌فرمود: یکی از بازاری‌های تهران را می‌شناخت که فرد خیلی خاصی هم نبود، ولی حتی در کسادی بازار برای او می‌بارید و روزیش وسیع بود. من تنها یک مطلب از ایشان را متوجه شدم که ادب خاصی نسبت به پدر و مادر دارد.

یک بار از او پرسیدم: به پدرت سر می‌زنی؟ گفت ایشان مدت‌هاست از دنیا رفته و من مقید هستم حداقل ماهی یک بار سر قبرش بروم. می‌خواستم بگویم تو که ماهی یک بار می‌روی، این طور برکت در زندگی‌ات هست، اگر هفته‌ای یک بار بروی، دنیا چنان به تو رو می‌آورد که نمی‌توانی جمع کنی، ولی ترسیدم ظرفیتش را نداشته باشد و به او نگفتم.

از آثار و فواید احسان به والدین، علاوه بر برکات مادی و معنوی و گشایش رزق و طول عمر، تحصیل رضای خدا و افزوده شدن توفیقات معنوی و تحکیم پیوندهای خانوادگی و ایمنی از عذاب قبر و سختی‌هایبرزخ نیز می‌باشد.



مصادیق احسان به والدین

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند:

«وَيَجِبُ لِلْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ: شُكْرُهُمَا عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَطَاعَتُهُمَا فِيمَا يَأْمُرَانِهِ وَيَنْهَيَانِهِ عَنْهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَنَصِيحَتُهُمَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ»؛^۱

سه چیز نسبت به پدر و مادر بر فرزندان واجب است: در همه حال از آن‌ها تشکر کنند، در غیر معصیت خدا امر و نهی آن‌ها را بپذیرند و در پنهان و آشکار خیرخواه آنان باشند.

در کتب اخلاقی مصادیق احسان به والدین و حقوق آن‌ها را در حیات و ممات‌شان تا بیشتر از ۸۰ مورد شمرده‌اند. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

- (۱) اطاعت محض از آن‌ها مگر در معصیت خداوند؛
- (۲) به اسم صدا نزدن والدین؛
- (۳) جلوتر از والدین راه نرفتن؛
- (۴) قبل از والدین ننشستن؛
- (۵) تواضع و فروتنی در برابر آن‌ها هنگامی که خشمگین می‌شوند؛
- (۶) شکر گزار آن‌ها بودن در همه حال؛
- (۷) در پنهان و آشکار خیرخواه آن‌ها بودن؛
- (۸) بر آوردن حاجت آن‌ها، قبل از این که اظهار کنند؛
- (۹) دعا کردن در حق آن‌ها؛
- (۱۰) سبب فحش و نفرین مردم به آن‌ها نشدن.

از امام کاظم (علیه السلام) سؤال شد: حق پدر بر فرزند چیست؟ فرمودند:

«لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ، وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ، وَلَا يَسْتَسَبُّ لَهُ»؛^۲

او را به نام نخواند، جلوتر از او راه نبرد، قبل از او ننشیند و سبب فحش دادن مردم به او نگردد.



۱. تحف العقول، ص ۳۲۲.

۲. تحف العقول، ص ۳۲۲.

به خصوص مادر را احترام کن

در عین این که احترام و اطاعت هر دو؛ یعنی پدر و مادر لازم و واجب است، ولی حق و نقش مادر و به تبع آن، وظیفه فرزند نسبت به او به یک معنا قابل مقایسه با پدر نیست.

از پیامبر ﷺ در مورد حق پدر و مادر پرسیدند و حضرت پاسخ فرمودند:

«مَا حَقُّ الْوَالِدِ؟ قَالَ: أَنْ تُطِيعَهُ مَا عَاشَ، فَقِيلَ: وَمَا حَقُّ الْوَالِدَةِ؟ فَقَالَ: هَيْهَاتَ، هَيْهَاتَ، لَوْ أَنَّهُ عَدَدَ رَمْلِ عَالِجٍ وَقَطْرِ الْمَطْرِ أَيَّامَ الدُّنْيَا، قَامَ بَيْنَ يَدَيْهَا مَا عَدَلَ ذَلِكَ يَوْمَ حَمَلَتْهُ فِي بَطْنِهَا»^۱؛

حق پدر این است که تا وقتی زنده است، از او اطاعت کنی و اما حق مادر، هرگز! هرگز! اگر کسی به اندازه ریگ‌های پراکنده بیابان و به عدد قطرات باران در طول دنیا در خدمت مادرش بایستد، نمی‌تواند حق یک روز بارداری مادر را ادا کند.

در سوره احقاف خداوند متعال فرمود:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا﴾^۲

به انسان سفارش کردیم که نسبت به والدین خود احسان کند.

سپس در مقام تعلیل، که چرا باید به والدین احترام کند، خداوند فقط از زحمات مادر یاد می‌کند و می‌فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾^۳

مادر، او را با سختی و مشقت حمل کرد (دوران بارداری)، و با سختی و مشقت او را بر زمین نهاد (دوران زایمان)، و مدت حاملگی و شیر دادن تا از شیر گرفتن (که همه بارنج و سختی همراه است) سی ماه است. (۲۴ ماه دوران شیر دادن و حداقل دوران بارداری که ۶ ماه است مجموعاً ۳۰ ماه).

گویی خداوند متعال در مقام دلیل آوردن برای احترام به والدین، می‌خواهد اشاره کند آن که سختی بیشتری کشیده را می‌گویم تا انگیزه



۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۲، ح ۱۷۹۳۷.

۲. احقاف، ۱۵.

۳. همان.

احترام پیدا کنی و طبعاً مادر است که این انگیزه برای احترامش باید بیشتر از پدر باشد.

گله از مادر در محضر پیامبر ﷺ

شخصی خدمت پیامبر ﷺ از کج خلقی و بد اخلاقی مادرش، که پیر شده بود، گله کرد.

پیامبر ﷺ فرمودند: آیا آن ۹ ماه که بار تو را برداشت و ۲ سال شیردهی، که شیره جاننش را به تو می‌داد و بیداری شب و زحمات تو را تحمل می‌کرد، کج خلق نبود، الآن که دیگر به او نیازی نداری بد اخلاق شد؟ آن شخص گفت: یا رسول الله! پاداش زحماتش را داده‌ام، ۲ بار او را بردوش خود حمل کرده و به حج برده‌ام و مناسک را به کمک من انجام داده است، خیلی سختی کشیدم.

پیامبر ﷺ فرمودند: گمان کردی با ۲ بار او را بردوش گرفتن و به حج بردن پاداش زحماتش را داده‌ای؟ حتی پاداش یک ناله هنگام زایمان او را، که تا دم مرگ رفت، نداده‌ای!

ای کاش مادرش زنده بود

مردی خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: خدا به من دختری داد (با اصرار همسر من او را زنده نگه داشتیم و به رسم جاهلیت زنده به گور نکردیم) تا این که کمی بزرگ شد. او را به بیابان و کنار چاهی بردم و در چاه انداختم. آخرین چیزی که از او می‌شنیدم این بود که مرا صدا می‌زد و می‌گفت «یا ابا»، یا رسول الله! جبران این گناه و کفاره آن چیست؟ پیامبر فرمودند: آیا مادرت زنده است؟ آن مرد گفت: خیر. پیامبر ﷺ فرمودند: خاله‌ات زنده است؟ او گفت بله. حضرت فرمودند: به خاله‌ات اکرام کن، او به منزله مادرت هست و جبران گناهت می‌شود.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۳۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۶۲، ح ۱۸. «جاء رجل إلى النبي ﷺ فقال: إني قد ولدت بنتاً ورثتها حتى إذا بلغت فأبستها و حلبتها، ثم جئت بها إلى قليب فدفعتها في جوفه، وكان آخر ما سمعت منها وهي تقول: يا أبا، فما كفارة ذنبي، قال: ألك أم حية؟ قال: لا، قال: فلنك خالة حية؟ قال: نعم، قال: فأبزها.



در روایتی شبیه این روایت وارد شده است که شخصی گناهی کرده بود و پیامبر ﷺ به او راهی برای جبران نشان داده بود. وقتی آن شخص دور شد، حضرت فرمودند: «لَوْ كَانَتْ أُمُّهُ؛» ای کاش مادرش زنده بود؛ چرا که اثر دیگری داشت.^۱

در کتاب مستدرک الوسائل از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمودند:

«إِذَا كُنْتَ فِي صَلَاةِ التَّطَوُّعِ، فَإِنْ دَعَاكَ وَالِدُكَ فَلَا تَقْطَعْهَا وَ إِنْ دَعَاكَ وَالِدُكَ فَاقْطَعْهَا»^۲

اگر در نماز مستحبی بودی و پدرت صدایت زد، نمازت را قطع نکن، اما اگر مادرت صدا زد، نمازت را قطع کن.

همه این‌ها نمونه‌ای از روایات بسیار زیادی است که نقش بی‌بدیل مادر و حق عظیم او را به گردن فرزندان نشان می‌دهد.

شیخ اعظم رحمته و مادر کهن سال

یکی از عالمان بزرگ شیعه و فقهای تأثیرگذار مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمته، معروف به شیخ اعظم بود. تقوا و علم و سیاست ایشان به گونه‌ای بود که پس از رحلت، شاگردانش می‌گفتند «علم» او را شاگردش میرزا حبیب الله رشتی به ارث برد، «سیاست» او را شاگرد دیگرش میرزای شیرازی به ارث برد، ولی تقوایش را با خود به گور برد و کسی در ورع و تقوی هم‌سان او نبود.

شیخ، مادر پیر و متدبّینی داشت که از دزفول برای دیدن فرزندش، که اینک مرجع کل شیعه شده بود، و زیارت عتبات عراق راهی نجف شد. وقتی زنان نجفی فهمیدند مادر شیخ انصاری به شهرشان آمده، برای دیدنش می‌آمدند و دست و صورت او را می‌بوسیدند.

شبی این پیرزن باصفا به فرزند باعظمتش گفت: مرتضی! چرا این زن‌های

فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ يُحَفِّزُ عَنْكَ مَا صَنَعْتَ، قَالَ أَبُو خَدِيجَةَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَتَى كَانَ هَذَا؟ فَقَالَ: كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ كَانُوا يُقْتُلُونَ الْبَنَاتِ مَخَافَةَ أَنْ يُسَيِّبْنَ فَيَلِدْنَ فِي قَوْمٍ آخَرِينَ».

۱. الدعوات (راوندی)، ص ۱۲۶، ح ۳۱۰. «أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا بَقِيَ مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ إِلَّا عَمَلْتَهُ، فَهَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَهَلْ بَقِيَ مِنَ الْبَيْتِ أَحَدٌ؟ قَالَ: أَبِي، قَالَ: فَبَيْتُهُ فَلَعَنَهُ أَنْ يُغْفَرَ لَكَ، فَوَلَّى الرَّجُلُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ كَانَتْ أُمُّهُ».

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۱، ح ۱۷۹۳۳.



نجفی می‌آیند و این قدر دست مرا می‌بوسند؟ شیخ نمی‌خواست بگوید این احترام به خاطر من است، بنابراین گفت: مادر جان! چون شما دایم الوضو و نورانی هستی، می‌آیند دست شما را می‌بوسند. او گفت: مرتضی! خیلی از زنان دایم الوضو هستند؛ چرا دست آن‌ها را نمی‌بوسند؟ شیخ گفت: مادر جان! شما اهل تهجد و نماز شب هستی، دست شما را می‌بوسند. مادرش گفت: مرتضی! خیلی از زنان هستند که اهل تهجد و نماز شب هستند، چرا دست آن‌ها را نمی‌بوسند؟ گفت: مادر جان! شما اهل زیارت هستی، لذا دست شما را می‌بوسند؟ گفت: مرتضی! دیگران هم اهل زیارت هستند.

خلاصه هر چه شیخ می‌گفت این پیرزن جواب می‌داد تا این‌که شیخ مجبور شد بگوید. گفت: مادر جان! به خاطر من است که دست شما را می‌بوسند و به شما احترام می‌گذارند. این پیرزن متدین و مادر فهمیده به فرزندش گفت: مرتضی! مگر تو که هستی؟ مگر تو چه هستی؟ یک بنده خدا هستی، خودت را گم نکنی.

رضوان خدا بر این مادری که هنوز هم فرزندش، که مرجعی بزرگ در تاریخ شیعه است، را تربیت می‌کند. پس این نقش مادر است که گمنام و بی‌نشان فضیلت‌ها را به فرزندش منتقل می‌کند.

چکیده

خانواده سه رکن اساسی دارد: پدر و مادر، همسر و فرزندان. یکی از موانع استجاب دعا، بی‌احترامی یا شکستن دل پدر و مادر می‌باشد و نقطه مقابل آن، یکی از علل سعادت و موفقیت، احترام و ارج نهادن به پدر و مادر است.

هم‌چنین یکی از سریع‌ترین راه‌های آمرزش گناهان، خدمت به پدر؛ به‌خصوص مادر است.



—* روضه *—

يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا
تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا يَا
وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

معمولاً رسم مان این است، وقتی یک عزیزی از دنیا می رود به خصوص وقتی پدر و مادر از دنیا می روند وسائل شخصی اش را از چشم فرزندانش دور می کنند، خصوصاً اگر بچه های کوچک داشته باشد. پیغمبر ﷺ هم وقتی از دنیا رفت امیرالمؤمنین و مسائل حضرت را از چشم حضرت زهرا ﷺ پنهان کرد.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار روایت کرده است که یک مرتبه حضرت زهرا ﷺ آن پیراهن پیغمبر ﷺ را که علی ﷺ از زیر آن پیراهن پیامبر ﷺ را غسل داده بود، پیدا کرد به قدری این پیراهن را روی صورتش گذاشت و گریه کرد که از حال رفت. امیرالمؤمنین ﷺ آن پیراهن را پنهان فرمود.

بار دیگر هم حضرت زهرا ﷺ وقتی صدای اذان بلال را که یادگار پیغمبر ﷺ بود شنید از حال رفت. قاعدتاً امیرالمؤمنین هم وسائل شخصی حضرت زهرا ﷺ را باید از چشم امام حسن، امام حسین و زینبین ﷺ پنهان کند. این بچه ها که کوچک هم بودند، حضرت زینب چهار پنج سالش بود، ام کلثوم سه سالش بود، از چشم این ها باید دور کند. رختخواب حضرت زهرا را از آن گوشه جمع کند، همین رختخوابی که دیدند مادرشان در آن گوشه شمع وجودش آب شد، را باید جمع کند.

اما دل ها بسوزد؛ علی جان لباس های حضرت زهرا را از چشم بچه های دور می کنی، رختخوابش را جمع می کنی، آن درب نیم سوخته را چه کار می کنی؟ زینب هر موقع از آن در رد می شود نگاهش می افتد، که ای در تو با مادرمان چه کردی که این جا افتاد. کوچه های بنی هاشم را چه می کنی؛ شیخ مفید نقل می کند آن جا حضرت زهرا را زدند و افتاد.

از نخست زندگی هرگز نمیشد باورم

که شود این خانه روزی قتلگاه همسرم

روزت‌هایی که حتی یک نفر یارم نبود

دیدم آنجا پشت در افتاده تنها باورم



او مرا میخواند و من آن روز دستم بسته بود
 کاش آنجا جان من می شد برون از پیکرم
 خاطرات همسر شب زنده دارم زنده ماند
 از مناجات سحرگاهان زینب، دخترم
 ای شب تاریک باز آ تا نهمان از چشم خلق
 قبر ناپیدای زهرا را بگیرم در برم
 ختم مصیبت من یک جمله، یا امیرالمؤمنین، یادگارهای حضرت زهراء و وسائلش
 را دور می‌کردی از چشم بچه‌ها، اما در سفراسارت، بچه‌های امام حسین (علیه السلام)، نه
 یادگارهای امام، که سربریده امام حسین (علیه السلام) را می‌دیدند. یک موقع بالای نیزه،
 یک موقع داخل طشت، یک موقع درون تنور. تا آن آخر که به دست سه ساله اش
 در خرابه شام دادند و چند لحظه او را نگاه کرد «فوضعت فمها علی فمه الشریف
 ثم مات» خدایا به آبروی حضرت زهرا دست ما را در دنیا و آخرت از دامان‌شان
 کوتاه نفرما.

صلی الله علیک یا ابا عبدالله و رحمة الله و برکاته



بخش سوم

حمله ابلیس

به پیوند امام و امت

جلسه نهم: تحکیم پیوندهای مقدس؛ پیوند با امام

جلسه دهم: تحکیم پیوندهای مقدس؛ تولی و تبری شرط پیوند با امام

جلسه یازدهم: تحکیم پیوندهای مقدس؛ بلوغ و رشد شیعه تا ولایت اجتماعی

جلسه دوازدهم: تحکیم پیوندهای مقدس؛ امتحان با ولایت، سنگین‌ترین امتحان

جلسه سیزدهم: تحکیم پیوندهای مقدس؛ همدلی روح جمعی شیعه زمينه ساز ظهور



تحکیم پیوندهای مقدس؛ پیوند با امام

در مجلس دوم از جلسات پیش بیان شد که یکی از مهم‌ترین اهداف شیطان فاصله انداختن و گسست پیوندهای مقدس و محبوب الهی است. در این میان پیوندهای خانوادگی بین اعضای خانه باهم و پیوند مؤمنان با امام و ولی الهی، دو پیوندی هستند که بیشترین حملات ابلیس و دستگاه او؛ به خصوص در آخر الزمان، به آن‌هاست. درباره پیوندهای خانوادگی و تحکیم آن در جلسات گذشته بحث‌هایی تقدیم شد، اینک درباره پیوند و همراهی با ولی الهی و امام معصوم هم مطالبی را عرض خواهیم کرد.

پیوند با امام معصوم (علیه السلام)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾!

ای اهل ایمان! تقوای الهی داشته باشید و همراه صادقین باشید.

حضرت امیر(علیه السلام) در زمان خلافت عثمان، میان جمعی از مهاجرین و انصار، چنین احتجاج فرمودند:

شمارا به خداوند قسم می‌دهم، آیا به یاد دارید هنگامی که



خداوند آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱ را نازل فرمود، سلمان پرسید: یا رسول الله! آیا منظور از این آیه عام است یا خاص؟ پیامبر ﷺ فرمودند:

«أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَعَامَّةٌ؛ لِأَنَّ جَمَاعَةَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرُوا بِذَلِكَ، وَأَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةٌ، لِأَخِي عَلِيِّ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛

اما مؤمنان در این آیه عام هستند؛ چون همه اهل ایمان مأمور به این دستور هستند، ولی صادقین مخصوص برادرم علی (علیه السلام) و اوصیای بعد از او تا قیامت است.

هنگامی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) این سؤال را نمودند، حاضران گفتند: آری، این سخن را از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم.^۱ وظیفه مؤمنان پیوند و معیت با معصومین (علیهم السلام) است که همه وجودشان صدق است.

در معیت و پیوند با امام (علیه السلام) رشد می‌کنیم

تنها راه رشد استعدادها و قرب به خداوند متعال از طریق ولایت انسان کامل و سرپرستی و امامت او بر ماست که تحقق پیدا می‌کند. امامت یک راه در بین ده‌ها راه رسیدن به خدا و رشد استعدادهای انسانی نیست، بلکه تنها راه قرب به خدا و شکوفایی استعدادهاست.

روزی پیامبر ﷺ برای اصحاب‌شان خطوط کج و معوجی بر زمین کشیدند و در بین این خطوط، یک خط مستقیم کشیدند و فرمودند: صراط مستقیم یکی بیشتر نیست، بقیه راه نیستند، چاه و بی‌راهه هستند. راه رسیدن به خدا یک راه بیشتر نیست.^۲

امام کسی است که در اتصال با اسما و صفات الهی و تربیت خاص حضرت حق همه استعدادهايش به فعلیت رسیده و خلیفه الله و مظهر تام کمالات الهی شده است.

اگر کسی بخواهد استعدادها و ظرفیت‌هایش به فعلیت برسد، باید تحت تربیت



۱. البرهان، ج ۲، ص ۸۶۴، ح ۴۷۹۲.

۲. آشنایی با قرآن، ص ۵۰.

و سرپرستی امام معصوم قرار بگیرد تا در حد امکان، خودش به فعلیت برسد.

موجود پایین‌تر، با تسلیم نسبت به موجود برتر رشد می‌کند

اگر وجودی ضعیف‌تر خود را در اختیار موجود برتر قرار دهد و تسلیم او باشد، کمالات موجود برتر در او سرایت و ظهور کرده و او را رشد می‌دهد. شبیه غذا، که وقتی وارد بدن می‌شود و خودش را در اختیار موجود بالاتر قرار می‌دهد. از کانال انسان مؤمن تبدیل به نماز و عبادت و ذکر می‌شود و انسان به عالم ملکوت صعود می‌کند و بالا می‌رود؛ یعنی موجود برتر واسطه رشد و قرب موجود پایین‌تر می‌گردد.

قبلاً نقل کرده بودیم که وقتی مرحوم آیت‌الله میرزا رحیم ارباب رحمته سبزی پاک می‌کرد، یک ساقه ریحان را گرفته بود و دانه دانه برگ‌هایش را جدا می‌کرد. یک کسی از اطرافیان گفت: آقا این طور که شما پاک می‌کنید، خیلی طول می‌کشد، شما ساقه ریحان را بگیرید و دست‌تان را از بالا به پایین بکشید، همه برگ‌هایش یک دفعه جدا شده و کار سریع تمام می‌شود.

آقا فرمود: عزیزم! ما هم این طوری بلدیم، ولی اگر یک برگ سبزی از زیر دست من رد بشود و جدا نشود و ضایع شود، روز قیامت گله می‌کند که خدا من را خلق کرده بود که وارد بدن تو بشوم و از طریق او به ملکوت بالا بروم و تو من را ضایع کردی. آن وقت من چه جوابی بدهم؟

اگر ما، که انسان‌های ناقص و وجودات ضعیفی هستیم، خودمان را تسلیم امام معصوم، که در همه کمالات به حد اعلی رسیده است، نماییم اسما و صفات خداوند که در خود امام تجلی کرده، در حد ظرفیت ما و در حد درجه تسلیم و ولایت‌پذیری ما در وجود ما جلوه می‌کند. نورانیت امام در ما، وجودمان را نورانی می‌کند و هیچ راهی برای ارتقا و رشد غیر از این نیست. کسی گمان نکند بدون وساطت معصوم علیه السلام خودش مستقیم می‌تواند کمالات را از خداوند دریافت کند. ما انسان‌های ناقص توان ارتباط مستقیم با خدا را نداریم.

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

کان‌جا همیشه باد به دست است دام را



شیطان خواست بدون واسطه به خدا برسد، رجم شد

اگر شیطان توانست بدون وساطت ولی خدا و انسان کامل به خدا برسد، دیگران هم می‌توانند، ولی ابلیس با آن همه عبادت، که به تعبیر حضرت امیر علیه السلام در خطبه قاصعه شش هزار سال خدا را عبادت کرد، آن هم معلوم نیست سال‌های دنیایی بوده یا آخرتی،^۱ وقتی مأمور به سجده بر آدم شد، گفت: خدایا! من را از این سجده معاف کن، تو را آن چنان عبادتی می‌کنم که هیچ ملک مقرب یا پیامبر مرسلی تو را آن‌گونه عبادت نکرده باشد. خداوند متعال فرمود:

من احتیاج به عبادت توندارم، فقط می‌خواهم از آن طریقی که من می‌خواهم عبادتم کنی نه آن چه تومی‌خواهی.
شیطان قبول نکرد و سجده و خضوع در مقابل انسان کامل و ولی خدا نکرد، و جز رجم و طرد از درگاه خدا چیزی نصیبش نشد.^۲
دیگران هم اگر بخواهند بدون وساطت ولی خدا به قرب خدا برسند، خیال خام و شیطنت است.

آیت‌الله قاضی رحمته و جوان لات

نقل می‌کنند در نجف و در کوچه و محله‌ای که مرحوم آیت‌الله سید علی آقا قاضی ساکن بودند، جوان لاتی به نام قاسم بوده که اهل دین و نماز و عبادت نبود، فقط هر وقت آقای قاضی را می‌دید دست روی سینه می‌گذاشت و عرض ادب و احترام می‌کرد و با همان زبان لاتی خودش قربان صدقه می‌رفت و می‌گفت: آقا دوستت داریم و مخلص شما هستیم. یک مرتبه آقای قاضی که آدم‌شناس بود ایستاد و رو به قاسم کرد و فرمود:

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۸۷، خطبه ۱۹۲. «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْطَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيْدَ وَ كَانَ قَدْ عَيْدَ اللَّهُ بِسِنَّةِ آلَافٍ سَنَةً، لَا يَذْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ».

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۴۲. «فَأَوَّلَ مَنْ قَامَ إِبْلِيسَ وَ اسْتَكْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ، هُوَ أَوَّلَ مَعْصِيَةِ عَصَى اللَّهُ بِهَا، قَالَ فَقَالَ إِبْلِيسَ: يَا رَبِّ! اغْنِنِي مِنَ السُّجُودِ لِأَدَمَ عليه السلام، وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْْبُدْهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ، إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ، فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»...».



قاسم! مگر نمی‌گویی ما را دوست داری؟ او گفت: آقا نوکر شما هم هستم و دوست‌تان دارم. فرمود: قاسم! بیا و به خاطر این دوستی که داری یک امشب، نیمه شب بلند شو و دو رکعت نماز شب بخوان!

قاسم با تعجب گفت: نماز شب! من نماز صبحم را نمی‌خوانم و اصلاً نمی‌دانم نماز شب چگونه است؟ ایشان فرمود: مگر نگفتی ما را دوست داری، پس این یک کار را بکن. قاسم فکری کرد و گفت: آقا چشم، ولی من اصلاً نمی‌توانم در آن ساعت بیدار بشوم، من صبح تا نزدیک ظهر خواب هستم. آقای قاضی فرمود: تو یک ساعتی را نیت کن، من بیدارت می‌کنم. قاسم قبول کرد. یک ساعتی از سحر را قصد کرد که بیدار شود. درست سرهمان ساعت بیدار شد. بلند شد تا برای وضو به سمت حیاط برود، دید حال خوشی دارد، موقعی که داشت آستین‌هایش را برای وضو بالا می‌زد، ناگهان دلش شکست و با خدا شروع به نجوا و درد دل کرد که: خدایا! یک عده عادت دارند همیشه همچنین ساعتی در خانه تو گدایی می‌کنند و صدای‌شان برای ملائکه آشناست، اما من روسیاه غریبه هستم و دیر آمدم، ولی خدایا صدقه سرهمان خوبان درگاهت مرا هم قبول کن. اشکی ریخت و آن شب به درگاه الهی توبه کرد و از روز بعد جزو شاگردان آقای قاضی بود. می‌گویند برخی که او را می‌شناختند که چگونه متحول شد، نیم خورده غذایش را تبرکاً برمی‌داشتند.

کیمیایی است عجب بندگی پیر مغان خاک او گشتم و چندین برکاتم دادند اگر همراهی و پیوند و تسلیم آقای قاضی رحمته که از شاگردان مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام است، این‌گونه انسان را رشد می‌دهد، معیت و پیوند و تسلیم خود حضرت امیر علیه السلام و امام زمان علیه السلام بودن انسان را به کجا می‌رساند؟

آثار معیت و پیوند با امام علیه السلام رشد یافتگی جامعه در عصر ظهور

سزاین‌که در زمان ظهور، انسان‌ها به صورت جهشی رشد و تکامل پیدا می‌کنند و همه استعداد‌های انسانی، با تفاوت ظرفیت‌ها به فعلیت می‌رسد این است که وقتی انسان‌ها خودشان را تسلیم امام عصر علیه السلام، ولی اعظم الهی کردند در واقع کمالات امام در انسان‌ها، با تفاوت تسلیم بودن و ولایت‌پذیری، ظهور و بروز می‌کند. عدالت امام، معنویت امام،



عقلانیت امام، صفا و نورانیت و اخلاق امام در انسان‌هایی که خود را به ایشان سپرده‌اند و در جوامع انسانی آن زمان جلوه می‌کند و زندگی انسانی و الهی تازه آغاز می‌گردد. ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۱ زمین به نور ربّ و پروردگار آن روشن می‌شود؛ یعنی با ریشه‌کن شدن ظلم و جور، حجاب‌های ظلمانی کنار می‌رود و حقایق عالم آشکار می‌گردد.

هر چند این آیه مربوط به قیامت است که حقایق بروز می‌کند، ولی در برخی روایات از این آیه یک معنای باطنی کرده‌اند و آن را برایام ظهور امام زمان علیه السلام تطبیق داده‌اند که با نور امام، که صاحب و ربّ بالعرض زمین است، به اذن الله دنیا نمونه‌ای از صحنه قیامت می‌شود و مانند قیامت، حق و عدالت بر مردمان حاکم خواهد شد و ظلماتِ ظلم از زمین رخت برخواهد بست. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَأُسْتُغْنِي عَنْ صُوءِ الشَّمْسِ وَ ذَهَبَتِ الظُّلْمَةُ»^۲

هنگامی که قائم ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و بندگان از نور آفتاب مستغنی می‌شوند (یعنی برای دیدن حقیقت، چشم دیگری پیدا می‌کنند) و ظلمت برطرف می‌گردد.

زمین با آمدن امام علیه السلام زنده می‌شود

سحرگاه نیمه شعبان سال ۲۵۵ قمری زمان میلاد منجی عالم امام زمان علیه السلام است. حکیمه؛ عمّه امام عسکری علیه السلام می‌گوید نزد امام بودم که فرمودند: عمّه جان! امشب نزد ما بمان که در این شب، مولود مبارکی متولد می‌شود که زمین مرده را زنده می‌گرداند.^۳

کلام حضرت ناظر به آیه ۱۷ سوره حدید است که ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...﴾؛ بدانید که خداوند زمین را پس از مرگش، زنده می‌گرداند.



۱. زمر، ۶۹.

۲. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۶۲.

۳. اثبات الوصیّه، ص ۲۵۷.

روایات بسیاری ذیل این آیه وارد شده که مضمون اکثر آن‌ها این است که با آمدن امام زمان عجل الله فرجه و از بین رفتن ظلم و جور، زمین زنده می‌گردد. امام باقر علیه السلام فرمودند:

«این که خداوند می‌فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ

مَوْتِهَا﴾؛ منظور از مردن زمین، کفر اهل آن است؛ چرا که کافر مرده

است و رشدی ندارد. خداوند زمین را به وسیله قائم زنده می‌کند،

در زمین عدالت را گسترش می‌دهد، زمین زنده می‌شود و اهل

زمین نیز پس از کفر زنده می‌شوند»^۱

همه این تحولات و جهش‌ها در انسان‌ها به برکت امامت امام

عصر عجل الله فرجه و ظهور ولایت حق و تسلیم شدن انسان‌ها در برابر اوست.

این‌ها آثار معیت و پیوند با معصوم است.

همراهی و معیت ظلیه

این پیوند و معیت با معصوم و ولی الهی که باعث رشد و جاری شدن

کمالات امام در شیعه او می‌گردد، معیت و پیوند خاصی است که

به جاست در آن تأمل شود. این‌گونه نیست که صرفاً مثل دو دوست که

در رتبه وجودی هم‌سان هستند و باهم تعامل و رفاقت و پیوندی دارند،

خصوصیات و ویژگی‌های یکی به دیگری هم سرایت کند و به حکم

«المجالسة مؤثرة» همنشینی آن‌ها باعث رنگ گرفتن از یکدیگر شود. خیر،

پیوند و معیت با ولی الله اعظم و ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام بسیار بالاتر

و دقیق‌تر از این نوع پیوندهاست. معیت و پیوند با ولی خدا معیت با

انسان برتر است که قوای وجودی او به فعلیت رسیده و به مقام خلیفه

اللهی رسیده است و هر چه می‌کند و هر چه می‌گوید، عین حق است و

ذره‌ای انحراف و اعوجاج در او نیست.

امام معصوم علیه السلام در صراط مستقیم نیست که صرفاً به دیگران هم

آدرس راه بدهد و هم نقشه هدایت ترسیم کند، بلکه خودش عین راه

و متن صراط مستقیم است و به تعبیر امام سجاد علیه السلام «نَحْنُ الصِّرَاطُ

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸، ح ۱۳. «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ: يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ عجل الله فرجه بَعْدَ مَوْتِهَا، يَعْنِي بِمَوْتِهَا كَفَرُ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ.»

المُسْتَقِيمُ»؛ لذا وظیفه ما، هم فانی کردن ابعاد وجودی خودمان در امام است، یعنی باید عقل و ادراک و احساس و میل؛ و هم فانی کردن قوای جسمی خود در انسان برتر، که عین صراط مستقیم است، می باشد. به عبارت دیگر نباید هیچ استقلال و انانیتی در برابر آن ها داشته باشیم، بلکه باید مانند سایه در مقابل صاحب سایه باشیم تا خصوصیات و کمالات الهی را در ما جلوه دهند.

سایه نسبت به صاحب سایه یک وجود استقلالی ندارد و تابع محض است، معیت و پیوند ما با ولی خدا، که مجرای نورانیت کمالات است، باید این گونه باشد تا آمادگی تجلیات الهی را داشته باشیم، کما این که خود آن ها نسبت به ذات مقدس پروردگار این گونه هستند.

تبعیت و اطاعت محض و ایجاد اتحاد روحی

تبعیت و اطاعت محض و فانی کردن اراده و قوای نفس در اراده و خواست معصوم، اتحاد و معیت روحی و معنوی ایجاد می کند و بنده را لایق فیض می کند. به فرموده امام صادق (علیه السلام)، علت این که سلمان موفق شد به مقام «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»، که نوعی الحاق و اتحاد روحی و معنوی است، برسد این بود که زندگی سلمان «جَعَلَ هَوَاهُ هَوَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» سلمان میل و خواست خودش را مطابق با میل و خواست حضرت امیر (علیه السلام) کرده بود و از خودش استقلال و انانیتی نداشت.

این مقام برای اصحاب سیدالشهدا (علیهم السلام)، که در کربلا با حضرت به شهادت رسیدند، هم برقرار است. لذا در زیارت عاشورا خطاب به آن ها می گوئیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ»^۱؛

سلام بر جان هایی که در فنا و آستانه تو حلول کردند و آن چه داشتند و نداشتند را بر درگاه تو آوردند و آن را تقدیم کردند.

یعنی منیت و خودخواهی در آن ها نبود، آن چه در وجودشان ظهور کرده بود، عشق اباعبدالله (علیه السلام) بود و گویی ۷۲ آینه به تناسب ظرفیت ها، اباعبدالله را نشان می دادند.



۱. معانی الأخبار، ص ۳۵، ح ۵.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۷۶، ح ۸.

جان هفتاد و دو نور ای نور عین واحد است و واحدی همچون حسین زین سببشان در کلام و در سلام بآیی انتم و امی گفت امام این مقام معیت ظلیه و فانی کردن اراده و خواست و احساس و سایر قوا در امام، اتحاد در دنیا و آخرت درست می‌کند.

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...﴾!

مردی از انصار نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من طاقت فراق و جدایی شما را ندارم. وقتی داخل منزل خود می‌شوم و یاد شما می‌افتم، خانه و شغل خود را ترک کرده و به نزد شما می‌آیم تا شما را ببینم (و آرام بگیرم).

وقتی فکر می‌کنم که در آخرت که شما در اعلیٰ علین هستید و من از شما دورم، غم تمام وجود مرا می‌گیرد، چه باید بکنم؟ در این حال آیه ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا﴾^۲ نازل شد. رسول خدا آن مرد را طلبید و آیه را برای او قرائت کرد و این بشارت را به او داد.^۳

هم‌نشینی در آخرت به تناسب معیت در دنیاست

البته این معیت در آخرت، به تناسب تسلیم و وفا و تبعیت و معیت در دنیاست و این طور نیست که همه در روز قیامت زانو به زانوی پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشسته باشند. چه بسا برخی هر چند صد سال یک بار میهمان حضرت امیر (علیه السلام) شوند و برخی دیگر هر روز و برخی دیگر همیشه و هر لحظه.

۱. نساء، ۶۹ «و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته است».

۲. نساء، ۶۹، یعنی [با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگان‌اند و آنان چه نیکو همدم‌هایی هستند».

۳. امالی (طوسی)، ص ۶۲۱، ح ۱۶. «جاء رجل من الأنصار إلى النبي ﷺ، فقال: يا رسول الله! ما أستطيع فراقك، و إنى لأدخل منزلي فأذكرك، فأترک ضيعتي و أقبل حتى أنظر إليك حيا لك، فذكرت إذا كان يوم القيامة و أذخلت الجنة فرفعت في أعلى عليين، فكيف لي بك يا نبي الله؟ فنزلت: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا﴾، فدعا النبي ﷺ الرجل، فقراها عليه، و بشره بذلك».



تو در بهشت جلوی من هستی

در روز عاشورا سعید بن عبدالله حنفی هنگام نماز جلوی امام علیه السلام ایستاد و تیرها را به جان خرید تا تیری به امام اصابت نکند، یعنی خود را سپر امام قرار داد و در نهایت بر زمین افتاد.

لحظات آخر که سرش روی زانوی حضرت بود، از ایشان پرسید: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَ وَفَيْتُ؟»؛ آیا وفا کردم و به وظیفه خودم عمل کردم؟ حضرت فرمودند: «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ!»؛ آری، تو زودتر از من وارد بهشت می شوی، تو در بهشت جلوی من هستی، یعنی بین من و تو در بهشت حاجبی نیست و دایم در معیت من هستی.

این یعنی بالاترین مقامی که یک انسان غیرمعصوم می تواند به آن دست پیدا کند، اتحاد و لحوق روحی و معنوی که با ولی اعظم خدا پیدا کند و مثل سایه همیشه و همه جا با او باشد و تبعاً از دستگیری های او در عوالم مختلف بهره مند گردد.

ولایت و امامت معصوم علیه السلام تنها راه قرب و طهارت

تا این جا معلوم شد که امامت و ولایت معصوم علیه السلام تنها راه رشد استعدادها و رسیدن به کمالات و تقرب به خداست و برای نورانی شدن و دریافت صفات و اسما نورانی حضرت حق، هیچ راه دیگری وجود ندارد. مرحوم فیض کاشانی در «محجة البيضاء» نقل کرده است:

ابلیس با حضرت موسی علیه السلام ملاقات کرد و گفت: یا موسی! خداوند شما را به رسالت خویش انتخاب کرد و با شما تکلم کرد. من هم از مخلوقات خدا هستم، مرتکب گناهی شده ام و می خواهم توبه کنم، مرا نزد خداوند شفاعت کن.

حضرت موسی علیه السلام این درخواست شیطان را به خداوند عرضه داشت. خداوند متعال فرمود: اگر او بر قبر آدم علیه السلام سجده کند، توبه اش را می پذیرم؛ چرا که گناه، خروج از ولایت حق است و حقیقت توبه برگشت به ولایت حق، لذا جبران گناه ابلیس که استکبار ورزید و برای



ولئى خدا خضوع و سجده نکرد، خضوع و سجده بر قبر آدم قرار داده شد. حضرت موسى عليه السلام همین را به ابلیس فرمود. او غضب کرد و متکبرانانه گفت: من بر خود آدم سجده نکردم، بر قبر او سجده کنم؟^۱ علت این که خداوند توبه ابلیس را تمکین و خضوع نسبت به ولئى خدا قرار داد؛ چون تنها راه قرب به خدا و پاک شدن همین است و راه دیگری نیست. در قسمتی از زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

«خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنَ عَلَيْنَا بِكُمْ، فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ، وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ، طَيِّبًا لِحُلُقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَرْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا»^۲

خداوند شما اهل بیت عليهم السلام را انواری (در عالم انوار) قرار داد که اطراف عرش الهی طواف می کردید تا این که خداوند بر ما (انسان های خاکی و زمینی) به واسطه شما منت گذاشت و شما را در خانه هایی (جسمانی و مادی) در نشئه دنیا قرار داد، که اجازه بالا رفتن و ذکر اسمش را در آن خانه ها داده است، (و هیچ کجای دیگر روح انسان بالا نمی رود و ذکر اسم خدا در آن نمی شود) آن گاه صلوات ما و ولایت شما را زمینه پاکی سرشت و طهارت روح و رشد و کمال ما و جبران گناهان و خطاهای مان قرار داد.

به هر جا رسیدیم، با توسل و گریه رسیدیم

خدا شیخ جعفر آقا مجتهدی را رحمت کند که می فرمود: ما به هر کجا رسیدیم، با توسل و اشک بر معصومین؛ خصوصاً سید الشهداء عليهم السلام رسیدیم. چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه جنات تجری تحتها الأنهار داشت



۱. محجة البیضاء، ج ۵، ص ۵۹.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳، ح ۳۲۱۳.

چرا مستقیم از خدا نگیریم؟

ممکن است کسی این شبهه را مطرح کند که چرا برای دریافت کمالات و صفات و اسمای الهی نیاز به وساطت معصوم داریم؟ چرا تنها راه قرب و وصل به خدا اتصال به ولیّ خداست؟ مگر خداوند متعال عاجز از این است که فیض خود را مستقیم به ما برساند؟ یا مستقیم تحت تربیت خداوند قرار بگیریم؟

در جواب باید گفت: خدا برای دادن فیض و کمالات به ما عاجز نیست، بلکه ما در گرفتن مستقیم آن‌ها از خدا عاجزیم. وجود ضعیف، توان دریافت مستقیم فیض از واجب الوجود که کمال بی‌نهایت است، را ندارد. برای درک بهتر مطلب مثالی بزنیم، برق با ولتاژ بسیار قوی که نمی‌تواند مستقیم وارد شبکه‌های خانگی شود و لامپ‌های منازل را روشن کند. برق نیروگاه اگر مستقیم وارد همین لامپ‌ها شود، آن‌ها را می‌سوزاند، باید از طریق ترانس‌هایی که بر سر راه قرار داده می‌شود، متناسب با ظرفیت‌های شبکه‌های خانگی و در سطح پایین‌تری توزیع شود. در واقع ترانس واسطه‌ای است که برق فشار قوی را به تناسب ظرفیت‌های پایین بین آن‌ها توزیع کند.

حال ما هم ظرفیت وجودمان به گونه‌ای است که توان دریافت مستقیم فیض الهی را نداریم، همان‌طور که توان گیرندگی وحی و علم خدا را نداریم و برای این امر نیاز به پیامبران و رسولان الهی داریم، که وحی را دریافت کنند و به ما برسانند. آن‌ها نیز گاه در دریافت مستقیم تجلیات الهی دچار بی‌هوشی می‌شدند.

درباره پیامبر اکرم ﷺ دارد که گاه خداوند بی‌واسطه بر او جلوه می‌کرد، دچار غشوه می‌شدند. وقتی از امام صادق (علیه السلام) درباره این مدهوشی پیامبر سؤال شد، فرمودند:

«ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ، ذَلِكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ!»^۱

اگر کسی گمان کند خود مستقیم می‌تواند از خداوند چیزی را بدون

۱. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۵۶، ح ۶ «عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَلَّتْ فِدَاكَ! الْغَشِيَّةُ الَّتِي كَانَتْ تُصِيبُ رَسُولَ اللَّهِ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ؟ قَالَ فَقَالَ: ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ قَالَ: تِلْكَ التُّبُوَّةُ يَا زُرَّارَةُ وَاقْبَلْ بِتَخَشُّعٍ».



وساطت معصوم و ولی حق بگیرد، دچار همان خیالاتی شده که شیطان به آن دچار شد و خواست مستقیم و بدون خضوع و سجده بر آدم، به خدا برسد و از او دریافت‌هایی داشته باشد و فقط رجم و طرد از درگاه قرب نصیص شد.

کلام مرحوم آیت‌الله سید احمد خوانساری رحمته

خدا آیت‌الله مجتهدی تهرانی رحمته را رحمت کند که می‌فرمود: یک بار از مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله سید احمد خوانساری رحمته سؤال کردم: آقا! ما که حرم امام رضا علیه السلام یا دیگر معصومین علیهم السلام می‌رویم، چه طور خدا را بخوانیم و حاجت بخواهیم؟ آیا بگوییم خدایا به حق امام رضا علیه السلام فلان حاجت من را بده یا خطاب به امام رضا علیه السلام کنیم و بگوییم یا امام رضا! فلان حاجت من را بده، (مثلاً مریضم را شفا بده یا فلان گره از کارم را باز کن)؟ آیت‌الله خوانساری رحمته فرمودند: هر دو خوب است، ولی این دومی بهتر است که از معصوم علیه السلام بخواهیم که از خدا بخواهد حاجات مان را بدهد. بعد ایشان فرمودند: بلکه بهتر است گاه سر قبر خوبانی مثل علامه طبرسی، که در اطراف حرم امام رضا علیه السلام مدفون هستند، برویم و از او بخواهیم تا از حضرت بخواهد که خداوند متعال حاجت مان را بدهد. به عبارت دیگر واسطه‌ها را بیشتر کنیم. گاه واسطه‌های پایین‌تر چون سنخیت وجودی و درجه روحی‌شان با ما نزدیک‌تر است، زودتر به ما وصل می‌شوند و کار را راه می‌اندازند.

گاهی اهل بیت علیهم السلام توسط زبردستان حاجات را می‌دهند

مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی آملی (بنابر نقل شاگرد برجسته‌اش آیت‌الله حسن‌زاده آملی) می‌فرمود: من گاهی که حرم امام رضا علیه السلام می‌روم و حاجتی را که می‌خواهم نمی‌گیرم، در تهران حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام می‌روم و به واسطه ایشان حاجتم را می‌گیرم. البته به این معنی نیست که امام رضا علیه السلام از دادن ناتوان است، بلکه گاه به علل و مصالحی، به زبردستان‌شان، یعنی امام‌زاده‌ها یا قبور اولیای



الهی واگذار می‌کنند، آن‌ها هم احیا شوند کاری شبیه کار حضرت سلیمان، که در سوره نمل داستانش نقل شده است، می‌کنند. حضرت سلیمان خودش مستقیم تخت را از سرزمین سبأ در یمن، به فلسطین نیاورد، بلکه توسط زبردست و شاگرد خودش آصف بن برخیا این کار را کرد.

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾^۱

کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می‌آورم. با این‌که آصف بن برخیا شاگرد سلیمان است و خود حضرت سلیمان پیامبر زمان و حجت بر همه بود، ولی آوردن تخت در شأن او نیست و آن را به زبردست خود واگذار کرد. گاهی اهل بیت علیهم‌السلام هم توسط واسطه‌های نورانی از صلحا و خوبان فیض را می‌رسانند.

نظام فیض‌رسانی بر اساس مراتب وجود

به هر حال نظام سلسله مراتب در موجودات عالم اقتضا می‌کند که اولین مخلوق که در رتبه وجودی از همه کامل‌تر و برتر است، که همان خلیفه الله و حجت حق و نور محمدی است، ابتدا کمالات و فیوضات الهی را از حضرت حق دریافت کند و به موجودات و مخلوقات عالم وجود به تناسب ظرفیت‌ها برساند؛ زیرا مخلوقات، رشد، کمال، فیض و جلوات الهی را فقط از همین طریق دریافت می‌نمایند و هیچ راه دیگری وجود ندارد.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ...﴾^۲

و خدا به هرکس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری [نیاز] نخواهد بود.



۱. نمل، ۴۰.

۲. نور، ۴۰.

تقسیم کننده رحمت در عالم

دلیل این که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ابوالقاسم (صاحب قسمت، که کار تقسیم را به عهده دارد) گفته می شود، همین است. کنیه ابوالقاسم در معراج به پیامبر گرامی داده شد. در روایت آمده است وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از معراج و مقام خطاب مستقیم با حضرت حق تنزل کردند، جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله! بین شما و خداوند چه گذشت؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفتگویی را که بین خود و حضرت حق انجام شد را به جبرئیل، امین وحی فرمودند و بعد گفتند:

خداوند مرا ابوالقاسم خطاب کرد و فرمود:

«يَا أَبَا الْقَاسِمِ! امضِ هَادِيًا»؛

ای ابوالقاسم! (به عالم پایین) برو، در حالی که هم هدایت کننده و هم هدایت شده هستی!

جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله! از خداوند نپرسیدید چرا شما را ابوالقاسم خطاب کرد و این کنیه را به شما داد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: عظمت و جلالت حضرت حق مانع از این شد که این سؤال را بپرسم. همان وقت خطاب رسید:

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّمَا كُنَيْتُكَ أَبَا الْقَاسِمِ، لِأَنَّكَ تَقْسِمُ الرَّحْمَةَ مِنِّي
بَيْنَ عِبَادِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛

ای احمد! به تو ابوالقاسم گفتیم؛ چرا که روز قیامت تقسیم کننده رحمت (و عنایت حق) بین بندگانم هستی!

درجات مؤمنان براساس درجات پیوند با ولی خدا

اگر تنها راه رشد و قرب به حضرت حق، پیوند و معیت با خلیفه الهی و ولی خداست، درجه بندی انسان ها در کمالات و قرب نیز براساس همین معیت و همراهی و تسلیم و وفای به او تعریف می گردد. حتی انبیای الهی بر همین اساس درجه بندی می گردند و برخی از انبیا جزو اولی العزم و برخی پایین تر قرار می گیرند.



در برخی کتب روایی و نیز تفاسیر روایی ما ذیل آیه و ﴿لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَهُ الْفِرْعَانَ أَنِ اقْبِلْ إِلَيْنَا بِالْحَبْلَاسِ﴾^۱؛

و پیش از این از آدم عهد و میثاق گرفته بودیم، اما او فراموش کرد و عزم استواری برای او نیافتیم.

روایتی از جابر بن یزید جُعیفی آمده که ناظر به معنای باطنی این آیه و تأویل آن از کلام امام باقر علیه السلام می‌باشد، این که:

«عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَالْأَنْبِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا، وَإِنَّمَا سُمِّيَ أَوْلُو الْعَزْمِ أَوْلَى الْعَزْمِ؛ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَالْمُهْدِيِّ وَالسَّيْرَةِ وَأَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَىٰ أَنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَالْإِقْرَارِ بِهِ»^۲؛

خدای متعال درباره محمد صلی الله علیه و آله و امامان از فرزندانش با آدم عهد و میثاقی بسته بود؛ و او آن عهد را ترک گفت و عزمی درباره آن از خود نشان نداد (و سرعت و سبقت لازم در این عهد ولایت تا آخرین وصی معصوم را نداشت)؛ و اصولاً اگر انبیای اولی العزم را اولی العزم نامیدند برای این بود که خدا با آنان درباره محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای بعد از او؛ و مهدی علیه السلام و سیرت او با ایشان عهد بست و هم عزم‌شان (به سرعت و سبقت بر همه براین عهد) جمع شد و بدان اقرار نمودند.

این که حضرت آدم علیه السلام به درجه انبیای اولی العزم نمی‌رسد به جهت لحظه‌ای درنگ و تأمل در اقرار به ولایت معصومین علیهم السلام تا حضرت مهدی علیه السلام و عدم سرعت و سبقت بر آن تعلیل می‌گردد. برخلاف پیامبری چون ابراهیم علیه السلام که به محض درک مقام ولایت چهارده معصوم و شیعیان آن، درخواست کرد از شیعیان آنان باشد.

از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾^۳ نقل شده که فرمودند:

وقتی خدای متعال حضرت ابراهیم علیه السلام را خلق کرد، حجاب از



۱. طه، ۱۱۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۱۶، ۲۲ ح و علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۲ و البرهان، ج ۳، ص ۷۸۰، ح ۷۰۵۶ و نور الثقلین،

ج ۳، ص ۴۰۰، ح ۱۴۹.

۳. صافات، ۸۳.

دیدگان او برداشت و او نوری را در کنار عرش دید. از خدا پرسید: این نور چیست؟ به او گفته شد: این نور محمد ﷺ، برگزیده خلق من است. نور دیگری در کنار نور پیامبر دید و دوباره پرسید: این نور چیست؟ به او گفته شد: آن هم نور علی بن ابی طالب (علیه السلام)، یاری گردین من است. در کنار این نور سه نور دیگر دید و از آن‌ها هم پرسید. به او گفته شد: این نور فاطمه (علیها السلام) است که بین محب خویشت و آتش جهنم جدایی می‌اندازد و دو نور دیگر حسن و حسین (علیهم السلام) فرزندان اویند.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) گفت: نه نور دیگری که گرداگرد ایشان می‌بینم، چیست؟ گفته شد: ای ابراهیم (علیه السلام)! آن‌ها ائمه از فرزندان علی و فاطمه (علیهم السلام) هستند که عبارت‌اند از: علی بن حسین، فرزندش محمد، فرزندش جعفر، فرزندش موسی، فرزندش علی، فرزندش محمد، فرزندش علی، فرزندش حسن و فرزندش مهدی. باز گفت: سرورم نورهای زیادی را می‌بینم که دور آن‌ها حلقه زده‌اند که فقط خودت تعداد آن‌ها را می‌دانی. گفته شد: ای ابراهیم! آن‌ها شیعیان علی بن ابی طالب هستند.^۱

حضرت ابراهیم وقتی مقام نوری اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان آن‌ها را می‌بیند، درخواست می‌کند «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ خدایا! مرا از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) قرار ده و خداوند این دعای او را مستجاب کرد و آیه «وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»^۲ و بی‌گمان ابراهیم از شیعیان و پیروان اوست، ناظر به همین موضوع است.



۱. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۸۰، ح ۲۰. «إِنَّ اللَّهَ سَخَّانَهُ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ، فَنَظَرَ فَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ، فَقَالَ: إِلَهِي! مَا هَذَا النُّورُ؟ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا نُورُ مُحَمَّدٍ ﷺ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِهِ، فَقَالَ: إِلَهِي! وَمَا هَذَا النُّورُ؟ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) نَاصِرِ دِينِي، وَرَأَى إِلَيَّ جَنْبَهُمْ ثَلَاثَةَ أَنْوَارٍ، فَقَالَ: إِلَهِي! وَمَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ؟ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا نُورُ فَاطِمَةَ، فَطَمَسَتْ مَجْبِئَهَا مِنَ النَّارِ وَنُورٌ وَلَدَيْهَا الْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ، فَقَالَ: إِلَهِي! وَرَأَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ أَخَذَقُوا بِهِمْ، قِيلَ: يَا إِبْرَاهِيمَ! هَؤُلَاءِ الْأَنْمَةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِلَهِي! يَحْقُ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةَ إِلَّا عَزْفَتَنِي مِنَ التَّسْعَةِ، قِيلَ: يَا إِبْرَاهِيمَ! أَوْلَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَابْنُهُ مُحَمَّدٌ وَابْنُهُ جَعْفَرُ وَابْنَةُ مُوسَى وَابْنَةُ عَلِيٍّ وَابْنَةُ مُحَمَّدٍ وَابْنَةُ عَلِيٍّ وَابْنَةُ الْحُسَيْنِ وَالْحُجَّةُ الْقَائِمُ ابْنُهُ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي! أَرَى أَنْوَارًا قَدْ أَخَذَقُوا بِهِمْ لَا يُخَصِّي عَدَدَهُمْ إِلَّا أَنْتَ، قِيلَ: يَا إِبْرَاهِيمَ! هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)»

سختی تحمل ولایت و معیت با اولیای الهی

بی‌شک تحمل امر ولایت و معیت و همراهی با ولی خدا؛ به خصوص در شبهات و فتنه‌ها، کار هر کسی نیست و دشواری خاص خود را دارد که در جای خود به آن خواهیم پرداخت و شاید یکی از معانی روایت ذیل که از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل شده است، همین باشد. حضرت فرمودند:

«إِنَّ أَمْرَنَا صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ...»^۱

امر ولایت ما بسیار سخت است، که جز ملک مقرب یا پیامبر مرسل یا عبدی که خداوند در کوره‌های امتحان او را آزموده باشد کسی آن را تحمل نمی‌کند. همراهی با اهل بیت (علیهم السلام) در همه لحظات و حالات و تسلیم و تصدیق آن‌ها، مستلزم خلوص و صفای قلب و ذات انسان و پا گذاردن بر نفس و هواهای نفسانی می‌باشد، که از هر کسی بر نمی‌آید.

اگر کسی تعلقاتی غیر از تعلق به ولی خدا در دلش شدت و اولویت پیدا کند، همین او را سردوره‌هایها از معیت و همراهی با ولی خدا باز می‌دارد.

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۲

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خاندان شما و ثروت‌هایی که جمع کرده‌اید و تجارتی که از کساد شدن آن بیم دارید و خانه‌هایی که به آن‌ها دل خوش کرده‌اید، نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، پس منتظر امر و فرمان (قهر) الهی باشید.

قرار نیست کسی که در راه جانان، هنوز دغدغه‌های دنیایی نگرانش می‌کند، از ملازمان و خصیصین زمان غیبت امام عصر (علیه السلام) باشد.



۱. کافی، جلد ۱، ص ۴۰۲.

۲. توبه، ۲۴.

حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو
اندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو
هم خویش را بیگانه شو هم خانه را ویرانه کن
وآنکه بیا با عاشقان هم‌خانه شو هم‌خانه شو
رو سینه را چون سینه‌ها هفت آب شو از کینه‌ها
وآنکه شراب عشق را پیمانه شو پیمانه شو
باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی
گر سوی مستان می‌روی مستانه شو مستانه شو
بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را
کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو

چکیده

یکی از مهم‌ترین اهداف شیطان، فاصله انداختن بین اهل ایمان با ولی امرشان است. تنها راه رشد استعداد نیز ولایت‌پذیری از امام برحق است. وقت انسان به این مرتبه رسید، همانند سلمان، میل و خواست خود را میل و خواست امام خویش قرار می‌دهد و یا به مقام و جایگاه شهدای کربلا می‌رسد. برای برآورده شدن حاجات و رفع مشکلات می‌توان امام برحق را واسطه بین خود و خدای خود قرار داد؛ زیرا امام جایگاه و اعتبار خاصی نزد خدا دارد.

ارتباطات حوزوی



—* روضه *—

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللَّهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود که من وقتی به خانه می آمدم هر موقع زهرا را می دیدم «و لقد كنت انظر اليها فتتكشف عني الهموم والاحزان» هم و غم را از دل من برمی داشت. تا وقتی زهرا را اظهار بود غمخوار علی بود، اما دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی تنها شد، تا وقتی زهرا (علیها السلام) بود، آن سر به چاه گذاشتن ها و در نخلستان رفتن ها نبود، تا وقتی زهرا را بود سنگ صبور او زهرا را بود.

السلام عليك يا اصبر الصابرين.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) کنار حضرت زهرا (علیها السلام) چند دعا کرد، این را مرحوم صدوق در خصال از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «لما ماتت فاطمة (علیها السلام) وقتی مادر ما حضرت زهرا (علیها السلام) از دنیا رفت «قام علیها امیرالمؤمنین» امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایستاد کنار پیکر او، دست هایش را به دعا بلند کرد «اللهم انی راض عن ابنة نبيک» خدایا من راضی هستم از دختر پیغمبرت.

حضرت زهرا معصومه بود، اما با این وجود همیشه می خواست دل امیرالمؤمنین را به دست بیاورد، کسب رضایت امیرالمؤمنین کند.

حضرت به خدا عرض کرد: «اللهم انّها قد اوحشت فانسها» خدایا تنها شد تو همدم او باش. خدایا او تنها شد تو انیس او باش. «اللهم انّها قد هجرت فصلها» خدایا او بچه هایش را ترک کرد، هجرت کرد، دور شد از فرزندان، این دوری و هجرت و جدایی او را به وصل و پیوند با خودت تبدیل کن. «اللهم انّها قد ظلمت» خدایا مظلوم شد، خیلی به او ظلم کردند، «فاحکم لها» تو دادرس او باش، تو دادخواه او باش، تو داد او را بستان. «وانت خیر الحاکمین» که تو بهترین دادستان و دادخواه هستی. چه ظلمی به حضرت زهرا (علیها السلام) شده بود، فقط غصب فدک که نبود، ظلمی که به حضرت زهرا شده بود را در زیارتنامه اش



خوانده‌اید: «المغصوبة حقها، الممنوعة ارثها، المكسور ضلعها» پهلویش شکست، «المقتول ولدها» بچه‌اش را که از دست داد، محسن او سقط شد. ولست أدری خبر المسماری سل صدرها خزانة الأسراری سینه‌ای کز معرفت گنجینه اسرار بود کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود

السلام عليك ايها الصديقة الشهيدة فاطمه الزهراء عليها السلام





تحکیم پیوندهای مقدس تولی و تبری شرط پیوند با امام

در جلسه قبل بیان شد امامت و ولایت معصوم یک راه در بین راه‌های قرب و وصل به خداوند متعال نیست، بلکه تنها راه است و هر راه دیگری غیر آن بی‌راهه است و ثمری جز ضلالت و دوری از خداوند متعال را در پی ندارد. در سلسله مراتب وجود فقط باید از طریق انسان برتر، که خلیفه الله و مظهر اسماء و صفات الهی است، فیض را دریافت کرد و از همین طریق به رشد و کمال رسید امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

«بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عَرَفَ اللَّهُ، وَبِنَا وَعَدَ اللَّهُ وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِجَابُ اللَّهِ!»

هم‌چنین عرض شد پیوند و معیت ما با ولی خدا باید مثل همراهی و معیت سایه با صاحب سایه باشد که تابع وضع آن است و از خود انانیت و استقلالی ندارد. اگر کسی خودش را و رأی و اراده خودش را فانی در رأی و اراده معصوم کند و تسلیم و تابع او باشد به همین میزان، کمالات و صفات ولی الله در او جلوه می‌کند و ابعاد وجودی او را نورانی می‌سازد و استعدادهایش به فعلیت می‌رسد.



لوازم پیوند و معیت با امام علیه السلام

در فرازی از زیارت عاشورا لوازم و شرایط پیوند و معیت با ولی خدا این گونه بیان شده است:

«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ، وَرَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛

از خدایی که (بر من مَنّت گذاشت) با معرفت شما و دوستان شما مرا گرامی داشته و برائت و دوری از دشمنان شما را روزی من کرده، درخواست می‌کنم مرا در دنیا و آخرت در معیت شما قرار دهد.

در این فراز شرط معیت و همراهی با معصومین علیهم السلام در دنیا و آخرت سه چیز قرار داده شده:

اول: معرفت نسبت به ائمه علیهم السلام

دوم: معرفت نسبت به دوستان ایشان

سوم: برائت و دوری از دشمنان ایشان

شرط اول؛ معرفت به ولایت و اولویت اهل بیت علیهم السلام

«أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ» مقصود از معرفت به اهل بیت علیهم السلام صرف معرفت‌های عقلی و اطلاعات علمی از زندگی و سیره و تاریخ و فضایل و خوبی‌های آن‌ها نیست. صرف بحث‌های کلامی و تفسیری در اثبات حقانیت آن‌ها و یا بیان فضایل آن‌ها نیست. این معرفت‌ها هر چند شایسته و به‌جا و بلکه تا حدودی ضروری و لازم هم هست و یک شیعه باید امام خویش را بشناسد و بتواند دفاع عقلایی از امامت داشته باشد، حقوق و انتظارات امام خویش را بداند، ولی این مقدار از معارف عقلی و علمی، تسلیم و فداکاری و ایثار در راه او را به وجود نمی‌آورد.

در طول تاریخ کم نبودند افرادی حتی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام که با فضایل آن‌ها بیش از دیگران آشنا بودند، ولی چون باور قلبی و دلدادگی نداشتند و درون‌شان پر از تعصب باطل و هواهای نفسانی و تعلقات دنیا بود با اهل بیت علیهم السلام مقابله هم می‌کردند. مگر امثال معاویه و عمر و بن عاص،



امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند ایشان وصی و خلیفه رسول خداست؟ مگر شیطان از فضایل و جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) و معصومان آگاه نبود؟ شیطان در عالم بالا بود و ملکوت را هم دیده است و از برخی موضوعات پشت پرده‌ها هم خبر داشت، ولی حجاب‌ها و آلودگی‌ها گذاشت تسلیم حق باشد، برخی این گونه‌اند:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾^۱

بآن‌که یقین داشتند، ولی از روی ظلم و تکبر آن (حقایق) را انکار کردند.

آن‌چه باعث تسلیم، اطاعت، ایثار و وفاست، معرفت‌های قلبی است. باور به این‌که اهل بیت (علیهم السلام) ولایت و اولویت بر ما دارند، یعنی این حقیقت در دل ما نشسته باشد که امام چون خلیفه الهی و مظهر همه رحمت‌ها و عنایت‌های الهی است بر ما ولایت دارد و صاحب اختیار است، بلکه از خود ما بر ما صاحب اختیارتر است؛ چرا که ما نه مصالح واقعی خود را می‌دانیم و نه اگر هم بدانیم به علت هواها و تعلقات نفسانی به آن‌ها عمل می‌کنیم.

ما می‌دانیم گناهان بر خلاف مصلحت دین و دنیا و آخرت ماست، ولی باز مرتکب می‌شویم، اما امام (علیه السلام) هم مصالح ما را تا ابد می‌داند و هم از مادر مهربان‌تر است و مراقبت‌ها و نظارت‌ها و دستگیری‌های خود را دارد. امام (علیه السلام) تنها راه وصول به حق و شکوفایی استعدادهاست. اگر این معرفت‌ها در باور ما شکل گرفته باشد، چرا خود را به او نسپاریم و تسلیم او نباشیم؟

سلمان بدون اجازه امیرالمؤمنین (علیه السلام) پلک نمی‌زد و تسلیم محض او بود و حتی میل قلبی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر میل شخصیش مقدم می‌داشت؛ چون به همان معرفت‌ها و باورهای قلبی رسیده بود. «جَعَلَ هَوَاهُ هَوَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ». این‌که ابن ابی یعفور به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: اگر بفرمایید نصف یک انار حلال و نصف دیگرش حرام است، من ذره‌ای اعتراض ندارم و تسلیم هستم و می‌پذیرم؛ چون یقین دارم شما حقیقت آن را می‌دانید. وی به این معرفت‌ها رسیده بود.



معرفت سبب گشایش

این‌گونه معرفتی است که انسان در زمان غیبت می‌تواند بسیاری از بهره‌های ظهور امام عصر^{علیه السلام} را کسب کند و مانند کسی باشد که در خیمه قائم^{علیه السلام} باشد.

امام صادق^{علیه السلام} فرمودند:

«... فَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ، كَانَ كَمَنْ هُوَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ^{علیه السلام}؛»^۱

هرکسی امام خویش را بشناسد و به او معرفت داشته باشد، همانند

کسی است که در خیمه امام قائم^{علیه السلام} باشد.

و حتماً برای چنین کسی، گشایش‌هایی رخ می‌دهد.

امام صادق^{علیه السلام} در پاسخ به سؤال ابا بصیر فرمودند:

«مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ، فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ لِإِنْتِظَارِهِ»^۲

کسی که معرفت به امر ولایت داشته باشد گشایشی برایش

صورت می‌گیرد.»

به حضرت خیانت نکردم

یکی از دوستان مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسنعلی تهرانی (جدّ مادری آیت‌الله مروارید در مشهد) بیماری حصبه گرفته بود و حالش طوری وخیم بود که او را رو به قبله خوابانده بودند.

حاج شیخ حسنعلی برای عیادتش رفتند و از اطرافیان بیمار پرسیدند: حال‌شان چطور است؟ گفتند: آقا! حالش خیلی بد است. طیب گفته اگر عرق زیادی کند شاید خوب بشود، ولی هر کاری می‌کنیم و هر چه لحاف روی او می‌اندازیم، عرق شدید نمی‌کند.

آقا فرمود: تا برای من یک فنجان چای درست می‌کنید، او هم عرق می‌کند و هم خوب می‌شود، چیزی نیست. تا رفتند برای آقا چای درست کنند بیمار کم‌کم عرق کرد و عرق کردنش شدت پیدا کرد. پس از دقایقی بلند شد و نشست، همه تعجب کردند که چطور مرده زنده شد؟

وقتی حاج شیخ از منزل بیرون آمد، برخی پرسیدند: چطور از همان



۱. الغیبة (نعمانی)، ص ۲۳۱، ح ۷.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۳.

اول قاطع و محکم گفتید تا یک چایی برای من بیاورید، مریض خوب می‌شود؟ از کجا می‌دانستید؟ ایشان فرمود: از وقتی این لباس روحانیت را پوشیده‌ام به امام زمانم خیانت نکرده‌ام، می‌دانستم حضرت هم حرف مرا خراب نمی‌کند و پشتیبان من است، لذا حضرت عنایت کردند، من کاری نکردم.

چنین معرفت‌هایی باعث می‌گردد انسان یک لحظه خود را از امام جدا نداند و دایم خود را در محضرو و در معیت و همراهی او ببیند.

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
غایب نبوده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را

شرط دوم؛ معرفت به دوستان اهل بیت علیهم‌السلام

«وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَاءِكُمْ» گاه انسان کسی را دوست دارد، ولی حاضر نیست به خاطر او خوش‌آیندی‌های او را هم دوست بدارد. این دوستی ناقص است. برخی بودند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دوست داشتند، ولی دوستان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، که فقیر و پابرنه و از طبقات ضعیف اجتماعی بودند و مقام و موقعیتی نداشتند، را دوست نداشتند و حتی می‌گفتند اگر این فقرا را از دور خودت دور کنی، ما نزد تو می‌آییم و با تو هستیم.

در سوره شعراء این کلام را گروهی از اشراف و ثروتمندان قوم نوح علیهم‌السلام خطاب به آن حضرت نقل کرده که:

﴿أَنْتُمْ لَكُمْ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾^۱

آیا به تو ایمان بیاوریم، در حالی که فقرا و فرومایگان اطراف تورا گرفته‌اند.

حضرت نوح هم در جواب‌شان می‌فرمود:

﴿وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

من هرگز این مؤمنان را (به صرف فقیر بودن) از خودم طرد نمی‌کنم.

به پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم می‌گفتند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار... که

۱. شعراء، ۱۱۱.

۲. همان، ۱۱۴.



فقیرند و لباس‌های مندرس بر تن دارند، از خود دور کن تا ما با تو باشیم. خداوند متعال به پیامبرش فرمود:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعُدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...﴾^۱

همیشه خویش را با کمال شکیبایی به محبت آن‌ها، که صبح و شام خدای خود را می‌خوانند و رضای او را می‌طلبند، وادار کن. رسول اکرم ﷺ با یکی از ثروتمندان نشسته بودند که عبدالله مکتوم که نابینا بود و آثار فقر بر لباس و ظاهرش نمایان بود. وارد شد و کنار آن شخص ثروتمند نشست. او خودش را جمع کرد و کمی جابه‌جا شد که بدن و لباسش به آن فقیر نخورد.

پیامبر ﷺ فرمودند: چرا خودت را جمع کردی؟ آیا ترسیدی چیزی از ثروت تو به او بچسبد؟ او گفت: خیر. فرمودند: ترسیدی چیزی از فقر او به تو بچسبد؟ گفت: خیر. فرمودند: پس چرا خود را جمع کردی؟ او گفت: من شیطانی دارم که گهگاه بر من مسلط می‌شود و الآن این‌گونه شد، برای جبران این خطا حاضرم نصف‌ثروتم را به این برادر فقیر ببخشم. پیامبر ﷺ به عبدالله مکتوم فرمودند: تو حاضری این ثروت را بگیری؟ گفت: خیر. پیامبر ﷺ پرسیدند: چرا؟ گفت: می‌ترسم من هم ثروتمند بشوم و مثل او به فقرای اطرافم بی‌اعتنایی و کم‌محلی کنم.

خدا آیت‌الله احمدی میانجی را رحمت کند. می‌فرمودند اگر الآن سلمان و ابوذر ناشناس می‌آمدند کنار ما می‌نشستند، شاید ما هم با آن‌ها همین رفتارها را می‌داشتیم.

وقتی سلمان به عنوان استاندار مدائن به سمت آن دیار می‌رفت سوار الاغی بود و تمام وسایل همراهش یک کاسه و یک کوزه و یک پوست بود که بر روی مرکبش گذاشته بود.

به نزدیکی‌های مدائن که رسید، دید مردم زیادی با امرا و سران‌شان به استقبال استاندار جدید، به بیرون شهر آمده‌اند. گمان‌شان این بود که ده‌ها نفر با تشریفات و آداب خاص استاندار جدید را مشایعت می‌کنند و همراه او هستند.



ناگهان با پیرمردی ساده‌پوش، که سوار بر مرکبی بود، مواجه شدند. از او سؤال کردند: پیرمرد! استاندار جدید ما، فرستاده خلیفه جناب سلمان را در بین راه ندیدی؟ سلمان فرمود: آن القابی که گفتید را نمی‌دانم، ولی سلمان من هستم. ابتدا به او خندیدند و باور نکردند، ولی وقتی مدتی گذشت و رفتار حکیمانه این مرد را دیدند و مشاهده کردند او به مکان امارت و استانداری مدائن وارد شد، باور کردند و دیدند سیره او همین سادگی و بی‌تکلفی است.

به چشم عجب و تکبر نگه مکن در خلق که دوستان خدا ممکن‌اند در اوباش از علایم دوستی واقعی اولیای خدا این است که به خاطر محبت به آن‌ها، کسی یا چیزی که او دوست دارد، ولو باب میل ما نباشد، را دوست بداریم و پا روی امیال دل‌خواه خود بگذاریم. این‌که جابر جعفی با آن عظمت معنوی و علمی فقط به خاطر دستور امام باقر علیه السلام، علی‌رغم میل طبیعی خود، چوبی بین دو پای خود قرار می‌دهد و مانند کودکان در کوچه‌های کوفه می‌دود؛ یعنی پا روی میل و خواست و آبروی خود گذاشته است. این نشانه دوستی بسیار عمیق و واقعی با ولی خداست و گرنه جایی که امام دستوری بدهد و آن طبق میل خود ما هم باشد و آن را انجام دهیم که هنری نکرده‌ایم.

اهل بیت علیهم السلام نسبت به دوستانشان حساس بودند

علاوه بر معرفت به اهل بیت علیهم السلام باید نسبت به دوستان اهل بیت هم معرفت داشته باشیم و حق آن‌ها را ادا کنیم. ائمه علیهم السلام نسبت به دوستانشان حساس بودند. بی‌حرمتی به آن‌ها را توهین به خودشان تلقی می‌کردند. ابو هارون می‌گوید:

روزی در محضر امام صادق علیه السلام بودم. حضرت به شخصی فرمودند: چرا حق ما را کوچک و سبک می‌شمارید؟ آن طرف عرض کرد: به خدا پناه می‌بریم که شما و یا اوامر شما را کوچک بشماریم. حضرت فرمودند: بله، شما از کسانی هستید که به من اهانت کرده‌اید! آن شخص که گویی متحیرتر شده بود، عرض کرد: یابن



رسول الله! به خدا پناه می‌برم اگر در حق شما کوتاهی کرده باشم. حضرت فرمودند: تو نبودی که در حجفه (اطراف مکه) بر مرکب سوار بودی و می‌رفتی و یکی از دوستان ما در جاده به تو گفت خسته‌ام مرا نیز بر مرکبات سوار کن و به قدر دو کیلومتر آن طرف‌تر پیاده می‌شوم. تو (بدون این که عجله‌ای داشته باشی و با این که جا هم داشتی) بی‌اعتنا به او رد شدی و رفتی و فرمودند: «مَنْ اسْتَحَفَّ بِمُؤْمِنٍ فَبَيْنَا اسْتَحَفَّ وَضَيَّعَ حُرْمَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ مگر نمی‌دانی کسی که مؤمنی را کوچک بشمارد، ما را کوچک شمرده و حرمت الهی را ضایع کرده است.

اهل بیت علیهم‌السلام پدران امت هستند

واقعاً این تعبیر «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛^۱ یک تعبیر مجازی و یا مبالغه‌آمیز نیست.

ایشان نسبت به شیعیان‌شان از پدر و مادر نسبت به فرزندان‌شان مهربان‌ترند. دلیلش هم واضح است؛ چرا که محبت پدر و مادر به فرزند غریزی است، حتی حیوانات هم در حد خودشان به طور غریزی فرزندان‌شان را دوست دارند، ولی محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام به شیعیان محبت الهی است؛ چون ایشان معدن رحمت و مظهر مهربانی خدا هستند و نسبت به مؤمنان محبت و عنایت خاصی، از سنخ محبت خدا، دارند که با محبت والدین قابل مقایسه نیست. حال اگر کسی به مؤمنی اهانت کند یا حق او را ضایع کند، آن را اهانت به خود می‌دانند، همان طور که پدر و مادر توهین به فرزندان‌شان را توهین به خود تلقی می‌کنند. در خطبه حضرت زهرا علیها‌السلام هم آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

«الْمَرْءُ يُحَفِّظُ فِي وُلْدِهِ»؛^۲

احترام و حرمت هرکس، به این است که به فرزندش احترام شود.



۱. کافی، ج ۸، ص ۱۰۲، ح ۷۳.

۲. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۷.

۳. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۶.

رعایت حقوق مؤمنان باعث تحکیم ولایت می شود

به همین دلیل اهل بیت علیهم السلام در روایات بسیاری رعایت حقوق مؤمنان را، باعث تحکیم ولایت و ضایع کردن حقوق و ظلم به آن‌ها را، باعث سست شدن و تضییع ولایت حق دانسته‌اند که برخی از این روایات در مجلس دوم ذکر شد.

داستان علی بن یقطين

شاید اسم علی بن یقطين را شنیده باشید. ایشان یکی از اصحاب باعظمت امام کاظم علیه السلام و وزیر دربار هارون الرشید بود که با اجازه امام؛ و البته با تقیه از مذهبش، در آن جا به مؤمنان خدمت می‌کرده است.

امام کاظم علیه السلام به او فرموده بود تو در مورد یک چیز به ما قول بده، ما سه چیز را برای تو تضمین می‌کنیم. تو قول بده به شیعیانی که به دربار مراجعه می‌کنند، خدمت کنی و من هم قول می‌دهم نه فقیر بشوی و نه شمشیر و حبس هارون در تو اثر بکند. الحق علی بن یقطين خدمات زیادی به شیعیان کرد. آن زمان که فشار بر آن‌ها خیلی زیاد بود، علی بن یقطين یار شیعیان بود.

سالانه ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر از افراد بی‌بضاعت را به حج می‌فرستاد. به جوان‌های بسیاری که توان ازدواج نداشتند، کمک نموده و مقدمات ازدواج‌شان را فراهم می‌کرد. خلاصه هر کاری از دستش برمی‌آمد، برای یاری شیعیان انجام می‌داد. امام هم چند جا جان وی را نجات داد و طبق وعده‌ای که داده بود نه شمشیر و نه زندان هارون و نه فقر سراغش نیامدند.

حضرت می‌فرمود: اگر کسی می‌خواهد یکی از اهل بهشت را ببیند، علی بن یقطين را ببیند.

در جای دیگر فرمود: علی تمام مدتی که در عرفات بودم، به یاد تو بودم و برای تو دعا می‌کردم.

تا این‌که علی بن یقطين با این موقعیت و عظمت، در اثر یک بی‌توجهی به یکی از شیعیان از چشم امام افتاد.

یکی از شیعیان کوفه به نام ابراهیم جمال، که شتردار بود، برای کاری به پایتخت حکومت بنی‌عباس، بغداد آمده و خدمت علی رفت. علی بن



یقطین در اثر کثرت کار یا خستگی و یا همراهی دیگری آن‌گونه که باید به مشکل این شیعه مؤمن رسیدگی نکرد و ابراهیم مجبور شد بدون نتیجه به شهرش برگردد.

همان سال علی برای انجام مناسک حج به مکه رفت و سپس برای دیدن امام کاظم علیه السلام به مدینه آمد. قبل از ورود به منزل امام، به خادم عرض کرد: به امام بفرمایید علی آمده تا شما را ملاقات کند. خادم رفت و بعد از لحظاتی برگشت و گفت: امام فرمودند شما را راه ندهم، نمی‌خواهند شما را ببینند.

علی بن یقطین تعجب کرد و به خادم گفت: به امام گفتم علی بن یقطین آمده است؟! خادم گفت: بله، به حضرت گفتم و حضرت فرمودند: علی بن یقطین را راه نده!

علی دیگر توان رفتن نداشت و حس می‌کرد همه اعمال خیر و زندگیش هدر است؛ چرا که امامش او را قبول ندارد، لذا در همان کوفه‌ای که منزل امام در آن بود، آن‌قدر منتظر ماند و قدم زد تا خود امام برای کاری از منزل بیرون بیاید. همین‌طور هم شد و بعد از ساعاتی امام از خانه خارج شدند.

علی بن یقطین جلو رفت و پس از سلام و ادب عرض کرد: آقا جان! آیا جفایی از من سر زده که مرا راه ندادید؟ حضرت فرمودند: تو به یکی از شیعیان ما بی‌اعتنایی کردی، ما هم به تو بی‌اعتنایی کردیم. اگر می‌خواهی خداوند حج تو را قبول کند، باید از برادر مؤمنان حلالیت بخواهی و او از تو راضی گردد.

همان شب به صورت معجزه‌آسایی علی از مدینه به کوفه آمد و درب منزل ابراهیم جمال را کوبید. او از داخل منزل پرسید کیستی؟ علی گفت: علی بن یقطین هستم، در را باز کن. ابراهیم که باورش نمی‌شد گفت: علی بن یقطین وزیر پشت درب خانه من چه می‌کند؟! ابراهیم در را باز کرد و دید واقعاً علی بن یقطین است. گفت: بفرمایید داخل. علی گفت: خیر، کاری ندارم، فقط آمده‌ام از تو بخواهم که مرا نسبت به آن غفلت و بی‌اعتنایی که کرده‌ام ببخشی؛ چون امام کاظم علیه السلام شرط قبولی حج و پذیرش خودشان را رضایت و حلالیت تو قرار داده است.



ابراهیم گفت: «عَفَرَ اللَّهُ لَكَ»؛ خدا تو را ببخشد. علی روی زمین نشست و صورت خود را بر زمین گذاشت و به ابراهیم گفت: پایت را روی صورت من بگذار، این صورت باید ذلت بیند تا دیگر به مؤمنی بی‌اعتنایی نکند. وقتی ابراهیم پایش را روی صورت علی بن یقطین گذاشت او گفت: خدایا! آن چه از دست من برمی‌آید انجام دادم، قلب امامم را نسبت به من مهربان و راضی قرار بده. بعد بلند شد و خداحافظی کرد و به مدینه برگشت. امام کاظم (علیه السلام) هم بیشتر از قبل او را تحویل گرفت و اکرام کرد و بیشتر از گذشته پیش امام محبوب شد.^۱ آری، بسیاری از محرومیت‌های ما در اثر همین تضييع حقوق و همین بی‌توجهی‌ها به مؤمنان است.

بی‌برکتی‌ها و محرومیت‌ها در اثر تضييع حقوق مؤمنان

خیلی اوقات ما را هم مثل علی بن یقطین راه نمی‌دهند، حال زیارت نداریم، اشک و سوز نداریم، حال نماز شب نداریم، در نماز حضور قلب نداریم، سال تا سال می‌گذرد حال دعا و مناجات و حرف زدن با خدا نداریم. این‌ها بی‌توفیقی‌هایی است که معمولاً در اثر همین ظلم‌ها و رعایت نکردن حقوق دیگران نصیب ما می‌شود. اشک و سوز و آه و ناله و حال زیارت و مناجات را باید از بالا بدهند، که در اثر ظلم‌ها نمی‌دهند. سوز دل اشک روان آه سحر ناله شب همه را از نظر لطف شما می‌بینم بله، گاه خوبان را مثل علی بن یقطین تنبیهی می‌کنند تا اگر اشتباهی کرده‌اند سریع جبران کنند و حجاب‌شان برطرف شود، این کارها را با خودی‌ها می‌کنند. اگر به جای علی بن یقطین مثلاً هارون الرشید بود، امام کاظم (علیه السلام) او را راه می‌دادند؛ چرا که هارون گرگی هست که قابل تربیت نیست و ممکن است بدرزد. او را راه می‌دهند تا چند دقیقه‌ای بنشیند و برود و شرش دامن کسی را نگیرد، ولی علی بن یقطین بزرگوار را چون دوست دارند، تنبیه می‌کنند و راهش نمی‌دهند تا سریع خطایش را جبران کند و از مسیر قرب و کمال باز نماند.



علی‌آئی به هر حال سعی کتیم حرمت مؤمنین را حفظ کتیم و بدانیم شرط معیت و همراهی با اهل بیت (علیهم‌السلام)، علاوه بر معرفت و دوستی با خودشان، معرفت و دوستی با دوستان‌شان هم هست که در واقع محک راستی‌آزمایی دوستی با خودشان است.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند:

«مَنْ أَدَىٰ مُؤْمِنًا، فَقَدْ أَدَانِي وَمَنْ أَدَانِي، فَقَدْ أَدَىٰ اللَّهُ وَمَنْ أَدَىٰ اللَّهُ، فَهُوَ مُلْعُونٌ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ»؛^۱

کسی که مؤمنی را بیازارد، گویا مرا آزرده است و کسی که مرا بیازارد، گویا خدا را آزرده است و کسی که خدا را بیازارد، پس او در تورات و انجیل و زبور و قرآن ملعون معرفی شده است.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نگاهی به کعبه کرده و فرمودند:

آفرین بر این بیت، چه قدر با عظمت است و حرمتش بزرگ است. بعد فرمودند: به خدا قسم! حرمت مؤمن نزد خدا، از تو بالاتر است؛ چرا که خداوند از توتنها یک چیز را حرام کرد و از مؤمن سه چیز را: مالش را، جاننش را (و آبرویش را که) به او گمان بد برده شود.^۲

امام رضا (علیه‌السلام) به تو جزای خیر بدهد

یکی از تجار متدین تهران می‌گوید: من هر سال حداقل ده روزی کاسبی و تجارت را کنار می‌گذاشتم و مشهد مشرف می‌شدم و به زیارت می‌رفتم. یک سال که رفته بودم متوجه شدم یکی دو روز اول اصلاً حال ندارم. وقتی به زیارت می‌رفتم سنگین و بی‌حال بودم، هر زیارت‌نامه‌ای را می‌خواندم، از هر دری وارد می‌شدم، هر ذکری می‌گفتم دریغ از یک قطره اشک. فهمیدم امام رضا (علیه‌السلام) این دفعه ما را نطلبیده و ظاهراً ما را راه نمی‌دهند؛ چرا که در روایت آمده است:

«فَإِذَا صَارَ قَلْبُكَ خَاشِعًا وَ طَرْفُكَ بَاصِيًّا، فَتِلْكَ عَلَامَةُ الْإِذْنِ»؛^۳

۱. جامع الأخبار، ص ۱۴۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۷۸. «لَمَّا نَظَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْكَعْبَةِ، قَالَ: مَرِحْنَا بِكَ مِنْ بَيْتِ، مَا أَعْظَمَكَ وَأَعْظَمَ حُرْمَتَكَ، وَلِلْمُؤْمِنِ أَعْظَمَ حُرْمَةً عِنْدَ اللَّهِ مِنْكَ، إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْكَ وَاحِدَةً، وَحَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثًا: دَمَهُ، وَمَالَهُ، وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنُّ الشَّوْءِ».

۳. زاد المعاد، ص ۵۰۹.



اگر دیدی قلبات شکست و اشکات جاری شد، بدان علامت اذن دخول است.

خدا آیت الله بهجت را رحمت کند. می فرمود: این اشک مربوط به اعلیٰ علین است از آن جا می آید و طبعاً علامت پذیرش و لیبک است. تصمیم گرفتم به تهران برگردم و به همین منظور به آژانس مراجعه کردم و بلیط هواپیما گرفتم. هنوز چند ساعتی تا پرواز وقت بود. از دفتر هواپیمایی بیرون آمدم تا قدمی بزنم. در کوچه پیرمردی را دیدم که یک گاری دستی، که بار زیادی بر آن بود، را به زور به جلو می راند و هل می دهد. کنارش رفتم و به او کمک دادم و گفتم: پدر جان! مگر مجبوری این قدر بار بزنی که نتوانی آن را ببری؟ گفت: آقا جان! حتماً مجبورم، دختر دم بختی دارم که نتوانسته ام جهیزیه اش را تهیه کنم و به همین دلیل خواستگارهایش را جواب می کنیم، خانمم به من گفته تا نتوانستی جهیزیه اش را تهیه کنی به خانه نیا. من هم مجبورم که زیاد کار بکنم و بار زیادی بزنم که بتوانم خرج زندگی و جهیزیه دخترم را در بیاورم. ناگهان فکری به ذهنم رسید. وقتی به مقصد رسیدم و بار آن گاری دستی را خالی کردیم، به پیرمرد گفتم: پدر جان! اجازه می دهی باهم به خانه ات برویم؟ چند لحظه سکوتی کرد و گفت بفرمایید، مهمان حبیب خداست. با او به منزلش رفتیم. دیدم واقعاً بی بضاعت است و آهی در بساط ندارد، چند دقیقه نشستم و بعد یک چک به مبلغ سنگینی نوشته و به آن پیرمرد دادم و گفتم: پدر جان! این چک برای جهیزیه دخترت باشد، اگر هم اضافه آمد خرج زندگی کن. پیرمرد گفت: آقا جان! اگر قرض می دهی، من ندارم و نمی توانم به شما برگردانم. گفتم: نه پدر جان! قرض نیست، هدیه به شماست و هیچ منتی هم ندارم.

وقتی داشتم از منزل شان خارج می شدم خود پیرمرد و همسر و دخترش با اشک بدرقه ام می کردند، به درب حیاط که رسیدم پیرمرد گفت: آقا جان! چیزی نداشتیم از شما پذیرایی کنیم، ما را ببخش، انشاء الله امام رضا علیه السلام به تو خیر بدهد.

از آن جا خدا حافظی کردم و به حرم رفتم که زیارت وداع را بکنم و به فرودگاه بروم. این چشم هایی که خشک بودند ناگهان مثل چشمه شروع



به باریدن گرفتند و طعم زیارت با معرفت را چشیدم و فهمیدم زیارت با معرفت فقط این نیست که به امام رضا (علیه السلام) معرفت داشته باشی، باید به دوستان امام رضا هم، که کمرشان زیر بار زندگی خم شده است و تو می‌توانی کاری برای شان کنی، معرفت داشته باشی.

«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةَ أَوْلِيَائِكُمْ»؛

شرط سوم؛ برائت از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)

«رَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ» در همان فراز از زیارت عاشورا سومین شرط پیوند و معیت با اهل بیت (علیهم السلام)، تبرّی از دشمنان شان قرار داده شده است، «وَرَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ».

اولاً باید بگوییم رزق کامل یک شیعه طراز اول فقط تَوَلَّى و دوستی با اهل بیت (علیهم السلام) و دوستان شان نیست، بلکه علاوه بر آن تبرّی و مقابله با دشمنان آن‌ها نیز صورت دارد، همان طور که در روایات ما بسیار به آن تأکید شده است. فضیل بن یسار به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: آیا حُبّ و بغض از نشانه‌های ایمان است؟ حضرت فرمودند:

«هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟»^۱

آیا ایمان چیزی جز دوستی و دشمنی است؟

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از یارانش پرسیدند: «أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟»؛ کدام یک از دست‌گیره‌ها (و اسباب) ایمان محکم‌تر است؟ بعضی گفتند نماز، برخی گفتند زکات، بعضی گفتند روزه، بعضی گفتند حج و عمره و بعضی از جهاد نام بردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر کدام از این‌ها خوب است، ولی جواب اصلی این نیست. بعد خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ، وَتَوَالِي

أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَالتَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ»^۲؛

محکم‌ترین دست‌گیره (و سبب) ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه



۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۶ «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ أَمِنْ الْإِيمَانِ هُوَ؟ فَقَالَ: وَ هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِضْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ».

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۵.

خدا و تولی نسبت به اولیای خدا و تبری و تنفر از دشمنان خداست. آن که صلح کل است و در مقابل جبهه حق موضع‌گیری شفافی ندارد و به همه لبخند می‌زند، مانند کسی است که خانه‌اش حصار و حفاظ ندارد و همه را راه می‌دهد، طبعاً در این خانه دزد وارد می‌شود و متاع به تاراج می‌رود. مؤمنی که تبری نداشته باشد، چه بسا رگه‌هایی از شرک در افکار و عقاید او وارد شود و یا میل به شرک و فرهنگ شرک درونش رسوخ کند.

بنی‌امیه اجازه شناخت شرک را نمی‌دادند

از امام صادق (علیه السلام) روایت قابل توجهی نقل شده است که فرمودند:

«إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ، وَلَمْ يُطْلَقُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ، لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ»؛

بنی‌امیه به مردم اجازه می‌دادند ایمان را بیاموزند، ولی تعلیم شرک را ممنوع کرده بودند تا وقتی مردم را به سمت شرک کشاندند، مردم آن را نشناسند.

به عبارت دیگر بنی‌امیه ایمان و توحید و شناخت اصول و فروع دین را اجازه می‌دادند، ولی اجازه نمی‌دادند مردم بت‌پرستی و شرک و انواع آن و سبک زندگی شرک‌آلود را بشناسند تا مبدا مردم در مقابل شرک به تبری و موضع‌گیری برسند و طبعاً بنی‌امیه را که در رأس مشرکان بودند، بشناسند و مانع حکومت آنان بشوند.

در واقع این روایت بیان می‌کند که یک مسلمان کامل، نه تنها باید دوست و جبهه و فرهنگ خودی را بشناسد و تولی داشته باشد، بلکه باید نسبت به دشمن و جبهه و فرهنگ باطل نیز شناخت و تبری داشته باشد. به تعبیر قرآن:

﴿...فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ

الْوُثْقَى...﴾^۲

اگر کفر به طاغوت و ایمان بالله هر دو بودند، آن‌گاه انسان به ریسمان محکم الهی چنگ زده است.

۱. همان، ص ۴۱۵، ح ۱.

۲. بقره، ۲۵۶.



برجستگی حضرت ابراهیم علیه السلام در برائت از مشرکین

وقتی قرآن از حضرت ابراهیم علیه السلام که قهرمان توحید بود یاد می‌کند، چندین بار تأکید می‌کند که ابراهیم از مشرکان نبود:

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

﴿...مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲

شکی نیست که هیچ کدام از پیامبران مشرک نبودند، اما ایمان و شرک درجاتی دارد و حضرت ابراهیم در قلّه بود و جنبه سلبی و تبرّی ایشان، بسیار قوی بوده و از این جهت برجستگی داشتند.

تقدّم لعن بر سلام

روی همین جهت است که تبرّی از طاغوت و دشمنان دین، دل و جان را از آلودگی‌های شرک خالی می‌کند و طبعاً آمادگی بیشتری برای پذیرش انوار ایمان و توحید ایجاد می‌کند. در اذکار هم لعن نسبت به سلام ثواب بیشتری دارد.

در روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل شده که:

در حال طواف کعبه بودم که دیدم مردی پرده خانه کعبه را گرفته و بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستد، براو سلام کردم. دفعه دوم که او را دیدم، سلام نکردم. آن مرد پرسید: آقا! چرا این بار سلام نکردید؟ گفتم: «خفت أن أشغلك عن اللعن و هو أفضل من السلام و ردّ السّلام و من الصلاة على محمد و آل محمد» ترسیدم تو را از ذکر لعن، که به آن مشغول بودی، باز دارم؛ چرا که لعن از سلام و جواب آن و صلوات برتر است.^۳



۱. آل عمران، ۶۷. «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق‌گرای فرمان‌بردار بود، و از مشرکان نبود».

۲. انعام، ۱۶۱. «...آیین ابراهیم حق‌گرای! و او از مشرکان نبود».

۳. مجمع التورین، ص ۲۰۸. «آن امیر المؤمنین علیه السلام کان بطوف بالكعبة فرأی رجلاً متعلقاً بأستار الكعبة و هو یصلی علی محمد و آله، فسلم علیه و مرّ به ثانية و لم یسلم علیه. فقال: یا امیر المؤمنین! لم تسلّم علی هذه المرأة؟ فقال علیه السلام: خفت أن أشغلك عن اللعن و هو أفضل من السلام و ردّ السّلام و من الصلاة على محمد و آل محمد».

در نقل دیگری آمده که:

شخصی دو پیراهن نزد امام صادق (علیه السلام) آورد و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن بر محمد و آل محمد می‌فرستادم و هنگام دوختن دیگری بردشمنان محمد و آل محمد لعن می‌کردم، شما کدام یک را اختیار می‌کنید؟ حضرت همان که با لعن دوخته شده بود را انتخاب کردند و فرمودند: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم.^۱

کلام آیت الله بهجت (رحمته) در لعن و سلام

خدا آیت الله بهجت (رحمته) را رحمت کند. می‌فرمودند: لعن تخلیه و صلوات تخلیه است.

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب اول باید با لعن کافران و ظالمان امواج دشمن که می‌تواند وارد روح آدمی شود را دفع کرد و سپس با سلام و صلوات وارد محیط ولایت اهل بیت (علیهم السلام) شد. لذا در برخی روایات هست که لعن مثل تیرهایی به سوی شیاطین هست که جلوی نفوذ تاریکی‌های آن‌ها در دل و جان را می‌گیرد.

حتی میل به دشمنان، تاریکی می‌آورد

آن قدر ظلمت و تاریکی جبهه باطل و اولیای شیطان سنگین و دور کننده انسان از خداست که حتی ذره‌ای تمایل قلبی به آن‌ها هم خطرناک است و باعث تاریکی و حجاب انسان از مسیر قرب الهی می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمْ النَّارُ...﴾^۲

هیچ تمایل و اعتمادی به ظالمان نداشته باشید که قهر و عذاب الهی شما را هم می‌گیرد.

اگر کسی تبری و لعن نداشته باشد، تاریکی‌های جبهه باطل دل و جاننش را می‌گیرد و به تدریج او را به سمت محیط ولایت دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، که

۱. امارة الولاية، ص ۵۱ و تعلیقه شفاء الصدور، ص ۴۸.

۲. هود، ۱۱۳.



باطن آن آتش جهنم است، می‌کشانند ﴿فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾.

شما هم در ظلم‌های او شریکی

مرحوم شیخ رجب‌علی خیاط‌خواب یکی از مقدسین را که از دنیا رفته بود دید که در برزخ محاکمه‌اش می‌کنند و کارهای سلطان و شاه ظالم را در نامه عملش به او هم نسبت می‌دهند. از او بازخواست می‌کنند که مثلاً چرا مرتکب فحشا شدی؟ چرا ظلم کردی؟ چرا مرتکب جنایت شدی؟ این شخص به ظاهر مقدس هر چه می‌گفت من این جنایات را نکردم، من کسی را نکشته‌ام، من کی قمار کردم؟ من کی مرتکب فحشا شدم؟ به او گفته می‌شود: مگر تو تعریف این شاه را نمی‌کردی که عجب خدماتی کرده؟ عجب امنیتی به کشور داده؟ گفت: بله. گفتند: پس تو میل به او داشتی و به این‌که حفظ سلطنت و قدرت این جنایات‌ها و ظلم‌ها را بکنی راضی بودی، پس تو هم به سهم خودت در کارهای او شریکی. اگر کسی امروز دلش در گرو آرمان‌های آمریکایی اسرائیلی پرمی‌زند و آرزوی همان فرهنگ و تمدن را دارد، ولو نماز هم بخواند، در آن اردوگاه است و تاریکی‌ها و ظلم‌های اولیای طاغوت دامن او را می‌گیرد.

به پشت سرتان نگاه نکنید

هنگامی که قرار شد عذاب بر قوم حضرت لوط نازل شود، خداوند متعال به او فرمود:

﴿فَأَنْشِرْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ...﴾

ای لوط! خاندان خود را شبانه حرکت بده و از این دیار بیرون برو خودت پشت سر آن‌ها برو (که کسی جانماند) و هیچ کس و هیچ کدام از شما پشت سرش را هم نگاه نکند.

این‌که فرمود پشت سرتان را هم نگاه نکنید، شاید به این جهت بود که در بین قوم لوط، که اهل عذاب بودند، همسر و فامیل او و خویشاوندان و مؤمنانی که با لوط همراه بودند وجود داشتند، احتمال دارد وقتی برگردند



و عذاب آن‌ها را ببینند، دل‌شان برای آن‌ها بسوزد و میلی به آن‌ها پیدا شود که خوب نیست و تاریکی اهل عذاب آن‌ها را هم می‌گیرد، لذا می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْتِنِفُ مِنْكُمْ أَحَدٌ﴾؛ مبدا احدی پشت سرش را نگاه کند. سِنَاتِ جبهه کفر آن قدر زیاد است که نباید میل به آن‌ها در دل مؤمنان پیدا شود.

سرزنش صفوان جمال توسط امام کاظم علیه السلام

صفوان بن مهران، معروف به صفوان جمال که از خوبان و از اصحاب خاص امام صادق و امام کاظم علیه السلام بود، شتران زیادی داشت و از کرایه دادن آن‌ها زندگی خود را می‌گذراند و از همین جهت به او جمال (شتردار) می‌گفتند.

روزی خدمت امام کاظم علیه السلام رسید، حضرت به او فرمودند: همه چیزت خوب است جز یک چیز! سوال کرد: فدایتان شوم آن چیست؟ حضرت فرمودند: این‌که شتران خود را به این مرد (یعنی هارون خلیفه عباسی) کرایه می‌دهی. صفوان گفت: آقا! به خدا سوگند برای شرارت یا لهو و لعب و صید کرایه ندادم؛ چون او به راه حج می‌رود شترانم را به او کرایه می‌دهم، خودم هم خدمت او را نمی‌کنم و همراهش نمی‌روم، بلکه غلام خود را همراه او می‌فرستم.

امام علیه السلام فرمودند: آیا از او کرایه طلب داری؟ گفت: بله، امام فرمودند: آیا دوست داری تا پرداخت کرایه شترهایت زنده بماند؟ گفت: آری، حضرت فرمودند:

«فَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ، فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ، فَهُوَ وَرَدَ النَّارَ!»

هرکس راضی به زنده ماندن‌شان باشد، از آن‌هاست و هرکس از آنان (دشمنان خدا) باشد، جایگاهش جهنم خواهد بود.



۱. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۷۶، ح ۳۴. «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام فَقَالَ لِي: يَا صَفْوَانُ! كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خِلا سُنَيْنَا وَاجِدًا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَيُّ شَيْءٍ؟ قَالَ: إِكْرَاءُكَ جَمَالَكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ؛ يَعْنِي هَارُونَ، قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَكْرَيْتُهُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا لِلصَّيْدِ وَلَا لِلْهَوَىٰ وَلَا لِأَهْوَىٰ لَكِنْ أَكْرَيْتُهُ لِهَذَا الطَّرِيقِ؛ يَعْنِي طَرِيقَ مَكَّةَ وَلَا أَتَوَلَّاهُ بِنَفْسِي وَلَا لِكَيْتِي أَبْتَغِ مَعَهُ غَلْمَانِي، فَقَالَ لِي: يَا صَفْوَانُ! أَيْفَعُ كِرَاكٌ عَلَيْهِمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ فَقَالَ لِي: أَلْتَجِبُ بَقَاءَهُمْ حَتَّىٰ يُخْرَجَ كِرَاكٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ فَهُوَ وَرَدَ النَّارَ...»

احتیاط در لعن بر ظالمین خلاف تقدس است

این‌که برخی مرگ و لعن بر دشمنان خدا را نفی و یا در آن تشکیک می‌کنند، به هر بهانه‌ای که باشد خلاف تقدس و دین‌داری است و ولو به اسم احتیاط و تقدس باشد.

غزالی در «احیاء العلوم» گفته: یزید را لعن نکنیم؛ چرا که اولاً معلوم نیست او دستور به قتل حسین (علیه السلام) داده باشد، ثانیاً شاید توبه کرده باشد و پس از توبه لعن کسی جایز نیست.^۱

این تقدس‌ها و به تعبیر بهتر تقدس‌نمایی‌هاست که همواره ضربه به دین و دین‌داران زده و راه را برای بزرگ‌ترین ظالمان در ظلم و جنایات‌شان باز کرده است. به قول آلوسی مفسر اهل سنت هر کس که یزید را گنه‌کار و مستحق لعن نداند، سزاوار است که خود او را در ردیف یاران یزید (و مستحق لعن) بداند.

مؤمن مظهر صفات خداست و خداوند متعال که ارحم الراحمین است در جای خود «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» هم هست. در دعای افتتاح می‌خوانیم:

«وَأَيُّقُنْتُ أَنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ»؛^۲

حضرت امیر (علیه السلام) که دیدن یتیم و شنیدن ناله مظلوم اشکشان را جاری می‌ساخت و ناله‌اش را بلند می‌کرد، در جایی که باید مظهر غضب الهی باشد چهار هزار نفر از خوارج را می‌کشد و دستش هم نمی‌لرزد و می‌فرماید:

«فَأَنَّى فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي»؛^۳

من چشم فتنه را درآوردم و احدی غیر از من قادر نبود که این کار را انجام دهد و چهار هزار خشک مقدس را که پیشانی‌های‌شان از کثرت سجده پینه بسته بود، ولی همانند سگ‌ها به جان جامعه مسلمانین افتاده بودند، از دم شمشیر بگذرانند.

پس باید هم تویی و سلام بر اولیای خدا و دوستان‌شان داشت و هم لعن



۱. احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۶۰.
 ۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۸، ح ۳۸.
 ۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۳۷، خطبه ۹۳.

و تبری نسبت به دشمنان خدا؛ و همین موضع‌گیری مؤمن را لایق معیت با معصوم در دنیا و آخرت قرار می‌دهد.

چکیده

شرط معیت و همراهی با معصومین علیهم‌السلام در دنیا و آخرت سه چیز قرار داده شده است: معرفت نسبت به ائمه علیهم‌السلام، معرفت نسبت به دوستان ایشان و برائت و دوری از دشمنان ایشان.

معرفت باید هم قلبی باشد، هم فعلی و هم قولی؛ یعنی هر آنچه را که خدا و معصومین علیهم‌السلام می‌پسندند، پسندید و هر آنچه را که آنان نمی‌پسندند، نپسندید.

هم‌چنین باید کسانی که علایم دوستی واقعی خدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام را دارند دوست داشت و اگر نیازی داشتند و ممکن بود، آن را برآورده کرد؛ یعنی همانند علی بن یقظین بود.

دفتر مطالعات پژوهش‌ها
و ارتباطات حوزه‌ی



—* روضه *—

يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قَرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا
تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمَكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا
وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ لِشَفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

حضرت علی علیه السلام پس از سال‌ها که از شهادت حضرت زهرا علیها السلام گذشت موهای سر و صورتش سفید شد یک کسی گفت: یا امیرالمؤمنین خضاب نمی‌کنید؟ فرمود: من عزادار فاطمه هستم.

چطور می‌تواند او را فراموش کند؟ مگر می‌توانست فداکاری‌های حضرت زهرا علیها السلام را فراموش کند؟ چطور آن صحنه‌ای را که امیرالمؤمنین را داشتند به زور سمت مسجد می‌بردند، حضرت زهرا افتاده بود بر زمین را فراموش کند؟! داشتند امیرالمؤمنین را می‌بردند دست انداخت کمر بند امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت تا مانع شود. نانجیبان او را زدند که دستش رها شد و از حال رفت.

حضرت را بردند مسجد، بعد از لحظاتی که زهرا علیها السلام به هوش آمد اولین چیزی که سؤال کرد فرمود: علی علیه السلام را کجا بردند؟ گفتند بردند مسجد. تعبیر روایت این است: بلند شدند «لَأَتَّ خِمَارَهَا عَلِي رَأْسَهَا» پوشیه زدند «و اشتملت بِجِلْبَابِهَا» چادر سر کردند، دست حسنین علیهما السلام را گرفتند و در جمع زنان بنی‌هاشم رفتند به مسجد. مواجه شدند با صحنه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام را روی پله اول منبر نشانده‌اند و بالای سر حضرت شمشیر آخته‌ای گرفته‌اند که اگر بیعت نکرد گردن حضرت را بزنند. حضرت زهرا علیها السلام در این موقع رسید. تا رسید دست‌هایش را بلند کرد، فرمود دست از پسرعم من بردارید. اگر دست از او بردارید نفرین می‌کنم همه‌تان از بین بروید. من از شتر صالح کمتر نیستم که وقتی او را کشتند خدا عذاب بر آن قوم فرستاد. سلمان قسم می‌خورد می‌گوید دیدم ستون‌ها و پایه‌های مسجد دارد می‌لرزد.

حضرت امیر علیه السلام اشاره کرد که سلمان خانم را دریاب. سلمان سریع آمد گفت



خانم پدر شما پیغمبر رحمت بود برای نفرین و عذاب نیامده بود. شما هم نفرین نکنید، حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود که ببین با امیرالمؤمنین چه می‌کنند! سلمان گفت: خانم خود امیرالمؤمنین من را فرستاده خدمت‌تان. تا این را گفت حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: چشم.

نقل است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام خروج از مسجد، تعبیر این است که سر او پایین بود، گفته نشده است که برای چه سرشان پایین بود، نمی‌دانم شاید احساس شرم و خجالت می‌کرده که زهراجان شما با این حالتان بلند شدی آمدی از من دفاع کنی.

وقتی که چهره این مظلوم را حضرت زهرا (علیها السلام) دید، فرمود: رُوحِي لِرُوحِكَ الْفِدَاءُ وَ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوَقَا يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنْ كُنْتُ فِي خَيْرٍ كُنْتُ مَعَكَ وَإِنْ كُنْتُ فِي شَرٍّ كُنْتُ مَعَكَ. جانم فدای تو، من سپر بلای تو، در خوشی و ناخوشی من با تو همراه هستم.

ختم مصیبت این جمله است. زهرا جان یک شمشیر بالای سر امیرالمؤمنین دیدی که فرود نیامد دست بلند کردی برای نفرین. اما دخترت در کربلا، زینب کبری روی تلّ زینبیه خنجری را روی گلوی برادر دید که کشیده می‌شد، چه گذشت براو،

صدا زد یا رسول الله

این کشته فتاده به هامون حسین توست

وین صید دست و پا زده در خون حسین توست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست

زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست

این سرخ رو ز خون شهادت که در غمش

زهرا سیاه ساخته معجر، حسین توست





تحکیم پیوندهای مقدسی بلوغ و رشد شیعه تا ولایت اجتماعی

بحث در پیوند و معیت با ولی خدا بود که تنها راه کمال و قرب الهی است و غیر آن هیچ راه دیگری ما را رشد نمی‌دهد و رضایت و عنایت حق را در پی ندارد.

امامت و ولایت در دین مثل قطب‌نما در کشتی است. یک کشتی هر قدر مدرن و شیک باشد، وقتی قطب‌نما نداشته باشد به مقصد نمی‌رسد، بلکه سریع‌تر هم از مقصد دور می‌شود.

آن‌که تحت ولایت امام حق نیست، ولو نماز و روزه و حج و همه اعمال دینیش شیک و سالم باشد، ولی این‌ها او را از خدا دور می‌کند. وقتی شیطان با همه عبادات و سجده‌هایش نسبت به محبت خدا و ولی الله خضوع و سجده ندارد، عباداتش شیطنت محسوب می‌شوند و قربی برای او نمی‌آورد.

مگر خوارج معتقد به اصول و فروع دین، غیر از امامت نبودند؟ مگر اعمال نیک‌شان بیش از دیگران نبود؟ بیشتر آن‌ها حافظ قرآن بودند و چند روز یک بار ختم قرآن داشتند، شب‌زنده‌دار و اهل سجده‌های طولانی بودند، اما چون تحت ولایت ولی حق نبودند، این دین‌داری‌شان کمک به شیطان و شیطنت بود. این گروه منحرف جنایاتی مرتکب می‌شدند که برای انسان معمولی، تصورش بسیار سخت است.



شکم زن حامله‌ای را، که از محبتان حضرت امیر (علیه السلام) بود و حاضر به برائت جستن از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشد، دریدند و جنین را از شکم او خارج و جلوی چشم مادر، که هنوز نفس‌های آخرش را می‌زد، سر بریدند.

شبیّه داعشی‌های زمان خود ما، که به اسم دین و با پرچم دین، بالاترین ضربه‌ها را به دین می‌زنند و در خدمت اولیای شیطان قرار می‌گیرند.

ارتقاء در درک ولایت

نکته بسیار مهمی که در این جلسه قرار است مقداری درباره آن بحث کنیم، ارتقا و تلقی و درک ما از ولایت است.

ما نباید پیوند و معیت با معصوم و ولی خدا را، صرف پیوندهای قلبی و یا تولی و تبری در روابط فردی و یا حتی رفتارهای خرد اجتماعی خلاصه کنیم. یکی از بزرگ‌ترین خدماتی که با پیروزی انقلاب اسلامی، امام راحل به شیعیان جهان کرد (اگر نگوییم بزرگ‌ترین خدمت) این بود که درک و دید ما از ولایت را، از ولایت‌های فردی به ولایت اجتماعی ارتقا داد.

قبل از انقلاب درک شیعه از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و تولی و تبری، عمدتاً در حد عشق و محبت به آن‌ها و بغض و دشمنی قلبی با دشمنان آن‌ها، روضه و توسل و اشک و زیارت بود. در حد ذکر فضایل و مناقب و خواندن زیارت ایشان از دور و نزدیک بود، سیاه‌پوشی و عزاداری و برپایی مجالس ماتم، در ایام سوگواری و چراغانی و پخش نقل و شیرینی و پرچم زدن، در ایام جشن بود. ذکر صلوات و نام‌گذاری اسامی فرزندان به نام خاندان پیامبر (علیهم السلام) و نذر و توسل به آنان، از مصادیق بروز و ظهور ولایت و تولی به آن‌ها محسوب می‌گشت.

باین‌که این ارادت‌ها و اظهار محبت‌ها بود در عین حال ولایت جامعه و مناسبات کلان اجتماعی با کفر و طاغوت بود و زیر پرچم کسانی دین‌داری می‌کردیم که جهت‌گیری آن‌ها خلاف دین بود و فرهنگ و سیاست و اقتصاد و سبک زندگی را بر اساس نسخه‌های غربی اجرا می‌کردند.



ولایت اجتماعی مهم‌ترین دستاورد انقلاب

با انقلاب اسلامی و طرح نظام ولایت فقیه امام راحل رحمته الله گام بلندی به سمت ظهور امام عصر عجل الله فرجه برداشت و یک مرحله بسیار مهمی از رشد تاریخی شیعه را رقم زد.

با تشکیل نظام ولایی و حکومت دینی، مرحله تاریخی ولایت اجتماعی شیعه شروع شد و ولایت‌مداری و پیوند با ولی خدا صرفاً به اظهار عشق و محبت ولایت‌های فردی خلاصه نمی‌شد، بلکه تسلیم و وفاداری به ولی عادل و رهبر الهی، که در زمان غیبت به عنوان نائب امام زمان عجل الله فرجه محوریت جامعه را در دست داشت، مرحله‌ای از ولایت اجتماعی و مدیریت کلان جامعه در زمان غیبت را به وجود آورد، که می‌توان گفت به‌گونه‌ای تمرین ولایت اجتماعی و مدیریت امام عصر عجل الله فرجه محسوب می‌گردد.

آخرین مرحله قبل از ظهور

از این رو این دوره آخرین مرحله از مراحل رشد و بلوغ تاریخی شیعه به سوی ظهور به حساب می‌آید؛ چرا که امام عصر عجل الله فرجه وقتی تشریف می‌آورند، در گوشه‌ای از اتاق، حسینیه، مسجد و... نمی‌نشینند تا ما فقط به ایشان اظهار ارادت کنیم و از شوق دیدارشان اشک بریزیم و به او تبرک و توسل داشته باشیم.

حضرت تشریف می‌آورند تا تشکیل حکومت بدهند، ولایت اجتماعی جهانی را بر عهده بگیرند و مقدرات امور در عرصه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به دست بگیرند؛ و این نیاز به یارانی باوفا، مقاوم، کاردان و تسلیم در ولایت و مدیریت اجتماعی دارد که طبعاً در دوران قبل از ظهور باید تربیت شوند و انقلاب اسلامی عرصه پرورش چنین یارانی را فراهم کرد.



خاطره آقای عسگراولادی از امام علیه السلام

مرحوم آقای عسگراولادی، چندی قبل از وفات‌شان خاطره‌ای از امام علیه السلام نقل کردند که در واقع هدف امام راحل از قیام و انقلاب را نشان می‌دهد و از این نظر جزو اسناد انقلاب اسلامی محسوب می‌گردد.

ایشان فرمود: قبل از ۱۵ خرداد سال ۴۲، که هنوز امام آن نطق تاریخی را نکرده بودند و دستگیر نشده بودند، من پیامی را از مبارزین تهران برای امام در قم می‌بردم. در طول مسیر تا قم متوجه شدم که تحت تعقیب سازمان امنیت شاه، یعنی ساواک هستم، خیلی نگران شدم و ترسیدم. البته ترس و نگرانی من صرفاً برای خودم نبود، بیشتر به این دلیل بود که اسامی چهل، پنجاه نفر از مبارزین را می‌دانستم و می‌ترسیدم مرا دستگیر کنند و زیر شکنجه اسامی آن‌ها را افشا کنم. با همین ترس و اضطراب به قم رسیدم و به طرف منزل امام رفتم، در حالی که کاملاً متوجه بودم تعقیب می‌کنند، تا این‌که به خانه امام رسیدم و خودم را به درون انداختم.

امام علیه السلام وقتی مرا مضطرب و رنگ پریده دیدند همه چیز را متوجه شدند. بعد از احوال‌پرسی به اتاقی راهنمایی کردند و برایم چای آورده و پذیرایی کردند و با آن آرامش دریایی خودشان، مرا هم آرام کردند و سپس فرمودند: آقای عسگراولادی! ما می‌خواهیم با طاغوت و اربابان این‌ها مبارزه کنیم، تا ان‌شاءالله پس از ۳۰ سال پرچمی از اهلیت علیه السلام را در این کشور بلند کنیم، در مرحله بعد کشورهای جهان اسلام، که زیر چکمه‌های استعمار ذلیلانه دست و پا می‌زنند، را از این ذلت نجات دهیم و در مرحله سوم جهان را، که بر طبل کفر و بی‌خدایی می‌زند، به سمت یک معنویت خواهی و عدالت طلبی سوق دهیم، تا پس از این سه مرحله (در ایران، جهان اسلام و جهان) امام عصر علیه السلام تشریف بیاورند. بعد فرمودند: آقای عسگراولادی کار بسیار بزرگی در پیش داریم شما از الآن ترسیدید؟!

درود خدا بر آن عبد صالح و پیر عارفی که انقلاب اسلامی را طلیعه ظهور جهانی ولی الله الأعظم حضرت بقیه الله علیه السلام می‌دانست و آغاز ولایت اجتماعی شیعه را بنیان گذاشت تا با تمرین ولایت محوری، در حد و اندازه مدیریت‌های کلان، آمادگی‌های لازم در شیعیان ایران و سپس نقاط دیگر جهان، برای ظهور فراهم گردد.



گم شده قیام‌های گذشته

عنصر ولایت‌مداری و ولایت‌محوری اجتماعی یا در قیام‌ها و انقلاب‌های گذشته ایران نبود و یا بسیار کم‌رنگ بود.

رهبر بزرگوار انقلاب در تاریخ ۱۹ دی سال ۹۴ در دیدار با مردم قم سؤال دقیقی را مطرح کردند و پاسخ آن را به خود مردم واگذار کردند. ایشان فرمودند: ما می‌بینیم در قیام‌هایی مثل قیام مشروطه،^۱ یا قیام جنگل^۲ و یا نهضت ملی شدن نفت^۳ با این‌که مطالبات مردم مطالبات حداقلی بود، با این وجود این قیام‌ها دوام نیاوردند و به شکست انجامیدند و مردم به خشونت و استبدادی بدتر از قبل مبتلا شدند.

اما انقلاب اسلامی با وجود مطالبات حداکثری (سرنگونی حکومت و رژیم طاغوتی شاهنشاهی و تشکیل جمهوری اسلامی) پیروز شد و بیش از چهل سال با همان اهداف و آرمان‌ها ماندگار شد، ریشه دوانید و به درخت تناوری تبدیل شد و اکنون قدرت اول منطقه و یکی از قدرت‌های جهانی است.

باید دید چه عنصری در قیام‌ها و نهضت‌های گذشته ایران نبود و در این انقلاب وجود داشت؟ در قیام‌های گذشته، مردم که مسلمان بودند، اخلاص و تدبیر هم داشتند، علما هم حضور داشتند، پس جای چه عنصری خالی بود؟ باید گفت: آن چه نبود، محوریت ولایت در جامعه بود.

شیعه در رشد تاریخی خود به بلوغ رسید «نظام ولایی»

آن چه در گذر تاریخ اتفاق افتاد این بود که شیعه در رشد تاریخی خود به یک بلوغ و رشد و آگاهی رسید که دیگر حتی به یک سلطنت شیعی

۱. در نظام مشروطه مردم درخواست تغییر شکل حکومت از استبدادی و تجمع قدرت در یک نفر به نام پادشاه؛ و توزیع قدرت در قوه مقننه و تشکیل مجلس را داشتند نه سرنگونی پادشاهی.
۲. در قیام جنگل هم به‌گونه دیگری به حمایت از مشروطه و مبارزه با استبداد و نیز مقابله با نفوذ بیگانه و اجنبی در ایران پرداختند؛ چرا که پس از جنگ جهانی اول، بیگانگان، ایران را از شمال و جنوب مورد تاخت‌وتاز قرار داده بودند.
۳. در نهضت ملی شدن نفت هم مبارزات علیه چپاول نفت توسط انگلیس و حفظ آن به عنوان سرمایه ملی در اختیار خود ملت بود، نه این‌که حکومت و سلطنت سرنگون شده و دولت و نظام جدیدی تشکیل شود.



مانند دوران صفویه رضایت نداد و فقط طالب حکومت ولایی و نظام امامت شد.

در این نظام مردم حضور جدی و واقعی و نه تشریفاتی و صوری دارند، ولی محورشان یک عبد صالح باتقوا و دین‌شناس، شجاع، مدیر و مدبّر است که در زمان غیبت، حجت شرعی مردم است و مؤمنین حکم او را حکم امام زمان علیه السلام تلقی می‌کنند.

مردی که اطراف او را گرفته‌اند رابطه‌شان با او رابطه رئیس و مرئوس نیست، رابطه فرمانده و سرباز نیست، رابطه سلطان و ارباب و رعیت نیست، بلکه رابطه امام و امت است که بر اساس محبت و دل‌دادگی به خداست. هم امام مردم را به خاطر خدا دوست دارد و به تعبیر حضرت امیر علیه السلام «إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ»^۱ و هم امت او را که رابط خودشان با ولی الله اعظم است، به خاطر خدا دوست دارند؛ شبیه رابطه مردم با خداوند متعال «... يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...»^۲؛ که دو طرفه است.

در این نظام، خصلت‌های امام در امت تجلی می‌کند

در چنین نظامی به میزان محبت و ولایت‌پذیری، خصلت‌ها و کمالات نورانی ولیّ خدا در مردم ظهور می‌کند. امت، امتی شجاع، متوکل بر خدا، مقاوم، امیدوار و با بصیرت می‌شود، که این اوصاف در واقع همان اوصاف ولیّ جامعه و محور امت است، که در محبین او جلوه می‌کند.

نادر شاه و سرباز شجاع

نقل می‌کنند نادر شاه در یکی از جنگ‌ها یکی از سربازانش را دید مثل شیر می‌جنگد و گویا هیچ ترسی در وجودش نیست، صف دشمن را می‌شکافد و جلو می‌رود. نادر از این دلآوری سرباز خیلی خوشش می‌آید.

در یک فرصت مناسب از سرباز می‌پرسد، اهل کجایی؟ می‌گوید اهل اصفهان. نادر شاه می‌گوید پس با این شجاعت بی‌نظیرت کجا بودی



۱. نهج البلاغه (صحیحی صالح)، ص ۱۹۴، خطبه ۱۳۶.

۲. مائده، ۵۴. [خدا] آنان را دوست می‌دارد و آنان [آنرا] او را دوست دارند.

تا جلوی فتنه‌ای که در اصفهان رخ داد را بگیری و آن را از دست محمود افغان نجات دهی؟ سرباز گفت: قربان! من بودم، ولی شما نبودید. یعنی اگر می‌بینی من امروز این طور شجاع و مقاوم هستم، این شجاعت و مقاومت را تو در من زنده کردی، تو در من شکوفا کردی و در واقع جلوه‌ای از شجاعت تو در من است.

حال در جامعه ولایت‌محور که اساس آن محبت امت با ولی جامعه هست، خصوصیات آن رهبر الهی در افراد جامعه ظهور می‌کند. اوج این رشد استعدادها و ظهور و بروز خصلت‌های نورانی، در زمان ظهور و جامعه مهدوی است که عقل، علم، اخلاق و عدالت امام در مردم جلوه می‌کند و استعدادها را به فعلیت می‌رساند.

تحول در جوانان پس از پیروزی انقلاب

ما در همین انقلاب خودمان دیدیم همان جوان‌هایی که در زمان طاغوت، در سینماها و مراکز فساد که طاغوت درست کرده بودند، رها بودند با ظهور انقلاب، عاشقانه حول محور نائب امام زمان عجل الله فرجه جمع شدند و یک‌باره عشق به امام تبدیل به ایمان، نماز شب، روزه، توسل، شجاعت، توکل، بصیرت و امید شد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»!

هر کسی در معیت و همراهی محبوب خود قرار می‌گیرد.

وقتی محبت و عشقی پاک و الهی در کار است، محبوب هم نورانی و الهی است و حضورش در وجود محب، او را هم نورانی می‌کند.

رصد و هجوم شیطان

اتفاقاً همین نقطه مهم و محوری همواره مورد رصد و هجوم دستگاه ابلیس بوده و هست. حتی در سلوک‌های فردی هم شیطان بیشتر با اهل بیت سر و کله می‌زند و سعی در فریب آن‌ها دارد. قرآن از قول شیطان آورده است:



﴿...لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱

من برای بندگان (صالحات) برصراط مستقیم تورپهن می‌کنم و آن‌ها را فریب می‌دهم.
و در روایات هم صراط این‌گونه معرفی شده است:

«عَلِيُّ هُوَ الصِّرَاطُ»^۲

همانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) صراط مستقیم است.

و در زیارت جامعه کبیره هم وارد شده است:

«أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»^۳

شما شاه‌راه استوار و درست برای ما هستید.

شیطان شش هزار سال در عالم بالا بوده و کاملاً می‌داند به کجا حمله کند و برای چه کسی وقت و نیرو بگذارد. شبیه گوهرشناس و عتیقه‌شناسی است که نوبرهای ناب و مرغوب را می‌شناسد.

اهل ولایت گوهری ناب به نام «ولایت» دارند که با آن می‌توانند به بالاترین مقامات قرب برسند و شیطان این را می‌داند، لذا با شیعیان بیشتر سرو کار دارد و دام‌ها و تورهایش را برای آن‌ها پهن می‌کند.

امام صادق (علیه السلام) به عبدالله بن جنبد فرمودند:

«يَا عَبْدَ اللَّهِ! لَقَدْ نَصَبَ إِلَيْسَ حَبَائِلُهُ فِي دَارِ الْغُرُورِ فَمَا يَقْصِدُ

فِيهَا إِلَّا أَوْلِيَاءَنَا»^۴

شیطان دام‌هایش را در (دنیا)ی محل فریب گسترده است و کسی جز دوستان (شیعیان) ما را قصد نکرده است.

با صالحان، با خوبان با آن‌ها که می‌خواهند مراتبی از قرب را طی کنند و به قلّه‌ها برسند، بیشتر کار دارد.



۱. اعراف، ۱۶.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۸۶.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳، ح ۳۲۱۳.

۴. تحف العقول، ص ۳۰۱.

تو به درد ما نمی خوری

مرحوم آیت الله اراکی رحمته از استادشان مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری قصه‌ای را نقل می‌کردند که واقعاً تکان دهنده است. مرحوم حاج شیخ می‌فرمودند: در یزد آقای زاهدی، که اهل ریاضت بوده، می‌گفت اطراف یزد یک جایی رفته بودم و ریاضت‌های سنگینی را شروع کرده بودم. پس از مدتی کسی آمد و گفت آقا رفیق نمی‌خواهی؟ گفتم بله، چه اشکالی دارد در راه خدا رفیق چیز خوبی است؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الرَّفِيقُ، ثُمَّ الطَّرِيقُ»!

با او هم‌نشین شدم، دیدم عجب اهل عبادت و تقدس هست، من خسته می‌شدم، ولی او خسته نمی‌شد، گویی خواب نداشت. اگر من سه بار غذا می‌خوردم، او یک بار هم چیزی نمی‌خورد، دایم مشغول ذکر و نماز و سجده بود. دیدم چه اعجوبه‌ای هم‌نشین ما شده و خدا را شکر کردم که رفیق خوبی نصیب شده است.

باهم مانوس شدیم. یک روز نزدیک مغرب خواستم کنار نهر آب بروم و وضو بگیرم، گفت کجا می‌روی؟ گفتم می‌روم برای مغرب تجدید وضو کنم. گفت الآن چه وقت نماز است؟ الآن کار واجب‌تری داریم. نماز اول وقت مستحب است، ولی آن کار جلوی یک منکر را گرفتن است و واجب است، نماز را بعداً می‌خوانیم.

هر چه گفتم حالا باشد بعد از نماز می‌رویم، گفت نه الآن باید برویم. من به حرف او گوش کردم و به شهر آمدم و کنار خانه‌ای رسیدیم. رفیق ما گفت در این خانه منکری انجام می‌شود، باید برویم داخل خانه و صاحب‌خانه را بکشیم. گفتم این‌که نمی‌شود، به چه جرمی بکشیم؟ گفت همین که گفتم.

دیدم دارد ما را بدون اجازه وارد خانه مردم می‌کند و قتلی را به گردن ما می‌اندازد. گفتم آقا جان! بدون اجازه که ما نمی‌توانیم درون خانه‌ای را تجسس کنیم و به خاطر یک گناه احتمالی، چند خلاف قطعی انجام



دهیم. ما را برای همین کار از نماز اول وقت انداختی؟ دیدم رها نمی‌کند و دایم اصرار می‌کند. یک مرتبه گفتم نکند تو شیطان ملعون هستی که داری ما را از خدا دور می‌کنی؟ با عجله عقب رفت و صیحه‌ای زد و گفت: تو به درد ما نمی‌خوری، باید بروم سراغ سید علی محمد باب. فهمیدم شیطان بوده که از طریق عبادت و زهد و تقدس برای من ظاهر شده بود تا مرا به سمت قتل و گناه بکشد و همه چیز را از ما بگیرد.

صد هزاران دام و دانه‌ست ای خدا ما چو مرغان حریص و بی‌نوا
دم به دم پا بسته دام نوئیم هر یکی گر باز و سیمرغی شویم
در سلوک‌های فردی این‌گونه است. در مسایل اجتماعی هم شیطان می‌داند مهم‌ترین پیوندی که بشر را به سعادت و فلاح می‌رساند، پیوند با ولی خداست، که اگر آن را قطع کند راه خدا بسته می‌شود. همان طور که برای خود شیطان پیش آمد و تجربه‌اش را دارد.

ولی خدا در جامعه اراده‌ها را جمع می‌کند

ابلیس این را می‌داند که اگر ولی خدا محوریت پیدا کند، اراده‌ها را حول خود جمع می‌کند و قدرت ایجاد می‌کند و این برای طاغوت‌ها و اولیای شیطان خطرناک است؛ مثل دژه‌بینی که نورهای پراکنده را جمع می‌کند و کانون می‌دهد.

شیعیان وقتی پراکنده باشند و نیروها و اراده‌ها و دل‌های‌شان به هم نزدیک نشود، هر قدر هم عبادت کنند و به صورت انفرادی اظهار عشق و ارادت به اهل بیت (علیهم‌السلام) داشته باشند، خطری برای ولایت اجتماعی طاغوت و جریان تمدنی که به راه انداخته است، ندارند.

هر چه می‌خواهد اذان بگوید

معروف است سفیر انگلیس وقتی برای اولین بار در عراق صدای اذان را از مأذنه‌های مساجد شنید، به وحشت افتاد و از اطرافیان پرسید: این صدا چیست؟ گفتند: این صدای اذان است که مسلمانان برای خبر دادن وقت نماز و عبادت از بالای مساجد آن را فریاد می‌کنند. سفیر پرسید: برای دولت بریتانیا ضرر و خطری هم دارد؟ گفتند: خیر، کاری به آن ندارد. او



گفت: پس هر چه دل‌شان می‌خواهد اذان بگویند. آن‌چه برای دستگاه ابلیس خطرناک است، ولایت اجتماعی شیعه و تجمع اراده‌ها حول محور ولایت ولی الله است که مقدرات و مناسبات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی را از شرک و کفر تطهیر می‌کند و توحید و خداپرستی را در ارکان جامعه و زندگی مردم جاری می‌سازد.

هجوم شیطان به پیوند ولایی شیعه در زمان حضور

لذا ابلیس و دستگاه او، از جن و انس، همواره این نقطه محوری را رصد می‌کردند تا شیعیان را از اطراف امام و رهبر الهی دور و پراکنده نگاه دارند تا همدلی با امام اتفاق نیفتد و البته در برخی مقاطع هم موفق شدند و مسلمانان بی‌بصیرت را از امام دور کردند و امامان ما تنها و غریب ماندند. معمولاً همه ائمه ما در زمان خودشان غریب و مظلوم مانده‌اند و یاران‌شان وفای به عهد در کنار ایشان نداشته‌اند.

حضرت امیر (علیه السلام) آن چنان تنها ماند که می‌فرمود: اگر به تعداد اصحاب طالوت، یا تعداد اهل بدر پیرو داشتم، در حالی که آنها دشمن شما بودند، حتماً با شمشیر شما را می‌زدم تا این‌که بر صراط مستقیم باز گردید؛ خلافت غصب شده را برمی‌گرداندم.^۱

امام مجتبی (علیه السلام) را تنها گذاشتند و وفای به عهد نکردند. حدود هشت هزار نفر از یاران‌ش همراه با فرمانده لشکر، یعنی عبیدالله بن عباس به معاویه پناه بردند و حضرت مجبور به صلح شدند و حکومت را واگذار کردند. غربت و مظلومیت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) خصوصاً توسط مردم کوفه، که به حضرت نامه نوشتند و از ایشان دعوت کردند، سپس ایشان را تنها گذاشتند. این موضوع آشکارتر و معروف‌تر از آن است که بیان گردد.

امام صادق (علیه السلام) با این‌که ۴۰۰۰ شاگرد داشت، ولی وقتی سدید صیرفی پرسید چرا علیه بنی‌عباس قیام نمی‌کنید؟... فرمودند: اگر به تعداد این بزغاله‌هایی که مشغول چریدن هستند یار داشتم، قیام می‌کردم. سدید



۱. کافی، ج ۸، ص ۳۲، ح ۵. « وَ اللَّهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةٌ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَغْدَاؤُكُمْ لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَتَوَلَّوْا إِلَيَّ الْحَقَّ... »

می‌گوید: بزغاله‌ها را شمردم، ۱۷ رأس بودند.^۱
داستان مظلومیت و تنهایی‌های اولیای الهی و کوتاهی و تقصیر مسلمانان از پیوند با آنان در دعای ندبه آمده است آن جا که می‌فرماید:

«لَمْ يُمْتَلْ أَمْرُ الرَّسُولِ ﷺ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ، وَالْأُمَّةُ مُصْرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ، مُجْمَعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ وَإِقْصَاءِ وُلْدِهِ، إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ. فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسَبِيَ مَنْ سَبِيَ، وَأُقْصِيَ مَنْ أُقْصِيَ...»^۲

دستور پیامبر خدا ﷺ را درباره هادیان پی‌درپی اطاعت نکردند و امت پیامبر، اصرار بردشمنی و قطع رحم با او و دور کردن فرزندانش داشتند، (با این جفا) برخی از فرزندان پیامبر ﷺ شهید شدند و برخی اسیر و برخی تبعید و دور از وطن گشتند.

به تأخیر افتادن دولت اهل بیت (علیهم‌السلام)

در اصول کافی روایتی از امام باقر (علیه‌السلام) نقل شده که حضرت، به ابو حمزه ثمالی فرمودند:

«يَا ثَابِتُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ، فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ (علیه‌السلام) اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ، فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَتْكُمْ الْحَدِيثَ، فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السَّيْرِ، وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتًا عِنْدَنَا وَ (يَهُوُا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُبَيِّثُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)»^۳
قَالَ أَبُو حَمْرَةَ: فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السلام) فَقَالَ: قَدْ كَانَ كَذَلِكَ»^۴

خداوند زمان فرج و دولت ما اهل بیت (علیهم‌السلام) را سال ۷۰ هجری تعیین کرده بود، اما وقتی (مردم ظلم و جفا کردند) و ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام) به شهادت رسید (بداء رخ داد) و خداوند بر مردمان



۱. کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۴.

۲. المزار الكبير، ص ۵۷۸.

۳. رعد، ۳۹.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۱.

غضب کرد و زمان دولت ما را تا سال ۱۴۰ هجری به تأخیر انداخت. سپس این آیه را خواندند: ما آن را به شما گفتیم و شما این سر را فاش کردید، (و باز بداء رخ داد) و بعد از آن خداوند برای فرج ما اهل بیت، زمانی نزد ما قرار نداد. ابو حمزه می گوید: این مطلب را به امام صادق (علیه السلام) گفتم، حضرت فرمودند: همین طور است. در این حدیث شریف تأثیر و سرانجام کوتاهی‌ها، تقصیرها و قصورهای مسلمین عموماً و شیعیان به طور خاص در تأخیر فرج اهل بیت (علیهم السلام) را می‌بینیم. وقتی سستی در همراهی و اطاعت و تسلیم از اولیاء الهی رخ داد، نتیجه‌اش غربت و تنهایی اهل بیت (علیهم السلام) و در نهایت غیبت ایشان می‌گردد.

سعی و تلاش حکام ظالم

از یک طرف ضعف و کوتاهی مؤمنان از معیّت و همدلی با امامان در زمان حضور و ظهورشان در بین مردم، از طرف دیگر فشار و اختناق حکام ظالم و جور بنی‌امیه و بنی‌عباس در فاصله انداختن بین امامان و مردم و مراقبت شدید یا حبس آنان، باعث پراکندگی مؤمنان و عدم تجمع حول محور ولیّ خدا شد.

این فشار و اختناق آن چنان شدید بود که مؤمنان حتی نمی‌توانستند به راحتی یک سؤال شرعی از امام معصوم داشته باشند و گاه با ترس و اضطراب به شکل خرمافروشِ دوره‌گرد یا خیارفروش طبق میوه‌ای بر سر می‌گذاشتند تا درب خانه امام یک سؤال کنند و به سرعت دور شوند. برخی ازدواج نکردن حضرت معصومه (علیها السلام) تا ۲۸ سالگی، که زمان وفات‌شان بود، را به همین جوّ اختناق و مراقبت شدید از زندگی ایشان تحلیل کرده‌اند که کسی نمی‌خواست با خانواده حضرت وصلت کند؛ چون می‌ترسیدند دچار مشکلات و دردسرهای ارتباط با خاندان موسی بن جعفر (علیهم السلام) گردند.

امام هادی و امام عسکری (علیهم السلام) که رسماً در محله ارتشی‌نشین سامرا کاملاً تحت نظر بودند و در واقع زندگی‌شان در یک زندان بزرگ سپری شد.

همه این ترس و وحشت‌های خلفا و حکام ظلم و جور و اولیای شیطان از ولایت اجتماعی شیعه و تجمع آن‌ها حول ولیّ الله بود، که موجب اقتدار



مؤمنان و از بین بردن بساط ولایت طاغوت در جامعه و برچیده شدن حکومت شان می‌گشت.

مبارزه دستگاه ابلیس با پیوند ولایی شیعه در زمان غیبت

پس از دوران حضور امامان (علیهم‌السلام)، در زمان غیبت حضرت بقیه الله علیه‌السلام هم شیطان و جنود و دستگاهش به شکل‌های مختلف، هر جا ظرفیت و قابلیت تجمع شیعیان و پیوند آنان با ولی خدا را می‌دیدند که می‌توانست به اقتدار شیعه و تشکیل ولایت اجتماعی آنان بینجامد، رصد می‌کردند و مورد هجوم قرار می‌دادند.

حمله به زعامت و رهبری شیعه «ولایت فقیه»

شما می‌بینید که بیشترین حمله؛ به‌خصوص پس از انقلاب، به رهبری و زعامت شیعه و به تعبیر دیگر به ولی فقیه است؛ چون قدرت کانون‌دهی و جمع‌آزاده‌ها و نیروهای پراکنده مؤمنین با محوریت او را در حفظ و انسجام شیعیان و بلکه مسلمانان و آزادگان در جهان را از نزدیک دیدند. در طول این چهل سال اخیر حوادث بسیار سنگینی برای این کشور گذشت، که هر یک از این حوادث می‌توانست نظامی را ساقط کند، کما این‌که مشابه آن در برخی کشورها باعث سقوط حکومت‌ها شد.

جنگ تحمیلی هشت ساله، که به واقع یک جنگ جهانی بود و همه کشورهای شرق و غرب امکانات‌شان را علیه انقلاب ما بسیج کرده بودند و مردم ما با دست خالی در مقابل‌شان ایستادند و از پا در نیامدند. در اوایل انقلاب تقریباً همه مسئولین مهم کشور را ترور کرده و به شهادت رساندند. رئیس قوه قضاییه (شهید دکتر بهشتی)، ۷۲ نفر از نمایندگان مجلس و برخی وزرا، رئیس‌جمهور (شهید رجایی)، نخست‌وزیر (شهید باهنر) و برخی سران و مسئولین ارشد نظامی را که هر یک از سرمایه‌های انقلاب بودند. اما انقلاب از پا در نیامد و راهش را ادامه داد.

در فتنه‌های پیچیده و آشوب‌هایی که نمونه‌ای از انقلاب‌های مخملی و رنگی در کشورهای بلوک شرق بود و بسیاری از آن‌ها را از پا درآورد، در سال‌های ۷۸ و ۸۸ و ۹۶ و ۹۸، اما این انقلاب و نظام باقی ماند.



بدون تردید آنچه عامل حفظ و بقای انقلاب بود، حضور و تجمع مردم حول محور ولی خدا بود که در شبهه‌ها و فتنه‌ها روشن‌گری و بصیرت‌افزایی می‌کرد، صبر و امید می‌داد و با درایت مدیریت می‌کرد و مردم مؤمن هم تسلیم و وفادار به او بودند، کلام او را حجت شرعی خود می‌دانستند و از او حمایت می‌کردند.

این نقطه محوری را اولیای شیطان در گذشته هم می‌شناختند، ولی تأثیر او در حفظ شیعیان و ایجاد اقتدار برای آنان و شکستن قدرت و ابهت دستگاه طاغوتی و استکباری دشمنان را بیشتر پس از انقلاب و تشکیل ولایت اجتماعی شیعه احساس کردند.

اندوه میرزای شیرازی پس از پیروزی در ماجرای تنباکو

در زمان ناصرالدین شاه قرارداد ننگینی با کمپانی رژی و در واقع با دولت انگلستان بسته شد و سرمایه و ثروت ایران در اختیار آنان قرار گرفت. با توجه به این‌که در آن زمان هنوز نفت سرمایه ملی ما نبود و توتون و تنباکو درآمد سرشاری داشت، با این قرارداد حق انحصاری خرید و فروش آن به دست انگلیس می‌افتاد که به معنای غارت کامل ایران بود.

وقتی میرزای شیرازی آن حکم تاریخی

«الیوم استعمال توتون و تنباکو بآئ نحو کان در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است»

را صادر کرد، مردم ایران و حتی زنان دربار ناصرالدین شاه، به تبعیت از این حکم، قلیان‌ها را شکستند و هیچ استفاده‌ای از دخانیات نکردند تا این‌که آن کمپانی انگلیسی ورشکست شد و به اجبار قرارداد را لغو کرد.

بسیاری از مؤمنان برای تبریک این پیروزی نزد میرزای بزرگ آیت‌الله سید حسن شیرازی آمدند. برخی ایشان را اندوهگین دیدند و از ایشان سؤال کردند که آقا چرا غمگین هستید؟ امروز روز شادی و پیروزی بر دشمن است. میرزای شیرازی که مرد فقه و سیاست بود و آینده را می‌دید فرمود: اندوه من از این است که دشمن نقطه قدرت شیعه را شناخت. فهمید کجا با یک حکم همه مردم، حتی درباریان را بسیج می‌کند و همه اراده‌ها



را جمع می‌کند، لذا از این به بعد به مرجعیت و زعامت شیعه خیلی حمله می‌کنند.

حالا در آن زمان هنوز تشکیل حکومت و دولت و در افتادن با قدرت‌های ظالم جهانی هم در کار نبوده است و در حد مقابله با یک قرارداد استعماری بوده، چه رسد به دوران انقلاب، که شیعه پرچم بلند کرده و با محوریت رهبری الهی و فقیهی عادل، که جلوه‌ای از ولی الله الأعظم است، این‌گونه تبدیل به قدرتی منطقه‌ای و جهانی گشته است.

احسان نراقی رئیس دفتر فرح پهلوی که در سال‌های اخیر در لندن از دنیا رفت، حدود سال ۸۴ یا ۸۵ که تقریباً ۲۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذشت، جمله‌ای بسیار قابل تأمل بیان کرد.

او گفت: در طول ۷۰ سال جنگ سرد بین بلوک غرب با بلوک شرق به رهبری شوروی سابق، تمام هزینه‌ای که علیه آن‌ها کردند هفت میلیارد دلار بود، در این حال هزینه‌ای که دنیای غرب در طول ۲۵ سال علیه انقلاب ایران هزینه کرده است بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار بود؛ یعنی بیش از آن مقداری که طی ۷۰ سال برای براندازی بلوک شرق خرج کردند، برای براندازی انقلاب ایران خرج کردند و مع ذلک نتوانستند کاری انجام دهند. این ثمره تجمع اراده‌ها و پیوند دل‌ها و توان‌ها حول محور ولایت است که سروری و آقایی و عزت و سربلندی را به دنبال دارد.

کلام زیبای سید حسن نصرالله

سید حسن نصرالله، سید مقاومت، خاطره‌ای را از یک عالم مصری (که از ایشان قول گرفته بود نامش را فاش نکند) درباره انقلاب ایران و انقلاب‌های عربی در جهان اسلام نقل کرده‌اند که شنیدنی است.

آن عالم مصری به او گفته بود: آینده جهان اسلام با ایران و در دست رهبری انقلاب اسلامی است؛ چون این رهبری الهی است و می‌داند چه کند، طرح و برنامه دارد، بر خلاف ما که انقلاب‌های مان بدون سر بود، از ابتدا کار را به دست اخوان المسلمین دادیم، ولی آن‌ها به سمت سَلَفِیت و وهابیت کشیده شدند و سرانجام به انحراف و شکست رسیدند.

خود سید حسن نصرالله پس از این، خطاب به آمریکایی‌ها گفته بودند:



شما آمریکایی‌ها با نوکران‌تان در عربستان برده‌داری می‌کنید، ولی ما با ولایت فقیه آقایی می‌کنیم، این ولایت همان آقایی و عزت شیعیان و همه مؤمنان آزاده است.

زعامت و رهبری فقیه عادل جامع شرایط و ولایت فقیه نقطه محوری و مهم دستگاه اهل بیت (علیهم‌السلام) و نظام امامت و ولایت بود که ظرفیت و قابلیت بسیج نیروها و اراده‌ها و پیوند دل‌های شیعیان در زمان غیبت را داشته و دارد و طبعاً مورد هجوم و حمله دستگاه ابلیس بوده و هست.

حمله و هجوم به دستگاه امام حسین (علیه‌السلام)

بدون تردید یکی دیگر از نقاطی که قابلیت و ظرفیت بالایی در تجمع اراده‌ها و پیوند دادن نیروهای پراکنده شیعیان و آزادگان بر محور ولایت دارد، دستگاه ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام) است که اراده الهی بر این قرار گرفته که همین دستگاه نگه دارنده دین و هدایت‌گر مؤمنین باشد و تا قیامت آثار و برکات آن باقی بماند.

در حدیث امّ ایمن آمده است که پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از قول جبرئیل (علیه‌السلام) نقل می‌کنند که فرمود:

«يُقِيمُونَ رَشْمًا لِقَبْرِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بِتِلْكَ الْبُحْجَاءِ يَكُونُ عِلْمًا
لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ سَبَبًا لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْفَوْزِ»؛

بر قبرسید الشهداء نشانه (و حرم و بارگاهی) برپا می‌کنند که راهنمایی برای اهل حق؛ و سبب و وسیله‌ای برای رستگاری اهل ایمان باشد.

روز یازدهم محرم سال ۶۱ هجری اسرای خاندان ابا عبدالله (علیه‌السلام) را از کنار مقتل عبور می‌دادند، وقتی نگاه امام سجاد (علیه‌السلام) به آن پیکرهای پاره پاره افتاد که در بیابان رها شده‌اند، چنان متأثر شد که نزدیک بود روح از بدن‌شان پرواز کند. زینب کبری (علیها‌السلام) با شتاب خود را به امام رساند و جملاتی به عنوان تسلی بیان کردند که موجب آرامش حضرت سجاد (علیه‌السلام) شد، یکی از آن جملات این بود:

«وَيُصْبُونَ لِهَذَا الظَّفِّ عِلْمًا لِقَبْرِ أَبِيكَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، لَا يَدْرُسُ



أَنْزَرَهُ وَلَا يَعْفُو رَسْمُهُ عَلَى كُرُورِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَلَيَجْتَهِدَنَّ أَنْمَةُ
الْكَفْرِ وَأَشْيَاغُ الضَّلَالَةِ فِي مَخْوِهِ وَتَطْمِيسِهِ، فَلَا يَزْدَادُ أَنْزَرَهُ إِلَّا
ظُهُورًا وَأَمْرُهُ إِلَّا غُلُوبًا؛^۱

در این سرزمین، نشانه‌ای برای قبرسید الشهدا (علیه السلام) نصب می‌کنند (و زیارت گاهی می‌سازند) که اثر آن محو نخواهد شد و گذشت زمان آن را کهنه نخواهد ساخت. هر قدر جباران و پیروان ضلالت برای نابودی آن کوشش کنند، بر عظمت و شوکت آن افزوده خواهد شد و خداوند متعال بر مقام آن بیفزاید.

در طول تاریخ یاد و نام ابا عبدالله (علیه السلام) و حماسه عاشورای حسینی، زیارت مرقد مطهر او و مجالس و عزاداری‌های ایام محرم و صفر، الهام‌بخش شیعیان در مبارزه با ظلم و ستم و پیوند قلوب مؤمنین بر محبت و ولایت ابا عبدالله (علیه السلام) و خاندان و یارانش بوده است. معارف دین به همراه عشق و شور و احساسات عمیق دل‌های شیعیان و آزادگان را به نور حق خواهی و حق طلبی روشن کرده و آن‌ها را آماده دفاع از حق و عدالت و مبارزه با ظلم ستم‌گران و طاغوت‌ها می‌ساخت.

مؤمنان بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) و یاران بزرگوارشان ارتباط و پیوندشان را با ایشان قطع نکردند و همواره با ابراز احساسات و سلام و زیارت و اجرای مراسم و تشکیل مجالس به گونه‌های مختلف، بهره‌های خود را از این دستگاہ عظیم برده‌اند.

هیچ بدیل و جایگزینی از نظر کمی و کیفی در برقراری پیوند و ارتباط با اهل بیت (علیهم السلام)، جای دستگاہ ابا عبدالله (علیه السلام) را نمی‌گیرد، لذا خود اهل بیت (علیهم السلام) هم در طول تاریخ بر احیای مجالس و شعائر حسینی و تداوم زیارت قبر مطهرش، از دور و نزدیک، سفارش‌ها و توصیه‌های اکید و فراوان داشته‌اند که کتاب شریف «کامل‌الزیارات» اثر ابن قولویه قمی تعداد انبوهی از این سفارشات و توصیه‌های اهل بیت (علیهم السلام) را جمع‌آوری کرده است. طبعاً ابلیس و جنود او، که از ظرفیت این دستگاہ عظیم باخبر هستند و آثارش را در طول تاریخ دیده و رصد کرده‌اند، از چنین امکانی برای جریان



ولایت حق به سادگی نمی‌گذرند و تمام هم و غم خود را برای ضربه زدن به آن به کار می‌گیرند، کما این‌که در طول تاریخ این کار را کرده‌اند.

مقابله لشکریان شیطان با دستگاه ابا عبدالله علیه السلام در طول تاریخ

ابن حجر می‌گوید: اول کسی که روز عاشورا در حضور عبدالملک مروان جشن گرفت، حجاج بن یوسف بود که یادآوری شهادت و عزاداری بر ابا عبدالله علیه السلام را به شدت منع کرد. بنی‌امیه عاشورا را جشن گرفتند و متبرک می‌دانستند.

بنی‌عباس هم همین رویه را ادامه دادند. منصور دوانیقی اولین کسی بود که به مرقد مطهر امام حسین علیه السلام جسارت کرد و پس از او فرزندش هارون قبر مطهر را خراب کرد. بیشترین جسارت‌ها توسط متوکل عباسی انجام شد، قبر را خراب کرد و زمین آن را شخم زد و دستور داد که بر آن آب بینند تا کسی به زیارت حضرت نرود.

این روش در طول تاریخ توسط حکام و خلفای ظلم و جور ادامه داشته و به طور بی‌امان با عزاداری‌ها و مجالس و دستجات حسینی و زیارت مرقد مطهرش مقابله می‌کردند.

در دوران معاصر هم رضاخان برگزاری عزاداری و سینه‌زنی و گرفتن مجلس برای امام حسین علیه السلام را ممنوع و با آن مبارزه می‌کرد.

مرحوم آیت‌الله خزعلی رحمته الله علیه می‌فرمودند: من بچه بودم که در ماه محرم پدرم دستم را می‌گرفت و شبانه به مجالس روضه‌ای که مخفیانه در خانه‌ای گرفته شده بود، می‌رفتیم.

مجبور بودند سرکچه‌ها افرادی را به عنوان دیدبان و نگهبان بگذارند که وقتی مأموران پلیس رضاخانی حمله می‌کنند، به عزاداران خبر دهند تا زودتر پراکنده شوند.



مستحبی که هزار واجب را حفظ می‌کند

نقل می‌کنند در همین ایام سخت و پرمحنت شیعه، مرجع بزرگ عالم تشیع مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی خیلی غصه می‌خورد و اندوهناک بود.

در یک مجلسی که برخی علما هم بودند یکی از آن‌ها برای تسلی دادن به ایشان گفت: آقا! حالا مجلس سید الشهداء علیه السلام که واجب نیست، جلوی یک واجب دینی مثل نماز یا روزه یا حج را که نگرفته، یک مستحبی را تعطیل کرده است! آیت‌الله حائری رحمته فرمود: بله، ولی مستحبی است که هزار واجب را حفظ می‌کند. مگر شعائر حسینی و عزاداری و مجالس حضرت یک مستحب معمولی است؟ حفظ همه اصول و فروع دین، با همین دستگاه سید الشهداء علیه السلام بوده و هست.

برای همین برخی بزرگان مثل آیت‌الله سید عبدالهادی شیرازی رحمته یا آیت‌الله سید احمد خوانساری رحمته، که از مراجع بودند، قبل از اقامه نماز سلامی به امام حسین علیه السلام می‌دادند و بعد نماز می‌خواندند. وقتی از ایشان علت آن را پرسیدند، فرمودند: ما همین نمازی که می‌خوانیم و دینی که به آن پایبند هستیم را به برکت خون سید الشهداء علیه السلام داریم. بنابراین اول به ایشان سلامی می‌دهیم و عرض ادبی می‌کنیم و بعد نمازمان را اقامه می‌کنیم.

مبارزه نرم با دستگاه امام حسین علیه السلام

در همه این مبارزه سخت که شیطان و جنودش با عزاداری ابا عبدالله علیه السلام و مجالس و شعائر حسینی در طول تاریخ داشتند، نتوانستند این ظرفیت عظیم را از شیعیان بگیرند و هر بار به گونه‌ای شکست خورده و ناکام می‌ماندند و شور و حماسه حسینی، هر سال گسترش و عمق بیشتری پیدا می‌کرد.

در این دهه‌ها و سال‌های اخیر جنود ابلیس از طریق جنگ نرم و از راه شبهه‌افکنی به مبارزه با دستگاه حسینی پرداخته است. گاه می‌گویند چرا باید به زیارت عتبات برویم و پول‌مان را به عرب‌ها بدهیم، که معلوم نیست در چه راهی خرج می‌کنند؛ گاه می‌گویند چرا این مخارج عظیم



زیارت و عزاداری و اطعام و مجلس‌داری را برای فقرا هزینه نکنیم؟ قطعاً خود اهل بیت (علیهم‌السلام) راضی نیستند که شیعیان در فقر و مشکلات اقتصادی باشند، جوانان‌شان به علت فقر مالی ازدواج نکنند و به فساد بیفتند. پس این مخارج سنگین را برای رفع فقر و مشکلات اقتصادی و اجتماعی شیعیان امام حسین (علیه‌السلام) هزینه کنیم.

عجیب این جاست که این شبهات و تحلیل‌های به‌ظاهر دل‌سوزانه برای فقرا، فقط در ایام محرم و برای مخارج زیارت و مجالس محرم مطرح می‌شود، ولی وقتی هزاران نفر برای عیاشی به آنتالیا و دبی و تایلند می‌روند و هزاران دلار ارز کشور را خارج می‌کنند، کسی به آن‌ها نمی‌گوید چرا خرج فقرا نمی‌کنید و به یاد آن‌ها نیستید؟!

مرحوم شهید مطهری جواب مناسبی به این شبهه می‌دادند و می‌فرمودند: اتفاقاً آن‌ها که به زیارت کربلا و نجف و مشهد و جاهای زیارتی دیگر می‌روند، یا پول‌شان را برای عزای سید الشهداء (علیه‌السلام) و اطعام و برقراری مجالس حسینی خرج می‌کنند، روح بزرگ پیدا می‌کنند و پول‌شان را برای فقرا هم می‌دهند.

آن‌ان که دل‌شان برای خاندان ابا عبدالله (علیه‌السلام) می‌سوزد و اشک‌شان در روضه‌ها جاری می‌شود، دل‌شان برای فقرا هم می‌سوزد و برای‌شان کار می‌کنند. آن‌که عیاشی می‌کند و فقط بساط کیف و لذت خودش را فراهم می‌کند، منیت‌ها و خودخواهی‌ها و هوس‌های خودش را تأمین می‌کند، چگونه سوز دیگران را احساس می‌کند تا کمکی به آن‌ها بکند؟!

شبهات روشن‌فکرانه علیه اشک و گریه و سینه‌زنی

گاهی با ژست روشن‌فکری شبهه می‌کنند که تا کی به سر و سینه بزنیم و سیاه‌پوشیم و اشک بریزیم؟ ما شده‌ایم ملت گریه و نشاط و خوشی در جامعه از بین رفته و افسردگی و کسالت غالب شده، این همه عزاداری و اشک و سیاهی، روح‌ها را خسته و افسرده کرده به جای این‌ها از قیام و فلسفه و نهضت عاشورا بگوئیم تا با درس‌های عاشورا زندگی ما حسینی شود و دیگر هیاهو و شور گرفتن و اشک و ماتم را کنار بگذاریم!

در پاسخ به این شبهه عرض می‌کنیم اولاً این حزن و گریه که از بالاترین



عواطف انسانی است، برای غم دنیا و برای از دست رفتن مال و قدرت و شهرت نیست، بلکه برای ظلمی است که به بهترین انسان‌ها رفته و برای حقی است که از برترین مخلوقات خدا ضایع شده است. به عبارت دیگر این اندوه و گریه برای پایمال شدن همه فضایل و خوبی‌هاست. لذا نه تنها در آن تاریکی و افسردگی نیست، بلکه اهتزاز روح و روحیات الهی و انسانی هم است. حزن سبز است نه اندوه سیاه. لذا سبکی و نشاط روحی می‌آورد. همان‌طور که همه ما پس از اشک و گریه برسید الشهداء علیهم‌السلام در مجالس روضه، تجربه کرده‌ایم.

پس اشک برسید الشهداء علیهم‌السلام و سایر معصومان علیهم‌السلام آلودگی‌ها و رذایل را شستشو می‌دهد و جان و دل را تطهیر می‌کند.

ثانیاً بدون تردید باید از فلسفه شهادت ابا عبدالله علیه‌السلام گفت و شنید، اما اگر بخواهیم به جای سینه‌زنی و شور گرفتن و دسته به راه انداختن، آرام و شیک بنشینیم و فقط بگوییم و بشنویم، پس زمانی که حفظ دین و کیان اهل‌بیت علیهم‌السلام فداکاری می‌طلبد، خون می‌خواهد، قتال و شهادت لازم دارد، چه کار باید کرد؟ قطعاً در آن زمان و لحظه این فیلسوفان نیستند که سینه سپر کنند و جلو بیایند، بلکه همین هیأت‌ها، همانان که بر سر و سینه می‌زنند و علاوه بر شعور، احساس شور و عواطف‌شان را هم رشد می‌دهند و همه ابعاد وجودشان از عقل و احساس و قلب و عاطفه و همه و همه با ابا عبدالله علیه‌السلام گره می‌خورد، آن‌ها هستند که سینه‌های‌شان را سپر می‌کنند و از حریم دین و حرم اهل‌بیت علیهم‌السلام دفاع می‌کنند.

خاطره از علامه امینی رحمته

مرحوم علامه امینی در روز عاشورایی به همراه یکی از عالمان اهل سنت در کربلا حضور داشتند و ناظر بر مراسم سینه‌زنی و عزاداری و رفت و آمد دسته‌جات بودند.

آن عالم سنی گفت: آقای امینی شیعه تا کی می‌خواهد در عزای امام حسین بر سر و سینه بکوبد و سیاه‌پوشی و عزاداری کند؟! هزار و اندی سال از کشته شدن امام حسین گذشته، تا کی قرار است هیاهو به راه بیندازند!؟



علامه امینی رحمته فرمودند: ما در غدیر کوتاهی کردیم و هیاهو و سر و صدا به راه نینداختیم و به خیابان‌ها نریختیم، بنابراین غدیر را تحریف کردند و گفتند مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» اعلان دوستی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است، با این‌که اگر کسی اندک تأملی داشته باشد، می‌داند که نمی‌شود حدود یک صد هزار جمعیت را به مدت سه روز در گرمای بالای ۵۰ درجه نگه داشت و یک خطبه طولانی خواند، صرفاً برای اعلان دوستی. ترسیدیم در محرم هم کوتاهی کنیم و هیاهو به راه نیندازیم، آن را هم تحریف کنند و بگویند امام حسین علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا رفته؛ مثلاً تب کرده و مرده است! اما وقتی بیرون ریختیم، سیاه پوشیدیم و سیاه پوش کردیم و بر سر و سینه زدیم، همه می‌فهمند یک فاجعه‌ای در تاریخ رخ داده و احدی نمی‌تواند منکر آن شود و آن را تحریف کند، کما این‌که نتوانستند این کار را بکنند. به هر حال این نقطه نیز یکی از محورهای حمله و هجوم دستگاه ابلیس در طول تاریخ بوده است؛ چون به خوبی شیعیان را حول محور ولایت جمع می‌کند و دل‌ها و اراده‌ها را به هم پیوند می‌دهد.

حُبِّ الْحُسَيْنِ يَجْمَعُنَا

شعار زیبای «حُبِّ الْحُسَيْنِ يَجْمَعُنَا» که در این سال‌ها بر زبان‌ها افتاده، واقعاً جمله درستی است و ریشه در روایات ما دارد؛ چرا که طبق فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله، محبت ابا عبدالله علیه السلام در دل‌های مؤمنین و با فطرت‌های پاک آمیخته شده است:

«إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكُونُوتَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»؛

در ضمیر ناآشکار هر مؤمنی، محبت پوشیده‌ای نسبت به امام حسین علیه السلام وجود دارد.

و این محبت پوشیده تا ابد هم از بین نمی‌رود. و حرارت آن فروکش نمی‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه‌شان به امام حسین علیه السلام افتاد، او را پیش خود خوانده و روی زانوی خویش نشانند و فرمودند:



«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَاةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»؛

از شهادت حسین (علیه السلام) داغ سوزانی در دل مؤمنین ایجاد می‌شود که هرگز به سردی نمی‌گراید (یعنی از بین نمی‌رود).

همه انبیا و اولیای الهی می‌دانستند دستگاه امام حسین (علیه السلام) و عاشورا است که در طول زمان به تدریج وجدان‌ها را بیدار می‌کند، دل‌ها را جذب می‌کند، آزادگان و عدالت‌طلبان و مؤمنان را جمع می‌کند، همدلی حول محور ولایت ایجاد می‌کند، با اشک و احساس عمیق آن‌ها را پاک و تطهیر می‌نماید، تولی و تبری و صف‌بندی در مقابل جبهه باطل درست می‌کند، سرباز برای ولی خدا تربیت می‌کند، با تجمیع مؤمنان حول ولایت قدرت ایجاد ولایت اجتماعی دارد و نهایتاً زمینه‌ساز ظهور حضرت ولی عصر (علیه السلام) می‌گردد. به همین دلیل هم روی دستگاه سید الشهداء (علیه السلام) تأکید و توصیه داشتند، آن را تجلیل می‌کردند و از گزند تحریف و انحراف مصون نگه می‌داشتند.

اوج این پیوند مؤمنانه حول محور ولایت را در راه‌پیمایی عظیم اربعین، که مانور قدرت شیعه، بلکه همه مسلمین و بلکه همه آزادگان است، می‌توان مشاهده کرد.

در یک سال که برخی کشیش‌های مسیحی هم در اربعین حضور داشتند، از آن کشیش مسیحی سؤال شد: چه طور و برای چه شما به این راه‌پیمایی و زیارت، که مربوط به امام شیعیان است، آمده‌ای؟

جواب داد: پیامبر ما و شما مسلمانان دو تا هست، پیامبر شما محمد (صلی الله علیه و آله) و پیامبر ما عیسی (علیه السلام) است، اما حسین (علیه السلام) مربوط به همه ماست، مربوط به انسانیت و بشریت و آزادگی و حق‌طلبی است.



در آخرالزمان کربلا قبله دل‌ها می‌شود

حدیثی را مرحوم آیت‌الله سید محمدکاظم قزوینی رحمته نقل کرده با این مضمون که در آخرالزمان کربلا قبله می‌شود. در توضیح روایت می‌نویسد من معنای آن را نمی‌فهمم.

خدایش رحمت کند که اگر در زمان ما می‌بود و این مانور و نهضت عظیم و بین‌المللی اربعین را می‌دید، معنای حدیث را می‌فهمید که مراد از قبله شدن کربلا این نیست که مسلمین مانند کعبه به سوی آن نماز بخوانند، بلکه قبله دل‌ها می‌شود و همه دل‌های حق‌جویان به آن اقبال می‌کند.

عدم پوشش رسانه‌ای پیاده روی اربعین

لذا رسانه‌های استکباری، که ابزارهای نوین جنگ نرم دستگاه شیطان می‌باشند و همه ریز و درشت حوادث جهانی را رصد می‌کنند، وقتی به این راه‌پیمایی و تجمع میلیونی می‌رسند، که در طول تاریخ بشر بی‌نظیر است، آن را پوشش نمی‌دهند و از کنارش با سکوت می‌گذرند.

عجیب است که یک جشنواره مسخره‌گوجه‌فرنگی در اسپانیا را که هزاران نفر به سر و کله هم گوجه پرتاب می‌کنند و ده‌ها تُن گوجه را از بین می‌برند و هزاران دلار را به هدر می‌دهند، آن را کاملاً پوشش می‌دهند و گردشگرانی که از کشورهای گوناگون به دیدن آن می‌آیند، گزارش تهیه می‌کنند و با آب و تاب اطلاع‌رسانی می‌کنند، ولی این تجمع بی‌نظیر تاریخی و همدلی و پیوند مؤمنانه‌ای که زیبایی‌های بسیار انسانی و خدمت‌رسانی رایگان و با محبت و بدون منت را در ضمن خود دارد، حاضر نیستند نشان دهند؛ چون می‌دانند که این پیوندها چه کارکردی دارد و کجا را نشانه گرفته است و به کجا می‌رسد.

در رابطه با دستگاه سید الشهداء علیه‌السلام به عنوان نقطه قوت شیعه و یکی از ظرفیت‌های عظیمی که ولایت اجتماعی را رقم می‌زند، باز هم سخن خواهیم گفت.



چکیده

امامت و ولایت در دین همانند قطب‌نما عمل می‌کند. اگر مدرن‌ترین و شیک‌ترین کشتی هم باشد، بدون قطب‌نما و مسیر یاب به مقصد نمی‌رسد. امت نیز بدون امام و ولی به مقصد نمی‌رسند. از مهم‌ترین نقاط قوت شیعیان، اجتماع در مجالس عزاداری سید الشهداء (علیه السلام) است که نشان از محوریت ولایت و امامت دارد. دشمن در صدد خاموش کردن و یا کم‌رنگ کردن این شور و شعور حسینی است، اما طبق وعده معصومین (علیهم السلام) این آتشی که از محبت امام حسین (علیه السلام) در دل‌های مؤمنین شعله‌ور شده است، خاموش شدنی نیست. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (رحمه الله) مرحله جدیدی از ولایت اجتماعی شکل گرفت که باعث محبت و دل‌دادگی بیشتر بین امت و امام شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همین نقطه قوت، بارها مورد حمله شیطان و جنود شیطان قرار گرفته است، ولی بحمدالله با هوشیاری رهبری و مردم اتفاق خاصی نیفتاده است.

دفتر مطالعات پژوهش‌ها
و ارتباطات حوزه‌ی



—* روضه *—

امام باقر (علیه السلام) فرمود که سقف بیت حضرت زهراء و امیرالمؤمنین عرش پروردگار بود، «سَقْفُ بَيْتِهِمْ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «فِي بُيُوتِ أذنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»^۱ خانه‌ای که روایت دارد ملائکه در آن بالا و پایین می‌رفتند «فَوْجٌ يَنْزِلُ وَفَوْجٌ يَصْعَدُ»

جبرئیل هر موقع، می‌خواست وارد شود اجازه می‌گرفت. خانه‌ای که شیعه و سنی نقل کردند که از شش ماه تا نه ماه وقتی آیه تطهیر نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر روز می‌آمدند مقابل درب خانه و به حضرت زهرا و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) به این نحو سلام می‌دادند: «السَّلَامُ عَلَيْكُمُ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ» که همه بدانند اهل بیت در قرآن چه کسانی هستند.

این خانه دیگر چراغش خاموش شد، دیگر محور این خانه که مادر بود از بین جمع رفت. مادر چراغ خانه است وقتی از بین جمع خانواده برود، آن خانه یک شکل دیگری می‌شود. الله اکبر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) چقدر برایش سخت بود. روایت را ببینید. روایتی که امیرالمؤمنین زهرا را اطهر را دفن کرد را عرض می‌کنم، سنگینی وضعیت را بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) حس کنید، حضرت امیر وقتی که بدن مطهر را دفن کرد، دارد که «عَفَا عَلَي مَوْضِعِ قَبْرِهَا» روی قبر را چنان صاف کرد که هیچ نشانه‌ای از قبر نباشد، همین خیلی سنگین است، که هیچ نشانه‌ای از قبر باقی نماند.

«ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ» بعد بلند شد دو رکعت نماز خواند، این دو رکعتی که امیرالمؤمنین کنار قبر حضرت زهرا خواند، نماز میت نبود. این نماز یعنی خدایا به تو پناه می‌برم، به من صبر بده. «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ». «ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ» بعد امیرالمؤمنین دید مصیبت خیلی سنگین است باید با کسی درد دل کند، رو کرد به سمت مرقد پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله): «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ عَنِّي وَعَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكِ» شروع کرد با پیغمبر درد دل کردن، جملات امیرالمؤمنین را ببینید. بین جملاتش که در نهج البلاغه هم آمده حضرت فرمود «سَرَعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا» چقدر زود از هم جدا شدیم، نه سال بیشتر با هم نبودیم. بعد فرمود که یا رسول الله «أَمَا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ؛ وَأَمَا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ»

از این به بعد دیگر اندوهم همیشگی است، دیگر حزن و غصه ام همیشگی است و شب‌ها خواب از چشم من گرفته شده.

حضرت امیر (علیه السلام) در پایان کلامش یک جمله‌ای خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد که خیلی عجیب است؛ عرض کرد: «فَبِعَيْنِ اللّٰهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرًّا» یا رسول الله در مقابل چشم خدا دختری پنهان دفن شد. گمانم این است، چون در بعضی از جاهای دیگر حتی در قرآن



هم داریم که وقتی کسی می‌گوید در مقابل چشم خدا، یک نوع تسلی درونش است. در قرآن دارد که حضرت نوح وقتی داشت کشتی را درست می‌کرد هنوز آبی نبود، هنوز چشمه‌ای نبود، هنوز طوفانی نبود، در خشکی داشت درست می‌کرد بعضی‌ها می‌آمدند مسخره می‌کردند، بعضی‌ها به او طعنه می‌زدند. خدای متعال فرمود: «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا»^۱ تو کاری به آن‌ها نداشته باش، تو جلوی چشم ما درست کن، خیالت راحت باشد، اگر دیگران چشم ندارند ببینند ما تو را می‌بینیم. امام حسین (علیه السلام) در کربلا در یک صحنه‌ای که فوق‌العاده سنگین بود وقتی طفل معصوم و شیرخوارش روی دستش پرپر شد، وقتی این مظلوم کوچک در دست امام حسین (علیه السلام) تیر به گلویش خورد، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) فرمود «هُوَنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ» آن چیزی که بر من این مصیبت سنگین را آسان می‌کند این است که این در مقابل دیدگان خدا هست. خدا دارد می‌بیند. حالا امیرالمؤمنین علیه السلام هم یک قبری را صاف کرد که نشانه‌ای از آن نباشد بعد فرمود در مقابل دیدگان خدا هست یا رسول الله دخترت را من پنهانی دفن کردم.

نفس به سینه من در شماره افتاده به خاک تیره مرا ماهپاره افتاده سپهر دیده من پُر شد از ستاره اشک که ماهپاره من با ستاره افتاده آن ماهپاره من یک ستاره‌ای است که یک محسنی هم داشت که ماهپاره من با ستاره افتاده. یا رسول الله از این به بعد با چه کسی من درد دل کنم.

به جز تو این غم دل با که می‌توانم گفت که چاره‌ساز دو عالم ز چاره افتاده حضرت زهرا در اولین جملات وصیتش به امیرالمؤمنین، وصیت کرد، که «أَوْصِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنْ لَا تَنْسَانِي وَتُزَوِّرَنِي بَعْدَ مَمَاتِي» ای ابوالحسن! به تو وصیت می‌کنم که من را فراموش نکنی، بعد از مرگم به زیارت من بیا. عرض می‌کنیم خانم جان یا فاطمه زهرا، امیرالمؤمنین فراموش نکرد، شب‌ها می‌آمد سر قبر حضرت زهرا می‌گفت زهرا جان دعا کن عمرم طولانی نشود. از این می‌ترسم که در دنیا ماندن من طولانی شود و تحمل فراق ندارم.

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزُّفْرَاتِ
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

السلام عليك ايها الصديقة الشهيدة فاطمه الزهراء (عليها السلام)





تحکیم پیوندهای مقدس امتحان با ولایت، سنگین‌ترین امتحان

در بحث‌های گذشته از مهم‌ترین پیوند مقدسی که خداوند همه ما را به آن امر کرده است، سخن به میان آمد و مطالبی تقدیم شد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱

معیت و پیوند با ولی خدا مهم‌ترین پیوندی است که سعادت و رشد و قرب خدا و جامعه در گرو آن است و بدون آن هیچ فلاح و رویش و قربی نصیب کسی نمی‌گردد.

سختی معیت با ولی الله

البته این را باید دانست که معیت و همراهی ولی خدا و تحمل بار ولایت سخت است؛ چرا که از انسان امتحان‌هایی گرفته می‌شود و به اموری مبتلا می‌شود که سر و حکمت آن‌ها را نمی‌داند، چیزهایی می‌بیند که خلاف میل و یا خلاف فهم اوست و برای پیروزی در این امتحان باید بتواند به ولی خدا اعتماد کند و پا روی فهم خود و یا نفس خود بگذارد و رأی و خواست ولی خدا را بپذیرد و این کار بسیار دشواری است و از هر



کسی برنمی‌آید.

این‌که در روایات بسیاری آمده است:

«إِنَّ أَمْرَنَا صَعِبٌ مُسْتَضْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ، اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۱

امرو لایت ما اهل بیت (علیهم‌السلام) بسیار سخت است و جز سه دسته آن را تحمل نمی‌کنند: ملک مقرب (نه هرملکی)، پیامبر مرسل (نه هرپیامبری) و آن بنده‌ای که در کوره‌های امتحان رفته (و آن قدر پا روی نفس خود گذاشته که) قلبش آماده پذیرش ایمان گشته است.

شاید یک وجه این روایات، ناظر به همین امتحانات سخت در کنار ولی خدا باشد که لازمه‌اش پا روی خود و نفس خود گذاشتن است.

از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده که فرمودند:

«إِنَّا صَبْرٌ وَ شِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ؟ قَالَ: لِأَنَّ نَصِيرُ عَلِيٍّ مَا نَعْلَمُ، وَ شِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَيَّ مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۲

ما اهل صبر هستیم و شیعیان ما از ما صبورترند. راوی حدیث با تعجب سؤال کرد: چه طور است که شیعیان شما از شما صبورترند؟! حضرت فرمودند: چون ما بر چیزی که می‌دانیم صبر می‌کنیم، ولی شیعیان ما بر آن چه نمی‌دانند، صبورند.

آری، وقتی پشت پرده‌ها را نمی‌دانیم، طبعاً صبوری بسیار دشوارتر است و در کنار ولی خدا از این موارد مجهول السر که حکمت آن را نمی‌دانیم و باید بر آن صبر کنیم، کم نیست.

البته از این حدیث که شیعیان ما صبورترند، نباید برداشت کنیم که پس شیعیان از این نظر افضل از اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند. همان طور که ظاهراً خود راوی این‌گونه برداشت کرده و با تعجب سؤال کرده که چگونه شیعیان شما از شما صبورترند؟ «اصبر» بودن همیشه به معنای «افضل صبراً»؛ صبرش بالاتر باشد، نیست، بلکه گاه به معنای «اشد صبراً» است؛ یعنی صبرشان سخت‌تر است. آری، صبر شیعه در حوادث سخت‌تر است؛



۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۲۵.

چون هم حکمت‌ها و اسرار بلاها را نمی‌دانیم و هم از نتایج و آثار بلاها خبر نداریم.

بدون شک فضیلت عمل، بسته به معرفت و اخلاص در آن عمل است، نه صرفاً سختی و حجم آن؛ و اهل بیت (علیهم‌السلام) معرفت و اخلاص‌شان در آن حدی است که یک عمل‌شان با حجم عبادات جنّ و انس برابری می‌کند و یا بالاتر از آن است:

«لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»؛

یک ضربت علی در جنگ خندق، برتر از عبادت جنّ و انس است.

لذا نباید گمان کنیم صورت‌تر بودن شیعیان، که در روایت مورد اشاره، به معنای برتری و افضلیت از اهل بیت (علیهم‌السلام) است.

در هر حال این حدیث نشان می‌دهد برای یک شیعه مخلص که بخواهد در کنار ولیّ خدا بماند و در امتحانات سربلند باشد و جدا نشود چه دشواری‌هایی وجود دارد.

سختی هر امتحانی به معلوم نبودن حکمت آن است

اصولاً سختی هر امتحانی به این است که جواب آن معلوم نیست؛ و گرنه معماً چو حل گشت، آسان شود.

اگر جواب امتحانی معلوم است، دیگر امتحان معنی ندارد. در همین امتحان‌هایی که در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها گرفته می‌شود، اگر دقت کنید می‌بینید سختی و اضطراب آن به دلیل نامعلوم بودن جواب سؤالات است و گرنه جایی که جواب از هر نظر مشخص و معلوم باشد، دیگر امتحانی نیست و دشواری وجود ندارد؛ مثلاً اگر کسی بگوید فلانی می‌خواهم امتحانت کنم، بگو بدانم الآن روز است یا شب؟ ماست سفید هست یا سیاه؟ دو، دو تا چند تا می‌شه؟ شما این‌ها را شوخی یا تمسخر می‌دانید نه امتحان.



اولین امتحان الهی

اولین امتحانی که خداوند متعال گرفت، دستور سجده بر آدم علیه السلام بود فرمود:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱

وقتی گِل آدم را پرداخت کردم و از روحم در آن دمیدم، براو سجده کنید.

در علل الشرایع مرحوم صدوق روایتی را از امام جواد علیه السلام نقل کرده است با این مضمون که:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ علیه السلام وَ كَانَ جَسَدُهُ طَيِّبًا، وَ بَقِيَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مُلْقَى تَمْرُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ...»^۲

خداوند آدم را خلق کرد و جسم او پاک بود و چهل سال در مقابل ملائکه (گِل او) افتاده بود و بر آن عبور می کردند.

پسچیدگی و سختی این امتحان این است که خداوند متعال آن روح الهی آدم را به ملائکه نشان نداد، باطن آدم را نشان نداد و گرنه همه براو سجده می کردند. خداوند متعال ابتدا گلی را به آن‌ها نشان داد که چهل سال جلوی آن‌ها افتاده و عادی بود. حالا یک مرتبه می فرماید: وقتی در او دمیدم، بر آن سجده کنید. این جا شیطان، که در ردیف ملائکه بالا رفته بود و ملائکه او را از خود می دانستند، تمرد کرد و گفت:

﴿...أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۳

من که از او بهتر و بالاتر هستم، مرا از آتش و او را از گِل خلق کردی.

بنابر این تکبر کرد و سجده نکرد و کفرش را نشان داد.

حضرت امیر علیه السلام در خطبه قاصعه به همین مطلب اشاره کرده و می فرماید:

«وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمْيِيزًا بِالْإِخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَقِيًّا لِلاِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ»^۴

خداوند به بعضی از امور پنهان، که مردم حقیقت و اصل آن را



۱. حجر، ۲۹، ص ۷۲.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۲.

۳. اعراف، ۱۲.

۴. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۸۴، خطبه ۱۹۲.

نمی‌دانند، امتحان می‌گیرد تا صف‌ها جدا شود (مؤمن از غیر مؤمن جدا شود) و تکبر از آن‌ها گرفته شود. (و در این امتحان‌ها با تعبّد و تسلیم به امر الهی عبد متواضع و خاضع خدا گردند.) آری، سختی امتحان‌ها به پنهان بودن حکمت‌های آن است.

داستان موسی و خضر علیه السلام

همه شما داستان حضرت موسی و خضر علیه السلام را در سوره کهف خوانده‌اید که از داستان‌های پر رمز و راز و بسیار درس‌آموز قرآن کریم است. حضرت موسی علیه السلام توسط جبرئیل علیه السلام به یک معلم الهی (که نامش در قرآن نیامده و در روایات گفته شده او خضر علیه السلام بود) برای یک دوره تربیتی راهنمایی شد. البته حضرت موسی علیه السلام از نظر علم به شریعت و مقامات ظاهری بالاتر بود، ولی خضر علیه السلام از نظر علوم غیبی و اسرار عالم برتر بود و مأموریت‌های باطنی و سّری در عالم داشت.

وقتی حضرت موسی علیه السلام از خضر درخواست مصاحبت و شاگردی کرد، حضرت خضر در پاسخ درخواست موسی به معیت و مصاحبت با او فرمود:

﴿...إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا!﴾

تو هرگز نمی‌توانی در کنار من صبر کنی؛ و چگونه می‌توانی بر چیزهایی که اسرار (و حکمت‌ها و پشت پرده‌های) آن‌ها را نمی‌دانی، صبر کنی؟

حضرت موسی علیه السلام گفت: انشاءالله صبر می‌کنم و قرار شد باهم به مسافرتی بروند و حضرت موسی هیچ سؤال و اعتراضی نداشته باشد. در این سفر حضرت خضر سه تصرف انجام داد که در هر سه تصرف حضرت موسی تحمل نکرد و اعتراض کرد و قرار شد از هم جدا شوند، ولی قبل از جدا شدن حضرت خضر سّر و حکمت کارهایش را به جناب موسی گفت:

﴿...وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي...﴾^۲

هیچ کدام از این کارها و تصرفاتی که انجام دادم، سر خود نبود و همه



۱. کهف، ۶۸، ۶۷.

۲. کهف، ۸۲.

آن‌ها دستور و مأموریت الهی بود. حضرت موسی هم وقتی باطن کار و پشت پرده‌ها را فهمید، کاملاً تصدیق کرد حق با خضر بوده است. البته آن چه توقع بود این بود که موسی علیه السلام به آن معلم الهی که توسط جبرئیل معرفی شده بود، کاملاً اعتماد کند، تسلیم او باشد و اعتراضی نکند تا بتواند در کنار او به حقایقی از عالم دست یابد، ولی این‌گونه نشد و او نتوانست در معیت و همراهی با ولی خدا تا آخر بماند و او را تصدیق کند.

امتحانات روزمره ما و حکمت آن‌ها

احیاناً ما هم در زندگی روزمره مبتلا به اموری می‌شویم که حکمت و سرّ آن را نمی‌دانیم و البته مع الأسف گاه در این امتحانات هم مردود می‌شویم. مثلاً حاجت و خواسته‌ای از خدا داریم و برای آن توسل و نذر می‌کنیم، به مکان‌های مقدسی مثل مشهد یا مسجد جمکران می‌رویم، هر ختم و ذکری که می‌دانیم را انجام می‌دهیم، ولی باز حاجت مان برآورده نمی‌شود. این جاست که خیلی از ما با خدا درگیر می‌شویم که خدایا چرا نداده‌ای؟ ما که چیز بدی نمی‌خواهیم، چرا با وجود این همه توسل و ذکر و رفتن به مشهد یا مسجد جمکران و دعا و ناله، باز حاجت مان برآورده نشد؟

حال اگر خداوند پشت پرده آن درخواست را نشان بدهد، که در صورت برآورده شدن چه خسارات و ضررهایی دارد، ما ممنون هم می‌شویم که خدایا شکر که ندادی، ولی بنا نیست پشت پرده‌ها را نشان دهند تا تسلیم شویم، بلکه برعکس؛ بناست تسلیم باشیم تا پشت پرده‌ها را نشان دهند.

بناست معلوم شود چه قدر به خدا اعتماد داری که پا روی فهم و خواست خود می‌گذاری و می‌گویی من بندگی خودم را می‌کنم و دعا می‌کنم، خدا خودش خدایی را بلد است و هر چه صلاح است، پیش می‌آورد.

تو بندگی جو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده‌پروری داند



برخی تا حاجت نمی‌گیرند، قهر می‌کنند

اما بسیاری این طور نیستند و با خدا درگیر می‌شوند و قهر می‌کنند. آن قدر خودخواهی‌ها زیاد است که به جای کنار گذاشتن خود، خدا و اولیای خدا را کنار می‌گذارند.

حال هر چه بگویید از خدا که کم نمی‌آید به تو بدهد، خداوند هم حاجتت را می‌داند و علم مطلق دارد، هم داراست و از خزاین غیبش کم نمی‌آید، هم توان آن را دارد و عجزی ندارد، هم بی‌نهایت مهربان است و از تو کینه‌ای ندارد و هم جواد و بخشنده است و هیچ بخلی ندارد. پس اگر جایی حاجتی را به تو نداد، حتماً دوستت دارد که نداده است و به صلاح بوده، هر دادنی که به صلاح نیست.

بچه‌ای را که به زور بگیری بهتر از این نمی‌شود

یکی از آقایان علما می‌گفت: در همسایگی ما پیرزن متدین و خوبی زندگی می‌کرد که اهل مسجد و مجالس روضه بود و ما هیچ بدی از او ندیده بودیم. یک وقتی به سمت منزل می‌رفتم که دیدم از طرف مقابل دست به دیوار و لنگ لنگان می‌آید و صورتش مقداری کبود است، پرسیدم: مادر چیزی شده؟ اتفاقی افتاده؟ گفت: بچه‌ای که به زور از امام رضا علیه السلام بگیری، بهتر از این نمی‌شود!

گفتم: چه طور مگر؟ گفت: چندین سال قبل که بچه‌ام خیلی کوچک بود، برای زیارت به مشهد رفته بودیم. پسرم تب و تشنج کرد و حالش خیلی خراب شد، طوری که من ترسیدم و بچه را برداشتم و مستقیماً به حرم مطهر امام رضا علیه السلام و پشت پنجره فولاد رفتم و بچه را آن جا گذاشتم و گفتم: آقا! آفرین! این رسم میهمان‌نوازی است، ما با بچه آمدیم و بدون بچه برگردیم؟ و خلاصه شروع کردم به جیغ و ناله و کولی‌بازی درآوردم، الآن که یادم می‌افتد، خودم از کارها و حرف‌هایم خجالت می‌کشم. بعد مدتی حس کردم بچه آرام گرفته و بدنش سرد شده و تب و تشنج ندارد.

بچه کاملاً خوب شد و به خانه آمدم. حال همان پسر بچه بزرگ شده و رئیس قاچاقچی‌های تهران است. امروز که به منزل آمده بود مرا یک کتک مفصل زده است. بچه‌ای که به زور از امام رضا علیه السلام بگیری، بهتر از این نمی‌شود.



گاه یک حاجتی اگر برآورده نشود، باید بدانیم یا به صلاح ما نیست و یا زمان برآورده شدن حاجت نرسیده است. ما باید همه چیز را به خدا واگذار کنیم.

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن مباش که نشنید یا شنید گاه چون دوست‌مان دارند، دیرتر حاجت را می‌دهند که بیشتر به درگاه‌شان برویم.

شیخ عبدالحسین، تو از خود ما هستی

مرحوم علامه امینی که نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارادت خاصی داشت و آن خدمت بزرگ را به شیعه کرد و مجموعه «الغدیر» را نگاشت، حاجتی داشت و برای آن هم زیاد به حرم حضرت امیر (علیه السلام) می‌رفت و توسل می‌کرد. یک بار کنار ضریح ایستاده بود که دید یکی از عرب‌های قبیله‌های اطراف نجف آمد و بدون آداب و تشریفات زیارت داخل حرم شد و صدا زد: «یا ابا الغوث!»؛ ای فریادرس! این بچه مرا شفا بده. و یک بچه فلج، که دست و پایش لمس بود و در بغل داشت، را کنار ضریح گذاشت. چند دقیقه‌ای که گذشت، همه دیدند این بچه، که مثل یک تکه گوشت افتاده بود و دست و پایش شل و رها بود، گویی یک روح وارد بدنش شد، بلند شد و ایستاد و شروع کرد قدم زدن و سپس دویدن.

مردم صدای صلوات‌شان بلند شد و پدر بچه فرزندش را بغل کرد و خدام حرم هم کمک کردند و آن‌ها را از ازدحام جمعیت، که می‌خواستند تبرکاً لباس بچه را پاره کنند و تکه‌ای بردارند، خلاص کردند و به بیرون بردند. همه با چشم شفا گرفتن یک بچه کاملاً فلج مادرزاد را دیدند.

علامه امینی (رحمته الله) که این صحنه را دید، جلو رفت و سرش را بر ضریح گذاشت و با دل شکسته اشکی ریخت و عرض کرد: آقا! ظاهراً بی خود حوزه علمیه آمدیم و دود چراغ خوردیم و سختی کشیدیم. اگر صحرانشین شده بودیم زودتر جواب‌مان را می‌دادید. مدتی آمدم درب خانه‌تان و حاجت خواستم ندادید، این عرب روستایی از گرد راه رسید و بدون آداب و تشریفات یک چیزی خواست، زود هم دادید. این را گفت و اشکی ریخت و از حرم خارج شد.



شب حضرت امیر(علیه السلام) را در خواب دید که با یک لحن پدران و مهربانی فرمودند: شیخ عبدالحسین! تو از خود ما هستی، دوست داریم زیاد درب خانه ما بیایی. اگر حاجت بعضی از این مردم را زود ندهیم، کفر می‌گویند، طاقت‌شان کم است، ولی تو از خودمان هستی. بله، گاه مصلحت در تأخیر است و به هر حال نباید دلگیر و ناامید شد و قهر کرد

دلبر که جان فرسود از او، کام دلم ننگشود از او،
نومید نتوان بود از او، باشد که دلداری کند

برخی در هنگام بلا، با خدا درگیر می‌شوند

گاه یک بلایی، یک حادثه ناگواری یا یک مشکلی مثل ورشکستگی، قرض، فقر، مرض، بیماری یا مرگ و میر عزیزان و امثال آن پیش می‌آید، چون حکمت و سزش را نمی‌دانیم، با خدا درگیر می‌شویم و قهر می‌کنیم. اگر اسرار پشت پرده و فلسفه آن گرفتاری و بلا را بفهمیم، کاملاً آن را به حق و به جا می‌دانیم، ولی چون نمی‌دانیم، (و البته قرار هم نیست که بدانیم و گرنه دیگر امتحان نیست) نعوذ بالله کار خدا یا اولیای خدا را ظلم تلقی می‌کنیم.

حضرت خضر و کشتن نوجوان

در داستان حضرت موسی و خضر(علیه السلام)، یکی از کارهای حضرت خضر(علیه السلام) انجام داد این بود که:

﴿فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتُمْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا نُكْرًا﴾^۱

نوجوانی را کشت. حضرت موسی شدیداً! به او اعتراض کرد که چرا بچه بی‌گناه را کشتی و کار زشتی انجام دادی. ﴿وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا﴾^۲

حضرت خضر(علیه السلام) بعداً پشت پرده این کارش را به موسی(علیه السلام) نشان داد و

۱. کهف، ۷۴.

۲. همان، ۸۰.



گفت این بچه پدر و مادر مؤمنی دارد، اگر بزرگ می‌شد هم خودش به کفر کشیده می‌شد و تا ابد در جهنم می‌ماند و هم پدر و مادرش را کافر می‌کرد. ما نخواستیم آن‌ها به کفر کشیده شوند. درست است که من جان این بچه را گرفتم و مثلاً او را از ۶۰، ۷۰ سال زندگی دنیا محروم کردم، ولی ابدیت را به خود او و والدینش دادم، آیا ظلم کردم یا خدمت؟

﴿فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا زُخْرًا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾^۱

تازه خداوند جبران می‌کند و عوض این بچه، فرزند پاک‌تر و با محبت‌تری به آن‌ها عطا می‌کند. در روایت وارد شده است که:

﴿أَبْدَلَهُمَا اللَّهُ بِهٖ جَارِيَةً وَوَلَدَتْ سَبْعِينَ نَبِيًّا﴾^۲

خداوند متعال به جای آن پسر بچه که کشته شد، دختری به آن پدر و مادر داد که از نسل او ۷۰ پیامبر به دنیا آمدند.

حضرت موسی وقتی سز آن کار خضرا را دید، متوجه شد عجب خدمتی به آن پدر و مادر و به خود آن پسر بچه کرده و کاملاً حق بوده و ابداً ظلمی نکرده است.

ما هزار کار می‌کنیم بی‌دلیل، خداوند متعال یک کار می‌کند به هزار دلیل، همه‌اش دارای حکمت و خیر است و ذره‌ای خطا و ظلم در آن نیست.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد اما کو کسی که این نگاه را داشته باشد و به خداوند اعتماد کند و در بلاها و گرفتاری‌ها بداند این‌ها حکمتی دارد و شانسی و اتفاقی نیست و همه چیز از طرف خدا به حق و روی حساب است.

قضیه عبدالله بن یحیی

یکی از یاران خالص و فدائیان حضرت امیر (علیه السلام)، عبدالله بن یحیی بود که جزو شرطة الخمیس هم بود. (شرطة الخمیس یک تعداد از فدائیان حضرت امیر (علیه السلام) بودند که با حضرت شرط کرده بودند ما در آخرت با شما باشیم، شما هم هر چه در دنیا به ما بفرمایید، هیچ اعتراضی نداریم



۱. همان، ۸۱.

۲. کافی، ج ۶، ص ۶، ح ۱۱.

و کاملاً تسلیم هستیم. این‌ها مقام‌شان عالی بود و افراد خاصی بودند.)
 عبدالله روزی بر حضرت امیر(علیه السلام) وارد شد و بر صندلی نشست، پایه آن
 صندلی در رفت و عبدالله افتاد و سرش شکست و خون جاری شد.
 حضرت آب آوردند و سرش را شستشو دادند و پانسمان کردند و در حین
 مداوا فرمودند: الحمد لله که کفاره گناهان شیعیان ما را در همین دنیا با
 بلاها و گرفتاری‌ها قرار داده، تا همین جا پاک شوند. عبدالله پرسید: آقا!
 مگر من چه گناهی انجام داده بودم که مستحق این بلا بودم؟ حضرت
 فرمودند: وقتی بر این صندلی نشستی، بسم الله نگفتی.^۱

از سلمان دفاع نکردی، کتک خوردی

مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار نقل کرده که یکی از اصحاب
 امیرالمؤمنین(علیه السلام) را عقرب نیش زد و ناله‌اش بلند شده بود.
 وقتی خدمت حضرت رسید، حضرت فرمودند: می‌دانی چرا عقرب تو را نیش
 زد؟ او گفت: خیر، نمی‌دانم. من پای خودم را در کفش کردم، عقربی در کفش
 بود و مرا نیش زد. حضرت فرمودند: در مجلسی غیبت سلمان را می‌کردند و تو
 در آن جا بودی و دفاع نکردی. این نیش کتک آن گناهت بود.^۲
 آری، بلاها بی حساب نیست و اگر پشت پرده‌هایش را بدانیم، همه چیز بر
 اساس حق و عدل مقدر می‌گردد و تازه خداوند متعال با فضل خودش از
 بسیاری از آن‌ها می‌گذرد:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ
 يُفْضُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^۳



۱ البرهان، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۲۶۶.

۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۳۵، ح ۱۴۲۲۱.

۳ شوری، ۳۰. «و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماس، و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد».

خاطره آیت الله حق شناس رحمته

مرحوم آیت الله حق شناس نقل می‌کرد: یکی از خوبان تهران شب دیر وقت به منزل رفت و از قبل هم به خانواده‌اش خبر نداده بود که من دیر می‌آیم. آن بندگان خدا هم نگران شده بودند که چرا آقا امشب نیامده و شاید برایش اتفاقی افتاده باشد، با همین نگرانی و دل‌واپسی هم هیچ کدام نخوابیده بودند و تا دیر وقت بیدار بودند. این آقا که ظاهراً جلسه‌ای داشته و همین علت تأخیرش بوده، وقتی بعد نیمه شب به خانه آمد و دید همه نگران شده بودند و نخوابیده بودند، عذرخواهی درستی هم نکرد و خوابید. آقای حق شناس می‌فرمود: تا مدت‌ها چشم‌درد داشت. «كَمَا تَدِينُ تُدَانُ» عده‌ای را چشم به راه گذاشتی و ظلمی کردی، مدتی چشم‌درد گرفتی.

آن قدر گرم است بازار مکافات عمل ع گر تو نیکو بنگری هر روز روز محشر است به هر حال سختی امتحانات الهی به خاطر پنهان بودن حکمت و اسرار آن است و هنر انسان‌ها هم در همین عرصه‌هایی که پشت پرده‌ها پنهان است، معلوم می‌شود. این جا اگر کسی به خدا و اولیای خدا اعتماد کرد و خودش، میل و خواست خودش، حتی فهم خودش را کنار گذاشت و در مقابل خدا و ولی خدا خضوع داشت و تسلیم بود، ارزش دارد.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾!

تسلیم محض ولی خدا

عبدالله بن ابی یعفور از یاران خاص امام صادق علیه السلام بود.

به حضرت عرض کرد:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَاللَّهِ لَوْ فَالَقَتَ رُؤْمَانَةٌ بِنَصَمَيْنِ، قُلْتُ

۱. بقره، ۵۳. «آنان که به غیب ایمان می‌آورند، و نماز را بر پا می‌دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. و آنان که بدان‌چه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند. آنهاند که از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردارند و آنها همان رستگاران‌اند.»



هَذَا حَرَامٌ وَ هَذَا حَلَالٌ، لَشَهِدْتُ أَنَّ الَّذِي قُلْتَ حَلَالٌ حَلَالٌ وَ أَنَّ الَّذِي قُلْتَ حَرَامٌ حَرَامٌ، فَقَالَ (علیه السلام): رَحِمَكَ اللَّهُ رَحِمَكَ اللَّهُ». مولای من! قسم به خدا اگر اناری را دو نصف کنی و بفرمایی نصف آن حلال و نصف دیگرش حرام است، شهادت می‌دهم آن چه را فرمودی حلال، حلال است و آن چه را فرمودی حرام، حرام الهی است و هیچ‌گونه چون و چرا نخواهم کرد. حضرت فرمودند: خدا تو را رحمت کند.^۱

امتحان‌های همراهی با ولی خدا

در زمان امام مجتبی (علیه السلام) که به ظاهر عده و عده دارد و یاران اطراف او بسیارند، امام اعلان می‌کند صلح می‌کنیم. حضرت می‌دانستند با این یاران سست ایمان، که تا آخر پا به پای او نمی‌ایستند جنگ با معاویه، هم به هدر دادن نیروهاست و هم احتمال شکست در جنگ و اسارت به دست معاویه را دارد. در این صورت معاویه، در عوض کاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با اجداد او در مکه کرد و پس از فتح مکه آن‌ها را آزاد کرد و فرمود «أَنْتُمْ الْطُّلُقَاءُ»، امام مجتبی را با شیعیانش آزاد می‌کند و می‌گوید: «أَنْتُمْ الْطُّلُقَاءُ». آن‌گاه این ننگ تا ابد بر شیعیان می‌ماند که شما و امام‌تان آزاد شده دست معاویه هستید. لذا امام مجتبی (علیه السلام) به تعبیر زیبایی رهبر بزرگوارمان، نرمش قهرمانانه‌ای را انجام دادند و مانند عقب‌نشینی در یک جنگ نظامی، که از تاکتیک‌های جنگ و جزیی از جنگ است تا نیروها حفظ شوند و به موقع هجوم و حمله به دشمن صورت گیرد، حفظ نیرو کردند و صلح را پذیرفتند.

برخی از خواص آمدند و به امام اعتراض کردند که چرا صلح کردی؟ و در امتحان مردود شدند.

بر عکس در زمان امام حسین (علیه السلام) که زمان غربت بود و به ظاهر عده و عده‌ای نبود و در طرف مقابل لشگری انبوه بود، ولی خدا امتحان جنگ



می‌گیرند، این جا هم عده‌ای از خواص مثل عبدالله بن عباس یا سلیمان بن سرد خزاعی همراهی نکردند و فقط نصیحت کردند و در امتحان مردود شدند.

ابن عباس به ابا عبدالله علیه السلام عرض کرد: مردم کوفه با پدرتان امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، ولی وفا نکردند و بیعت شکستند. با برادرتان امام مجتبی علیه السلام بیعت کردند و پای آن نایستادند و آن را شکستند. با شما که هنوز بیعت نکرده‌اند و فقط دعوت کرده‌اند. حضرت فرمودند: ما مأموریتی داریم که این راه را می‌رویم.

ابن عباس به جای این‌که رأی امام و فهم حضرت را بر رأی و نظر خود ترجیح دهد و مطیع باشد، امام را دعا کرد، ولی همراهی نکرد و در امتحان معیت با امام مردود شد.

یاران سید الشهدا علیه السلام تسلیم محض او بودند

فقط همان ۷۲ نفر بودند که پای سید الشهدا علیه السلام و در معیت او تا آخر ایستادند و در غربت و تنهایی هم حضرت را تنها نگذاشتند و حتی شب عاشورا که حضرت بیعت خود را از آن‌ها برداشتند و فرمودند:

نه با ماندن شما شهادت از من برداشته می‌شود و پیروز می‌شویم و نه با رفتن شما من دست از قیام و قتال برمی‌دارم، (یعنی بودن و نبودن شما تأثیری در کار من ندارد) دست مردان خاندان مرا بگیرید و بروید. اما هیچ کدام از اصحاب و یاران صحنه را ترک نکردند و با وجود شنیدن خبر گذشته شدن در معیت ولی خدا ماندند و بندگی خودشان را ثابت کردند ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾.

پس از این سخنرانی بود که حضرت جایگاه‌شان را در بهشت به آن‌ها نشان داد و بشارت رجعت پس از ظهور مهدی آل محمد علیهم السلام را به آن‌ها داد. در بلاها و سختی‌ها، در شبهه‌ها و فتنه‌ها که جو تاریک و افق‌ها تیره و تار است، اگر کسی ولی خدا را رها نکرد، فهم رأی و خواست او را مقدم بر فهم رأی و خواست خود قرار داد، تعلقات خودش را کنار زد و در کنار رهبر الهی ماند، این یک شیعه طراز اول است که به عهد خود با ولی الله وفا کرده است.



تصدیق ولی خدا در شبهات و فتنه‌ها

ببینید حضرت موسی علیه السلام نتوانست کارهای خضر علیه السلام را تصدیق کند و به اعتراض کرد (هر چند حضرت موسی طبق ظواهر کارهای خضر؛ مثل سوراخ کردن کشتی عده‌ای مردم مستضعف و فقیر، یا کشتن یک نوجوان بی‌گناه را منکر می‌دید و به عنوان نپی از منکر اعتراض می‌کرد) در حالی که باید از او تبعیت می‌کرد و رأی و نظر خود را کنار می‌گذاشت.

خوارج وقتی در جنگ صفین قرآن‌ها را بالای نیزه‌های یاران معاویه دیدند، (به نشانه در پناه قرآن بودن) به جای تبعیت از دستور امیرالمؤمنین که فرمودند: بزنید و نیزه‌های‌شان را بشکنید و پیش بروید، امیرالمؤمنین را تصدیق نکردند و در مقابل حضرت ایستادند و معاذ الله کار حضرت را مبارزه با قرآن و کفر خواندند.

ابن عباس نتوانست امام حسین علیه السلام را در حرکت به سمت کوفه تصدیق کند و از او جدا شد.

این‌که می‌بینید در زیارت‌نامه حضرت ابوالفضل علیه السلام، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالتَّصِيحَةِ لَخَلْفِ النَّبِيِّ»؛

شهادت می‌دهم که تو تسلیم بودی و پسر پیامبر را (در زمان شبهه و

فتنه تصدیق کردی) و نسبت به او وفادار ماندی و خیرخواهی کردی.

این مدال افتخار حضرت ابوالفضل علیه السلام است، زمانی که یاران امام حسین علیه السلام

به ظاهر اندکند و جنگ مغلوبه است، شمر برایش امان‌نامه می‌آورد،

اما ایشان لحظه‌ای در وفاداری و امامت و ولایت ابا عبدالله علیه السلام تردید

نمی‌کند و بر شمر و امان‌نامه‌اش لعنت می‌فرستد.

در یکی از زیارت‌نامه‌های حضرت زهرا علیه السلام می‌خوانیم:

«... وَنَحْنُ لِكَ أَوْلِيَاءُ مُصَدِّقُونَ وَلِكُلِّ مَا آتَى بِهِ أَبُوكَ علیه السلام وَآتَى

بِهِ وَصِيَّتُهُ علیه السلام مُسْلِمُونَ وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ، اللَّهُمَّ إِذْ كُنَّا مُصَدِّقِينَ

لَهُمْ أَنْ تُلْحِقَنَا بِتَصَدِّيقِنَا بِالذَّرَجَةِ الْعَالِيَةِ»؛^۱

ما دوستان شما هستیم که شما را تصدیق کرده‌ایم و نسبت

۱. کامل‌الزیارات، ص ۲۵۶، ح ۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۱۳.



به آن چه پدرتان و وصی او آورده است، تسلیم هستیم و از خداوند می‌خواهیم حال که تصدیق کننده آن‌ها هستیم، به سبب همین تصدیق ما را به درجات عالی (آن بزرگواران) ملحق کنی (که در معیت آن‌ها باشیم).

این هنریک مؤمن است که رأی و میل خود را کنار بگذارد و در همه حال در معیت ولی خدا باشد. زبان حال او همین اشعار حافظ است:
در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم

لطف آن‌چه تو اندیشی حکم آن‌چه تو فرمایی
فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرأیی

ما یاغی نیستیم

مرحوم آخوند کاشی از عرفای اصفهان و از اساتید مرحوم آیت‌الله بروجردی و آقا جمال گلپایگانی و میرزا رحیم ارباب و برخی دیگر از بزرگان بودند. روزی کنار حوض مدرسه مشغول گرفتن وضو بودند که یک پیرمرد روستایی از درب مدرسه وارد می‌شود و کنار حوض در نزدیکی ایشان مشغول به وضو گرفتن می‌شود و در حین وضو ترشحات آب وضویش را روی آخوند می‌ریزد. آخوند کاشی قدری خودش را کنار می‌کشد، ولی باز آن پیرمرد بی‌اعتنا همین طور محکم وضو گرفته و ترشحات آب وضو را بر سر و روی او می‌ریزد.

آخوند به او می‌گوید: این چه وضویی است که می‌گیری؟ همه آب وضویت را بر روی من ریختی. پیرمرد ساده‌دل می‌گوید: جناب آخوند! شما سرتان در قرآن و کتاب‌ها هست و عالم هستید و چیزی می‌فهمید، ما که چیزی نمی‌دانیم، ما فقط آمده‌ایم وضویی بگیریم و به خدا بگویم خدایا یاغی نیستیم و تسلیمیم.

آخوند همان‌جا می‌نشیند و دستش را روی سرش می‌گذارد و بلند می‌گوید: طلبه‌ها این پیرمرد را دریابید، او این را فهمیده است و به حقیقت آن رسیده است.

آری، حقیقت دین‌داری تسلیم و تعبد نسبت به خداوند و اولیای الهی



است که آن هم به تعبّد و تسلیم به خدا برمی‌گردد.

«وَلَايَتُنَا وَوَلَايَةُ اللَّهِ، الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛

ولایت ما اهل بیت (علیهم‌السلام) همان ولایت خداست، (دو چیز نیست) که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر برای آن (ولایت).

در زمان حضور ائمه (علیهم‌السلام) تحمل ولایت نبود

متأسفانه در زمان حضور ائمه (علیهم‌السلام)؛ به‌خصوص پس از رحلت پیامبر گرامی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تحمل این ولایت، خصوصاً ولایت اجتماعی و محوریت اهل بیت (علیهم‌السلام) در مدیریت جامعه نبود. انحراف از غدیر و داستان سقیفه تدریجاً منجر به ولایت اجتماعی طاغوت‌ها و اولیای شیطان و حاکمیت فرهنگ و تمدنی شرک‌آلود در جامعه گشت.

«لَمْ يُمْتَلْ أَمْرُ الرَّسُولِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فِي الْهَادِيْنَ بَعْدَ الْهَادِيْنَ»؛^۲

فرمان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) درباره هادیان خلق (علی و اولاد گرامی او) یکی پس از دیگری امتثال نشد.

این تخلف از عهد ولایت منجر به غضب الهی و دوران غیبت شد که برکات ولایت حق محبوب گشت. و انتفاع مردم از ولی اعظم الهی در حد خورشید پس ابر تقلیل پیدا کرد:

«أَمَّا وَجْهُ الْاِئْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي، فَكَالْاِئْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا

غَيَّبْتَهَا عَنِ الْاَبْصَارِ السَّحَابِ»؛^۳

این خسارت برای انسان‌ها تا زمانی که بر ولایت حق استقامت داشته باشند، آن را تحمل کرده و بتوانند خود را تسلیم حق و عدل کنند و خودخواهی‌ها و خودرایی‌ها را کنار بگذارند، ادامه خواهد داشت.

که در قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾؛^۴

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۵، ح ۶.

۲. العزار الكبير، ص ۵۷۸، ح ۲.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۵، ح ۴.

۴. جن، ۱۶. «و اگر مردم [در راه درست، پایداری و ورزند، قطعاً آب گوارایی به آنها بنوشانیم»



دوران غیبت زمان آمادگی

آن قدر در زمان غیبت باید ولایت محوری و ولایت مداری در سطح ولایت اجتماعی، خصوصاً برای شیعیان، تمرین شود تا آمادگی ظهور تحقق یابد. طبعاً در همین دوره آن تمحیص و تخلیص که در روایات آخرالزمان گفته شده، اتفاق می‌افتد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«... وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُفْعَلُوا؛ لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُحْصُوا؛ لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ؛ لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ شَقِيَ وَ يَسْعَدَ مَنْ سَعَدَ»؛

نه، به خدا قسم! آنچه شما منتظر و چشم به راه آن هستید (دولت حضرت مهدی (عج) واقع نخواهد شد مگر این که غربال شوید. نه، به خدا قسم! آن دولت پدیدار نمی‌شود مگر این که تصیفه و پاک‌سازی شوید. نه، به خدا قسم! واقع نمی‌شود مگر این که خوب و بدتان از هم جدا شوید. نه، به خدا قسم! واقع نمی‌شود مگر پس از نومی‌دی همگانی. نه، به خدا قسم! پدیدار نمی‌شود مگر این که افراد شقی و سعید از هم جدا شده و در مسیر شقاوت و سعادت بروند.

این ظهور و بروز حوادث و بلاهای متنوع و پی‌درپی در آخرالزمان امری ناگزیر است. فاصله این بلاها نیز باهم چندان نیست و هنوز یکی تمام نشده، دیگری فرا می‌رسد. در همین دوره‌های امتحان است که مؤمنان خالص پرورش پیدا می‌کنند و به عنوان یاران حضرت بقیة الله (عج) آماده ظهور می‌گردند.



خواندن دعای غریق

برای همین وضعیت پرمحنت و اضطراب است که اهل بیت (علیهم‌السلام) فرموده‌اند دعای غریق را مضطربانه بخوانید و با توسل به حضرت بقیة الله (علیه‌السلام) از خطرات این دوره رهایی پیدا کنید:

«یا الله! یا رحمن یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک»؛^۱

بدون شک آن پدر مهربان امت، فرزندان سرگشته خود را رها نخواهد کرد.

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل‌بی‌تو به‌جان آمد وقت است که باز آیی
دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست نخواهد شد پایان شکیبایی
ای درد توام درمان در بستر ناکامی
و ای یاد توام مونس در گوشه تنهایی
حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی
ما اگر گدایی بلد باشیم، آن‌ها خاندان کرم هستند و راه و رسم بخشندگی
را خوب می‌دانند.

گدایی در میخانه طرفه اکسیری است
گر این عمل بکنی خاک، زر توانی کرد

چکیده

معیت و پیوند با ولی خدا پیوندی است که موجب سعادت و رشد و قرب الهی می‌شود.

البته این معیت و همراهی دارای سختی‌ها و مرارت‌هایی است که بعد از امتحان، سهل و آسان می‌شود. یکی از راه‌های امتحان، پا گذاشتن روی امیال و خواسته‌های شخصی و پیروی بدون قید و شرط از ولی الله است. داستان حضرت موسی و حضرت خضر (علیهم‌السلام) نمونه‌ای از تبعیت و عدم تبعیت محض از ولی الله است.

اولین امتحانی که بعد از خلقت انسان گرفته شده است، دستور سجده بر آدم (علیه‌السلام) است که شیطان با آن همه عبادتش در آن مردود شد؛ چرا که



این نوع امتحانات منجر به تفکیک مؤمنین از غیرمؤمنین می‌شود. شهدای کربلا در عین واقف بودن بر امر گذشته شدن، اطاعت محض از ولی خدا را در پیش گرفتند و برای همیشه جاودان و سعادتمند شدند.



—* روضه *—

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت حضرت زهرا علیها السلام در جایی فرمود: نه سالی که زهرا در خانه من بود «ما اغضبتني ولا اغضبتها» یک بار دل من را نشکست، یک بار زهرا من را غضبناک نکرد، من هم با او این چنین نکردم.

موقعی که حضرت زهرا علیها السلام امیرالمؤمنین را دید که از مسجد آمد بیرون همان روزی که ایشان را برای بیعت برده بودند، وجود مقدس صدیقه کبری فرمود: یا ابا الحسن زُوحی لروحک الفداء و نفسی لِنَفْسِک الْوَقَا یا ابا الْحَسَنِ ان کُنْتُ فی خیر کُنْتُ مَعکَ و ان کُنْتُ فی شَرِّ کُنْتُ مَعکَ. «من همیشه با تو هستم، در سختی‌ها با تو هستم، در ناخوشی‌ها با تو هستم، در خوشی‌ها با تو هستم. جان من فدای تو. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ولا عصت لی امرأ» یک بار نافرمانی من را نکرد، نافرمانی که بماند یک بار کاری نکرد که حضرت امیر علیه السلام خجل شود، شرمنده شود. یک بار امیرالمؤمنین رفت منزل فرمود: زهرا جان چیزی هست من بخورم؟ حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: که یا اباالحسن دو روز هست که غذای خودم را هم به بچه‌ها داده‌ام، خودم چیزی نخوردم، حضرت امیر علیه السلام خیلی دلش سوخت. گفت: خانم چرا به من گفتی؟ چرا به من نمی‌گویی؟ حضرت زهرا علیها السلام فرمود: که من خجالت می‌کشم از خدای خودم که چیزی را به عهده شما بگذارم که نتوانید انجام بدهید، «یا ابا الْحَسَنِ اِنِّی لَأَسْتَخِی مِنَ الْهٰی اَنْ اُکَلِّفَ نَفْسَکَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَیْهِ» حضرت زهرا چیزی از ایشان نمی‌خواست تا ایشان خجل نشود، اما مثل این که این روزهای آخر امیرالمؤمنین خجل شده بود، وقتی می‌آمد در خانه زهرا را می‌دید خجالت می‌کشید. زهرا جان من نتوانستم کاری کنم، من نتوانستم. حتی چشمش به زینب که می‌افتاد آن جا هم خجل بود. علی علیه السلام این روزهای آخر از بچه‌هایش هم خجالت می‌کشید.

امروز آخرین روز حضرت زهرا علیها السلام بود، من فقط اشاره‌ای می‌کنم، امیرالمؤمنین وقتی وارد منزل شدند، دیدند حضرت زهرا بعضی از کارهای منزل را انجام می‌دهد. الحمدلله زهرا جان بهتر شدید امروز. فرمود پسرعمو امروز روز آخر زندگی من است. خودش آن روز بچه‌ها را استحمام کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شما از کجا این را می‌گویید؟ خانم فرمود که خواب پدر بزرگوارم را دیدم، گله کردم که از امت شما ما چه کشیدیم. پدرم گفت دخترم امشب پیش من خواهی بود. دیگر در دنیا ماندن تو چندان طول نخواهد کشید. وقتی این خواب را نقل کرد اشک در چشم‌های امیرالمؤمنین جمع شد. زهرا جان از رفتن داری می‌گویی، بعد از یک چند لحظه یک



سکوتی بین این دو بزرگوار برقرار شد، یک مرتبه حضرت زهرا (علیها السلام) بلند بلند شروع کرد گریه کردن. امیرالمؤمنین فرمود خانم شما برای چه گریه می‌کنید؟ شما که از هم و غم دنیا راحت می‌شوید، مهمان پدرتان خواهید بود که فرمود «أَبُكِي لِمَا تَلْقَى بَعْدِي» علی جان من برای شما گریه می‌کنم که بعد از من تنها می‌مانی. راست گفתי زهرا جان بعد از تو علی تنها بود، و سر به چاه‌ها می‌گذاشت، تا تو بودی سر به بیابان و سر به چاه‌ها نمی‌گذاشت. غم را از او برمی‌داشتی.

جمعی حمله کردند به سمت خیمه‌ها، ابا عبدالله که با گوشه چشم داشت نگاه می‌کرد هر چه رمق در تنش بود جمع کرد بلند شد تکیه داد به نیزه شکسته‌ها و شمشیرها، بیشتر از این دیگر نتوانست، روی زانوهایش نشست. با صدای خشکیده در گلو فریاد زد: «يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ» اگر دین ندارید و از آخرت نمی‌ترسید مرد باشید. مردانه بجنگید، من و شما با هم می‌جنگیم، زن و بچه چه تقصیری دارند. یعنی حضرت به آن‌ها گفت نامردها تا وقتی من زنده هستم جلوی چشم من زن و بچه‌ام را نزنید و لذا برگشتند. تا وقتی حضرت زنده بود به خیمه‌ها حمله نکردند و بعد از شهادت حضرت به خیمه‌ها حمله کردند. یعنی حضرت این مصیبت را ندید که جلوی چشم او زن و بچه‌اش را بزنند. اما دل‌ها بسوزد برای امیرالمؤمنین که این مصیبت را فقط او کشید و مقابل چشمانش به همسرش جسارت کردند.

الا ای چاه یارم را گرفتند	گلم، باغم، بهارم را گرفتند
میان کوجه‌ها با ضرب سیلی	همه دار و ندارم را گرفتند
الا ای چاه زهرایم جوان بود	ولیکن قامتش از غم کمان بود
جو آتش شعله زد از درب خانه	به پشت در عزیزم نیمه جان بود

صلی الله علیک یا ابا عبدالله و رحمة الله و برکاته





تحکیم پیوندهای مقدس؛ همدلی روح جمعی شیعه زمینه‌ساز ظهور

در مباحث گذشته از ضرورت و اهمیت پیوند با ولایت به عنوان تنها راه رشد و کمال و طریق انحصاری قرب به خدا سخن گفتیم. عرض شد آنچه مهم‌تر از ولایت‌های فردی و التزام به شئون و لوازم ولایت در حیطه فردی است، پیوند و معیت با ولی خدا در عرصه اجتماعی؛ و پذیرش آن در روابط و مناسبت‌های کلان اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است.

رشد و بلوغ شیعه در مراحل سیر تاریخی خود به سمت ظهور، باید متضمن تحقق ولایت اجتماعی و پذیرش ولی خدا و رهبران الهی به عنوان محور رفتارهای جمعی باشد، که پس از انقلاب اسلامی ایران جامعه شیعه وارد این مرحله شده است.

پذیرش ولایت اجتماعی و همدلی حول ولایت، شرط ظهور در توفیق امام زمان عجل الله فرجه می‌باشد عرض شد این مرحله، آخرین مرحله قبل از ظهور است که شیعیان باید به طور هماهنگ و هم‌دل با محوریت ولایت، همه شئون اجتماعی را پذیرا باشند و برای قرار دادن سرمایه‌ها و قوای اجتماعی خود نسبت به ولایت حق و ولی الهی، اراده جمعی داشته باشند و این همان مطلبی است که حضرت بقیة الله عجل الله فرجه در توفیق خود به آن اشاره فرموده است.



یکی از توقیعاتی که مرحوم طبرسی در کتاب «احتجاج» آورده است، توقیع امام عصر^{علیه السلام} به شیخ مفید است که در آن فرموده‌اند:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقْمَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا...»^۱

اگر شیعیان ما (که خدا به آن‌ها توفیق بندگی دهد) با یکدیگر یک دل و یک پارچه برعهده‌ی که برگردن‌شان هست وفا کنند، دیدار ما با آن‌ها به تأخیر نمی‌افتد.

ظهور، پدیده‌ای اجتماعی

ظهور امام زمان^{علیه السلام} یک پدیده اجتماعی است و پدیده‌های اجتماعی، اسباب و علل و زمینه‌ها و شرایط خودش را می‌خواهد و یک‌باره و معجزه‌آسا رخ نمی‌دهند.

یک انقلاب و تحول عظیم جهانی در حد و اندازه ظهور، آمادگی‌های لازم جهت تحمل عدالت، مدیریت و ولایت عقلانی و معنوی حضرت را لازم دارد. قرار نیست حضرت به زور و تحمیل تشریف بیاورند، بلکه خود مردم باید به طوع^۲ و رغبت ایشان را بپذیرند.

همان‌که در دعای سلامتی امام^{علیه السلام} می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَوَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُشَكِّنَهُ أَزْوَاجَ طُوعًا وَتُمتَعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»^۳

خدایا! ولایت حضرت حجة بن الحسن را، که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد، در این لحظه و در تمام لحظات، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری‌گرو راهنما و دیدبان باش، تا او را به صورتی که خوش آیند اوست ساکن زمین گردانیده و مدت زمان طولانی در آن بهره‌مند سازی.

با خواندن این دعا از خدا می‌خواهیم یاور و راهنما و راهبر و حافظ



۱. احتجاج، ج ۲، ص ۴۴۹.

۲. فرمان برداری و اطاعت پذیری.

۳. جامع احادیث الشیعه، ج ۳۱، ص ۷۷۸.

حضرت حجت باشد تا با طوع و رغبت و پذیرش مردمان او را در زمین مستقر کنی.

مَثَلِ امام، مَثَلِ کعبه است و مردم باید به سوی او بروند

ابوعمر و محمود بن لبید می‌گویند: من در قبرستان احد بودم که دیدم دختر گرامی پیامبر، حضرت زهرا (علیها السلام) تشریف آوردند و قبور شهدای احد را زیارت کردند و سپس کنار مزار حمزه نشستند و گریه می‌کردند. منتظر شدم تا زیارت و گریه حضرت تمام شد و آرام گرفت. نزدیک ایشان رفته و گفتم: دختر رسول خدا! مدتی است سوآلی برایم پیش آمده که می‌خواهم از شما بپرسم. فرمودند: بپرس.

پرسیدم: آیا پدر شما علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین بعد از خودش برای مردم معرفی کردند؟ فرمودند: تعجب می‌کنم، چه زود غدیر خم را فراموش کردید. گفتم: می‌خواهم از شما بشنوم. فرمودند: خدا را شاهد می‌گیرم که خودم از رسول خدا شنیدم که در مقابل جمعیتی بیش از صد هزار نفر دست علی را گرفته و فرمودند:

به خدا قسم! علی برترین و بهترین جانشین بعد از من است، بعد از او نیز فرزندان او جانشین اویند و نُه فرزند از نسل حسین جانشینان بعدی هستند، هر کس از آن‌ها تبعیت کند، هدایت خواهد شد و هر کس با آن‌ها مخالفت کند، گمراه خواهد شد.

ابوعمر و می‌گویند، پرسیدم: اگر این چنین است چرا علی (علیه السلام) از حق خویش دفاع نکرد و در خانه نشست؟ چرا قیام نکرد تا حق خویش را بگیرد؟ حضرت زهرا (علیها السلام) فرمودند: پدرم رسول خدا فرمودند:

«مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ، إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي»؛

مَثَلِ امام، مَثَلِ کعبه است، مردم باید به سویش بروند نه آن‌که (منتظر باشند تا) او به سوی آن‌ها بیاید.^۱

امام، مرتبی جامعه است و تربیت، با ترس و زور و تحمیل شدنی نیست، بلکه نیاز به تمکین و پذیرش مرتبی دارد و چون با ظهور حضرت ولی



عصر^{علیه السلام} تربیتی الهی، آن هم در مقیاس جهانی انجام می‌شود، باید شرایط جامعه جهانی؛ به خصوص شیعیان، که حلقه اول یاران حضرت هستند، و آمادگی‌های جمعی حضور و حاکمیت ایشان فراهم شود. وفای به عهد جمعی شیعه، که در نامه حضرت آمده است، اشاره به همین آمادگی‌هاست.

وفای به عهد فردی، شرط کافی نیست

درست است که شیعیان باید بر عهد خود به امام‌شان همواره وفادار باشند، همان عهدی که در زیارت سرداب مقدس به آن تصریح شده است و مفاد آن را بیان کرده‌اند:

«وَهُوَ عَهْدِي إِلَيْكَ وَمِيثَاقِي لَدَيْكَ... فَأَنْبُذُ نَفْسِي وَمَالِي وَ

وُلْدِي وَأَهْلِي وَجَمِيعَ مَا حَوَّلَنِي رَبِّي بَيْنَ يَدَيْكَ»^۱

عهدی که برگردن من است و میثاقی که با امام خویش بسته‌ام این است که... خودم، ثروت و اموالم، خانواده و فرزندانم و هر آن چه خداوند به عنوان سرمایه به من عطا کرده، (قدرت، استعداد، هوش، آبرو، هنر، و فن، خلاقیت و همه امکانات و سرمایه‌هایی که به من داده است...) در راه او صرف کنم و در خدمت حضرت‌شان قرار بدهم.

همان عهدی که هر روز سحرگاهان آن را تجدید می‌کنیم و وفاداری خود به آن حضرت را اعلام می‌نماییم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ هَذَا الْيَوْمِ، وَمَا عِشْتُ بِهِ فِي

أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي...»^۲

اما نباید این عهد را در عهد فردی شیعیان با اهل بیت^{علیهم السلام} محدود کنیم. عهد فردی همان معرفت‌های شخصی، اخلاق، ایمان، دین‌داری فردی، رعایت واجب و حرام، امیدواری، دلدادگی به خدا و اولیای خداست. همان تعهد به اهل بیت^{علیهم السلام} در زندگی شخصی است که در مسیر آن‌ها حرکت کند و سرمایه‌هایش را در رضایت آن‌ها، که رضایت خدا را به دنبال



۱. المزار الکبیر، ص ۵۸۸.

۲. همان، ص ۶۶۴.

دارد، خرج نماید. این همان ولایت فردی است که لازم هست، اما برای ظهور کلان حضرت کافی نیست.

عهد و ولایت فردی حتی ممکن است فرج شخصی و خاص برای خود فرد به دنبال داشته باشد و راه تشرّف و ورود به محضر امام عصر^{علیه السلام} را به طور شخصی باز کند، ولی فرج عمومی و کلان نیاز به چیز دیگری دارد.

در طول تاریخ صالحان و خوبانی از اهل ولایت؛ مثل سید بن طاووس، سید بحر العلوم، شیخ انصاری و علامه حلی‌ها کم نبودند که به محضر حضرت تشرّف داشتند، ولی با این وجود فرج کلی و کلان حضرت رخ نداد.

آن چه شرط کافی برای فرج کلی حضرت است، وفای به عهد جمعی؛ و به عبارت دیگر ولایت اجتماعی شیعه است که به همدلی و یک‌پارچگی در پذیرش ولایت و سرپرستی اهل بیت^{علیهم السلام} در سطح کلان و بذل سرمایه‌ها و قوای جامعه در خدمت او رسیده باشند.

در مناسبت‌ها و روابط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ولایت‌پذیر باشند و مدیریت معصوم در این عرصه‌ها را تحمّل کنند. به عدالت اجتماعی دقیق و همه‌جانبه در همه عرصه‌ها تن دهند و فقط عدالت را برای گفتن و شنیدن نخواهند.

اگر حداقل شیعیان برای عهد جمعی یک‌دل و یک‌پارچه باشند، ظهور رخ می‌دهد.

داستان علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی

شاید داستان علی بن ابراهیم اهوازی را شنیده باشید.

علی بن ابراهیم فرد بزرگواری بوده که در دوران غیبت صغری زندگی می‌کرد و الآن گنبد و بارگاه او در اهواز معروف است. ایشان بیست سال به عشق دیدن حضرت ولی عصر^{علیه السلام} در ایام حج راهی مکه شدند، اما این توفیق نصیب ایشان نشد.

تصمیم گرفت دیگر به حج مشرّف نشود که امام عصر^{علیه السلام} را در خواب دید و حضرت فرمودند: خسته نشو و بیا. لذا برای بار بیست و یکم هم راهی حج شد. مناسک را انجام داد و باز دیدار حضرت نصیب او نشد.

شبی مغموم و گرفته در گوشه‌ای از مسجد الحرام اشک می‌ریخت که چقدر بی‌لیاقت است که باز زمان مناسک حج گذشت و توفیق زیارت



حضرت نصیب او نشد.

چون من گدایی بی‌نشان، مشکل بود یار چنان

سلطان کجا عیش نهنان، با رند بازاری کند؟

ناگهان دید جوان نورانی و خوش‌رویی به او نزدیک شد و پرسید: علی بن مهزیار اهوازی شما هستی؟ گفت: بله، خودم هستم. آن جوان پرسید: «مَا الَّذِي تُرِيدُ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟»؛ علی بن مهزیار! (کنیه ایشان ابا الحسن بود) دنبال چه هستی؟ گفت: «الْإِمَامَ الْمَحْجُوبَ عَنِ الْعَالَمِ»؛ به دنبال امام پنهان و محجوب خویش هستم. آن جوان گفت: امام شیء در پرده و پنهانی نیست، گناهان‌تان شما را در حجاب کرده است. بعد هم بشارت داد که امسال امام زمان علیه السلام به شما اجازه داده‌اند به خدمت‌شان برسید.

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
آن‌همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود
شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل
صبح امید که بُد معتکف پرده غیب
آن پریشانی شب‌های دراز و غم دل
در شمار آر چه نیاورد کسی حافظ را
زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد
گو برون آی که کار شب تار آخر شد
همه در سایه گیسوی نگار آخر شد
شکر کان محنت بی‌حد و شمار آخر شد
علی بن ابراهیم با این جوان راهنما در اطراف مکه در خیمه‌ای خدمت
امام عصر علیه السلام رسید که خودش جزئیات شمایل حضرت را نقل کرده است
که حضرت چه شکلی بودند، رنگ چهره مبارک‌شان چگونه بود، چگونه لباسی بر تن داشتند، نحوه نشستن‌شان چگونه بود، همه را نقل کرده است. گفت: وقتی وارد شدم سلام کردم و حضرت با مهربانی تمام جواب سلام مرا دادند و فرمودند:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ! قَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُكَ لَيْلًا وَنَهَارًا، فَمَا الَّذِي أَبْطَأَ بِكَ عَلَيْنَا؟»؛

علی بن مهزیار! ما شب و روز منتظرت بودیم، چرا دیر کردی؟ (علی بن مهزیار باید از این کلام لطیف آب می‌شد که امام فرمودند: ما همواره منتظرت بودیم؛ یعنی علی بن مهزیار! گمان نکن تو مشتاق ما بودی و بیست سال ایام حج دنبال ما آمدی، ما شب و روز منتظرت بودیم و برای دیدارت از تو مشتاق‌تر بودیم).

سایه‌ی معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود



علی بن مهزیار گفت: آقا کسی را نداشتم مرا خدمت شما بیاورد، راهنمایی نداشتم. حضرت سرشان را پایین می‌اندازند و می‌فرمایند: «لَا وَ لَكِنَّكُمْ كَفَرْتُمْ الْأَمْوَالَ، وَ تَجَبَّرْتُمْ عَلَى ضُعْفَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَطَعْتُمْ الرَّجْمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ»؛

نه این‌گونه نیست (که تو می‌گویی). احتیاجی به راهنما نیست و خود ما نزد شما می‌آییم. مشکل چیز دیگری است) شما به دنبال جمع‌آوری مال دنیا رفتید و بر افراد ضعیف زور گرفتید و با یکدیگر قطع رحم کردید (آن صفا و صمیمیت دیگری بین شما نیست، نه بین خانواده‌ها و نه بین شیعیان که باهم یک خانواده بزرگ‌اند). این‌ها عامل جدایی و دوری شما از ماست.

هر کجا اراده جمعی و همدلی شیعه بود، موفق شدند

هر جا شیعیان باهم یک‌دل و یک‌پارچه بودند، اراده و روح جمعی بر خواسته‌ای پیدا کردند، به نتیجه رسیدند و البته پای هزینه‌های آن هم ایستادند. یک نمونه آن قبل از انقلاب هست که امام راحل در تبعید بودند. وقتی همه مردم یک‌دل و یک‌پارچه خواستند ایشان به ایران بیایند و در کنارشان باشند و پای هزینه‌ها و سختی‌های آن (در تظاهرات و راهپیمایی علیه رژیم طاغوت و تقدیم شهید) ایستادند، امام راحل به ایران آمدند. در مرحله بعد، هم‌دل و هم‌زبان تا سرنگونی رژیم طاغوت و تشکیل نظام ولایی ایستادگی کردند، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

در دوران دفاع مقدس، مردم هشت سال در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها، همه یک‌دل و یک‌پارچه هزینه دادند، خسارت‌های جانی و مالی را تحمل کردند، حدود ۲۲۰ هزار شهید و هزاران مجروح تقدیم انقلاب و ناموس و آب و خاک کردند، در مقابل همه کشورهای جهان، که به حزب بعث عراق و صدام کمک می‌کردند، ایستادگی کردند و سرانجام سربلند و پیروز شدند و حتی یک‌دلی و وجب از خاک‌مان را به دشمن ندادند.

این تجربه‌های ملموس ماست که هر کجا مؤمنین اراده و روح جمعی داشته باشند، یک‌پارچه و یک‌دل خواسته‌ای بر حق را دنبال کنند، پای



مشکلات و سختی‌ها هم بایستند و استقامت کنند، قطعاً به خواسته‌ی خود می‌رسند؛ چرا که **﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾**!^۱ ظهور امام عصر علیه السلام هم از این قاعده مستثنی نیست. اگر شیعیان یک‌دل و یک‌پارچه خواهان آن شوند و بر سختی‌ها و هزینه‌های آن هم استقامت داشته باشند، ظهور رخ می‌دهد.

پراکندگی و تفرق و خودخواهی‌ها در شیعیان مانع تشریف‌فرمایی حضرت است. این‌که اراده جمعی بر ظهور حضرت پیدا نکرده‌اند، این‌که هنوز آمادگی تسلیم کردن همه مناسب اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... ندارند، این‌که اراده تغییر نوع و سبک زندگی به شیوه ولی خدا را ندارند، این‌که تحمل عدالت ایشان در همه عرصه‌ها و شئون زندگی را ندارند، همه این‌ها موانع ظهور و فرج کلان حضرت محسوب می‌شوند. امیدواریم پس از انقلاب که شیعه وارد مرحله ولایت اجتماعی شده است، با تمرین ولایت محوری در حد و اندازه کلان اجتماعی، به درجات بالای تسلیم و تجمیع اراده‌ها و استقامت در پرداخت هزینه‌های آن برسیم تا همین انقلاب زمینه ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام باشد.

مراحل استقامت قبل از ظهور از منظر قرآن

در آخرین آیه سوره آل عمران خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛^۲

خداوند متعال دو نوع صبر و استقامت را از مؤمنین می‌خواهد تا پس از آن به برقراری ارتباط و پیوند برتری دست پیدا کنند.

طبق روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام، در تفسیر آیه، این ارتباط و پیوند در امر «رابطوا» ارتباط با اهل بیت علیهم السلام است که در زمان شامل ارتباط با امام عصر علیه السلام می‌شود.



۱. سوره محمد علیه السلام، آیه ۷. «اگر خدا را یاری کنید، یاری‌تان می‌کند».

۲. آل عمران، ۲۰۰. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهداری کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید».

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«(صَبِرُوا) عَلَى الْفَرَائِضِ (وَ صَابِرُوا) عَلَى الْمَصَائِبِ وَرَابِطُوا عَلَى الْأَيْمَةِ عليه السلام»؛

در انجام واجبات صبرپیشه کنید، در برابر مصایب و گرفتاری‌ها استقامت بورزید و با ائمه اطهار علیهم السلام ارتباط داشته باشید.

غیبت نعمانی هم در تفسیر آیه از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

«(صَبِرُوا) عَلَى آدَاءِ الْفَرَائِضِ (وَ صَابِرُوا) عَدْوَكُمْ وَرَابِطُوا إِمَامَكُمْ الْمُتَنْظَرِ»؛^۲

در انجام واجبات صبرپیشه کنید، در برابر دشمنان استقامت بورزید و با امامی که انتظارش را می‌کشید، ارتباط داشته باشید.

یعنی برای ارتباط با ولی خدا و پیوند و معیت با امام عصر علیه السلام دو مرحله از استقامت را باید بگذرانید. «صبروا» و «صابروا» که هر یک را به تفصیل بیان می‌کنیم.

صبر فردی بر ولایت (وفای به عهد فردی)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَبِرُوا...».

عموم مفسرین این دستور خداوند را امر به استقامت و صبر فردی در مسیر بندگی می‌دانند. یعنی همان وفای به عهد فردی و پیوند به شئون و آداب و لوازم ولایت فردی.

یک مؤمن باید نسبت به انجام واجبات الهی و تکالیف شرع مثل نماز، روزه، رعایت حیا و حجاب، رعایت واجبات مالی مثل خمس و زکات، کسب درآمد حلال که همه این‌ها و امثال آن، که در واقع مناسک ولایت حق هستند، پایداری و التزام داشته باشد.

دستگاه ابلیس همه حدود الهی را نشانه گرفته تا مؤمنین را نسبت به انجام و رعایت آن‌ها سست کند و این‌جا همان نقطه‌ای است که صبر و استقامت می‌طلبد تا در مقابل انواع فشارها، شبهه‌ها و تردیدافکنی‌ها، تنبلی‌ها و تسویلات نفس مقاومت کند و دست از این واجبات الهی



۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۱۸۰ و کافی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۳.

۲. الغیبة (نعمانی)، ص ۱۹۹، ح ۱۳.

برندارد. از طرف دیگر ترك محرّمات و معاصی، که با لذت‌ها و هوس‌های نفسانی نیز سازگار است، صبوری و استقامت می‌خواهد.

واجبات و محرّمات ظهورات و نصیحت شیطان

همان‌طور که هر کدام از واجبات تجلی ولایت و ظهور آن می‌باشد، لذا در روایات تعبیری هم‌چون «و نَحْنُ الرَّكَاةُ، وَ نَحْنُ الصِّيَامُ، وَ نَحْنُ الْحَجُّ، وَ نَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ...»^۱؛ زیاد بیان شده است. هر کدام از گناهان و معاصی موجب خروج از ولایت حق و ظهور و تجلی ولایت شیطان می‌باشد.

کسی که گناه می‌کند، از ولایت حق خارج شده و تحت ولایت ابلیس قرار می‌گیرد، یعنی عمل او خروج از ولایت حق است، هر چند ذات او هنوز تحت ولایت حق باشد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِبُ الشَّارِبُ حِينَ يَسْرِبُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»^۲؛ کسی که مرتکب زنا می‌شود، در زمان زنا، مؤمن نیست، کسی که شرب خمر می‌کند، در زمان شرب، مؤمن نیست، کسی که سرقت می‌کند، در زمان سرقت، مؤمن نیست.

یعنی کسی که تحت ولایت حق باشد، این گناهان را انجام نمی‌دهد.

در ذیل آیه «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ...»^۳؛ روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند:

ما اصل و ریشه هر خوبی هستیم و هر خوبی از ما جوانه می‌زند و فرع (ولایت) ماست و از جمله خوبی‌ها توحید و نماز و روزه و فرو بردن خشم و گذشت از گناه‌کار و رحم به فقیر و تعهد نسبت به همسایه و اعتراف به خوبی انسان‌های خوب است. (یعنی هم در سطح اعتقادات، هم اخلاقیات و هم رفتارهای ظاهری ظهور ولایت و جلوه



۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۸۱.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۲، ح ۴۹۸۷.

۳. اعراف، ۳۳. «بگو خداوند تنها اعمال زشت را حرام کرده است؛ چه آشکار باشد و چه پنهان».

ولایت حق، توحید و اعتقادات حق، نماز و روزه و واجبات، گذشت و عفو و اخلاق حسنه می‌باشد!؛
 (از آن طرف دشمن ما، یعنی ولایت باطل) نیزریشه هربدی است و هر زشت و قبیحی (در سطح اعتقادی یا اخلاقی یا رفتاری) از آن جوانه می‌زند و فرع (ولایت) آنان است. از جمله زشتی‌ها دروغ و سخن چینی و بخل و قطع رحم و رباخواری و خوردن مال یتیم و تجاوز از حدودی که خداوند تعیین کرده و انجام فواحش ظاهرو پنهان می‌باشد.
 دروغ گفته کسی که ادعا می‌کند از معیان ماست ولی به کارهای دشمن ما (و ولایت باطل) چنگ زده است. نقشه شیطان در آخرالزمان فساد مالی و فساد جنسی

شیطان در همه زمان‌ها؛ به‌ویژه آخرالزمان دو نقشه سنگین برای لغزش مؤمنان و بهره بردن از آنان دارد: یکی به فساد مالی کشاندن آن‌ها و دوم ایجاد فساد جنسی.

﴿و شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾؛

یعنی از طریق حرام‌خواری و حرام‌زادگی، در اموال و اولاد انسان‌ها شریک می‌شود و از مال و فرزندان آن‌ها به نفع اهداف خود بهره می‌برد.
 فساد مالی همین است که درآمدها و شغل‌ها و کاسبی‌های حرام را گسترش داده و عادی می‌کند و با رشوه، احتکار، کم‌فروشی، گران‌فروشی، ربا، غش در معامله و امثال این‌ها پول‌های کثیف را برای انسان‌ها رواج می‌دهد. وقتی انسان‌ها حرام‌خور شوند، سرباز خوبی برای شیطان می‌شوند، در واقع شیطان شریک در مال و زندگی آن‌ها می‌شود و از آن‌ها نصیب می‌برد.

عجیب است که برخی در کاسبی و مال‌شان شریک ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) می‌شوند و برخی شریک شیطان.



۱. کافی، ج ۸، ص ۲۴۲، ح ۲۳۶. «مَنْ أَضَلَّ كُلَّ خَيْرٍ، وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ، فَمِنْ أَلْبَسَ التَّوْحِيدَ وَ الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ كَلَّمَ الْغَنِيظَ وَ النُّفُوسَ عَنِ الْمَسِيءِ وَ رَحْمَةَ الْفَقِيرِ وَ تَعَهَّدَ الْجَارَ وَ الْإِقْرَارَ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِيهِ؛ وَ عَدُونَا أَضَلَّ كُلَّ شَرٍّ، وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ، فَمِنْهُمْ الْكُذْبُ وَ الْبُخْلُ وَ التَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكَلَ الرَّبِيَّ وَ أَكَلَ مَالَ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعَدَّى الْخُدُودَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رَكُوبَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الرَّبِيَّ وَ السَّرْقَةَ وَ كُلَّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ، فَكَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا»

یکی از دوستان متدین چندی قبل از کسادی و بی‌حرکتی کارش می‌نالید. به او پیشنهاد کردم در سود کاسبی خود امام حسین علیه السلام را شریک کن و سهمی را، ولو اندک، برای حضرت قرار بده، اما با دو شرط: اولاً به شریکت خیانت نکن، یعنی کاسبی و تجارتت را کاملاً حلال انجام بدهی، ثانیاً سهم امام حسین علیه السلام را خرج دستگاه امام حسین علیه السلام بکن.

بعد از یکی دو سال که او را دیدم گفتم: فلانی کاسبی من زیر و رو شد و برکت فراوانی در آن آمد. به او گفتم: امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام به پول ما هیچ احتیاجی ندارند و خزاین عالم به اذن خدا در اختیار آن‌ها است. ما وقتی به آن‌ها متصل می‌شویم، برکت و رشد پیدا می‌کنیم.

حال این را عرض کردم که ببینید برخی این‌گونه با اباعبدالله علیه السلام شریک می‌شوند و برخی آن‌گونه با شیطان. مال حرام از دست شیطان دریافت می‌شود. کسی که لقمه حرام می‌خورد و مال حرام به دست می‌آورد، رزق خود را از پیامبر و آل او علیهم السلام دریافت نمی‌کند، واسطه‌های نورانی واسطه رزق او نیستند؛ چرا که اهل بیت علیهم السلام واسطه فیض هستند و لقمه و مال حرام فیض نیست. لذا کسانی که شریک شیطان هستند، مال‌شان را به ظاهر از دست این شخص و آن شخص می‌گیرند، ولی پشت پرده و واسطه‌های درونی تر آن ابلیس و اولیای او هستند. طبعاً اثر این مشارکت، تاریکی در وجود و زندگی و کسب شخص است. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا

أُولَئَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾!

اثر دیگری بی‌حالی و بی‌رغبتی به معنویات و عبادات و به تدریج شك و تردید و بدگمانی در اعتقادات؛ و در نهایت قساوت قلب و انکار و کفر می‌باشد.

بی‌حالی در نماز شب

مرحوم آقای محدث‌زاده فرزند محدث قمی رحمته الله از قول پدر نقل می‌کرد: روزی میهمان تاجری بازاری بودم و نهار را در منزل او صرف کردم. بعد از آن تا مدتی نمی‌توانستم شب‌ها برای تهجد بلند شوم و یا اگر بلند می‌شدم، حال معنوی نداشتم و سنگین و تاریک بودم. وقتی تحقیق کردم



فهمیدم شخصی که میهمانش بودم، در بازار به بانک عصر معروف است؛ یعنی وام ربوی می‌داده و نزول خور بوده و همان غذا تا مدتی بی‌حالی آورده است.

مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی می‌فرمودند: من هر وقت نادانسته لقمه‌ای شبهه‌ناک می‌خوردم، حالت تهوع پیدا می‌کردم؛ چرا که این لقمه‌ها مانند غذای فاسد و مسموم، نوعی مسمومیت معنوی و روحی دارد که برای روح‌های پاک عکس‌العمل ایجاد می‌کند، آن چنان که در جسم‌شان دیده می‌شود.

این يك نقشه شیطان برای سربرازگری است. در عاشورا همین لشگر حرام‌خواران مقابل اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) صف کشیدند و به تعبیر حضرت «مألت بطونهم من الحرام»؛ شکم‌های‌شان از حرام پر شده است.

فساد جنسی و حرام‌زادگی

نقشه دیگر شیطان شرکت در اولاد و نسل انسان‌ها؛ یعنی ایجاد و گسترش فساد جنسی و تولید نامشروع است. اولاد متولد از زنا می‌توانند سربازان خوبی برای شیطان باشند.

در روایت از امام باقر (علیه‌السلام) آمده است:

«لَا يَقْتُلُ النَّبِيِّنَ وَأَوْلَادَ النَّبِيِّنَ إِلَّا أَوْلَادُ زَنَّا»؛

انبیاء و فرزندان (معصوم) آن‌ها را کسی جز زنازاده‌ها به قتل نمی‌رسانند.

در واقعه عاشورا افرادی مانند یزید و ابن زیاد و شمر و امثال آن‌ها از جمله کسانی بودند که رگ و ریشه درستی نداشته‌اند و نامشروع بودند.

مرحوم سید بن طاووس در کتاب «لهوف» از آن ده نفری که بر بدن اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) اسب تاختند نام می‌برد و می‌فرماید: همه آن‌ها اولاد زنا بوده‌اند.^۲



۱. کامل الزیارات، ص ۷۹، ج ۹.

۲. لهوف، ص ۱۳۵.

اتفاق ناگواری که در غرب افتاد

متأسفانه این نقشه شیطان نیز در غرب، که فرهنگ مادی بر آن غالب است، تحقق پیدا کرده و آماری که مراکز مطالعاتی غرب در این زمینه دارند، تأسف بار است.

مرکز مطالعات خانواده (IFS) و مرکز روندهای اجتماعی (STI) دو مرکز بین‌المللی و رسمی هستند که ذیل مراکز مربوط به سازمان ملل فعالیت کرده و هر ساله گزارشی در خصوص روند و وضعیت نهاد خانواده و مسایل حول آن در قالب نقشه جهانی خانواده منتشر می‌کنند. بخشی از این گزارش سالانه، اختصاص به آمارهای رسمی درباره میزان تولدهای کودکان و افراد نامشروع دارد. در گزارش سال ۲۰۱۵ این مرکز در خصوص آمار رسمی میزان تولد کودکان و افراد نامشروع که از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۴ را بررسی کرده، آمده است:

در فرانسه ۵۷ درصد، در سوئد ۵۴ درصد، در مکزیک ۵۵ درصد، در انگلستان ۴۸ درصد، (تقریباً نصف کودکان متولد شده) در آمریکا ۴۱ درصد و در کانادا ۳۳ درصد فرزندی که متولد می‌شوند، نامشروع هستند.^۱ این آمار زنگ خطر و هشدار است به همه بشریت.

در کشورهای اسلامی به برکت اسلام و اهل بیت (علیهم‌السلام) این خبرها نیست. در ترکیه که گرد و غبار فرهنگ غرب بیش از سایر کشورهای اسلامی به آن ریخته،^۲ درصد فرزندان نامشروع هستند و در ایران و عراق و افغانستان مجموعاً کمتر از یک درصد بیان شده است.

این تنها یک مرحله صبر و استقامت و وفای به عهد در حوزه فردی می‌باشد.

صبر جمعی بر ولایت (وفای به عهد جمعی)

مرحله دوم و سخت‌تر، استقامت و صبر جمعی است. مؤمنان باید هم در مقابل فشارها و اذیت‌های دشمنان بیرونی استقامت داشته باشند و کوتاه نیایند و هم در تحقق ولایت اجتماعی و جریان توحید در مناسبت‌های کلان فرهنگی، سیاسی، اقتصادی متحد و یک‌پارچه صبور باشند و یکدیگر را به صبر وادارند.



بلند کردن پرچم ولایت در جهان هزینه دارد

بدون شك اگر مؤمنان بخواهند در جهان پرچمی حول محور ولی خدا بلند کنند، تا هم جامعه و روابط و مناسبت‌های کلان آن را شکل دهند و هم الگویی برای جوامع دیگر درست کنند که دست از پیوند با طاغوت‌ها برداشته و سبک زندگی و روابط شرك‌آلود را رها کنند، قطعاً با هجوم و حملات و فشارهای حداکثری نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دشمنان، که از اولیا و جنود شیطان هستند مواجه می‌شوند، با تحریم و تحریف مواجه می‌شوند، با شایعه‌سازی و دروغ‌پراکنی و تبلیغات مسموم مواجه می‌شوند، با جنگ روانی و سیاه‌نمایی آنان روبرو می‌شوند و برای پیروزی در مقابل همه این اقدامات خصمانه سنگین، باید مانند سد استواری بایستند و مقاومت داشته باشند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ﴾!

خداوند کسانی را که در راه خودش (با يك پارچگی و همدلی و اتحاد کامل) مانند ساختمان (و سدّی) پولادین مجاهدت می‌کنند، دوست دارد. تشکیل جامعه ولایی با ساختارها و سبک زندگی دینی در مقابل جوامع و تمدن‌های شرك‌آلود مادی، حتماً هزینه دارد و بدون مقاومت و مانع‌تراشی اولیاء طاغوت نخواهد بود. چنان‌چه در صدر اسلام برای پیامبر گرامی این هزینه‌ها را داشت. کارهای بزرگ سختی‌هایش هم بزرگ است.

بعثت پیامبر ﷺ و آغاز سختی‌ها

وقتی پیامبر اکرم ﷺ به نبوت مبعوث شدند و مردم آن کرامات و معجزات و بزرگی‌های اخلاقی و رفتاری و عظمت او را دیدند و به او ایمان آوردند، شاید برخی گمان کردند با آمدن این انسان الهی و آسمانی، که به معدن و منبع قدرت و عزّت وصل است، دیگر همه مشکلات برطرف می‌شود، سختی‌ها و بلاها تمام می‌گردد، همه در خوشی و راحتی زندگی می‌کنند و دنیا و آخرت‌شان تأمین می‌شود، اما دیدند با آمدن حضرت و شروع



نهضت اسلام، درگیری‌ها و سختی‌های خاص تازه‌ای شروع شد. در طول ۱۳ سال اقامت در مکه، برخورد و مقابله مشرکان با تازه مسلمان‌ها، شکنجه شدن امثال بلال‌ها و سمیه‌ها و یاسرها و کشته شدن آن‌ها، سه سال شعب ابی‌طالب و تحریم و محاصره شدید اقتصادی، که در گرمای طاقت‌فرسای روز باید پوست می‌انداختند و غذای کافی برای خوردن نداشتند و فشارهای طاقت‌فرسای بسیاری بر مسلمان‌ها وارد شد، به گونه‌ای که پس از پایان این دوره سه ساله سخت، حضرت ابوطالب و بانوی بزرگ اسلام خدیجه کبری (علیها السلام) مریض شدند و از دنیا رفتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بزرگ‌ترین حامیان خویش را از دست داد. در همین زمان‌ها بود که رسول خدا برای حفظ جان مسلمانان عده‌ای از آن‌ها را به حبشه فرستاد تا از تلفات جلوگیری کند.

بعد از ۱۳ سال مکه، سختی‌ها و مشکلات ۱۰ سال مدینه شروع شد. دورانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) حکومت تشکیل داد، ولی سختی‌ها و فشارها بر مسلمین هم چنان ادامه داشت. از یک طرف فقر اصحاب صفه^۱ و از طرف دیگر حدود ۸۰ جنگ پیاپی و شهید و مجروح دادن؛ به خصوص جنگ احد که اوج سختی مسلمین بود و در آن شکست سختی خوردند. در مدینه کمتر خانه‌ای بود که شهید یا مجروح نداده باشد و صدای آه و ناله از آن بلند نشده باشد، در همین جنگ بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، عمو و مدافع بزرگ خویش حضرت حمزه سیدالشهدا (علیه السلام) را از دست داد.

جنگ روانی در مدینه

این جا بود که بعضی از مسلمانان، که ایمان‌شان سست و ضعیف بود، به شك و تردید افتادند که شاید ما بر حق نیستیم که راه این قدر سخت است و این همه موانع در مقابل ما وجود دارد.

منافقین همین شبهه را به يك جنگ روانی تبدیل کردند و گفتند اگر پیامبر بر حق بود؛ چرا شکست خوردیم و کشته دادیم؟ چرا مشرکان قریش پیروز شدند؟ چرا ما باید این همه فقر و گرسنگی و بیچارگی را تحمل کنیم، ولی

۱. کسانی که مال و زندگی خود را در مکه رها کردند و برای حفظ دین خود به مدینه آمدند، ولی چون جا و مکانی نداشتند، در گوشه‌ای از مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) زیر سایبانی به سر می‌پرند و با فقر زندگی را می‌گذرانند. تعداد آن‌ها را تا حدود ۴۰۰ نفر ذکر کرده‌اند.



کفار در ناز و نعمت و خوشی باشند؟ شاید آن‌ها بر حق هستند نه ما!

پاسخ خداوند به این شبهه افکنی و جنگ روانی

خداوند متعال در آیه‌ای حرف این شبهه‌افکنان را نقل کرده و پاسخ داده است:

﴿...يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَئِلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُخَصَّ مَا فِي قُلُوبِكُمْ...﴾
(منافقین) می‌گویند اگر ما بر حق بودیم این قدر کشته نمی‌دادیم. پیامبر! به اینان (دو) پاسخ بده: (اولاً) خیال نکنید اگر در راه حق با افتخار به شهادت نمی‌رسیدید و به جنگ نمی‌رفتید دیگر مرگی در کار نبود و جاودانه می‌ماندید، خیر، آن‌که اجلس فرار رسیده، و لو در خانه‌اش و پشت در بسته باشد، می‌میرد (ولی دیگر آن عزت و افتخار نصیبش نمی‌شود) (ثانیاً) خدا می‌خواهد با این سختی‌ها و بلاها جوهره افراد آشکار شود، باطن‌ها رو شود و ایمان‌ها محک بخورد تا صف مؤمن از غیر مؤمن جدا شود و ناخالصی‌ها برطرف گردد. این‌گونه نیست که این سختی‌ها و مشکلات بی حکمت باشد.

تسلی خداوند به پیامبر ﷺ در مقابل سختی‌ها

خداوند متعال در سوره ضحی، در مقابل همین سختی‌ها و مشکلات راه، که برخی را متزلزل و شاید پیامبر ﷺ را هم نگران کرده، به حضرت تسلی می‌دهد. ﴿وَالضُّحَى﴾

قسم به نور خورشید وقتی همه جا را می‌گیرد و فراگیر می‌شود.

«وَالضُّحَى» در روایات به زمان ظهور تأویل شده، زمانی که حقایق نور نبوت و ولایت فراگیر می‌شود.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى﴾

و قسم به شب تار، آن هنگام که آرام گیرد.



شاید مقصود حجاب‌ها و تاریکی‌ها و موانع و مشکلاتی است که جلوی آن نور؛ یعنی نور نبوت را می‌گیرند. شاید تا وقتی به ظهور برسد و فراگیر شود، موانع و حجاب‌هایی دارد.

﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾

پیامبر ما! خدا تو را فراموش نکرده، رهایت نکرده، با تو قهر نیست و بر تو خشم و غضبی نگرفته است.

اگر می‌بینی در این راه سختی‌ها و مشکلات دارید، کشته و شهید و مجروح می‌دهید، گمان نکنید مورد خشم و غضب خدا هستید و بر حق نیستید، این‌ها لازمه راه حق و مسیر بندگی است.

ای که از کوچه معشوقه ما می‌گذری بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش

﴿وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى﴾

اما پیامبر ما! این را بدان که آخر کار برایت خیلی بهتر از اول است. حال یا مراد از آخر، کار قیامت است که الطاف خاص خدا آشکار می‌شود و یا همان طور که در روایت امام صادق (علیه السلام) آمده:

«الْكَرَّةُ هِيَ الْآخِرَةُ لِلنَّبِيِّ»؛

یعنی زمان ظهور و پس از آن رجعت، که دوران متأخر در همین دنیاست، برای تو بهتر از دوره اول آن است.

در دوره آخر جهان ثمره زحمات و تلاش‌هایت را می‌بینی و ظلمت‌ها و حجاب‌ها که موانع تحقق کامل دینی بودند، برداشته می‌شوند و نور نبوت و ولایت همه جا را روشن می‌کند.

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت

دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور

گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید

هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور

گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید

هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور



رسول خدا ﷺ مرد سختی‌هاست، ولی نگران امتش بود

پیامبر اکرم ﷺ به حقانیت خود شك نداشت، به حقانیت راه خویش ذره‌ای تردید نداشت و سختی‌ها لحظه‌ای او را سست نکرد، او مرد این سختی‌هاست و عهد و میثاقش را در عوالم قبل با خداوند بسته است. خداوند متعال از پیامبر ﷺ در مورد رسالتش در دنیا عهد و میثاق بلا را گرفت، سختی‌هایی که برای خودش پیش می‌آوردند، (تهمت می‌زنند، او را با سنگ و چوب می‌زنند، دندان‌ش را می‌شکنند، بر سر و رویش زباله می‌ریزند و...) بلاهایی که برای برادرش امیرالمؤمنین پیش می‌آوردند، سختی‌ها و مصایبی که برای دختر و فرزندانش به وجود می‌آوردند و عاشورا یکی از آن‌هاست.

بنابر این پیامبر ﷺ نگران خود نبود، نگرانی او گویی از آینده امتش بود که این حجم سنگین بلاها و سختی‌ها برایشان پیش خواهد آمد. حال نگران است که مبادا کم بیاورند و از پا در بیایند. خداوند تسلی می‌دهد که نگران نباش، درست است که در مقابل نور نبوت و ولایت، تاریکی‌ها و موانع مشکلاتی هست، ولی **﴿ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى ﴾**: خدا تو را رها نکرده و لطفش با شماست، زحمات شما به بار می‌نشیند و سختی‌ها به آسانی مبدل می‌شوند. **﴿ وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى ﴾**: این مربوط به آینده و آخر کار است، کما این‌که در گذشته هم خداوند به تو لطف داشت. **﴿ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ﴾**: مگر یتیم نبودی (قبل از ولادت، پدربدرت را از دست دادی، در شش سالگی مادر و در هشت سالگی جدت از دنیا رفتند، ولی) بی‌پناه نماندی، پناهت دادیم. **﴿ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ﴾**: گم‌گشته‌ای بودی و ما راه حقایق کتاب و نور نبوت را به تو نمایاندیم و هدایتت کردیم.

﴿ وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى ﴾: فقیری بودی که تو را (از طریق خدیجه کبری علیها السلام) غنی کردیم. پس همواره لطف خدا با تو بود، حالا هم خدا همان خداست و در مشکلات از تو دستگیری می‌کند، نگران نباش. تو را به انجام دو کار هم توصیه می‌کنم:



دو توصیه خداوند برای حفظ استقامت مردم

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾

اول این‌که در جامعه و امت تو برخی یتیم و بی‌پناه‌اند و برخی فقیر و درمانده‌اند، این‌ها اقشار ضعیف جامعه هستند که اگر حمایت نشوند زیر بار مشکلات و سختی‌ها خرد می‌شوند و می‌شکنند. مراقب این‌ها باشید و به آن‌ها رحم کنید تا مورد رحمت الهی قرار گیرید. ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾! و دوم این‌که برای ایستادگی و مقاومت امت، نعمت‌ها و عنایت‌هایی را که خدا به آن‌ها ارزانی داشته، بازگو کن و در کنار سختی‌ها و شکست‌ها، فتوحات و دستاوردهای بزرگ را که نعمت‌های الهی هستند، گوش‌زد کن که این‌ها را ببینند و گمان نکنند پیش‌رفتی نکرده و جلو نرفته‌اند.

به آن‌ها یادآوری کن که مردم بت‌پرستی که دلیل قدرت‌های بزرگ ایران و روم آن زمان بودند و هیچ‌به‌حساب نمی‌آمدند، به انسان‌های خداپرست و صالحی تبدیل شدند که در طول حدود ربع قرن هم ایران را فتح کردند و به تصرف اسلام درآوردند و هم روم را شکست دادند و به یک قدرت جهانی تبدیل شدند.

آری، کارهای بزرگ سختی‌های هم بزرگ است، ولی دستاوردهایش هم بزرگ و ماندگار است.

انقلاب اسلامی هم کاری بزرگ بود با سختی‌های بزرگ

انقلاب اسلامی ما هم حادثه بسیار بزرگی بود. خداوند متعال بر شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بیش از هزار سال پای عاشورا ایستادند، منت گذاشت و پرچم دین را بر دوش آنان نهاد تا بر محوریت ولایت قدرتی تشکیل دهند و به تدریج پرچم مادیت و الحاد شرق و غرب را در جهان به زیر بکشند و زمینه‌ساز ظهور شوند.

این انقلاب صرفاً یک انقلاب ملی و منطقه‌ای نبود و پیام آن فقط برای مردم ایران و یا شیعیان و حتی مسلمین نبود. ظرفیت جهانی داشت و



منافع همه نظام‌های استکباری و مادی را به خطر می‌انداخت. طبعاً با چنین ظرفیت بین‌المللی و مطالباتی بزرگ، سختی‌ها، موانع بسیار و دشمنان بزرگ و جهانی نیز داشته و خواهند داشت.

تبدیل ایران اسلامی به قدرتی جهانی با وجود موانع

مشکلات و موانعی مانند جنگ تحمیلی هشت ساله، تحریم‌های اقتصادی بی‌سابقه ۴۰ ساله، هجوم و حمله سنگین فرهنگی، توطئه‌ها و فتنه‌ها و آشوب‌های متعدد و گوناگون، جنگ روانی و سیاه‌نمایی گسترده که هیچ کدام از این فشارها تاکنون نتیجه‌ای نداشته است.

انقلاب اسلامی مصمم‌تر از قبل راه خود را ادامه داده، در منطقه و فراتر از منطقه ریشه دوانیده و جبهه بزرگ مقاومت را در لبنان، عراق، سوریه، فلسطین، یمن، بحرین، نيجریه و کشورهای آفریقایی با محوریت انقلاب اسلامی به وجود آورده است.

به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی، از بُعد نظامی به بازدارندگی رسیده‌ایم؛ آن‌چنان که با سرنگون کردن پهباد فوق پیشرفته ۲۰۰ میلیون دلاری آمریکا و موشک باران پایگاه عین الاسد آن‌ها در عراق، جرأت هیچ اقدام متقابلی علیه کشور اسلامی ما نداشته و ندارند.

در حال حاضر ایران به يك قدرت بزرگ نظامی و سیاسی در منطقه و جهان تبدیل شده است. از طرف دیگر نظام استکباری به رهبری آمریکا شکاف‌های عمیق برداشته و هیمنه ابرقدرتی آن از بین رفته و به اجماع دانشمندان علوم سیاسی و تحلیل‌گران آمریکایی، افول موریانه‌ای آن از مدتی قبل آغاز گشته است، **(وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ)!**

گفتمان مقاومت

اکنون سه جبهه دیگر غیر نظامی؛ یعنی جبهه جنگ فرهنگی، جنگ روانی و جنگ اقتصادی، که ابعادی از جنگ نرم می‌باشند، به شدت با انقلاب و نظام اسلامی به مقابله برخاسته‌اند و مقصد و مقصودشان در همه این



جبهه‌ها، جدا کردن مردم از نظام اسلامی و رهبری آن و در نتیجه وارد کردن ضربات سنگین بر نظام و به شکست کشاندن انقلاب می‌باشد. در مقابل فشارهای گوناگون دشمنان، رهبر معظم انقلاب در ۱۴ خرداد سال ۹۸ در سالگرد رحلت امام «گفت‌مان مقاومت بازدارنده» را به عنوان یکی از شاخصه‌های خط امام رحمته مطرح کردند تا در اثر استقامتِ جمعی مؤمنان، از نظر اقتصادی و فرهنگی هم مانند بُعد نظامی در حد بازدارندگی برسیم.

این گفت‌مان بازدارنده و فعال، برگرفته از همان دستور جامع قرآن است که در آیه **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾**^۱ به آن اشاره شد. **﴿وَصَابِرُوا...﴾** که در آن به استقامت و صبرِ جمعی در مقابل فشارهای همه جانبه دشمنان توصیه کرده است. امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

«(صَابِرُوا) عَلَى آدَاءِ الْفَرَاغِصِ (وَصَابِرُوا) عَدْوَكُمْ وَرَابِطُوا إِمَامَكُمْ الْمُتَنظِّرِ»^۲

در انجام و اجبات صبر پیشه کنید، در برابر دشمنان استقامت بورزید و با امامی که انتظارش را می‌کشید، ارتباط داشته باشید.

حضرت مصداق صبر اجتماعی را مقاومت در مقابل دشمنان بیان کرده‌اند و تحکیم پیوندهای مؤمنانه، استقامتِ جمعی می‌طلبد.

البته بدون شك این يك مصداق صبرِ جمعی است، اما صبرِ جمعی مصادیق دیگری هم دارد مانند صبر و استقامت در حفظ پیوندهای اجتماعی، که مورد هجوم سنگین شیطان و اولیای اوست و در مجالس گذشته از آن؛ به خصوص در مورد پیوندهای خانوادگی سخن به میان آمده است.

پیوندهای مؤمنانه هر چه پررنگ‌تر باشد، همدلی و یک‌پارچگی شیعیان بیش‌تر خواهد بود که همین نشان زنده بودن ایمان، ولایت و اهتمام به ارزش‌های اخلاقی و دینی؛ و به گونه‌ای نشان آمادگی پذیرش و تحمل ولایت اجتماعی اهل بیت علیهم السلام است.

۱. آل عمران، ۲۰۰. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید».

۲. الغیبه (نعمانی)، ص ۱۹۹، ح ۱۳.



مرحوم شیخ مفید روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل کرده که بُرید عجلی از اصحاب حضرت خدمت ایشان رسید و عرض کرد:

«إِنَّ أَصْحَابَنَا بِالْكُوفَةِ جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ فَلَوْ أَمَرْتَهُمْ لَأَطَاعُوكَ
وَأَتَّبِعُوكَ، فَقَالَ يَجِيءُ أَحَدُهُمْ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ
حَاجَتَهُ...»؛^۱

یاران شما در کوفه زیادند که اگر به آن‌ها دستوری بدهید از شما پیروی و اطاعت می‌کنند، (و آمادگی ولایت شما را دارند) امام پرسیدند: آیا بین آن‌ها آن قدر صمیمیت و رحم و همدلی هست که اگر یکی از آن‌ها نیازی داشت، دست در جیب برادر مؤمنش کند و به اندازه حاجتش بردارد؟ (بدون هیچ سوء استفاده‌ای و از آن طرف هم هیچ منع و مضایقه‌ای نباشد؟) بُرید جواب داد: خیر، در این حد نیستیم.

منابع دیگر در ادامه این روایت آورده‌اند که امام علیه السلام فرمودند:

«فَلَا شَيْءَ إِذَا»؛^۲

پس آن چه باید باشد، نیست. (یعنی هنوز ظرفیت ولایت ما وجود ندارد).

همدلی و پیوند اجتماعی نشانه بلوغ روح جمعی

این‌که امام باقر علیه السلام صمیمیت و استحکام روابط مؤمنانه بین شیعیان در مسایل مالی و مشکلات زندگی را محک آمادگی آن‌ها برای ولایت اجتماعی اهل بیت علیهم السلام قرار می‌دهند، از این روست که همین يك دلی و صفا و يك رنگی بین مؤمنان و احساس مسئولیت نسبت به یکدیگر داشتن، نشانه رشد و بلوغ روح اجتماعی شیعیان و خروج از منبت‌ها و آمادگی فداکاری برای ولایت اجتماعی اهل بیت علیهم السلام و تحمل آن می‌باشد.

در جایی که جمعی از مؤمنان کنار هم زندگی می‌کنند، ولی باهم نیستند و هر يك فقط به فکر خانواده خود هست و هنوز احساس یکی بودن با یکدیگر ندارند، هنوز روح ولایت و ایمان، پیوندها و روابط آن‌ها را باهم عمیق نکرده و آن‌ها را به صمیمیت و رحم نسبت به یکدیگر و نداشته

۱. اختصاص، ص ۲۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۱۳.



است، هنوز هر کدام منافع خود را در نظر دارند و روح جمعی آن‌ها را متحد و یک‌پارچه نساخته است، چگونه حاضرند برای ولایت اجتماعی جان بدهند و فداکاری کنند؟! «فَهُمْ بِدِمَائِهِمْ أُبْحَلُّ»؛ وقتی نسبت به عطای مال‌شان به هم بخیل هستند، قطعاً نسبت به دادن جان‌شان بخیل‌ترند. پس مؤمنین علاوه بر صبر و استقامت جمعی در مقابل دشمنان خارجی، باید استقامت در حفظ روح جمعی و پیوندهای اجتماعی بین خودشان هم داشته باشند و به لوازم آن هم پایبند باشند.

رسیدگی به حوایج یکدیگر، رحم و انصاف و مروّت در روابط اجتماعی و اقتصادی، خبر داشتن و دل‌جویی کردن از هم و انجام صله رحم، گذشت و مدارا و تغافل در خطاها و اشتباهات یکدیگر و پای هم ایستادن از لوازم زندگی اجتماعی مؤمنانه و حفظ تحکیم پیوندهای اجتماعی است.

در داستان علی بن ابراهیم مه‌زیار اهوازی که در همین جلسه بیان شد، حضرت یکی از موانع دیدار با امام عصر^{علیه السلام} را قطع رحم بین شیعیان دانستند «وَقَطَعْتُمْ الرَّحِمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ»؛ همین همدلی‌ها و هم‌دردی‌ها و صمیمیت‌ها بین اهل ولایت و روح جمعی بین آن‌ها زمینه اتحاد و یک‌پارچگی و ایجاد اراده جمعی برای ولایت اهل‌بیت^{علیهم السلام} می‌گردد. آن‌گونه که خواهان دوران ظهور، که اوج یک‌رنگی‌ها و صمیمیت‌های بین مؤمنان است، شوند و پای آن هم بایستند و هزینه دهند.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا وَ قَلَّةَ عَدَدِنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا»؛

همدلی و هم‌دردی خستگی ناپذیر

یکی از اساتید دانشگاه که از جانبازان جنگ تحمیلی است نقل می‌کرد که با جمعی از اساتید دانشگاهی برای بازدید به یکی از نهادهای انقلابی رفته بودیم در آن‌جا فرد متدینی را دیدیم که از جانبازان شیمیایی بود و برای تعادل جسمی و روحی خود روزی ۳۴ قرص مصرف می‌کرد، اما خستگی ناپذیر کار می‌کرد.

از او پرسیدیم: بعد از گذشت این‌همه سال از اول انقلاب و حالات و



روحیات انقلابی، چه طور شما هنوز با این تلاش بی‌وقفه در عین بیماری و رنجوری، استقامت می‌کنی و ایستاده‌ای؟! گفت: من صحنه‌ای را دیده‌ام که هر وقت بخوایم کمی سست شوم و آرام بنشینم، به یاد آن می‌افتم و نیرو می‌گیرم و مثل فنر از جای خودم درمی‌روم و برای مردم مؤمن و برای اهداف انقلاب و امام کار می‌کنم.

پرسیدم چه صحنه‌ای دیده‌ای؟ گفت: ما ده پانزده نفر در یکی از عملیات‌ها محاصره شده بودیم یا باید اسیر دشمن می‌شدیم و یا می‌جنگیدیم و به شهادت می‌رسیدیم، ما همگی این دومی را انتخاب کردیم. انقلاب کردیم که تا جان داریم، بجنگیم و مقاومت کنیم. قرار شد به چند گروه دو سه نفره تقسیم شویم و با آرپی‌جی تانک‌های زیادی را که در مقابل‌مان به پیش می‌آمدند، بزنیم. من به عنوان کمکی با یک آرپی‌جی‌زن به طرف تانک‌ها رفتم و چون تعداد موشک‌های آرپی‌جی کم بود، قرار شد صبر کنیم که تانک‌ها کاملاً نزدیک شوند بعد آن‌ها را بزنیم تا تیرمان به خطا نرود.

آرپی‌جی‌زن موشک را بر سر آرپی‌جی بست و جلو رفت و آماده نشست، تانک زوزه‌کشان پیش می‌آمد و بسیار نزدیک شد، این رزمنده بلند شد تانک را بزند، اما تانک یک حرکتی کرد و تیر او به صورت عرضی به تانک خورد و عمل نکرد، خواست موشک دیگری بگذارد که تانک رسید و شنی تانک پای او را گرفت و به زیر تانک کشاند، تقریباً نصف بدن او زیر تانک رفت و تانک از روی او رد شد رفت. به سرعت به بالینش رفتم، دیگر نفس‌های آخرش بود، ابتدا نام دو فرزندش را برد و گویی با آن‌ها خداحافظی می‌کرد، بعد جمله‌ای گفت و به شهادت رسید. جمله آخرش این بود: خدایا! از ما راضی شدی؟ من هر وقت یاد این صحنه می‌افتم، خستگی یادم می‌رود و به خودم می‌گویم ما برای پاس‌داشت این شهدا باید ایستادگی و استقامت کنیم، تلاش کنیم و از اهداف نظام‌مان برنگردیم و کوتاه نیاییم.

این‌قبیل افراد با عمل‌شان صبوری و استقامت در مسیر ولایت و ظهور را به دیگران تزریق می‌کنند و عملاً تواصی به صبر می‌کنند. ﴿... وَ تَوَاصُوا

بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ﴾!



معیت با ولی خدا استقامت می‌خواهد

در جلسات گذشته عرض شد مهم‌ترین پیوند اجتماعی در جامعه ایمانی پیوند با ولی خداست که دستگاه ابلیس تمام همت خود را در قطع کردن پیوند شیعیان با رهبر الهی جامعه مصروف می‌کند.

همه پیوندهای مؤمنانه مورد هجوم حملات شیطان است، ولی او می‌داند که اگر رابطه مؤمنان با ولی خدا قطع شود، دیگر رشد و کمال و قرب به خدا راهش مسدود می‌شود. لذا برای از بین بردن پیوند ولایی امت با رهبر الهی تلاش ویژه و خاصی دارد و همه قوای خودش را بسیج می‌کند.

همان‌طور که در مجالس پیش گفته شد ولی خدا به مانند ذره‌بینی است که نورهای پراکنده را کانون می‌دهد و متمرکز می‌کند و ایجاد قدرت می‌نماید. به عبارت ساده‌تر اراده‌های مؤمنان را جمع می‌کند و اراده اجتماعی واحدی ایجاد می‌کند که قدرت رویارویی با ظالمان و مستکبران را دارد. از این جهت اولیای الهی همواره برای قدرت‌های طاغوت، محل بغض و کینه بوده‌اند و با تمام قوا در صدد حذف و یا حداقل محدود کردن آن‌ها برمی‌آمدند.

این جاست که مؤمنان باید در برقراری پیوند و ارتباط ولایی با رهبر الهی، که حتماً با سختی‌هایی همراه است، استقامت داشته باشند؛ و به خصوص در فتنه‌ها و شبهه‌ها او را تنها نگذارند؛ چه در زمان حضور معصومین (علیهم‌السلام) و چه در زمان غیبت که نایب امام زمان (عج)، یعنی ولی فقیه زعامت جامعه شیعه را بر عهده می‌گیرد.

پس صبر و استقامت جمعی، یعنی «و صابِرُوا» علاوه بر استقامت در مقابل دشمن خارجی و فشارهای آن، شامل استقامت جمعی در حفظ پیوندهای اجتماعی مؤمنانه، بین خود مؤمنین از طرفی و بین مؤمنین و ولی الله از طرف دیگر می‌باشد.

اگر این صبر و پایداری تحقق یابد، روح جمعی و اراده اجتماعی شیعه حول محور ولایت شکل می‌گیرد و آن‌گاه ارتباط با امام عصر (عج) و ظهور حضرت تحقق می‌یابد. همان کسی که فرمود:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا [وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ] عَلَى اجْتِمَاعِ الْقُلُوبِ لَمَا



تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا»^۱

اگر شیعیان ما، که خداوند آن‌ها را موفق به طاعتش کند، قلب‌های‌شان نسبت به هم معطوف شود و در این امر اجتماع کنند، این تأخیر و دوری ما تبدیل به لقوا و رسیدن به آن‌ها خواهد شد.

دستگاه حسینی زمینه‌ساز وفای به عهد جمعی

از مهم‌ترین عوامل تجمع مؤمنان حول محور ولایت، که هم همدلی و پیوندهای مؤمنانه با یکدیگر را تقویت می‌کند و هم معیت و پیوند با ولی و رهبر الهی را تحکیم می‌بخشد، دستگاه حسینی و مجالس و عزاداری‌های عاشورایی است که در نهایت وفای به عهد جمعی درست می‌کند و زمینه‌ساز ظهور می‌گردد.

امام حسین (علیه السلام) نقطه اتصال همه انبیا و اولیای الهی به امام زمان (عج) است و عاشورا و دستگاه حسینی، زمینه‌ساز وفای به عهد جمعی و ظهور حضرت می‌باشد.

امام حسین (علیه السلام) نقطه اتصال اولیای گذشته به امام زمان (عج)

این‌که اباعبدالله (علیه السلام) نقطه اتصال همه انبیا و اولیای گذشته به حضرت ولی عصر (عج) است از این روست که حضرت وارث همه انبیا و اولیاست. در زیارت وارث می‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ عَلِيِّ الْمُتَرْتَضَى، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ...»^۲

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۳.

۲. المصباح (کفعمی)، ص ۵۰۲.



همه اهداف الهی، توحیدی، عدالت خواهانه و ظلم ستیزانه انبیا و اوصیای گذشته در اهداف قیام سیدالشهدا (علیه السلام) جمع است و حضرت تجسم همه آن هاست. عاشورای سیدالشهدا (علیه السلام) محصول زحمات همه اولیای الهی قبل از او بود و همه معصومین از اهل بیت پیش از اباعبدالله (علیه السلام) (یعنی پیامبر و حضرت امیر و حضرت زهرا و امام حسن (علیه السلام)) او را برای این نهضت عظیم آماده و تربیت کرده اند.

آگاهی انبیا و اولیای الهی از نقش عاشورای حسینی

همه انبیا و اولیای الهی می دانستند دستگاه حسینی و عاشورا است که در طول تاریخ به تدریج وجدان ها را بیدار می کند و تجمع حول ولایت ایجاد می کند. تولی و تبری و صف بندی در مقابل جبهه باطل درست می کند، سرباز برای ولی خدا درست می کند و نهایتاً راه را برای ظهور مهیا می سازد. خود امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا این مژده را به یاران شان دادند. امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: جدم اباعبدالله الحسین (علیه السلام) قبل از شهادت شان در خطبه ای به اصحاب خویش فرمودند:

«فَأَبَشِرُوا فَوَ اللَّهِ لئن قَتَلُونَا فَإِنَّا نَرِدُّ عَلَى نَبِينَا ثُمَّ أَمْكُثُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ فَأَخْرُجُ خَرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ قِيَامَ قَائِمِنَا»؛

بشارت باد بر شما، به خدا سوگند! اگر چه دشمنان ما را می کشند، ولی ما بر پیامبرمان وارد می شویم. سپس من به قدری که خدا بخواهد (در عالم بالا) مکث خواهم کرد، سپس اول کسی خواهم بود که زمین برایش شکافته می شود و خارج خواهم شد، (خروج خواهم کرد) خروجی که موافق آن خارج شدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) و قائم ماست.

می بینیم که اباعبدالله (علیه السلام) از ظهور و رجعت خودشان در آن سخن می گویند که گویی مأموریت شان در عالم را در دوران رجعت شان کامل می کنند. در دعای روز سوم شعبان که سال روز ولادت اباعبدالله (علیه السلام) هم می باشد،



آمده است:

«قَتِيلَ الْعَبْرَةِ وَسَيِّدِ الْأَنْصَرَةِ الْمُتَمُدُّودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكُرَّةِ الْمُعْوَضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ الْأَيْمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْتَيْتِهِ»؛
کشته اشک و سرور خاندان، که در روز رجعت به او مدد و یاری می‌شود،
پاداش شهادتش این بود که امامان از نسل او هستند و شفا در تربتش
قرار داده شده و در بازگشت و رجعتش پیروزی با اوست.

این ارتباط وثیق و عمیق بین عاشورای ابا عبدالله (علیه السلام) و ظهور، که نشان
از ریشه داشتن ظهور و رجعت در قیام سیدالشهدا و تأثیر این قیام در
زمینه‌سازی ظهور دارد، به گونه‌ای است که گویی تربیت سرباز برای
حضرت مهدی (علیه السلام) به دستگاه حسینی سپرده شده است.

حماسه حسینی زمینه‌ساز ظهور

در دو جای زیارت عاشورا آمده است:

«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ
ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛^۱
از خدایی که به شما مقامی اکرام کرد و به واسطه شما، بر من هم
اکرام کرده است می‌خواهم خون خواهی شما را در معیت امام نصرت
شده از اهل بیت پیامبر (ص) (حضرت مهدی (علیه السلام)) نصیب من بفرماید.
«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي ... وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكُمْ مَعَ إِمَامٍ هُدَى
ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ»؛^۲

از خدای می‌خواهم که خون خواهی شما را، در معیت امام هدایتی که ظهور
می‌کند و به حق سخن می‌گوید و از شماست، نصیب من بفرماید.

وقتی امام زمان (علیه السلام) ظهور می‌کنند، این‌گونه خود را به امام حسین (علیه السلام)
معرفی می‌فرمایند:

«الْأَيُّهَا أَهْلُ الْعَالَمِ! إِنَّ جَدِّي الْحُسَيْنَ قَتَلُوهُ عَطَشَانًا»؛

۱. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۲۶.

۲. المزار الكبير، ص ۴۸۲.

۳. همان، ص ۴۸۳.

۴. الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۳۳.



گسترش نام و یاد و فرهنگ حسینی قبل از ظهور

از همین جا می‌فهمیم قبل از ظهور باید یاد و نام و حماسه و فرهنگ حسینی فراگیر شود، به گونه‌ای که جهانیان با نام اباعبدالله (علیه السلام) آشنا باشند تا وقتی امام عصر (عج) خودشان را با نام جدّ بزرگوارشان معرفی می‌کنند، همه ایشان را بشناسند؛ و بحمدالله این اتفاق در جهان در حال وقوع است. حادثه عاشورا و اربعین جهانی شده و علی‌رغم میل اولیای شیطان، که سعی در مقابله و اخفای آن دارند، حماسه حسینی الگوی همه آزادگان و عدالت خواهان گشته و می‌گردد.

تبدیل عاشورای حسینی به مکتب جامع تربیتی

در دوران انقلاب اسلامی، عاشورای حسینی به یک مکتب جامع تربیتی تبدیل شد و با الهام از آن، پرچم ولایت اجتماعی شیعه برافراشته گشت. پیوند و همدلی مؤمنان بر محور ولایت، در مراحل سخت و دشوار انقلاب از دفاع مقدس هشت ساله گرفته تا دفاع از حرمین در مقابله با جنایت‌کاران داعش، از مقابله با شبهه‌ها و فتنه‌ها گرفته تا خنثی‌سازی نسبی تهاجم فرهنگی و از استقامت در فشار تحریم‌های اقتصادی گرفته تا...، همه و همه در پرتو درس‌های این مکتب الهی ممکن شد و انشاءالله همین راه به ظهور منتهی می‌شود و نهضت ثارالله به قیام بقیةالله ختم می‌گردد.



چکیده

مَثَل امام، مَثَل کعبه است، که مردم باید برای بهره‌مندی از فیوضات و راهنمایی به سوی ایشان بروند نه آن‌که (منتظر باشند تا) او به سوی آن‌ها بیاید. علی بن مهزیار در تشرف به محضر بقیة الله علیه السلام وقتی از نبود راهنما سخن می‌گوید، حضرت پاسخ می‌دهند: مشکل شما از نبود راهنما نیست، بلکه از عدم پذیرش ولایت اجتماعی است.

آنچه از مجموع روایات می‌توان فهمید این‌که باید جامعه جهانی؛ به خصوص شیعیان، شرایط و آمادگی‌های لازم برای حضور و حاکمیت امام زمان علیه السلام را فراهم کنند. یکی از این شرایط، وفای به عهد جمعی و به عبارت دیگر ولایت اجتماعی می‌باشد.

البته در طول این مسیر، موانع و مشکلات بسیاری وجود دارد و گاه موجب تزلزل ایمان افرادی خواهد شد که خود را تسلیم محض ولی امر نکرده باشند، به عنوان مثال می‌توان به وقایع بعد از جنگ احد اشاره کرد.

امیدواریم پس از پیروزی انقلاب اسلامی، که شیعه وارد مرحله ولایت اجتماعی شده است، با تمرین ولایت محوری در حد و اندازه کلان اجتماعی، به درجات بالای تسلیم و تجمیع اراده‌ها و استقامت در پرداخت هزینه‌های آن برسیم تا همین انقلاب زمینه‌ساز ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام باشد.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»



روضه

يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قَرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا
تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمَكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا
وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

اسماء می‌گوید من دیدم خانم بلند شده خانه را جارو می‌کند. خانمی که ظرف این چند روز در بستر افتاده بود، دست به دیوار بلند می‌شد و نمی‌توانست تکان بخورد آب گرم کرد برای استحمام فرزندانش.

بچه‌ها را استحمام کرد، موهای زینب (علیها السلام) را شانه می‌کرد.

اسماء می‌گوید من خیلی خوشحال شدم که خانم حضرت زهرا (علیها السلام) بلند شده، کارها را انجام می‌دهد. حس کردم بهتر شده است، گفتم خانم بحمدالله بهتر شدید، دارید خوب می‌شوید. حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: اسماء روز آخر عمرم است، می‌خواستم خودم کارهای بچه‌هایم را انجام دهم.

شب شد بعد از نماز مغرب، (امام صادق (علیه السلام) فرمود: بعد از مغرب و قبل از عشاء مادران به شهادت رسید) امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) با امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای نماز به مسجد رفته بودند، حضرت زهرا (علیها السلام) زینب (علیها السلام) را به یکی از فامیل‌ها سپرده بود که موقع مرگ مادر حضور نداشته باشند و مرگ مادر را نبینند. خانه خلوت بود، بعد از نماز مغرب حضرت زهرا (علیها السلام) رو کرد به اسماء، فرمود اسماء از اتاق بیرون برو و چند دقیقه بعد بیا من را صدا بزن، اگر جوابت را ندادم امیرالمؤمنین را خبر کنید. اسماء می‌گوید من از اتاق خارج شدم، یک لحظه فکر کنید شما پشت یک دری هستید که حضرت زهرا (علیها السلام) لحظات آخر عمرش است، یک آدم با معرفت چه می‌کشد؟

اسماء می‌گوید من دل تو دلم نبود، می‌گوید بعد از چند دقیقه وقتی داخل آمدم، دیدم یک پارچه روی صورتش کشیده، خانم را صدا زدم، خانم را تکان دادم، صدا زدم دختر رسول خدا، دختر بهترین خلق خدا، جواب نداد.

اسماء می‌گوید به سرو صورت کوییدم و گریه کردم بعد از چند لحظه صدای امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را شنیدم.

سریع رفتم بیرون که آن‌ها یک مرتبه این صحنه را نبینند. وقتی از اتاق بیرون رفتم، گفتند اسماء حال مادران چطور است؟ چیزی نگفتم، به این بچه‌ها چه بگویم؟ گفتم مادران استراحت میکنند، امام حسن (علیه السلام) گفت که اسماء مادران این موقع نمی‌خواید. آمدند داخل و مادر را دیدند. صدا زدند، می‌گوید دیدم امام حسن (علیه السلام) افتاد روی سینه حضرت زهرا (علیها السلام)، امام حسین (علیه السلام) خودش را انداخت روی پاهای حضرت زهرا (علیها السلام) و پاهای مادرش را می‌بوسید می‌گفت: «يَا أُمَّةَ أَنَا ابْنُكَ الْخُسَيْنُ كَلِمَتِي» مادر با من حرف بزن من حسینم، گفتم آقا زاده‌ها بروید بابایان



را صدا کنید. تعبیر روایت این است؛ وقتی رسیدند درب مسجد، امیرالمؤمنین داخل بود، از همان درب مسجد فریاد زدند «یا اَبَّاهُ مَا نَتْ اُمَّنَا»، مادرمان از دنیا رفت. «فَوَقَعَ عَلَيَّ عَلِيُّ وَجْهَهُ» امیرالمؤمنین با صورت افتاد. هنگام رحلت پیغمبر ﷺ، امیرالمؤمنین غش نکرده بود، چون یک ستونش هنوز باقی بود، تکیه‌گاهش زهرا (علیها السلام) بود، اما وقتی این تکیه‌گاه هم رفت، امیرالمؤمنین افتاد. حضرت امیر (علیه السلام) با دفن زهراش، شکست، پیر شد.

راوی می‌گوید بعد از شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)، علی (علیه السلام) سی و سه ساله بود. وقتی من او را دیدم یک موی سیاه در سر و صورتش نبود و ناگهان پیر شد. علی جان کنار زهرایت یک بار شکستی ولی حسینت در کربلا دوبار شکست. یک مرتبه آن زمان که آمد نزدیک پیکر علی اکبرش، خودش را از اسب پایین انداخت، پایش را در رکاب گذاشت پیاده شود، «فَسَقَطَ مِنَ الْفَرَسِ» امام حسین (علیه السلام) زمین خورد، باهایش توان نداشت بلند شود، روی زانوهایش چند قدم جلو آمد و بلند صدا زد «وَلَدِي عَلِي، وَوَلَدِي عَلِي» بعد هم خودش را روی علی اکبر (علیه السلام) انداخت. دومین جایی که امام حسین علی (علیه السلام) شکست وقتی بود که کنار علقمه آمد برادرش را دید، آن برادری که او را تیرباران کردند، چشم‌ها تیر خورده، دست‌ها قلم شده، در کربلا در جای دیگری این تعبیر را ندارد که «بَانَ الْاِنْكِسَارُ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ» چهره‌اش در هم شکست.

به یکنوائی قسم یکتاست عباس
چراغ روشن دلهاست عباس
ولیکن مادرش زهراست عباس
امام خویش را میخواست عباس
ز طفلی خویش را آراست عباس
که هم سردار و هم سقااست عباس
که عطشان بر لب دریاست عباس
از ان در علقمه تهاست عباس
شفیع خلق در عقباست عباس
که در محشر پناه ماست عباس
بریده دست او همراه دارند

جمال حق ز سر تا پا است عباس
شب عشاق را تا صبح محشر
اگر چه زاده ام البنین است
خدا داند که از روز ولادت
بشوق دست و سראیثار کردن
علم در دست، مشک آب بر دوش
بنام غیرت و عشق و وفا را
هنوز از تشنه کامان شرمگین است
نه در دنیا بود باب الحوائج
چه باک از شعله‌های خشم دوزخ
شفیعان چون به محشر روی آرند



منابع

۱. قرآن.
۲. نهج البلاغه.
۳. اثبات الوصية، مسعودی، علی بن حسین، انتشارات انصاریان، قم، سوم، ۱۳۸۴ ش.
۴. الإحتجاج، طبرسی، احمد بن علی، مصحح: خراسان، محمد باقر، نشر مرتضی، مشهد، اول، ۱۴۰۳ ق.
۵. احقاق الحق وإزهاق الباطل، شوستری، نورالله بن شریف الدین، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، اول، ۱۴۰۹ ق.
۶. احياء العلوم الدین، غزالی شافعی، محمد بن محمد، دار الندوة الجديدة، بیروت.
۷. الإختصاص، مفید، محمد بن محمد بن نعمان، مصحح: غفاری، علی اکبر و محرمی زرندي، محمود، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، اول، ۱۴۱۳ ق.
۸. ارشاد القلوب إلى الصواب، دیلمی، حسن بن محمد، دار الشریف الرضی، قم، اول، ۱۴۱۲ ق.
۹. أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ابن اثیر جزری، علی بن محمد، دار الفكر، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
۱۰. إعلام الوری، طبرسی، فضل بن حسن، دار الکتب الإسلامیه، تهران، سوم، ۱۳۹۰ ق.
۱۱. الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرّة فی السنة، ابن طاووس، رضی الدین سید علی بن موسی، دار الکتب الإسلامیه، تهران، اول، ۱۳۹۰ ق.
۱۲. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب علیه السلام، یزدی حائری، علی، مصحح: عاشور، علی، مؤسسه ۱۱. الأعلمی للمطبوعات، بیروت، اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۳. امارة الولاية (نشانه های ولایت)، هاشمی، مرتضی و زند کرمانی، محمد باقر، انتشارات حجت، قم، اول، ۱۳۷۹ ش.
۱۴. الأمالی، ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی، انتشارات کتابچی، تهران، ششم، ۱۳۷۶ ش.



۱۵. الأمالی، طوسی، محمد بن حسن، دار الثقافة، قم، اول، ۱۴۱۴ق.
۱۶. امدادهای غیبی در زندگی بشر، مطهری، مرتضی، انتشارات صدرا، تهران، سی و هفتم، ۱۳۷۴ش.
۱۷. آشنای با قرآن (تفسیر سوره حمد)، مطهری، مرتضی، انتشارات صدرا، تهران، شانزدهم، ۱۳۸۱ش.
۱۸. بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، دوم، ۱۴۰۳ق.
۱۹. البرهان فی تفسیر القرآن، حسینی بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، قم، دوم، دار الکتب العلمیة، ۱۳۹۳ق.
۲۰. بشارة المصطفی لشبیعة المرتضی، طبری آملی، عماد الدین محمد بن علی، مکتبة الحیدریة، نجف اشرف، اول، ۱۳۸۴ق.
۲۱. بصائر الدرجات، صفار، محمد بن حسن، مصحح: کوچه باغی، محسن بن عباس علی، انتشارات کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، دوم، ۱۴۰۴ق.
۲۲. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی، مصحح: غفاری، علی اکبر، دفتر انتشارات اسلامی، قم، دوم، ۱۳۶۳ش.
۲۳. تعلیم و تربیت در اسلام، مطهری، مرتضی، انتشارات صدرا، تهران، بیست و سوم، ۱۳۷۳ش.
۲۴. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چهل و یکم، ۱۳۸۹ش.
۲۵. تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی، عبد علی بن جمعة، مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، انتشارات اسماعیلیان، قم، چهارم، ۱۴۱۵ق.
۲۶. تفسیر الصافی، فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، تحقیق: اعلمی، حسین، انتشارات الصدر، تهران، دوم، ۱۴۱۵ق.
۲۷. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، المطبعة العلمیة، تهران، اول، ۱۳۸۰ق.
۲۸. تفسیر روح البیان، حقی بروسوی، اسماعیل، دارالفکر، بیروت.
۲۹. تفسیر قمی، قمی، علی بن ابراهیم، دارالکتاب، قم، چهارم، ۱۳۶۷ش.
۳۰. تنبیہ الغافلین و تذکرة العارفين، کاشانی، فتح الله بن شکر الله، انتشارات مصطفی، قم، اول، ۱۳۸۸ش.
۳۱. تهذیب الأحکام، طوسی، محمد بن الحسن، مصحح: خراسان، حسن الموسوی، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چهارم، ۱۴۰۷ق.



۳۲. جامع احاديث الشيعة في احكام الشريعة، طباطبایى بروجردى، سيد حسين، انتشارات فرهنگ سبز، تهران، ۱۴۲۹ق.
۳۳. جامع الأخبار (معارج اليقين في أصول الدين)، شعيرى سبزوارى، محمد بن محمد، مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، قم، اول، ۱۴۱۴ق.
۳۴. الحق المبين في معرفه المعصومين (عليه السلام)، كورانى، على، دار الهدى، قم، اول، ۱۳۸۱ش. خبرگزاري تسنيم.
۳۵. الخرائج والجرائح، قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، مؤسسه امام مهدي (عليه السلام) قم، اول، ۱۴۰۹ق.
۳۶. الخصال، ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن على، مصحح: غفارى، على اكبر، دفتر انتشارات اسلامى، قم، اول، ۱۳۶۲ش.
۳۷. دلائم الإسلام، ابن حيون، نعمان بن محمد، مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، قم، دوم، ۱۳۸۵ق.
۳۸. دعوات الراوندى، الراوندى، قطب الدين سعيد بن هبة الله، مؤسسة الإمام المهدي (عليه السلام)، اول، قم، ۱۴۰۷ق.
۳۹. دلائل الإمامة، طبرى املی، محمد بن جرير بن رستم، انتشارات بعثت، قم، اول، ۱۴۱۳ق.
۴۰. روح مجرد، حسینی طهرانی، سيد محمد حسين، انتشارات علامه طباطبایى، مشهد، ششم، ۱۳۸۲ش.
۴۱. روزگار رهايى (ترجمه يوم الخلاص فى ظل القائم المهدي (عليه السلام))، سليمان، كامل، مترجم: مهدى پور، على اكبر، انتشارات قديم الإحسان، تهران، اول، ۱۳۹۴ش.
۴۲. روزنامه دنياى اقتصاد
۴۳. روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، قتال نيشابورى، محمد بن احمد، انتشارات رضى، قم، اول، ۱۳۷۵ش.
۴۴. زاد المعاد (مفتاح الجنان)، مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، اول، ۱۴۲۳ق.
۴۵. شرح نهج البلاغة، ابن أبى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، مصحح: ابراهيم، محمد ابوالفضل، كتاب خانه آية الله المرعشى النجفى، قم، اول، ۱۴۰۴ق.
۴۶. شفاء الصدور فى شرح زيارة العاشور، تهرانى، ابوالفضل بن ابوالقاسم، انتشارات مرتضوى، تهران، اول، ۱۳۷۶ش.
۴۷. الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم، عاملى نباطى، على بن محمد، مصحح: رمضان، ميخائيل، المكتبة الحيدرية، نجف اشرف، اول، ۱۳۸۴ق.



۴۸. علل الشرائع، ابن بابويه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، انتشارات داوری، قم، اول، ۱۳۸۵ ش.
۴۹. عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، دوم، ۱۳۸۲ ش.
۵۰. عیون أخبار الرضا عليه السلام، ابن بابويه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، مصحح: لاجوردی، مهدی، نشر جهان، تهران، اول، ۱۳۷۸ ق.
۵۱. الغيبة، طوسی (شیخ الطائفة)، أبی جعفر محمد بن حسن، نشر مؤسسه معارف اسلامی، قم، اول، ۱۴۱۱ ق.
۵۲. الغيبة، نعمانی، محمد بن ابراهیم، تحقیق: غفاری، علی اکبر، نشر کتابخانه صدوق، تهران، اول، ۱۳۹۷ ق.
۵۳. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، رحمانی همدانی، احمد، انتشارات منیر، تهران، چهارم، ۱۳۸۸ ش.
۵۴. فتح الباری، ابن حجر عسقلانی بخاری، محمد بن اسماعیل، دار إحياء التراث العربی، بیروت، سوم، ۱۴۰۵ ق.
۵۵. الفتن، خزائی مروزی، نعیم بن حماد، دار الفكر، بیروت، اول، ۱۴۱۴ ق.
۵۶. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، مصحح: غفاری، علی اکبر و آخوندی، محمد، دار الکتب الإسلامية، تهران، چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۵۷. كشف الغمّة فی معرفة الأئمة، اربلی، علی بن عیسی، تحقیق: رسولی محلاتی، رسول، انتشارات بنی هاشمی، تبریز، اول، ۱۳۸۱ ق.
۵۸. کامل الزیارات، ابن قولویه، جعفر بن محمد، مصحح: علامه امینی، عبد الحسین، دار المرتضویة، نجف اشرف، اول، ۱۳۵۶ ش.
۵۹. کمال الدین وتمام النعمة، ابن بابويه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، مصحح: غفاری، علی اکبر، دار الکتب الإسلامية، تهران، دوم، ۱۳۹۵ ق.
۶۰. اللهوف علی قتلى الطفوف، ابن طاووس، علی بن موسی، مترجم: فهري زنجانی، احمد، نشر جهان، تهران، اول، ۱۳۴۸ ش.
۶۱. مجمع النورین، مرندی نجفی، ابو الحسن بن محمد، انتشارات آل عبا، قم، اول، ۱۳۸۱ ش.
۶۲. مجموعة وزام (تنبیه الخواطر ونزهة النواظر)، وزام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی، نشر مكتبة الفقيه، قم، اول، ۱۴۰۴ ق.
۶۳. المحاسن، برقی، احمد بن محمد بن محمد بن خالد، مصحح: محدث، جلال الدین، دار الکتب الإسلامية، قم، دوم، ۱۳۷۱ ق.



٦٤. المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء، تأليف: فيض كاشاني، ملاً محسن بن مرتضى، نشر جامعه مدرسين قم، دوم، ١٣٨٣ق.
٦٥. المزار الكبير، مشهدي، محمد بن جعفر، مصحح: قيومي اصفهاني، جواد، دفتر انتشارات اسلامي، قم، اول، ١٤١٩ق.
٦٦. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، محدث نوري طبرسي، حسين بن محمد تقى، مؤسسه آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، قم، اول، ١٤٠٨ق.
٦٧. مستد احمد، شيباني، احمد بن محمد، تحقيق: الدرويش، عبد الله محمد، دار الفكر، بيروت، دوم، ١٤١٤ق.
٦٨. مشکاة الأنوار، غزالي، حامد محمد بن محمد، نشر مطبعة الصدق، مصر، ١٣٢٢ق.
٦٩. مصباح الشريعة، منسوب به امام جعفر صادق (عليه السلام)، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، اول، ١٤٠٠ق.
٧٠. مصباح الكفعمي (الجنة الواقية والجنة الباقية)، كفعمي، ابراهيم بن علي، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، اول، ١٤٠٣ق.
٦١. مصباح المتهجد، طوسي، محمد بن الحسن، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، اول، ١٤١١ق.
٧٢. مطلع الأنوار، حسيني طهراني، سيد محمد حسين، انتشارات مكتب وحى، قم، اول، ١٣٨٩ش
٧٣. معانى الأخبار، ابن بابويه قمى (شيخ صدوق)، محمد بن علي، تحقيق: غفارى، على اكبر، دفتر انتشارات اسلامي، قم، دوم، ١٤٠٣ق.
٧٤. المعجم الأوسط، طبراني لخمى شامى، سليمان بن احمد، تحقيق: طارق بن عوض الله و عبد المحسن بن ابراهيم الحسيني، دار الحرمين، قاهره، اول، ١٤١٥ق.
٧٥. معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، موسى خوثى، سيد ابوالقاسم، دار الزهراء، بيروت، سوم، ١٤٠٣ق.
٧٦. مكاتيب الأئمة (عليهم السلام)، احمدى ميانجى، على، مصحح: فرجى، مجتبى، دار الحديث، قم، اول، ١٤٢٦ق.
٧٧. الملاحم والفتن (فتنه وأشوبه هاى آخر الزمان)، ابن طاووس، على بن موسى، مترجم: نجفى، محمد جواد، دار الكتب الإسلاميه، تهران، اول، .
٧٨. من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن علي، مصحح: غفارى، على اكبر، دفتر انتشارات اسلامي، قم، دوم، ١٤١٣ق.
٧٩. مناقب آل أبى طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، انتشارات علامه، قم، اول، ١٣٧٩ق.
٨٠. منتخب الأثرى فى الإمام الثانى عشر، صافى گلپايگانى، لطف الله، انتشارات مؤلف، قم،



- اول، ۱۴۲۲ق.
۸۱. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، خوئی، میرزا حبیب الله، مصحح: میانجی، ابراهیم، مکتبة الإسلامية، تهران، اول، ۱۴۰۰ق.
۸۲. منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کاشانی، فتح الله بن شکر الله، انتشارات و کتابفروشی علمی، تهران، اول، ۱۳۵۱ش.
۸۳. موسوعة الإمام المهدي عجل الله فرجه، صدر، سید محمد صادق، انتشارات آسیانا، قم، اول، ۱۳۸۴ش.
۸۴. مهج الدعوات ومنهج العبادات، ابن طاووس، علی بن موسی، مصحح: کرمانی، ابوبالب و محرر: محمد حسن، دار الذخائر، قم، اول، ۱۴۱۱ق.
۸۵. میزان الحکمة، محمدی ری شهری، محمد، دارالحديث، قم، اول، ۱۳۸۴ش.
۸۶. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، سید محمد حسین، دفتر انتشارات اسلامی، قم، پنجم، ۱۴۱۷ق.
۸۷. نهج البلاغة (صبحی صالح)، شریف الرضی، محمد بن حسین، انتشارات هجرت، قم، اول، ۱۴۱۴ق.
۸۸. نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار رسول اکرم صلی الله علیه و آله)، پابنده، ابوالقاسم، انتشارات دنیای دانش، تهران، چهارم، ۱۳۸۲ش.
۸۹. وسائل الشیعة، حرّ عاملی، محمد بن حسن، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، اول، ۱۴۰۹ق.



يا
فاطمة الزهراء عليها السلام
أيشيني

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمَيْرِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنَا
الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ سَدِيرِ
الصَّيْرَفِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ:
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَتَانِي جِبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ... إِنَّ هَذِهِ
تُفَاحَةٌ أَهْدَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْكَ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ يَا مُحَمَّدُ يَقُولُ
اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ كُلَّهَا فَفَلَقْتُهَا فَرَأَيْتُ نُورًا سَاطِعًا فَفَزَعْتُ مِنْهُ
فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَا لَكَ لَا تَأْكُلُ كُلَّهَا وَلَا تَخْفَ فَإِنَّ ذَلِكَ النُّورَ
الْمُنْتَصِرَةَ فِي السَّمَاءِ وَهِيَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةُ قُلْتُ حَبِيبِي جِبْرِئِيلُ
وَلِمَ سُمِّيَتْ فِي السَّمَاءِ الْمُنْتَصِرَةَ وَفِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ قَالَ سُمِّيَتْ
فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ لِأَنَّهَا فَطَمَتْ شَيْعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَهِيَ فِي السَّمَاءِ
الْمُنْتَصِرَةَ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) {يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ
اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ} يَعْنِي نَصَرَ فَاطِمَةَ لِحَبِيبِهَا

مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی دوران غیبت کبری «حیرت و سرگردانی» مردم است و با نزدیک شدن به ظهور امام زمان عجل الله فرجه بر شدت آن افزوده می‌شود. امام رضا علیه السلام فرموده اند: **وَلَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةِ وَحَيْرَةٍ لَا تَلْبُثُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْأُمُخْلِصُونَ**؛ بعد از دوران غیبت و دوران حیرت، کسی بر دین خود ثابت و استوار نمی‌ماند مگر مخلصان. (بخاری، ج ۵، ص ۱۱۰)

در این دوران سخت، ابلیس با تمام قوا و لشکریانش به روش‌ها و ابزار جدید و با تجربه و علم بیشتر از گذشته، به مؤمنین و پیوندهای مقدس آنان حمله‌ور می‌شود.

این کتاب به برخی از ویژگی‌های دوره حیرت و شگردهای ابلیس و راهکارهای مقابله با او می‌پردازد.



مرکز رسیدگی به امور مساجد

دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

سایت: www.Masjed.ir - www.MasjedPajoh.ir

آدرس: قم، ۴۵ متری آیت الله صدوقی رحمته الله علیه، ۲۰ متری حضرت ابوالفضل علیه السلام، پلاک ۱۰۳

